

پروژه عدالت افغانستان

تیره گیهای سر نوشت ساز:

جنایات جنگی و جنایات ضد بشری: از سال ۱۹۷۸ الی ۲۰۰۱

تجزیه و تحلیل و ارائه مدارک از نمونه های بزرگ سوء استفاده در جنگهای افغانستان

پروژه عدالت افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۱ تأسیس شد و به حیث یک ارگان مستقل تحقیقی و حمایت گر که هدفش تهیه اسناد و مدارک از جنایات جنگی و جنایات ضد بشری که توسط تمام احزاب دخیل در جنگ در جریان جنگهای داخلی افغانستان از سال ۱۹۷۸ ای سال ۲۰۰۱ انجام دادند اند میباشد.

کار ماتحقیق و تمرکز روی بعضی وقایع مهم و بارزسی در قسمت قتل عام های غیر قضایی، شکنجه های متداوم، تجاوزات دسته جمعی جنسی و هدف گیری مردم غیر نظامی بطور عمدی در جریان جنگها میباشد. محققین ما با منابع متعددی صحبت نموده اند و هدف آن فراهم آوری حقایق مشخص جهت ثبت در تاریخ و نیز برای تحت فشار قرار دادن دولت افغانستان و تمویل کننده گان بین المللی و سیاست گذاران هست تا در این راستا احساس مسؤولیت نموده جنایات جنگی گذشته را تحت تعقیب و تحقیق قرار دهند.

پروژه عدالت افغانستان شامل کارمندان افغان و غیر افغان و اشخاص حقوق دان هست و اکثر کار ها بشکل داوطلبانه صورت گرفته است. تقریباً تمام کارهای ساحوی در داخل افغانستان در جریان سه سال انجام شده است و همچنان ما با بعضی افغان های که خارج از افغانستان هستند نیز مصاحبه های را انجام داده ایم. اکثر کارمندان این پروژه در جریان جنگ در افغانستان زنده گی مینمودند.

پروژه عدالت افغانستان یک ارگان مستقل و غیر وابسته به گروهی است و هیچ روابط رسمی با دولت و یا افراد دولتی و یا سازمان های بین المللی ندارد. این پروژه یک سازمان غیر انتفاعی که پروسه ثبت و اکمال را در بلژیک در حال طی کردن میباشد. برای معلومات بیشتر در رابطه با پروژه عدالت افغانستان به نشانی پست الکترونیکی ما www.afghanistanjusticeproject.org مراجعه کنید.

۲۰۰۵ پروژه عدالت افغانستان
حق چاپ محفوظ است.

فهرست مطالب

۴	۱. خلاصه اجراءات و پيشنهادات	۴
	۱,۱ خلاصه گزارش	۴
	۲,۱ پيشنهادات	۶
	۲. نقض بين المللی حقوق بشر و قوانين انسانی از سال ۱۹۷۸ الی ۱۹۹۲ : ساختار سیاسی	۹
	۱,۲ کودتای حزب خلق و اشغال روسها	۹
	۲,۲ عقب نشینی روسها و دولت داکتر نجیب الله از سال ۱۹۸۸ الی ۱۹۹۲	۱۰
	۳. نقض بين المللی حقوق بشر و قوانين انسانی در دوران ترکی و امین از ۲۷ آپریل ۱۹۷۸ الی ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹	۱۱
	۱,۳ دوران سرکوبی های گسترده	۱۱
	۲,۳ گزارش گذرا در رابطه به گرفتاری ها، مفقودی و قتل عامهای بدون محکمه	۱۲
	۳,۳ مفقودی ها و گرفتاریها: موارد قابل مطالعه از کابل و ولایات	۱۲
	۴,۳ گرفتاری ها و مفقودی ها در قندهار	۱۶
	۵,۳ گزارش گذرا از جنایات جنگی و عملیات سرکوبانه ضد شورش	۱۷
	۶,۳ قتل عام کراله	۱۷
	۷,۳ قیام هرات در مارچ ۱۹۷۹	۱۹
	۸,۳ بمباران، مفقودی و مقاومت در هزاره جات در سال ۱۹۷۹	۲۱
	۹,۳ قیام در کابل	۲۳
	۱۰,۳ شکنجه تحت فرمان حزب خلق از سال ۱۹۷۸ الی ۷۹	۲۵
	۴. نقض بين المللی حقوق بشر و قوانين انسانی در جریان اشغال روسها و فرمانروای کارمل و نجیب الله از جنوری ۱۹۸۰ الی فیبروری ۱۹۸۹	۲۶
	۱,۴ پیشرفتهای سیاسی بعد از مداخله روسها	۲۶
	۲,۴ توقیفها و شکنجه	۲۹
	۳,۴ گزارش اجمالی از بمباردمان کورکورانه در حومه شهر	۵۳
	۴,۴ عملیات نظامی در کس عزیز خان ولایت لغمان در سال ۱۹۸۴	۳۸
41	عقب نشینی روسها و پیامدهای آن	
	۱,۵ تغییرات در بافت سیاسی بعد از عقب نشینی روسها	41
	۲,۵ ملیشه ها و رعایت نکردن قانون	41
	۳,۵ خشونتها توسط نیروهای افغان و ملیشه از سال ۱۹۸۹ الی ۹۲	46
	۴,۵ خشونتها توسط نیروهای مقاومت از سال ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲	48

۵. نقض بین المللی حقوق بشر و قوانین انسانی در دوران حکومت اسلامی افغانستان از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ و توسط جبهه متحد از سال ۱۹۹۶ الی ۹۸

52.....

- ۱,۶ تاریخچه جنگهای داخلی از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ 52
۲,۶ جنگهای در صفحات شمال 5۵
۳,۶ راکت بارانی ها و بمباردمان کورکورانه کابل استفاده از نیروهای زیاد در جنگ های گروهی در کابل از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ 55
۴,۶ قتل عام و تجاوزات دسته جمعی جنسی در افشار 70
۵,۶ شکنجه و کشتار و دیگر جنایات توسط نیروهای حزب وحدت عمدتاً در کابل و مزار شریف از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۸ 76
۶,۶ شکنجه، قتل عام و تجاوز جنسی توسط نیروهای جنبش ملی از سال ۱۹۹۱ الی ۲۰۰۱ 87
۷,۶ جنایات توسط دیگر جناحها در کابل از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ 96
۸,۶ قتل عام زندانیان طالبان در مزار 101

103..... نقض بین المللی حقوق بشر و قوانین انسانی در دوران امارت اسلامی افغانستان

- ۱,۷ تاریخچه 103
۲,۷ قتل عام در مزار شریف 106
۳,۷ اعدام ها در ولایت سر پل از سال ۱۹۹۹ الی ۲۰۰۰ 108
۴,۷ جنگهای شمالی از سال ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۱ و اعدام ها 111
۵,۷ قتل عام رباتک 113
۶,۷ اعدام و کشتار یکولنگ در ۷ الی ۲۲ جنوری سال ۲۰۰۱ 115
۷,۷ بی بندو باری ویرانگر و جنایات گوناگون در یکولنگ از فبروری تا سپتامبر ۲۰۰۱ 130

136..... درسهای بی که تا کنون فرا گرفته نشده است

- ۱,۸ ارتباط گذشته به افغانستان جدید 136
۲,۸ مرگ ها در توقیف و شکنجه 137
۳,۸ توقیف های پنهانی 139

۱ خلاصه اجراءات و پیشنهادات

۱,۱ خلاصه گزارش

افغانستان از آپریل ۱۹۷۸ تا بدینسو در جنگ بوده است. در جریان هر مرحله جنگ - انقلاب آپریل ۱۹۷۸ که حزب دموکراتیک خلق به قدرت رسانید تا تدابیر اصلاحات بنیادی و سرکوب سبانه خیزش های متعاقب، تجاوز اتحاد جماهیر شوروی در دسامبر ۱۹۷۹، اشغال افغانستان، جنگهای سرکوب و مقاومت، عقب نشینی نیروهای شوروی و جنگ داخلی، سلطه سرکوب گرانه طالبان و سر انجام مداخله ایالات متحده آمریکا که منجر به اضمحلال طالبان شد- گروه های مختلف نظامی اعم از افغان و خارجی مرتکب جرایم علیه انسانیت و جرایم جنگی جدی شده اند. این جرایم جنگی شامل قتل عام های بسیار بزرگ و مفقود الاثری ها، و اعدام های صحرای حد اقل دهها هزار افغان و بمباردمان و راکت بارانی بی ملاحظه که منجر به کشته شدن صد ها هزار مردم ملکی شد، شکنجه، تجاوز جنسی دسته جمعی و غیره شایع میباشد. در ۲۷ سال اخیر هنگامی که جنگ آغاز شد هیچ نوع کوشش جدی چی در سطح داخلی و چی در سطح بین المللی برای بازخواست در این جرایم صورت نگرفته است.

وقتی گفته میشود که تمام نیروهای نظامی که در افغانستان جنگ کردند مرتکب جرایم شده اند بدین مفهوم نیست که هر فرد جنگجوی افغانی متهم به چنین اعمال است. آنچه که پروژه عدالت برای افغانستان از این وقایع استناد کرده است عبارت از حوادث میباشد که در آن مأمورین ارشد و یا فرماندهان نظامی به نیرو های تحت امر شان اجرای اعمال را فرمان داده اند و یا اجازه وقوع همچو اعمال را داده اند و هیچگونه ممانعت از وقوع آن نکرده اند که جرایم جنگی محسوب می شوند. هدف و مقصد پروژه عدالت برای افغانستان در مستند ساختن این وقایع تلخ و شوم مورد اعتراض قرار دادن علت آنچه که نیرو های مسلح بخاطر آن جنگ می کردند نیست، بلکه فریادی برای باز خواست حالاتی می باشد که اعمال انجام یافته جنایات جنگی محسوب می شوند. این مسئله دارای اهمیت فراوان برای عده از افغان هاست: گزارش که توسط کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در جنوری سال جاری نشر شد، " باز خواست برای عدالت" بیانگر حمایه قشر بزرگ از افغان ها است که باید میراث های گذشته به میزان کشیده شود. اینکه چگونه این کار صورت میگیرد تصمیم است که خود افغانها باید بگیرند.

وقتیکه به آنها فرصت داده شد تا مفکوره شان را در مورد گذشته بحث کنند مثل آنچه در بررسی کمیسیون مستقل حقوق بشر آمده و مثل آن که توسط پروژه عدالت برای افغانستان و دیگر گروه های حقوق بشر انجام شده افغان ها از نگاه جنبه وسیع سیاسی، ایدیولوژی و اجتماعی حمایه شان را از چندین مراحل کلیدی اظهار کرده اند که شامل:

۱. محروم کردن یا اخراج کردن اشخاص که مسئول جرایم جنگی و جرایم علیه انسانیت شده از پست های سیاسی و تأمین پروسه بررسی.
۲. تأسیس میکانیزم در حد محلی و ملی برای استناد تحقیق و سایر میزان های جستجو حق راجع به سوء استفاده های گذشته و جرایم جنگی.
۳. شناسای رنج و عذاب متضررین جنگ و تصدیق حق آنها به واقعیت آنچه که به جگر گوشه های آنها که کشته و یا مفقود الاثر شده اند در جریان جنگ واقع شده است.

همچنان افغان های که توسط موسسات حقوق بشر مصاحبه شده اند پیوسته ادعا کرده اند که فرماندهان و سایر اشخاص که مسئول سوء استفاده ها بوده اند هنوز در اکثر نقاط کشور قدرت دارند و حقوق مردم محل را مورد سوء استفاده قرار می دهند آنها می بینند زیرا مجرمین گذشته فعلا از امنیت بر خوردار اند امنیت خود مردم عادی در خطر است.

پروژه عدالت برای افغانستان یک تعداد وقایع کلیدی و مهم را از دوره های مختلف جنگ در افغانستان مستند کرده است که به خاطر بزرگی جرم و یا سهم گیری مردم که هنوز در قدرت بسر میبرند حایز اهمیت است. در این گزارش ما یک تعداد از این وقایع را شامل ساخته ایم. دوسیه های که در اینجا بوجود آمده صرف نمایندگی از بخش کارهای پروژه عدالت برای افغانستان را میکند زیرا ما معلومات بیشتر را راجع به تخطی از حقوق بشر و سوء استفاده ها از هز دوره جمع آوری کردیم نسبت اینکه قادر باشیم در این گزارش بگنجانیم. در هر قضیه که ما در این گزارش شامل کرده ایم پروژه عدالت برای افغانستان کوشش کرده است نه تنها اظهارات مستقیم شاهد را راجع به حادثات که واقع شده بلکه تحلیل از نظام سوق اداره جنگجویان را نیز بگنجانید. هیچ گزارش انفرادی یا مجزا نمی تواند به طور کافی تعداد زیاد جرایم خطر ناک جنگی را که تمام گروه ها در ۲۵ سال جنگ افغانستان مرتکب گردیده اند مستند کند. آنچه ما در این گزارش گنجانیده ایم که نمایندگی از شمه ای جرایم و جنایات می کند که ملیون ها افغان را از خانه و کاشانه شان فراری کرده شهر ها و زمین های زراعتی شان را ویران کرده اند و بیشتر از یک ملیون افغان را فلج و یا کشته اند.

در این گزارش ما واقعات ذیل را گنجانیده ایم:

از دوره حزب دموکراتیکه خلق افغانستان در اپریل ۱۹۷۸ الی دسامبر ۱۹۷۹.

دستگیری ها و نا پدید شدن ها و قتل های غیر قضایی بشکل دسته جمعی در منطقه کرااله در ۱۹۷۹ انقلاب هرات در مارچ ۱۹۷۹ از بمباردمان ها، لادرکی ها، و مقاومت در هزاره جات در ۱۹۷۹ سر کوب قیام کابل به شکنجه.

دوره حزب دموکراتیک خلق و اشغال روسها از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۸

دستگیری، توقیف و شکنجه، بمباردمان های بدون ملاحظه و انتقام مجازات علیه غیر نظامی ها در اطراف کشور.

دوره حکومت نجیب الله بعد از خروج قوای شوروی و مقاومت:

ادامه بمباردمان ها و سوء استفاده توسط ملیشه های تحت حمایت دولت؛ حمله به افغان های مقیم پاکستان و شکنجه در زندان های مجاهدین.

از دوره جنگ داخلی ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ و دوره جبهه متحد ۱۹۹۶ الی ۱۹۹۸.

بمباردمان و راکت باران کابل از ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ و قتل عام افشار و تجاوز دسته جمعی در کابل در ۱۹۹۳، شکنجه تجاوز جنسی و قتل دسته جمعی غیر قضایی توسط اتحاد و حزب وحدت و شورای نظار در کابل و شکنجه و تجاوز جنسی و قتل های دسته جمعی غیر قضایی توسط نیروهای جنبش در کابل و شمال و قتل عام زندانیان طالبان در مزار شریف در ۱۹۹۷.

قتل عام در سر پل در ۱۹۹۹، قتل عام در رباتک در سال ۲۰۰۰ و قتل عام یکاولنگ در ۲۰۰۱.

سوختاندن و ویران کردن عمدی در عملیات شمالی در ۱۹۹۹ الی ۲۰۰۰ و یکاولنگ و بامیان در ۲۰۰۱.

اگرچه دستورات ابتدای پروژه عدالت برای افغانستان این بوده که جرایم جنگی را تا ۲۰۰۱ بررسی کند و بعضی از نمونه های از سوء استفاده که در این گزارش آمده از ۲۰۰۱ تا حال ادامه یافته است. در بخش نهایی این گزارش ما بررسی میکنیم که چگونه نیروهای ایالت متحده خودشان را با قوماندان های که مسئول بعضی از بدترین جرایم جنگی که در جریان جنگ داخلی ارتکاب یافته متحد ساخته اند. آنها این کار را بخاطر کرده اند که معتقد

بودند این فرماندهان می‌توانند ایالات متحده را کمک کنند و القاعده و طالبان را شکست بدهند. تقریباً چهار سال بعد نیز اکثریت همین فرماندهان با ارتباط به جرایم تنظیم شده و تجارت مواد مخدر سرمایه دارتر و قوی تر شده اند. ایالات متحده آمریکا همراه با بعضی از ما مورین ارشد ملل متحد و بعضی ها در دیگر دولت ها با سلاح ها برای تحقیق از سوء استفاده در گذشته ها مخالفت کرده اند نزاع کرده اند که هیچ کار ثبات را به مخاطره می اندازد. بر علاوه نیروهای ایالات متحده بعضی از تاکتیکه های مشابه شکنجه را محلهای توقیف مرموز و شناسای نشده که توسط اسلاف و پیشینیان شان استفاده شده را تکرار کرده اند و بدینوسیله وسایل خرابی و تحلیل کوشش ها را برای تأسیس ادارات باز پرسی را موافق حکومت قانون است فراهم کرده است.

اسناد جرایم جنگی که در جریان دوران های مختلف و جنگ ارتکاب یافته است مشکلات زیاد را برای بعضی دوره ها نسبت به دیگران ثابت کرده است. طور مثال ما در جریان تجاوز اتحاد جماهیر شوروی تعداد کم مشهور حادثات مشخص و یا بازماندگان از بمبارمان ها که توسط پروژه عدالت برای افغانستان مصاحبه شده است قادر بودند که شناسای کنند که مسئولین جرایم را به علاوه روسها. سالهای متمادی که از اشغال افغانستان گذشته مشکلات زیاد را ایجاد کرده است که بتوانیم شهود کلیدی از حادثات مشخص را بیابیم، و گزارشات تاریخی که از این زمان وجود دارد بیشتر به انکشافات سیاسی تمرکز داشته نمای عام از عملیات ساحوی را بدست می دهند. هیچ گونه بحث روی مسئولیت در مذاکرات که منجر به توافقات ژنیو و عقب نشینی نیروهای روس شده باشد وجود ندارد. آخرین قوای روس در فیبروری ۱۹۸۹ افغانستان را ترک و در ۲۸ نوامبر ۱۹۸۹ و محکمه عالی اتحاد جماهیر شوروی عفوی را در محرومیت مستثنی قرار دادن امکانات تعقیب عدلی هر فردی از قوای خویش را برای حملات عمدی و بدون ملاحظه علیه مردم عوام و ملکی افغان اتخاذ کرد. اکثریت اسناد های اتحاد جماهیر شوروی که مربوط به جنگ میشود مشخص باقی میماند و دسته بندی و مشخص کردن مجدد این اسناد ها و اجازه دست رسی به آنها نمایندگی از گام مهم به سوی تلاشهای افغان ها جهت ثبت دقیق وقایع تاریخی و تعقیب تلاشهای استنادی خودشان خواهد بود.

از طرف دیگر، تعداد کمی گزارشات تاریخی راجع به جنگ کابل در ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ و وضعیت در دیگر نقاط کشور علی الرغم تبعیت نسبی حادثات اخیر وجود دارد. بناً پروژه افغانستان برای افغانستان سعی ورزیده است خلائ را که در استناد ماهیت جنگ و تغییر و تحول در نظام سوق اداره در ساحات مختلف و سوء استفاده های که از اثر آن اتفاق افتاده است را پر کند.

سر انجام در حالیکه جنبه های رژیم طالبان در معرض انتقاد بین المللی قرار گرفته است، نظر اندازی ها و بررسی های انجام یافته از رژیم طالبان به مستند سازی مشرح عملیات ساحوی طالبان که در جریان آنها طالبان مرتکب جنایات جنگی گردیده اند نشده است. تمرکز در دهشت افگنی بین المللی در دوره بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نگرانی ها را در ارتباط به کارنامه جنایات جنگی طالبان کاهش داده است.

۱.۲ پیشنهادات

در سپتامبر ۲۰۰۵ افغانستان انتخابات پارلمانی خویش را برگزار میکند. نامزد ها برای کرسی های پارلمان شامل اشخاصی است که علیه آنها اسناد معتبر راجع به مسئولیت آنها در جرایم جنگی وجود دارد. از بعضی آنها در این گزارش نام برده میشود اگر چه هیچ میکانیزمی فعلاً برای محروم کردن آنها از احراز یک پست وجود ندارد، پروژه عدالت برای افغانستان معتقد است که سجل و سوابق همچو افراد را که خود را برای احراز مقام نماینده پارلمان کاندید میکنند در معرض عام قرار دهد. این گزارش از سوء استفاده های گذشته تنها علیه مجاهدین نیست (گزارش ما شامل شنایع و جرایم جنگی از تمام دوره ها است) ؛ یا گزارشات مانند گزارش ما به ثبات پروسه سیاسی را به مخاطره نمی اندازد. اگر سیاست انتقالی افغانستان با اصول های خوب دولنداری به شمول شفافیت رهنمای شود هیچ ضرورت برای دفن حقایق وجود ندارد.

در گزارش اولی ما که در اکتوبر ۲۰۰۴ نشر شد، پروژه عدالت برای افغانستان همچنان رئیس جمهور و کارمندان اسرار کرده است که افراد که علیه آنها اسناد معتبر راجع به مسئولیت شان در نقض حقوق بشر و جرایم جنگی وجود دارد بدفاتر عامه استخدام نکنند و توصیه کرد که سوابق هر فرد به این پست ها نامزد میشود باید در معرض عام قرار داده شود. جر و بحث در میکانیزم های مناسب برای همچو گماریدنها آغاز شده است.

بر علاوه قسم که پروسه اصلاح سکتور امنیت به شمول خلع سلاح، ترک بسیج و ادغام مجدد پیش می‌رود ممثلین سیاسی که شامل افغان ها و جوامع بین المللی است باید توجه مشخص به قوماندان هاییکه علیه شان اسناد معتبر در رابطه به مسؤولیت شان در جرایم جنگی وجود دارد نمایند.

هدف عمده پروژه عدالت برای افغانستان اینست که در تسجیل و تسنید بد رفتاری هاییکه در ذریعه جوانب ذیدخل در جنگهای افغانستان به ارتکاب پیوسته است کمک نماید. اینکه از مرتکبین چی نوع باز خواست صورت گیرد و داد مظلومین چگونه گرفته شود مسئله ای است که باید در چوکات روند سیاسی در افغانستان روی آن تصمیم اتخاذ گردد.

پروژه عدالت برای افغانستان امکانات به محکمه کشاندن مرتکبین را در افغانستان در آینده نزدیک پیش بینی نمیکند. اگر چه یک استراتژی عدالت انتقالی برای افغانستان یک تعداد اعمال را که میتواند خواست مردم افغان را برای امنیت و باز پرسی مخاطب قرار دهد غنیمت می شمارد و در اساس گزاری کار های آینده به شمول پروسه قضای مجرمین کمک میکند.

نظرات افغان های که پروژه عدالت افغانستان با آنها مصاحبه انجام داده است- از متضررین بد رفتاری ها و ستم گری های وحشیانه سالهای اول تحت سلطه حزب خلق افغانستان گرفته تا کسانیکه مظالم طالبان را سپری کرده اند و یا کسانیکه از هردو دوره سلامت جان بدر برده اند همه بلا استثنا خواستار تأمین عدالت هستند. در عین حال همه این درک را دارند که پاسخ مناسب به این فریاد داد خواهی در شرایط مختلف و طبعیت و ماهیت جرم فرق میکند.

استراتژی عدالت انتقالی باید نگرانی های ملی و مسؤولیت های بین المللی را در خطاب به معافیت باید در نظر بگیرد. یک دستور العمل جامع باید دارای عناصر ذیل باشد:

- تهیه اسناد های بیشتر از جرایم جنگی به شمول تحقیقات داد گاهی.
- در افغانستان محلات تدفین زیاد وجود دارد که در آنجا قربانی های قتل های دسته جمعی دفن اند طور مثال ساحه زندان پل چرخی که شاید هزار ها زندانی از دوران حزب دموکراتیک خلق افغانستان دفن اند. ساحات زیاد نیز وجود دارد.
- بررسی گذشته کسانیکه برای احراز مقامات رسمی معرفی میگردند.
- مکانیزم اساسی برای گفتن واقعیت ها. برای شنیع ترین جنایات علیه بشریت تعقیب عدلی مناسب است اما هنوز برای سیستم قضای شکنند و وضعیت امنیت کشور امکان پذیر نیست. دولت افغانستان و تمویل کننده های بین المللی برای تصریح اصلاحات پروسه قضای و تقویه ظرفیت جهت تعقیب جرایم جنگی و نقض حقوق بشر کار نمایند. تعقیب عدلی افغانهای که در خارج از کشور به جرایم جنگی متهم اند باید حمایت شود.
- بالاخره ، هرنوع ابتکار برای عدالت انتقالی سر انجام باید شامل تهیه غرامت قربانی ها و حصول جریمه اموال آنها که در اثر جرایم جنگی قوماندان ها گرفته شده است.

به اساس مدارک که توسط پروژه عدالت برای افغانستان جمع آوری شده است و تجربه مسؤولیت این اسناد، ما در دریافتی ها و توصیه های ذیل را در رابطه به بحث روی عدالت انتقالی فراهم میکنیم.

چالش های مستند سازی

مشکلات فراوان در تأسیس استناد مقتدر از جرایم گذشته در افغانستان وجود دارد. همچو مشکلات شامل کمیابی مدارک مستند، دست یابی به شهود کلیدی، هراس از جزا توسط مجرمین جنگی که هنوز نفوذ و قدرت سیاسی را در اختیار دارند، تحت فشار قرار داشتن ادارات عامه که میتوانند به حقیقت جوی و حقیقت گوی کمک کنند میباشد. ممثلین افغانی و بین المللی نمیتوانند بدون مخاطب قرار دادن این مشکلات استراتژی با مفهوم را برای عدالت انتقالی انکشاف دهند.

ممثلین بین المللی خصوصاً جوامع تمویل کننده باید تلاشها برای تسنید و تحقیق را به شمول بلند بردن ظرفیت تحقیقات وابسته حمایت کنند.

توقف تخطی های در حال وقوع

غیر نظامیان افغان و بعضی از خارجی هایی که در افغانستان کار می کنند، آسیب پذیری باشند برای تجاوزات جدی به همان دلایل که ثبات واقعی حالت اغفال کننده ای را به وجود آورده است. قوماندانهای مسلح که نیروهای میلیشه را کنترل نموده اند یا شبکه های مبارزین و کسانی که ممکن است به مسوولیت های سیاسی پاسخ بدهند یا ندهند، اما به طور ضروری نباید آینده ای برای خودشان در دوره انتقالی سیاسی کشور متصور باشند که این مطلب یک قوه خطر را باقی می گذارد. بعضی از آنها با شبکه های زنجیره ای مجرمین ارتباط دارند که در کشت و تجارت مواد مخدر و فعالیت های قاچاق در کشور دست دارند. امنیت هم برای افغانها و هم برای خارجی هایی که با آنها کار می کنند، نمی تواند در جدایی از این پدیده ها دیده شود.

بنا بر این کوششها در عدالت انتقالی باید شامل قسمتی از استراتژی جامع برای جلوگیری از تخلفات گردد. در جریان استناد ما از جنایات جنگی گذشته، گزارشات متعددی چون شکنجه، توقیف عمدی، اعدامهای دسته جمعی، چور و چپاول و غصب املاک دریافت داشته ایم که بعد از سال ۲۰۰۱ رخ داده است. در بعضی موارد شهود واقعه هایی را از ۱۰ سال پیش توصیف نموده اند که همان قوماندان ها جنایات مشابهی را در حال حاضر مرتکب می شوند. در پروسه اولویت های دولت جدید بعد از انتخابات ریاست جمهوری، رئیس دولت باید یک تعهد معتبر را جهت حفاظت از شهروندان افغانی جهت جلوگیری از تکرار همچو تخطی های که اینجا ذکر شده است بسپارد. یک عمل که بتواند به قانونیت پروسه سیاسی و دولت بی افزاید همانا باز پرسی از جرایم گذشته است که اداره جدید میتواند با تنظیم معیار ها و استفاده از قدرت در آینده آغاز کند. همکاران بین المللی افغانستان باید حمایت عملی را برای اجراءات این میزان ها پیشکش کند و بررسی های متمرکز از شکنجه، توقیف عمدی بدون دلیل، اعدام های غیر قضایی تمرکز کند. هدف از همچو بررسی ها بخاطر درس عبرت از گذشته ها است و بدین لحاظ کوشش های ایالات متحده اینست که راه را برای ادامه گزارشگران مستقل ببندد و ظاهراً این کار را برای جلوگیری از باز پرسی اعمال ایکه توسط ایالات متحده امریکا صورت میگیرد انجام میدهد.

بازرسی برای واگذاری پست ها (مقام ها)

یک جزء مهم پروسه تأسیس اداره قانونی در افغانستان عبارت از حذف مجرمین جنگی از پست های حساس میباشد. تحت سیستم مرکزی افغانستان، رئیس جمهور و دولت یک درجه بالای از قدرت و اگذار شده تا ما مورین را در سراتا سر کشور با تعداد کمی از بررسی ها که دردیموکراسی های دیگر وجود دارد استخدام کند. رئیس جمهور جدید باید تعهد بسپارد که اداره را که شامل مجرمین جنگی نباشد تأسیس کند و باید واضحاً از استخدام کسانیکه علیه آنها شواهد و مدارک معتبر از سهم گیری آنها در جرایم جنگی وجود دارد در مقام های عالی اداری و نظامی جلوگیری نماید. حمایت بین المللی برای انکشاف پروسه باز رسی برای تجدید ادعای جرایم در حالت شفاف و عدالانه ضرورت است.

معلومات ویژه قبل از انتخابات

در روشنای قوانین انتخابات فعلی و عدم پروسه معتبر قضایی، هیچ تدارک برای بررسی کاندید های پارلمانی و ولایتی و لسوالی بر اساس مسوولیت جرایم جنگی وجود ندارد. بنا بر این موسسات جامعه مدنی و تمویل کننده ها تضمین کند که معلومات معتبر را که در رابطه به ادعا ها علیه سهم گیری کاندید ها در جرایم جنگی میباشد موجود و قابل دسترسی است و باید همچنان تضمین کند که فرصت برای احقاق حق و تصفیه وجود دارد. مقامات افغان باید همه حمایت کاملاً قانونی و امنیت را برای آنها که در این پروسه مشهور باز پرسی مسوولیت سهم گرفته اند تأمین نماید.

جنایتکاران جنگی در توقیف ایالات متحده

عدم شفافیت موضع ایالات متحده در مورد بازداشت شدگانی که در توقیف دارد، تشخیص اینکه آیا قوماندانان طالبان که در جنایات جنگی علیه افغانها مسئول بوده ممکن بازداشت شده و در نتیجه بدون کوششی برای حسابدگی به جنایتشان رها شده اند. پروژه عدالت برای افغانستان قادر بوده است که ادعاها و اظهارات معتبر از شرکای مجرمین ضد بشریت هم علیه بازداشت شدگان سابق و هم فعلی با مدرک اثبات نماید. حد اقل در یک مورد یک قوماندان قدیمی طالبان (ملا شهزاده) که از توقیف ایالات متحده علیرغم شریک بودنش در بسیاری از قتل‌های دسته جمعی رها شد. بعد از رهایی، وی دو مرتبه با طالبان پیوسته و متعاقباً در یک درگیری با نیروهای آمریکایی کشته شد. مقامات آمریکایی ظاهراً از سابقه این قوماندان بی اطلاع بوده اند که این مورد یک ناکامی جدی استخبارات و یا بی پروایی به جنایات جنگی را نشان می دهد که در تعیین عملکردهای تروریستان ناموفق بوده اند. قوماندانهای عمده دیگری از طالبان در توقیف ایالات متحده قرار دارند. دست کم یکی از آنان به نام ملا فاضل که در تعدادی از قتل‌های دسته جمعی و جنایات جنگی دیگر دست داشته است در این گزارش مستند می باشد. وی باید به خاطر آن جنایات متهم شود. ناکامی تحقیق یا استنتاج بازداشت شدگان، کسانی که شواهد و مدارک از شرکت داشتن آنها در جنایات ضد بشری موجود می باشد، فقط عفو بدون مجازات را تقویت می کند.

جنایتکاران جنگی در دیگر کشورها

یک تعدادی از کشورها مانند بریتانیا و هالند فعلاً در پروسه تحقیق و استنتاج افغانهایی که در مرزهای آنها زندگی می کنند و متهم به شکنجه و جنایات جنگی می باشند قرار دارد. پروژه عدالت برای افغانستان این کوششها را حمایت کرده و دیگر کشورها را تشویق به همین کار می کند. این اتهام نامه ها و کیفرخواستها این سیگنال مهم را می رساند که جنایتکاران جنگی ایمن نمی باشند.

در این گزارش، ما نام برده ایم از یک تعداد از متهمین جنایتکاران جنگی که فعلاً ساکن در پاکستان می باشند و یا به طور متناوب به پاکستان سفر می کنند. مهمترین این افراد قوماندان برجسته طالبان، ملا دادالله است که مسوول تعدادی از قتل‌های دسته جمعی در افغانستان می باشد. بقیه موارد شامل قوماندانهای با سابقه مجاهدین می باشد که در مورد شرکت داشتن آنها در ترورهای سیاسی و قتل‌های دسته جمعی شواهد و مدارک موجود می باشد.

۲ نقض حقوق بشر بین المللی و قوانین انسانی در سال ۱۹۷۸ الی ۱۹۹۲

۲-۱ کودتای حزب دموکراتیک خلق و تجاوز شوروی

جنگی که در افغانستان حدود ربع قرن طول کشیده از ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ شروع شد زمانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) که یک شاخه کوچک جدا شده از حزب مارکسیست-لنینیست، یک کودتا به راه انداخته و رئیس جمهور محمد داود خان را سرنگون کرده و وی را با اکثریت اعضای فامیلیش کشتند. سپس حزب دموکراتیک خلق به مبارزه نابرابر و جاه طلبانه مبادرت ورزیده تا افغانستان را به یک حالت مدرن سوسیالیست تبدیل کند. در جریان این مرحله، نیروهای حزب خلق عمدتاً از سازمان اطلاعات (خاد) علاوه بر پولیس و اردوی ملی مرتکب جنایات جنگی به مقیاس وسیع شده اند. مبادرت به اصلاحات و اقدامهای سرکوبگرانه حزب خلق برای آوردن مردم به تفکر خودشان، جرقه های مقاومت را در اطراف شهرها روشن ساخت. حزب خلق قیامها را سرکوب کرد ولی عدم حمایت همه جانبه از انجام اعمال سیاسی شان، خودشان را در وضعیت بغرنج غیر قابل کنترل یافتند. یک سال بعد از کودتا رژیم با شورشهای گسترده در اردو روبرو شد.

فرقه های داخلی حزب خلق در خونریزی ها و کشتارها دست داشتند. حزب به دو شاخه خلق و پرچم تقسیم شد. بعد از کودتا رهبر جدید حزب از جناح خلق، اعضای رهبری حزب از شاخه پرچم را پاک سازی نمود. حداقل صدها تن را کشت و مابقی را زندانی و یا به عنوان سفیر به خارج از کشور تبعید نمود.

رهبران خلق یک لیستی از اصلاحات را پیش رو گرفتند که شامل طرح حذف تمام مخالفینشان و تبدیل ساختار اجتماعی افغان می شد. دستگیریهایی گسترده و قتل عام ها بلافاصله بعد از کودتا شروع شد و آنهایی که متهم به مخالفت با رژیم و اصلاحاتش بودند را هدف قرار می داد که عبارت بودند از: مامورین دولتی سابق، رهبران مذهبی، رهبران قومهها، معلمین و باقی روشنفکران و فعالان سیاسی به شمول مائویست ها، اسلام گرایان، و نژاد گراها. دستگیری های گسترده در شهر معمول بود و سرنوشت بسیاری از دستگیر شدگان در پل چرخ - زندانی در اطراف کابل- و یا جاهای دیگر مرگ بوده است. تا سال ۲۰۰۵ هیچ تلاشی برای نبش قبر اشخاصی که گفته می شود در گورهای دسته جمعی مجاورت زندان دفن هستند، نشده است.

معاون نخست وزیر حزب خلق، حفیظ الله امین، یک قوه محرک پشت سر اقدامات دولت برای سرکوبی مخالفین بود. علیرغم وحشی گری های زیادی که در این دوره، ۱۹۷۸-۱۹۷۹، به وقوع پیوسته، بسیار اسناد کم از واقعات و حادثات این دوره وجود دارد. پروژه عدالت افغانستان، تحقیق و تفحص مستقلی را به ارتباط حادثات دستگیری های بی مورد، شکنجه و قتل های بدون محکمه این دوره انجام داده است. ما همچنین تحقیق کرده ایم به ارتباط یک تعداد از مفقودالائری ها، آدم ربایی و توقیف های پنهانی اشخاص، که معمولاً همراه با شکنجه و قتل عام های بدون محکمه همراه بوده است. اینگونه اعمال جرم و جنایت علیه انسانیت محسوب می شود. تعداد مفقودی ها که از آپریل ۱۹۷۸ تا دسامبر ۱۹۷۹ به وقوع پیوسته نا مشخص می باشد اما در حدود ده ها هزار نفر تخمین زده می شود. حادثات شکنجه، مفقودی و قتل های بدون محکمه که در این راپور آمده است فقط بیانگر نمونه های کمی از جنایات بی شمار که به وقوع پیوسته، می باشد.

سرکوب ها شکل دیگر به خود گرفت، حزب خلق مناطق مقاومت کنندگان را بمباران نموده و تعداد زیادی غیر نظامی کشته شد. پروژه عدالت افغانستان مبارزه های حزب دموکراتیک خلق را مقابل مخالفان محلی در لوگر، بامیان و ننگرهار تحقیق نموده است. در هر مورد از درگیریها شامل بمباران قریه ها در مناطق مستقر مخالفان بوده است. در بیشتر موارد بمباران ها نا مشخص و بی تناسب بوده که تعداد زیادی غیر نظامی کشته شده است. شهودی که پروژه عدالت افغانستان همراه آنان مصاحبه نموده، از عملیات های جستجو و تلاشی که منجر به دستگیری مردان و سپس ناپدید شدنشان می شده است، شرح داده اند.

این ظلم ها جرقه قیامها و شورش ها را در داخل اردوی افغان مشتعل ساخت که ثبات رژیم را تهدید می کرد. این گزارش شرح تعدادی از این قیام ها در کنر، هرات، کابل و هزاره جات و تلاشهای دولت برای سرکوبی آنها را در بردارد. شورش در گارنیزون هرات در مارچ ۱۹۷۹ ممکن یک نقطه عطف برای پالیسی شوروی و تصمیم برای حمله در دسامبر ۱۹۷۹ به حساب آید. پاسخ دولت حزب دموکراتیک خلق به این قیامها یکی از شدیدترین جنایات جنگی در آن دوره بشمار میرود.

تجاوز شوروی تغییر در تاکتیک جنگ به همراه آورد. قوای شوروی امین را به قتل رسانده و ببرک کارمل از جناح رقیب (پرچم) را به جای وی جایگزین نمودند. با آگاهی از ضرورت حمایت از حزب، شوروی ها قتل عامهای روشنفکران، رهبران مذهبی و دیگران را متوقف ساخته و به جای آن راه های سیستماتیک جاسوسی و اهداف سرکوبگرانه را اتخاذ نمودند. پولیس مخفی، خدمات اطلاعات دولت یا خاد به تقلید از KGB شوروی تنظیم شد. خاد به قتل عام های بدون محکمه به مقیاس وسیع، توقیف ها و شکنجه های افراد مظنون به حامی مجاهدین (مقاومان) مبادرت ورزید. در اطراف شهرها بمباران های نامشخص یک عمل معمولی شده که بی شمار غیر نظامیان کشته شده اند. در اوائل دهه ۱۹۸۰ بیشتر پناهندگان که به پاکستان رسیده بودند اظهار داشته اند که آنها به خاطر بمباران گریخته اند. بمباران غیر مشخص منجر به تشکیل یک گورستان تجاوز به حقوق بین المللی شد. پروژه عدالت افغانستان یک تعداد از این حادثات را در این راپور آورده است. اما این حادثات کمی که مستند داشته ایم باید به عنوان نمونه ای از اعمال انجام یافته در بسیاری جاها تلقی شود که باعث ویرانی حومه شهرها، کشته شدن ده ها هزار نفر و آواره شدن پنج میلیون افغان شده است.

۲-۲ عقب نشینی شوروی و دولت نجیب الله ۱۹۸۸ الی ۱۹۹۲

دوره بین عقب نشینی قوای شوروی در ۱۹۸۸-۱۹۸۹ و سقوط دولت نجیب الله در ۱۹۹۲، شاهد چندین تغییرات مهم در نمونه های سوء استفاده (جنایات) توسط تمام احزاب داخل بحران بوده است. دولت برای خود یک هویت اسلامی فرا خوانده و بعضی اصلاحات را در قانون پذیرفت تا به راحتی کنترل مطلق منطقه را داشته باشد. گرچه اصلاحات به طور قابل ملاحظه زیبا بود، دستگیریها کاهش یافت ولی متوقف نشد. بمباردمان مناطق نظامی مقاومتان (مجاهدین) در اطراف شهرها به طور محسوسی ادامه یافته و تعدادی از غیر نظامیان کشته شدند.

در همین زمان، فرقه های مخالفان (مجاهدین) بیشتر برجسته شد به قسمی که احزاب مختلف آشکارا رقابت می کردند برای اینکه آنها سرانجام تغییر رژیم کابل را پیش بینی می کردند. این دوره همچنین شاهد امتیاز بیشتر و استقلال واقعی ملیشه هایی که به ظاهر به رژیم کمونیستی وفادار بودند ولی وفاداری آنها اصلاً بر اساس پول دریافتی شان و مبادرت آنها به ظلم مقابل غیر نظامیان و چور چپاول بود.

۳- نقض حقوق بشر بین المللی و قوانین انسانی در دوره سلطه حزب خلق ترکی- امین، ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ الی ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹

۱-۳ یک دوره از سرکوبهای وسیع

این دوره بیست ساله که با انقلاب ثور در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ شروع شد، شاهد بدترین جنایات (تخطی ها) در تمام دوران جنگ بوده است. نور محمد ترکی از جناح خلق تا سپتامبر ۱۹۷۹ رئیس جمهور بود که در این زمان توسط معاونش امین به قتل رسید که وی نیز از جناح حزب خلق بود. سپس امین رئیس جمهور شد. در تمام مدت این دوره وی یک قوه محرک به عقب اصلاحات اساسی بود که با بی اطلاعی پلان گذاری شده و با بیرحمی و ستمگری تحمیل شد و به زودی باعث یک سلسله قیامهای مشهور در اطراف کشور شد. همچنان رهبران حزب خلق ثابت کردند که ظالم، خشن و مایل به جنگ داخلی هستند. آنها بیشتر کشور را به ضد خودشان ساختند به خاطر دستگیری ها و قتل هزاران نفر که این گونه اعمال را تغییر انقلابی خاطر نشان می کردند. دستگیری های گسترده و قتل مخالفان معروف بلافاصله بعد از کودتا شروع شد و مسوولینی که در حومه شهرها مخالف رژیم و اصلاحاتش بودند به شمول مامورین دولتی سابق، رهبران مذهبی، رهبران قومی، معلمین و بقیه روشنفکران را هدف قرار داد. همچنان در شهرها هم دستگیریهای مخالفان مظنون و فعالان سیاسی گسترش یافت.

علیرغم شرارت زیاد و جنایات بی شمار، این دوره کمترین اسناد جنگ را دارا می باشد. افغانستان از بیشتر قسمتهای جهان مجزا بوده و خبرنگاران خارجی کمی به این کشور دسترسی داشته اند، و اخبار حادثاتی که خارج از کابل به وقوع پیوسته به آهستگی در خارج از کشور جعل می شد. در نتیجه، بیشترین اطلاعات همراه پناهندگان که شروع به گریختن از کشور نموده بودند، انتقال یافت. آن عده که توانایی داشتند به اروپا، آمریکا و یا دیگر کشورها گریختند و هزاران نفر دیگر در پاکستان و ایران مسکن گزیدند.

بعد از کودتا، ترکی هم رئیس جمهور شورای انقلاب و هم نخست وزیر شد. دو منشی وی ببرک کارمل (از حزب پرچم) و حفیظ الله امین معاونین نخست وزیر شدند. ترکی، دگر جنرال عبدالقادر پرچمی را به حیث وزیر دفاع و نور محمد نور را به حیث وزیر داخله مقرر کرد. در جولای ۱۹۷۸ جنگ داخلی حزبی منجر به پاک سازی پرچمی ها شد، تعداد زیادی کشته شدند در حالیکه اشخاص برجسته آن به خارج به عنوان سفیر فرستاده شدند.

یک سازمان استخبارات جدید که مستقیم به ترکی راپور می داد تحت نام AGSA بلا فاصله بعد از کودتا تاسیس شد که توسط اسدالله سروری از جناح خلق و توسط ترکی رهبری می شد. بعد از کودتای امین در سپتامبر ۱۹۷۹ وی AGSA را به KAM (سازمان استخباراتی کارگران) تغییر نام داده و در ابتدا عزیز احمد اکبری و سپس اسدالله امین را به حیث رئیس آن تعیین کرد. به هر حال امین سازمان را با اقوام و دست نشانده های نزدیکش به پیش برد. سازمان مستقیماً از طرف آلمان شرقی و روسیه سابق (USSR) حمایت می شد. جنرال نبی عظیمی، یک پرچمی سابق معاون وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون کابل تحت نجیب الله، در کتابش به ارتباط جنگ نوشته است که رژیم تعداد زیادی مردمان عادی، ملاها، و روشنفکران را دستگیر کرده و در زندان پلچرخ انداخته و یا در زندان پلچرخ بدون محکمه در تاریکی شب ها اعدام نموده و در چاله هایی که آماده کرده بودند، انداخته اند. وی همچنان نوشته است که AGSA تشکیلات ویژه ای داشت که بر اساس سازمان استخبارت سابق پایه گذاری شده

بود. اسدالله سروری اولین رئیس KAM بود. فقیر محمد فقیر وزیر داخله شد زمانیکه امین روی قدرت شد. قوماندان زندان پلچرخ سید عبدالله بود.

در جولای ۲۰۰۵ سروری در محوطه NDS پهلولی صدارت، یک توقیف گاه در محوطه نخست وزیری، طبق قوانین اداری افغانستان نگهداری شده است. در سالهای بعد از سقوط دولت نجیب الله وی در توقیف گاهی در دره پنجشیر نگهداری شده است.

۳,۲ گزارش گذرا از دستگیریها، مفقودالائریها و قتل های بدون محکمه

عمل دستگیریهای غیر مسوولانه یک نمونه مشابه در تمام نقاط کشور بوده است. در بسیاری موارد جاسوسان استخبارات AGSA و بعداً KAM، دستگیریها را انجام می دادند. اولین موج سرکوب ها پیشگیری کننده بود. در میان هزاران دستگیر شده که بلافاصله بعد از کودتا اتفاق افتاد افراد یا فامیل هایی بودند که برای رژیم نو مخالفین بالقوه محسوب می شدند. رهبران اجتماعی، سیاسی یا گروه های مذهبی، افراد مسلکی از هر بخش و باقی اعضای صنف های آموزشی. بنا بر این روءسای قومی، اسلام گرایان، مائویست ها، استادان آموزش دیده غرب و رهبران دینی همه قربانیان و متضررین رژیم شدند.

زمانیکه حزب دموکراتیک خلق پروگرامهای اصلاحی خود را به راه انداخت، با مقاومت ویژه در مناطق اطراف روبرو شد. رژیم کوشش نمود که مقاومت را سرکوب کند به وسیله خشونت بیشتر با دستگیری اعضای فامیل رهبران محلی و اشخاص ذی نفوذ به عنوان گروگان ها و کشتن آنها در صورت ادامه مقاومت و دستگیری افراد مشخص، مالکان زمین، معلمان مکاتب و یا بقیه مسئولینی که در موضع مخالفت با اصلاحات بودند. شمار کسانی که ناپدید شده و کسانی که کشته شده بودن و یا در زندان مردند به ده ها هزار نفر فقط در همین دوره بیست ماهه می رسد.

گرچه گزارشهای مفصل از این حادثات که مستند شده اند کم می باشد، تعدادی از آنها در گزارش حقوق بشر شرح داده شده اند. سازمان عفو بین الملل گزارش کرده که در جولای و اگست ۱۹۷۸ چندین از اعضای فاکولته ها از دانشگاه کابل دستگیر شده و در جریان همین دوره صدها وابسته پرچی دستگیر شده اند.

در بیشتر مواردی که AJP تحقیق نموده است اعضای خانواده هایی که شهود بودند دلیلی برای دستگیری ارائه نکرده اند و متعاقباً قادر نبودند در مورد فامیل هایشان از محل تقریبی و یا سرنوشتشان کدام معلوماتی بیان بدارند. در بسیاری موارد آنهایی که توقیف شده اند بلافاصله بعد از دستگیری به قتل رسیده اند. در بعضی موارد فامیل ها قادر بودند که بازداشت شدگان را در زندان ملاقات کنند فقط به خاطر اینکه به آنها گفته شود که زندانی دیگر در آنجا نبوده است.

مهمترین زندانی که توقیف شدگان را نگهداری می کرد زندان پلچرخ بود، یک منطقه چرخ مانند بزرگ که در زمان کودتای ۱۹۷۸ هنوز تحت ترمیم قرار داشت. ساختمان نیمه تمام، به ویژه عدم لوله کشی آب و توالت ها یک شرایط ترسناک زندگی را برای زندانیان به وجود آورده بود. زندان برای نگهداری ۵۰۰۰ زندانی ساخته شده بود در حالیکه حداقل ۱۲۰۰۰ نفر و بعد از کودتا ۶۰۰۰ نفر را در بر داشت. تصور قریب به یقین این است که هزاران نفر در آنجا به قتل رسیده و بسیاری نیز از بیماری جان داده اند. توقیف شدگان همچنین در دیگر نقاط کشور نگهداری می شدند که بعضی از آنها با امکانات بیشتر از پلچرخ مجهز بودند.

۳,۳ دستگیری ها و مفقودالائری ها: موارد مورد مطالعه از کابل و ولایات

پروژه عدالت افغانستان با یک تعداد از اعضای خانواده هایی که افراد فامیلشان غیر مسوولانه دستگیر شده و بعد از دستگیری مفقود شده اند، مصاحبه کرده است. داستانها مشابه بوده و بیشمار قصه های دیگر بین افغانهای داخل کشور و همچنان آنهایی که در خارج زندگی می کنند، وجود دارد.

احمد شاه احمد زي که در دولت مجددي و رباني در سالهاي ۱۹۹۲ الي ۱۹۹۶ به عنوان وزير بوده و در سال ۲۰۰۴ کانديداي رياست جمهوري بوده است، شواهدی از مفقودي ۱۶ تن از فامیل و آشنایانش به تعقیب کودتای کمونیستی ارائه نموده است. وی اظهار داشته که در سال ۱۹۷۸، افسران سرویس استخباراتی برادرش اکبر خان، دامادش آدم خان و بچه کاکایش خان آقا همه مسکونه قریه ملنگ ولسوالی خاک جبار و لایت کابل را دستگیر نموده اند. در روزهای اولیه توقیفشان تحت بازداشت بېرک شینواری، رهبر جناح جوانان حزب خلق بودند و بعد از آن هر سه آنها ناپدید شده اند. فامیل در پیدا کردن اثر و نشانی از آنها و یا معلوم کردن سرنوشتشان عاجز ماندند. آنها به این نتیجه رسیدند که مردانشان به پلچرخي برده شده و به قتل رسیده اند. در همین دوره ماموران استخباراتی حزب دموکراتیک خلق تعدادی از آشنایان احمد شاه را از منطقه خاک جبار به شمول سیزده نفر ذیل مفقود نموده اند: حاجی شادولا خان، حاجی خیالی خان، حاجی محمد صدیق، ملک عبدالخالق، میر آقا و برادرش شهزاد میر، محمد صدیق، تورن محمد عمر ولد جمعه گل، معلم جلیل ولد ضیاءالدین، داوود ولد نادر و محمد رحیم ولد ظریف گل.

پروژه عدالت افغانستان همراه ن، فرزند قاضي القضاة پیشین در دوره دولت شاه سابق ظاهر شاه، مصاحبه نموده است. بعد از اینکه ترکی به قدرت رسید، پدر وی توسط جاسوسان استخبارات تحت سروری برده شده و در پل چرخي زندانی گردیده است. ن دیگر پدرش را ندیده و هیچ اطلاعی راجع به اینکه چه اتفاق بالایی وی افتاده، به دست نیامورد ولی وی معتقد است که پدرش در زندان کشته شده است.

محمد گ. حادثه ای را نقل کرد که در آن اعضای فامیلش به خاطر حمایت از مجاهدین دستگیر شده اند. حادثه زمانی اتفاق افتاد که ترکی نخست وزیر بود. بعد از آن مامورین استخباراتی داوود خان نورستانی که یک صاحب منصب نظامی بود به اتهام همکاری با حزب اسلامی دستگیر کردند. دیگر صاحب منصبان و فامیل مشهور وکیل نورستانی به توقیف برده شدند. بازماندگان معتقدند که همه آنها متهم به همکاری با مجاهدین بودند و ممکن توسط دیگرانی که تحت شکنجه بودند معرفی شده باشند. وقتی که امین به عنوان رئیس جمهور به قدرت رسید، محمد گ. دریافت که همه بازداشت شدگان کشته شده بودند.

یک زن به نام ن. از تهیه مسکن کابل اظهار داشته که شوهرش در جریان شب دستگیر شده بود. وی از تاریخ آن مطمئن نبود ولی حادثه زمانی اتفاق افتاده که امین نخست وزیر بود. زمانی که وی سعی نمود تا معلوماتی از شوهرش به دست آورد، از طرف منابع اداری هیچ چیز به وی گفته نشد اما وی از طریق غیر اداری و رسمی اطلاع حاصل نمود که شوهرش توسط جاسوسان سرویس استخباراتی دستگیر شده است. وی هرگز دوباره شوهرش را ندید و نفهمید که چه زمان و کجا وی کشته شده بود.

ش. یکی از ساکنین کابل (یک زن) و مسکونه سابق غزنی به AJP (پروژه عدالت افغانستان) نقل کرده که دو برادرش به نامهای حیات الله و عبدالحمید توقیف شده و به پلچرخي برده شده اند. این زن هرگز نتوانسته که آنها را ببیند و یا اینکه بفهمد چه به سر آنها آمده است اما وی تصور می کند که آنها را کشته اند و در همانجا مدفون نموده اند. گرچه وی از تاریخ دقیق حادثه مطمئن نبود ولی زمانی اتفاق افتاده که ترکی نخست وزیر بوده است. حیات الله یک تورن در فرقه ۱۴ غزنی بوده و عبدالحمید در مدرسه ای در غزنی کار می کرده است. وی معتقد است که آنها زندانی شدند برای اینکه آنها متهم به حامیان رئیس جمهور سابق داوود خان بودند.

ی. یکی از ساکنین برانه شهر کهنه کابل به AJP گفته که کاکایش به نام سید بشیر بعد از دستگیری توسط قوای جاسوسی استخبارات تحت اسدالله سروری در سال ۱۹۷۸ مفقود شده است. وی اظهار داشته که:

سید بشیر فرزند نور احمد خان سابق مدیر مالی بود. وی مسکونه کابل بوده و یک مدرک از فاکولته حقوق دانشگاه کابل داشته است. وی کدام وظیفه رسمی نداشته است. وی مشغول مبارزه سیاسی علیه رژیم ظالم وقت بوده است. بار اول وی به مدت ۱۳ سال در زمان دولت ظاهر شاه در زندان بوده است. وی بعداً در زندان دهمزنگ نگهداری می شده و رها شد. سپس، زمانی که ترکی به قدرت رسید و اسدالله سروری رئیس استخبارات بود سید بشیر توسط سرویس استخباراتی از یک میتینگ برده شده است. در ابتدا معلوم نبود که به کجا برده شده و بعداً ما اطلاع حاصل نمودیم که وی در پلچرخي زندانی شده است. به خاطر اینکه وی یک زندانی سیاسی بود هیچ کس اجازه ملاقات با

وي را نداشت. برادر وي، ضياء محمد فدائيي که در دادگاه ويژه انقلابي بود گفت که وقتي وي دوسيه سيد بشير را پيدا کرده، هيچ سندی در آن موجود نبوده و اين بدین معنی است که هيچ تحقيقي صورت نگرفته بود. بعد از اينکه آنها موفق به دريافت سندی نشده بودند، آنها وي را اعدام نمودند. دستور اعدام وي از طريق تلويزيون اعلان شد. اقارب وي هرگز جنازه اش را ندیده اند. در ميثينگي که سيد بشير شرکت داشت در حدود هشت نفر بودند. همه آنها دستگير شده و بعد از مدتي همه آنها اعدام شده اند.

آ. بک (زن) به AJP از آدم ربائي و زنداني شدن فاميلش در اواخر سال ۱۹۷۹ شرح داده است. آنها در قلعه شاده پهلوي مسجد سفيد کوتاه سنگي در کابل زندگي مي کردند. آ. که ده ساله بوده بزرگترین فرد بين ۵ بچه ها بوده است. پدرش يك نانو در کوتاه سنگي بوده و بچه کاکايش صاحب نانوايي بوده است. آنها هر دو با هم کار مي کردند. وي بيان داشت:

وضعيت در آن زمان خيلي بد بود و آنها مردم را به بهانه هاي مختلف مزاحمت مي کردند. به عنوان نمونه، آنها ميگفتند که شما ملا يا جاسوس، ... هستيد و سپس آنها شما را زنداني مي کردند. مردم نمی توانستند که زندانيان را ببينند و جرأت نمی توانستند که در مورد اقاربشان پرس و جو نمایند. آنها نه تنها پدرم بلکه هشت تن از اقارب را دستگير و زنداني کردند. بچه کاکاي پدرم - يوسف ولد نيك قدم - که در سيلو کار مي کرد همچنين دستگير شد. آنها يکي ديگر از اقارب به نام حبيب که يك دکاندار بودند از دکانش بردند. آنها مرد ديگري را به نام حاجي عوض، يك کارمند که وي هم از اقارب بود دستگير کردند. آنها اين افراد را قبل از پدرم دستگير نمودند. آنها همچنين دو برادر از اقارب ما را دستگير نمودند. آنها هر دو دکاندار در سر کاريز قلعه شاده بودند. يکي از آنها به نام سهراب و ديگري به نام محراب بود. همسران آنها هنوز هم بيوه و بدون سرپرست هستند. مردی به نام حاجي صفر به همراه پدرم و بچه کاکايش در شبي که آنها کار خویش را به اتمام رسانيدند، دستگير شد. پدرم بچه کاکاي خوردش را زود به خانه فرستاد چون پدرم به خانه آنها دعوت شده بود. بچه کاکاي بزرگترش به همراه پدرم در حال رفتن به خانه بودند. در ميان راه يك جيب نظامي آنها را متوقف کرده و مجبور به سوار شدن به موتر نمودند. يکي از اقاربمان که يك رستوران در آن ساحه داشته ديده است که آنها به زور به داخل جيب برده شدند. پدرم و بچه کاکايش مرتب سوال مي کردند که جرم آنها چه مي باشد. اما آنها را لت و کوب نموده و به موتر برده و اجازه صحبت بيشتري به آنها ندادند.

از آن زمان به بعد، پدرم و بچه کاکايش هرگز برنگشته اند. ما ابتدا به جستجوي آنها نپرداختيم چون فکر مي کردیم که وي به خانه بچه کاکايش رفته است. وقتي که ما به جستجوي وي پرداختيم، بعضي مردم مي گفتند که زندانيان در زندان صدارت، مي باشند و بقيه مي گفتند که آنها در پلچرخي مي باشند. ما از چندین جاها سوال نمودیم و عريضه هايمن را دادیم ولي آنها حقيقت را نمی گفتند. آنها به ما ميگفتند که اقارب شما اينجا آورده نشده اند. بعد از آن بيرک کارمل قدرت را به دست گرفت. اقارب ما گفتند که دولت تغيير کرده و در نتیجه پدر شما به همراه ديگر زندانيان آزاد خواهند شد. اما وي هنوز هم مفقود الاثر است. از آن زمان به بعد مادرم بيوه شده و رنج و مشقت فراواني را براي بزرگ کردن ما متحمل شده است.

یکی از شواهد زن به نام ز. از قلعه نانو بادغيس به AJP گفت که در سال ۱۹۷۹ پدرش، يك معلم مکتب، از مکتب برده شده و زنداني شده است. وي در زمان وقوع حادثه يك طفل بوده ولي واقعه را از مادرش شنیده است. به مدت ۱۵ روز اول که وي زنداني بوده، اقارب اجازه غذا آوردن براي وي را داشته اند و بعد از آن آنها قادر به ديدن وي بودند. فاميلش به مسولين ولسوالي شکايت کردند و يك بار به آنها گفته شد که پدرشان در يك مکاني بنام فرامرز باغ نگهداري مي شود. اما وقتي که آنها بدانجا رفتند، آنها نتوانستند که هيچ معلوماتي از وي به دست آورند. ز. بعداً فهميد که پدرش به همراه هفت معلم ديگر کشته شده اند.

س. ناپديد شدن اعضاي فاميلش را در سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به AJP چنين توصيف مي کند:

دو تن از فاميل ما توسط سرويس استخباراتي در ۱۹۷۸ دستگير شدند. يکي بچه کاکايم به نام نور محمد ولد درویش خان، مسکونه پنجشير و ديگري کاکايم بنام محمد اصغر ولد رحمدل مسکونه پنجشير بودند. محمد اصغر ولد رحمدل مسکونه الاقادري دومين بخش پنجشير يك دريور در آن زمان بود. نور محمد ولد درویش خان مسکونه

بخش دوم پنجشیر يك نكهبان بود. قواي استخباراتي آنها را در سال ۱۹۷۸ از پنجشیر دستگیر کردند. الاقادر (ولسوال منطقه) از بخش دوم پنجشیر و همچنین عبدالخليل امين معاون امنيتي كابل و استخباراتي در منطقه در آن زمان بود. قواي استخباراتي وي مسوول كشتار چندین نفر از آن بخش پنجشیر بوده اند. از پنجشیر تا پروان چاریكار ، ما میدانیم كه مردم آنها را دیده بودند. بعداً آنها به كابل و به زندان پلچرخي جايي كه مفقود شدند، برده شدند. بعد از اینکه به كابل آورده شدند دیگر دیده نشده اند. به خاطر بحران سياسي آنها دستگیر شدند. مانند اقارب من، دو نفر دیگر به نامهاي وکیل قوچكار و فخرالدین خان دستگیر شده اند.

محمد، يك تن از ساكنين ولسوالي محمد آغه و لايت لوگر به AJP گفته كه پنج تن از اعضاي فاميلش در سال ۱۹۷۹ دستگیر و مفقود شده اند. این افراد عبارتند از:

- برادرش محمد فاروق ولد محمد ابراهيم، يك متعلم
- بچه مامایش عبدالغني ولد جان محمد مولوي
- بچه مامایش عبدالمنان ولد جان محمد دگرمن
- بچه كاكایش محمد عالم ولد فراموز دو هم بریدمن
- بچه كاكایش محمد اسماعيل ولد فراموز، متعلم مكتب

همه توسط سرويس استخباراتي تحت توقیف قرار داده شدند. طبق اظهارات هم زندانيان آنها، آنها براي ۱۵ الي ۲۰ روز در زندان بودند و بعد بیرون برده شده و به قتل رسیدند. محمد همچنین چهار نفر دیگر را مي شناسد كه تحت شرایط مشابه از منطقه شان توقیف شده اند كه عبارتند از:

- دگرمن باز محمد از ولايت لوگر
- محمد برات، محصل طب جلال آباد
- دگروال محمد عظیم از ولايت لوگر
- مامور عبدالسلام از ولايت لوگر

محمد معتقد است كه اقارب وي دستگیر و كشته شدند براي اینکه آنها مسلمانان صاحب نفوذ در منطقه بودند. در آپریل ۱۹۷۹ يك قيام در لوگر علیه اصلاحات حزب دموكراتيك خلق افغانستان به وقوع پیوست. (ذیل را ملاحظه بفرمایید) و دولت با دستگیری و مفقود نمودن صدها تن پاسخ داد.

و. يك تن از ساكنين زرغون شهر لوگر به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

بعد از تظاهرات ضد دولتي در لوگر در ثور ۱۳۵۸ (مارچ- آپریل ۱۹۷۹)، عسکران آمدند و ۴۵ نفر را از زرغون شهر توقیف نمودند. آنها شوهرم حاجي صفي الله را در بیرون از خانه اش آن شب دستگیر کردند. وي توسط سرويس استخباراتي توقیف شده و در ولسوالي محمد آغه براي يك هفته زنداني شد. بعد از آن، وي ناپدید شد. همسر وي اظهار داشت كه وي معتقد است همسرش دستگیر شد براي اینکه وي يك مرد سرشناس و خوب بود. دولت چنین اشخاصي را دستگیر مي كرد. شخصي كه وي را دستگیر كرد ولسوال منطقه بود. اما افراي كه دستور دستگیری وي را داده اند نمي شناسم. من فهمیدم كه آنها زندانيان را به كابل انتقال داده اند. آنها فقط شش نفر را از ولسوالي رها نمودند ولي بقیه را به كابل بردند. آنها هرگز به خانه مراجعت نکردند به شمول شوهرم صفي- الله و مفقود شدند.

سازمان حقوق بشر و خبرنگاران بعضي از دستگیریهاي عمومي را گزارش کرده اند. گرچه اطلاعات دقيق از شمار دستگیر شدگان ناممکن بوده، سازمان حقوق بشر دسترسي به تمام کشور نداشته است، عفو بین الملل نامهاي چند تن از اشخاص برجسته را كه در آن زمان دستگیر شده اند به نشر سپرده است. در يك گزارش كه در ۱۹۷۹ به نشر رسید، سازمان دستگیری دگر جنرال شاپور احمد زي به همراه يك تعداد نامشخص از اعضاي فاميلش، داکتر مير علي اكبر رئیس شفاخانه جمهوريت در كابل را در ۱۷ اگست ۱۹۷۸ بیان داشته است. هردوي آنها متهم به شرکت در توطئه اي در براندازي دولت بودند. مدت کوتاهی بعد از کودتاي ثور، انجنیر عبدل تواب آصفي، وزير صنايع و معادن دستگیر و به پلچرخي برده شد و به همان ترتیب انجنیر کریم عطايي وزير مخابرات و رئیس سابق راديو افغانستان. والي سابق قندهار، ايوب عزيز نیز بلافاصله بعد از کودتا دستگیر شد. و مشخص نشد كه وي كجا زنداني شد.

کمیسیون ملل متحد به ارتباط حقوق بشر يك کمیسیون ویژه را برای روشنی و گزارش کردن نقض حقوق بش در افغانستان تا سال ۱۹۸۴ تعیین نکرده بود. بعداً پروفیسور اتریشی به نام فلیکس ارماکورا تعیین شد و در يك راپور ۱۹۸۶ وي بعضي از حادثات شش سال گذشته را بررسی نمود.

(کمیسیون ویژه) اطلاعاتي را به ارتباط مفقودي اشخاص قبل از ۲۷ دسامبر ۱۹۷۸ دریافت داشته است. آن بیان داشته بود که ۹۰۰۰ نفر کشته شده بود، گرچه عفو بین الملل به يك لیست از ۴۸۴۵ کشته را ارائه می نمود. طوریکه در گزارشش به مجمع عمومی بیان داشته (A/40/843, para. 50) کمیسیون ویژه اطلاع حاصل نمود که شمار افراد مفقود شده قبل از ۱۹۸۰ در حقیقت خیلی بیشتر از آنچه که قبلاً اعلان شده، می باشد. در اخیر کمیسیون ویژه اظهارات يك عضو سابق وزارت پلان افغانستان را دریافت داشت که در فبروري سال ۱۹۸۰ مسوول ثبت افراد گمشده به اساس معلومات اقارب و دوستانشان بوده است. در مدت سه هفته بیشتر از ۲۵۰۰۰ نفر بین ۱۸ تا ۶۰ سال راجستر شدند. افراد مفقود شده افراد تحصیل کرده به شمول داکتران، ماموران دولتي، افراد نظامی و مذهبی بودند. يك تجزیه و تحلیل توسط وزیر مسوول داده شد. به نظر شاهدان بیشتر از ۲۷۰۰۰ نفر مفقود شده ممکن ثبت شده باشند اگر پروسه راجستر یا ثبت کردن متوقف نمی شد زمانیکه آشکار شد که شمار افراد مفقود شده خیلی بیشتر از مقدار پیش بینی شده می باشد.

۳،۴ دستگیری ها و مفقودي ها در قندهار

پروژه عدالت افغانستان يك حادثه در قندهار که نشان دهنده روش دستگیری ها و مفقودي هاي انجام یافته می باشد را تحقیق و بررسی نموده است. واقعه در ولسوالي دند در دوره ترکی- امین و یا ممکن بلافاصله بعد از تجاوز شوروي واقع شده است.

طبق گفته ساکنین قریه، مسئولان محلي مردان قریه را به يك میتینگ در مکتب قریه فراخواندند و بعداً از روستائیان جمع شده خواستند که آنهايي که در بیانشان مخالف اصلاحات ارضی پیشنهاد شده توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان می باشند را مشخص نمایند. به خصوص، به اجتماع مردم گفته شد که مالکان زمین محلي را مشخص سازند، و آنهايي که مشخص شدند از بین رفتند. ساکنین نجات یافته مشخص نمودند به مسوولین به شمول انجنیر ظریف، بعداً والي قندهار، محمد ویس، ولسوال ولسوالي دند و مامور بلندرتبه حزب دموکراتیک خلق افغانستان به نام آقا محمد.

حاجي م. که رئیس کوپراتیو محلي در آن زمان بود، در روز واقعه در قریه کرز بود. وي اظهار داشت:

من نزدیک رودخانه بودم زمانیکه ولسوال محمد ویس آمد و به من گفت تا کدخدای قریه را خبر کرده و برای جلسه به مکتب بیایم. من به مکتب رفتم و تمام مردان قریه در آنجا جمع بودند. بعد از مدت کوتاهی مکتب توسط قوای نظامی و تانک ها محاصره شد. سه مرد- والي، ولسوال، و آغا محمد که يك شخص بلند رتبه حزب خلق بود، به روی سکو رفتند. آنها از مردمانی که در آنجا جمع شده بودند خواستند که هر کسی که مخالف برنامه توزیع مجدد زمین می باشد را مشخص نمایند. مردمان متعدد دیگران را متهم نموده و آنها را خارج نمودند. سپس آنها پرسیدند که چه کسی گفته که زنان باید چادر داشته باشند؟ دو مرتبه، بعضي ها گفتن چنین نظري را پذیرفتند و دیگران از سوي بعضي ها از میان جمعیت متهم به چنین عملی شدند. آنها را نیز جدا و خارج نمودند. سپس متهمین را سوار سه موتر لاری بزرگ نموده و به دفتر والي بردند. من فهمیدم که بدانجا برده شده اند تا اقاربشان برای جستجوی مردانشان بیایند. ۲۹ تن از آنان شب کشته شدند. بعضي ها رها شده و مابقي در آنجا ماندند. برادرم در آنجا نگهداری می شد و برای مدتی ما میتوانستیم برایش غذا ببریم. وقتی امین به قدرت رسید، زندانیان بیرون آورده شده و ما آنها را دوباره ندیدیم.

آ.ه. يك تن از ساکنین دیگر کرز، ولسوالي دند قندهار حادثه را چنین شرح نمود:

آنها از طرف دولت اعلان نمودند که همه مردان باید به مکتب مشهور محل، مکتب کرز جمع شوند. و بعداً آنها ۳۵ نفر را از آن مکتب دستگیر نمودند. من دو کاکایم به نامهای محمد حسن و محمد هاشم را از دست دادم. آنها برای

مدت کوتاهی در قندهار زندانی شده و بعداً من بر این باورم که آنها را کشته اند. آنها جنازه ها را به ما ندادند. من بعد از دستگیریشان، آنها را ندیدم. کاکاهایم مالک زمین بودند.

ن.م. یکی از کسانی است که در اجتماع مردان جمع شده، بوده است. وی به داخل یک کامیون (لاری) انداخته شده و به دفتر والی برده شده که داخل محوطه یک زندان داشته است. وی اظهار داشت:

آغا محمد دهن دروازه ایستاد شده و نامها را می خواند. سپس بعضی از مردان از لین کشیده شدند. یک مرد به نام خدای داوود و پسرش از لین کشیده شده و ما هرگز آنها را دوباره ندیدیم. آنها متهم به همراهی (بودن) با اپوزیسیون یا مخالفان بودند. آنهايي که بیرون برده می شدند به پشت دیواری برده می شدند و ما فقط وقتی که لت و کوب می شدند صدای آنها را می شنیدیم. آنها ما را نیز لت و کوب کردند. آنها مرا نیز بسیار بد لت و کوب کردند که بعضی از عضلات بدنم در زندان آسیب دید. آنها از من در مورد دیگران معلومات می خواستند. و آنها می گفتند که من باید دخترانم را به مکتب روان کنم. از ۳۰ الی ۳۵ نفر برده شده، احتمال می دهیم که آنها کشته شده اند. در آن زمان تصویب شده بود که صاحبان زمین دوباره زمین را توزیع کنند. کسانی که قبول به انجام چنین کاری نمی کردند، کشته می شدند. داماد من نیز برده شد. من دستمال و کفشهایش را در یکی از اتاقهای زندان دیدم ولی وی رفته بود.

سید، یک دهقان از ولسوالی دند به پروژه عدالت افغانستان گفته است که وی برادرش بنام فدا محمد را از دست داده است. آنها وی را از مکتب دستگیر و در قندهار زندانی نمودند. من می دانم که وی را کشته اند. من جنازه اش را ندیدم و دریافت نیز نداشته ام. وی با ریش سفیدان و بزرگان به مکتب کرز رفته بود و یک جلسه همراه والی قندهار و محمد میرویس، ولسوال دند داشتند. آنها وی را از مکتب گرفتند. برادرم یک دهقان بود. محمد ه. یک تن از ساکنین کرز و مزدور کار بیان داشت که وی دو برادرش به نامهای حسن و امیر محمد را در عملیات نظامی از دست داده است.

غ. یک تن از ساکنین کرز اظهار داشت که وی سه تن از اقاربش را در حادثه از دست داده است. پدرش و دو کاکایش: غلام سرور، غلام فاروق و غلام صدیق که همه آنها صاحبان زمین بوده اند. آنها نیز از مکتب کرز دستگیر شده و غ. هرگز آنها را دوباره ندیده است.

مابقی از خانه هایشان دستگیر شدند. ا.ک. که وی نیز از ولسوالی دند ولایت قندهار است، پدرش امان الله و برادرش عبدالرزاق را از دست داده بعد از اینکه در همان حادثه دستگیر شدند. یک عده قوای نظامی از مرکز ولایت آمده و نزدیک مکتب پدرم و برادرم را دستگیر نموده. آنها مزدورکار بودند. ما هرگز آنها را دوباره ندیدیم و مسوولین جنازه شان را به ما ندادند. من معلوماتی در مورد اینکه بر سر آنها چه آمده، ندارم. ی. یک دکاندار در کرز بیان داشت که پدرش یک مالک زمین و کاکایش از خانه هایشان دستگیر شده و وی هرگز آنها را دوباره ندیده است.

طبق اظهارات شهودی که پروژه عدالت افغانستان با آنها مصاحبه کرده، حادثه توسط عملیات نظامی به وسیله قوای دولتی در ساحه انجام پذیرفته است. ماموران امنیتی که در عملیات شرکت داشتند که توسط شاهدان نام برده شده اند عبارتند از: قوماندان نور محمد سرزوال، قوماندان فرقه و قوماندان حیدر از پولیس محلی.

۳،۵ گزارشی گذرا از جنایات جنگی در زمان عملیاتیهای نظامی ضد شورش

تاکتیک هایی توسط دولت ترکی- امین برای ایجاد اصلاحات و درهم شکستن جرقه های مقاومت در تمام نقاط کشور استفاده است. در گزارشی که در ۱۹۸۵ منتشر شد، خبرنگار ویژه فلیکس ارماکورا بیان داشته که در آگست ۱۹۷۸ عملیات های نظامی در مناطقی که بیشترین مقاومت در برابر اصلاحات وجود داشت به ویژه کنر، نورستان، پکتیا، پروان و ارزگان انجام می شده است. این عملیات ها شامل دستگیری های گسترده، قتل عام ها و در بعضی موارد بمباران های غیر مشخص که تعداد نا معلومی از غیر نظامیان در آن کشته شده اند را در بر

میگرفت. تعدادی از این حادثات در گزارشهایی توسط ژورنالیستان و فعالان حقوق بشر که با پناهندگان در پاکستان مصاحبه کرده اند، شرح داده شده اند.

۳،۶ قتل عام کراهه

در اوائل سال ۱۹۷۹ مخالفان تنظیم شده علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان زمین قابل ملاحظه ای را در ولایت کنر به دست آوردند. در مارچ همان سال مخالفان که تحت نام مجاهدین یاد می شدند مرکز ولسوالی کنر را فتح کرده بودند که فقط مرکز ولایت، اسد آباد در کنترل حزب خلق باقی مانده بود. دگروال شهنواز شیوانی از پکتیا والی کنر بود. قوای مجاهدین حملات سهمگینی روی اسد آباد آغاز کردند. پرسونل امنیتی ولایتی که محاصره شده بودند به کابل تماس گرفته و تقاضای نیروی کمکی نظامی فوری نمودند. قوای نظامی مهمی که انتقال یافته و در مقابل مخالفان (مقاومان) قرار گرفتند عبارت بودند از ۴۴۴ کوماندو که توسط صدیق عالمیار فرماندهی می شد و یک بخشی از فرقه ۱۱ نیز شرکت داشت.

طبق اظهارات شهود مصاحبه شده با پروژه عدالت افغانستان، در شب ۱۵ حوت ۱۳۵۷ مطابق با ۶ مارچ ۱۹۷۹، نیروی بزرگی از مجاهدین که از دره پیچ آمده بودند از سمت شرق به اسدآباد حمله کردند. آنها از کراهه که یک قریه در نزدیکی شرق اسدآباد می باشد وارد شهر شدند. مجاهدین قادر به نفوذ به نیروهای دفاعی خارج شهر بودند و حمله ای را بالای پسته امنیتی ولایتی ترتیب دادند. گرچه آنها قادر به پیروزی بالای پسته های اصلی دولتی نبوده و در هنگام صبح مجبور به عقب نشینی شدند. قوای دولتی قادر به ایجاد یک حلقه محاصره بودند تا مجاهدین در حال فرار را در دامنه های شهر به ویژه در قریه کراهه به دام اندازند. صدیق عالمیار و همدستانش سریعاً یک عملیات تصفیوی و انتقام جویانه را ترتیب دادند.

گزارشات متفاوت است که چه زمانی دقیقاً انتقام گیری صورت گرفته است و بازماندگانی که AJP با ایشان مصاحبه نموده مکرراً اظهار داشته اند که دولت بلافاصله بعد از حمله مجاهدین به پاسخگویی پرداخته است. گزارشات مطبوعاتی که تقریباً یک سال بعد نمایان شده بیان داشته که قتل عام در ۲۰ آپریل ۱۹۷۹ صورت گرفته است ولی مشخص نکرده که هجوم مجاهدین در کدام زمان واقع شده است. بدون تحقیقات بیشتر مشخص کردن تاریخ دقیق امکانپذیر نمی باشد. جزئیات پاسخ دولت مطابق با اظهارات افراد به طور ثابت بوده است.

قوای دولتی جستجوی خانه به خانه را به راه انداختند و جلسه عمومی را در فضای باز در حومه رودخانه خواستار شدند که این جلسه نزدیک پل ارتباطی بین کراهه و اسد آباد برگزار شد. قتل عام اصلی در جلسه عمومی واقع شده است زمانی که مطابق شواهد صدیق عالمیارنیروهایش را دستور داده بود که جمعیت را محاصره کرده و بعداً کورکورانه ایشان را تیر باران کنند. شواهد بیان می دارد که چگونه نیروهای صدیق عالمیار بولدوزر برای حفر چاله ای برای دفن هلاک شدگان این قتل عام نزدیک پل استفاده کردند. طبق اظهارات شهود بسیاری از مدفونین نمرده بودند بلکه مجروح بودند و آنها در حالیکه هنوز زنده بودند مدفون شدند. گور اصلی دسته جمعی هنوز در این منطقه قابل مشاهده می باشد. نیروهای نظامی بعداً یک عملیات جستجو را در مناطق مسکونی قریه ترتیب دادند. و برایشان دستور داده شده بود که در حین جستجوی خانه به خانه هر چیزی را مواجه شدند با فیر مرمی از پای در آورند که این عملیات باعث قتل و تلفات جانی اکثر غیر نظامیان توسط فیرهای کورکورانه گردید. اظهارات قتل زنان، اطفال و سال خوردگان ضعیف را در جریان تلاشی خانه به خانه تصریح می دارد. دو قبر دسته جمعی از متضررین این عملیات تلاشی در این محل مسکونی وجود دارد. گزارشات مجموع قربانیان این کشتار را بالاتر از ۱۰۰۰ نفر بیان می کند. این قبر دسته جمعی تا به حال نبش نگردیده است. (یعنی به همان حالت اولیه باقی است.) و اکثر مسکونین محل به پاکستان فرار کردند.

شاهدانی که پروژه عدالت افغانستان با ایشان مصاحبه نموده است افراد ذیل را در حادثه کراهه مستقیماً مسول پلانگذاری و هدایت این قتل عام می دانند:

جگرن صدیق عالمیار قوماندان قطعه ۴۴۴ کوماندو که باور بر این است که در سال ۲۰۰۵ در هالند زندگی میکند.

جگرن بهرام الدین افسر فرقه ۱۱ و قوماندان عملیاتی در کنز که متعاقباً در یک سوء قصد در جلال آباد به قتل رسید.
جگرن گلرنگ افسر فرقه ۱۱ که تا سال ۲۰۰۴ در پیشاور و کابل زندگی میکرد و فعلاً طبق گزارش وفات نموده است.

شواهد مکرراً بیان می دارد که والی ولایت در کشتار شرکت نداشت و در واقع عاملان جرم والی را از مداخله برحذر داشته اند. عامل مهمی که به این صاحب منصبان اجازه ارتکاب کشتار به مقیاس وسیع داده ارتباطات سیاسی شان می باشد. قتل عام در زمان شورش انقلابی داخل اردو به وقوع پیوسته است. نیروهای نظامی متعلق به جناح خلق PDPA بوده است. به ویژه صدیق عالمیار از اعتماد امین بهره گرفت. برادرش، صدیق، یکی از وزرای کابینه بود. صاحب منصبان پایین رتبه تر می توانستند تشکیلات نیروهای نظامی را مافوق مسولیت معمولشان فرماندهی کرده و احساس صلاحیت می کردند وقتی که با ایشان با مصونیت برخورد می شد.

۳,۷ قیام هرات در مارچ ۱۹۷۹

قیام هرات یک تغییر مهم را در این دوره جنگ، نشان ضعف رژیم، وسعت مخالفت های مشهور عقیدوی و امکانات بسیج عمومی را رقم زد. استفاده ظاهری قوت هوایی اتحاد جماهیر شوروی به خاطر در هم کوبیدن شورش ها (ادعایی که وسیعاً گزارش شده اما هرگز مقامات اتحاد جماهیر شوروی به آن اعتراف نکردند) افزایش نگرانی را در اتحاد جماهیر شوروی راجع به بدتر شدن اوضاع در افغانستان بیان کرد.

معلومات گوناگون راجع به چگونگی شروع قیام یا شورش وجود دارد. به نظر می رسد که قیام با واکنش های ناشایست در مراحل اولیه و تظاهرات های آرام تشدید شده باشد. به هر کابل نه نشریه مستقل افغانی در کشور کار می کرد و نه گزارشگران خارجی در آن زمان در هرات بودند. طبق دورانسورا، قیام هرات در ایجاد تزلزل روانی در رژیم تاثیرگذار بوده است طوریکه دولت خلقی متوجه شد که نه تنها در حومه شهرها بلکه در شهرها نیز با اپوزیسیون مواجه است. اصلاحات ارضی باعث جرقه های قیام نشده بلکه تعقیب نخبگان مذهبی، علما و بقیه افراد برجسته مهم و سرنوشت ساز بوده است. قبل از قیام هرات یک سلسله شورشهای کوچک در قریه های ولایات وجود داشته اما آنها رنجش محلی را از فرمان رژیم به شمول کارگران اجباری برانگیخته بود.

در ۱۵ مارچ، رعایا از ولسوالی های اطراف در مساجدشان جمع شده و به فتوای ملاها به سمت هرات، جایی که ساکنین شهر نیز به شورش پیوستند، نزدیک شدند. زمانی که شورش در گرفت، اردوی فرقه ۱۷ که در هرات استقرار داشتند تمرد کرده و به شورشیان ملحق شده و برای آنها مهمات تهیه نمود. در مدت یک روز قیام کنندگان کنترل تمان نقاط مهم دولتی را در دست گرفتند و در مدت یک هفته شورشیان شهر را گرفته و در همین موقع آنها بعضی از رهبران اداری حزب خلق به شمول عبدالحی یتیم را به قتل رساندند. تمام ولسوالی های ولایت به غیر از اوبه و زرگون گرفته شد. طبق اظهارات شاهدان اوضاع در هرج و مرج توسط چور و چپاول و حمله های گسترده بالای ساکنینی که مظنون به ضد دولتی بودند، بوده است. دو قوماندان از فرقه ۱۷ بنام سردار خان و غلام رسول خان به همراه اسماعیل خان نقش اصلی را از جنبه نظامی داشتند اما این نقش بالای غیر نظامیان داخل شهر موجود نبود.

دولت، ایران را متهم به برانگیختن شورش نمود. کابل، قوماندان قرارگاه قندهار بنام سید مخرم را برای سرکوبی انقلابیون فرستاد. زمانی که نیروهای وی وارد شهر شدند، طیاره های بمب افکن ار شدند شهر را بمباران کردند. شورشیان بعد از چندین روز جنگ شدید که بمبارانهای هوایی و تلاشی های خانه به خانه را در پی داشت، سرکوب شدند. یک قطعه کوماندو از قندهار تحت قوماندانی انجنیر ظریف عملیات را آغاز کرد. در شب چهارم (۲۹ حوت) بسیاری از اجساد در گورهای دسته جمعی بین تخت صفر و باغ ملت مدفون شده اند. طبق گفته یکی از ساکنین قدیم، مردم این منطقه را مکان شهدای گمنام نامیدند.

زمانی که دولت کنترل شهر را دوباره گرفت، دستگیری های گسترده را انجام داد. بسیاری از دستگیر شدگان مفقود شدند و احتمالاً بدون محکمه به قتل رسیده اند. طبق ارماکورا، خبرنگار ویژه: اصل معلوماتی که به خبرنگار ویژه داده شده بیان می دارد که در حدود ۱۰۰۰ نفر، اگر بیشتر نباشد، در جریان این دوره تا آپریل ۱۹۷۹ بعد از قیام شهر هرات دستگیر شده اند. در برخی موارد دستگیری های زندانی های سیاسی با توقیف همسرانشان و فرزندانشان همراه بود. دامنه اشخاص دستگیر شده گسترش یافته از اعضای گروه های بنیاد گرای مذهبی تا اعضای گروه های چپ و همچنین اعضای دولتی، متعلمین، تجار، دیپلمات ها، افراد علمی، و اعضای بلند رتبه گروهی را در برداشت.

د.، یک دهقان، و ساکن اسبق ولسوالی شدند به پروژه عدالت افغانستان گفته است که در ۱۵ مارچ ۱۹۷۹ (۲۴ حوت ۱۳۵۷)، وی پدر و برادرش را از دست داده است. «پدرم یک هوتل در شهر داشت و برادرم نیز همراه وی کار می کرد. آنها هر دو در حادثه ۲۴ حوت کشته شدند. من جنازه پدرم در حالیکه نزدیک هوتلمان در بازار شهر روی زمین افتاده بود، پیدا کردم اما برادر را ندیدم به خاطر اینکه آنها وی را زنده دستگیر کردند. نام پدرم نظر محمد و نام برادرم شیرآغا است. آنها هر دو کارگر بوده و یک هوتل در شهر داشتند. من از دولت ترسیده بودم و هرگز از آنها معلومات جستجو نکردم.

ا. که یک دکاندار و باشنده شهر است بیان داشت که وی برادرش بنام محمد ابراهیم را که همراه وی زندگی می کرد از دست داده است. ا. اظهار داشت: «وی دستگیر نشده بود. وقتی که جنگ روز پنج شنبه ۲۴ حوت ۱۳۵۷ شروع شد، مرمی های طیاره وی را از پای درآورد. من از کمونیست ها می ترسیدم. من حتی با یکی از عسکران آنها نمی توانستم صحبت کنم. مردم مسلمان بودند و دولت کمونیستی بود. آنها با یکدیگر دشمنی داشتند، بناءً این حادثه واقع شد. برادرم در حرم بابو شاه آغا مدفون شده است و مردم آقاربشان را در گورستانهای خودشان دفن می کردند.»

ف. یک دکاندار از قریه جغاره به پروژه عدالت افغانستان گفت که وقتی منابع دولتی حمله کردند. آنها از چهار اطراف شهر حمله کردند و برخی مردم کشته و برخی دیگر دستگیر شدند. این واقعه بیشتر در محلی بنام پادک شهدا به وقوع پیوسته است. عبدالحی یاثمین والی بود و جک تورن مکرم خان قوماندان فرقه و زمری زمریار قوماندان امنیه بود. مردم در دروازه قندهار، دروازه ملک، پل زنگینه، دروازه عراق و همچنین در تمام نقاط شهر کشته شدند.

س. یک معلم از قریه پل رنگینه اظهار داشت که برادرش جواد در جریان سرکوب شورش دستگیر شده است.

وی در صنف دوازدهم مکتب بود. وقتی که قیام عمومی رخ داد، آنها وی را از مکتب دستگیر کردند و من نمی دانم بعد از آن چه اتفاق بالای وی افتاده است. قوماندان پولیس مردم را دستگیر کردند. من نزد والی و خاد رفتم و به آنها عریضه دادم. آنها جواب دادند که زندانی به نام جواد ندارند. من چندین مرتبه آنجا رفتم و سر انجام به من اجازه نزدیک شدن به دفترشان را ندادند. این به خاطر این بود که مردم در مقابل دولت قیام کرده بودند و از هر جایی به دفاتر دولتی حمله می کردند. در ۲۴ حوت آن عده کسانی که بیرون خانه هایشان بودند، دولت به عنوان دشمن تلقی کرده و آنها را دستگیر کردند. برخی مردم آقاربشان را گرفته و در قبرستان مربوطه شان دفن کردند و کسانی که دستگیر و کشته شده بودند، دولت آنها را در تپه شهدا مدفون کرد و برادرم نیز در آنجا مدفون شد.

در سال ۱۹۹۲ یک گور دسته جمعی در هرات پیدا شد که طبق گزارش که باقی ۲۰۰۰ نفر را در بر داشت.

کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان شروع به جمع آوری معلومات در مورد مشخصات کسانی که در جریان قیام هرات ناپدید شده اند، نموده است که بر مبنای مصاحبه ها با بازماندگان و اقارب می باشد. یک لیست جزئی در ذیل آمده است.

تعدادی از مردمانی که بعد از قیام هرات در مارچ ۱۹۷۹ ناپدید شده اند.

حاجی عبدالاحد
حاجی داد محمد
حاجی امین الله
وکیل احمد فرزند مرتضی
حاجی محمد جان ولد ملا برات
حاجی حفیظ الله ولد حاجی نورالدین
حاجی صدیق
دجیب الله ولد حبیب الله
امرالله ولد عبدالله
اکبر جان حبیب خان شکبیا
ذبیح الله ولد حاجی نصرالدین
غوٹ الدین ولد گلستان
حاجی یار محمد ولد سید محمد
عبدالحکیم ولد حبیب الله
ارباب (کدخدا) عزیز شکبیا مروی
نورالدین شکبیا مروی
محمد امین شکبیا مروی
سعد الدین شکبیا مروی
اکبر خان شکبیا تاجیکی
عبدالشکور، معلم شکبیا
غلام سخی
محمد هاشم
حاجی بسم الله، برادر محمد هاشم
عبدالله ناصح
عبدالمجید، دکاندار
غلام غوث، معلم

منبع: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، زون هرات

۳،۸ بمباردمانها، مفقودی و مقاومت در هزاره جات در سال ۱۹۷۹

شورش هزاره جات اولین شورش بود و یکی از موفق ترین شورش نا بهنگام در دوران اخیر رژیم حزب خلق بحساب می آید. این شورش در اکتوبر ۱۹۷۸ آغاز شد و تا جون ۱۹۷۹ تمام ساحات هزاره جات به استثنای مرکز بامیان بخاطر دور دست بودن آن توسط مجاهدین آزاد گردید. دولت بر بمباردمان مناطق ادامه داد و لکن تا ۱۹۸۰ اکثر مناطق تحت کنترل شورای اتفاق انقلابی اسلامی یک شورای از رهبران هزاره بودند باقی ماندند. دلیل این موفقیت مقاومت در هزاره جات عمدتاً بخاطر دور دست بودن و نا هموار بودن سطح جغرافیای این مناطق محسوب میشود. نیروهای اجرای حزب خلق حاضر در محل قلیل بود تا با مردم فقیر محل که در نزیک روابط را بر قرار نمایند و این روابط در فصل شدید ماه های زمستان قابل دسترس نبود و عملیات نظامی را محدود میساخت.

جنگ در بامیان بخود خود در هر حال تا دهه بعدی جریان داشت.

استاد قبلی و باشنده دشت عیسی خان در ولایت بامیان معلوماتی را به پروژه عدالت افغانستان که حاوی مفقودی اقباب وی را بیان میکند در ماه آپریل ۱۹۷۹ چنین بیان داشته است .

محمد حسین ولد خادم حسین باشنده دشت عیسی خان بامیان خدمه یک دفتر بود. در سال ۱۹۷۹ نیروهای حزب خلق وی را از سر کارش گرفتار نموده و وی را متهم نمودند که با شورشیان همکاری دارد. او تا هنوز مفقود الاثر است و ما نمیدانیم که او کجا است مرده است و یا زنده.

خادم حسین ولد غصفر شاه باشنده دشت عیسی خان بامیان. نیروهای حزب خلق وی را گرفتار نمود و تا هنوز لادرک است. حزب خلق وی را متهم به دست داشتن با شورشیان کرده با لای خانه حمله بردند و بعد وی را به قتل رساندند.

یاسین ولد سید رجب باشنده دشت عیسی خان بامیان در سال ۱۳۵۸ ویرا از خانه اش گرفتار نمود و تا هنوز لادرک است . او یک مرد تجار بود و آنها وی را متهم به همکاری با شورشیان نمودند و از خانه اش گرفتار کرده به قتل رساندند.

حسین خان ولد سید آقا باشنده دشت عیسی خان بامیان در سال ۱۳۵۸ نیروهای حزب خلق ویرا از خانه اش کشیده به مرکز بامیان آوردند و فامیلش نمیداند که وی مرده است و یا زنده. م یک باشنده دشت عیسی خان بیان کرد که یک تعداد زیاد نظامیان در سال ۱۹۷۹ در ساحه هجوم بردند.

نیروهای حزب خلق عملیات نظامی اش را علیه غیر نظامیان در سال ۱۳۵۸ آغاز کردند و این عملیات توسط بمباردمان از مرکز بامیان صورت میگرفت و در دره فولادی و شیدان ختم میشدند و در محلات دیگر نیز ادامه میافت. در ساحه ما در دشت عیسی خان ۴۰۰ منزل مسکونی تخریب گردید و ۱۰۰ نفر به قتل رسیدند. عملیات یک روز دوام کرد که نظامیان به هر طرف فیر میکردند و مداوم بمباران میکرد. خانه ها توسط بمباران، راکت، مرمی و توپخانه ویران گردیده و همه حریق شدند. با هر سلاح ثقیله دست داشته شان خانه ها را هدف قرار میدادند و بعد از آن خانه ها را مورد تاراج قرار میداد. ۶۰ فامیل مجبوراً خانه هایشان را ترک نموده به ایران و پاکستان مهاجر شدند قوماندان مسلح آن زمان دگروال از فرقه ۸ قرغه بود و نامش نصرالله بود. من خودم در آن زمان سرباز بودم و می فهمیدم که او یک قوماندان کندک بود و تمام واحد های نظامی در اطراف میدان هوای و دیگر ساحات مستقر شده بودند.

آنها حدود ۳۰ نفر را از دره فولادی و دشت آخذان سر آسیاب گرفتار کرده به زندان پل چرخی انتقال دادند که تا هنوز لادرک میباشند و ما نمیدانیم که آیا آنها زنده اند و یا مرده. آنها مرا مجبور ساخته بود تا به عسکری بروم و تا سه سال در فرقه قرغه خدمت کردم و آنها مرا بخاطر سن من به عسکری برابر بود به عسکری استخدام کرد ولی من قادر نبودم که جای بروم و من باید در خدمت عسکری باشم.

در جریان عسکری و تحقیقات یک تعداد نا معلوم مردم به قتل رسیدند، اسیر شدند و لادرک گردیدند. س: باشنده دشت عیسی خان بامیان به این پروژه گفت که در سال ۱۹۷۹ نیروهای خلق خلیفه عوض را از خانه اش گرفتار کرده وی را با برادرش بوستان بر علاوه که وی را از ناحیه پای زخمی کرده بود تیر باران کردند. وی را به دست داشتن با مقاومت متهم ساخته بودند و در آن زمان او ۳۵ ساله و صاحب ۶ اولاد بود. من در این ساحه زندگی میکردم و خانه ام نزدیک خانه اش بود. و در این واقعه در محل حضور داشتم. آنها وی را متهم به مخالفت با دولت کرده خانه اش داخل شدند و زمانی که خانه را ترک کردند عقب رفتند جنازه خلیفه عوض پیشروی خانه افتیده بود و مردم محل وی را دفن کردند.

در یک عملیات در بامیان که توسط یک نفر باز ماندگان توضیح داده شد گفته است که نیروهای نظامی اعتماد بالای نیروهای پغمانی خود داشت کوشش کرد تا نیروهای با مقاومت مواجه گردند و یکی از جان سلامت بردگان از آن حادثه به پروژه عدالت افغانستان گفته است که او در آن زمان از لیسه فارغ شده بود گفت:

من در ساحه بودم و از چیزی به شما میگویم که به چشمانم دیده ام. در سال ۱۹۷۹ اولین بار دولت عملیات نظامی را بالای کوه اژدها تنظیم دادند و مردم پغمان برای دزدی، غارت و آتش زدن خانه های مردم در محل فرستاده شدند و نه تنها آنها خانه های مردم را غارت کردند و بلکه هرچی از دست شان بر می آمد علیه مردم انجام میدادند. تعداد زیاد مردم محل کشته و زندانی شدند که تا هنوز مفقود الاثر هستند. بعد از آن این مردم از بامیان طرف بهسود، غزنی و کابل رفتند.

۳،۹ قیام ها در کابل

اعتراضها علیه رژیم در کابل در سال ۱۹۷۹ آغاز شد مثلاً گرفتاری شخصیت های مشهور و رهبران مذهبی در هرات باعث تظاهرات شد. شاهد عینی که با پروژه عدالت افغانستان طی مصاحبه اظهار داشت که تعداد واقعات حاوی گرفتاری ها، تیر باران اعتراض گران و لادرک ساختن میباشد. س-د یک باشنده پغمان یک پسر نه ساله در آن زمان بوده و از لادرک شدن پدرش بیان کرد. در ۱۳۵۸ روز دوم رمضان بود که حفیظ الله امین بر سر قدرت بود و ما در پغمان زندگی میکردیم و پدرم در یک باغبان گلخانه مربوط پاجانی ها تحت اداره وزارت زراعت کار میکرد و ما دو برادر و یک خواهر و همه ما در آنزمان خورد سن بودیم و من صنف ۵ مکتب بودم. یک صبح بعد از چای صبح پدرم طرف وظیفه خود رفت و در آنروز بر نگشت و من در محل کارش رفتم ولی آنها در جوابم نگفت که چی واقع شده است صرف گفتند که کدام جا رفته است و پس بر می گردد. روز بعدی نیز من در آنجا رفتم و پدرم در آنجا نبود. بر علاوه پدرم آنها کسانی دیگر را که در آنجا کار میکردند نیز گرفتار کردند و حتی محافظ مکتب را نیز گرفتار کرده بودند. آنها خادم مسجد و یک نفر دیگر بنام باشی که مشهور به وکیل بود نیز گرفتار کردند.

در سه حوت برابر با فبروری ۱۹۷۹ ما در دهانا بودیم. مردم در بام های خانه هایشان بالا شده الله اکبر میگفتند و در جریان روز روی سرکها بر آمده فریاد میکشیدند که ما روسها و کمونیست ها را نمیخواهیم و منطقه توسط افراد نظامی که آنها را تیر باران کردند محاصره گردید. شوهر عمه (خاله) ام بنام سید مظفر شاه گرفتار شده بود و بعد جنازه اش به منطقه آورده شد و بعد از مدتی خانم و دخترش گرفتار شده نا پدید گردیدند و مردم گفتند که آنها کشته شده اند.

س.م نیز اعتراضها و قیام چنداول را بیان نموده است:

در شب اول حوت تمام مردم بالای بام های خانه های شان بر آمده و نعره الله اکبر میزدند و یکی از خاطرات من از آن شب آن است مردم بخاطر گفتن الله اکبر در همان شب همه گلو درد شده بودند.

در جولای ۱۹۷۹، تظاهرات و قیام که اکثرآ از مردم هزاره در حومه چنداول کابل باعث حمله بالای پوسته پولیس گردید و هزاران نفر گرفتار شدند. طبق اظهارات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گرفتاری رهبران شیعه و هزاره و قزلباش و افراد با نفوذ شان در کابل باعث این تظاهرات در ۳ جولای ۱۹۷۹ گردید.

نبی عظیمی یک یاد داشت نظارتی درست کرده است که در آن یاد داشت وی نام بعضی از رهبران روحانی و شخصیت های با نفوذ مردم شیعه و هزاره کسانی که مفقود الاثر شده اند درج میباشد و در این یاد داشت نامهای سید سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، محمد اسماعیل مبلغ، سید ابراهیم علمشاهی، محمد یوسف بینیش، نادر علی جاغوری، سید عبدالحمید ناصر و یک نفر بنام عالمی درج است.

وی اظهار داشته است که این اعتراضات در ۲ سرطان ۱۳۵۸ زمانیکه مسکونین چنداول اولا بالای حوزه امنیتی چنداول حمله برده و آن را تصرف کردند آغاز شد. با سلاح های که از این حوزه بدست آوردند بطرف جاده میوند جای که دیگر مردم با ایشان نیز پیوستند، راه پیمای کردند و شعار های ضد دولتی را نیز سر میدادند.

طبق اظهارات کمیسیون مستقل حقوق بشر:

در حدود ۲۰۰ نفر از قوم هزاره با بیرق سه رنگ سیاه، سرخ و سبز و بیرق های اسلامی برنگ سبز روی سرک ها ریختند و بر ضد رژیم کابل شعار میدادند و هزاران نفر دیگر نیز با ایشان پیوستند که مجهز با چوب، چاقو و شمشیر های کهنه بودند.

در ساعات ۱۱ یا ۱۲ بجه همین روز بود که اعتراض گران هدف حمله افراد تا دندان مسلح رژیم قرار گرفتند و یک تعداد شان در این فیرهای کشته شدند و تعداد قلیلی که از حادثه خشمناک و وحشت ناک جان سالم بدر برده بودند بعداً گرفتار شده به زندان رفتند که هرگز دوباره دیده نشدند.

س- باشنده سابق چنداول به AJP گفت:

در سرطان سال ۱۳۵۸ امین تعداد زیاد ملاها و دانشمندان را گرفتار کرده زندانی کرد که من نمیتوانم حساب کنم. او دو برادر جوان پسر آقای احسان را از تکیه خان گرفتار کرد. آنها شوهرم بنام سید حسین و خسرم بنام سید جعفر که تکیه دار بود گرفتار کرد و ساعت ۱ بجه شب افراد مسلح دروازه خانه را کوبید و هنگام که شوهرم دروازه را باز کرد افراد نظامی برایش گفته بود که تا ریاست شاروالی همایشان برود تا با ایشان ملاقات کند و همچنان برایش گفت که پدرش را نیز صدا کند. در نتیجه آنها شوهر و خسرم را بردند که تا هنوز لادرک هستند. ما کوشش کردیم که ایشان را پیدا کنیم لکن مقامات محلی اداری بما حقیقت را نمیگفتند. ما عریض را به صدارت عظمی و ریاست خاد دادیم و لی هیچ نتیجه نداد و در اخیر بما گفتند که شوهرم و خسرم نزد شان نیستند و گفتند که آنها فرار کرده اند و لادرک هستند و تا هنوز ما کدام اطلاعی از ایشان نداریم. یک قومی ما را بنام سید علی شاه که در کارته سخی دواخانه داشت نیز از دواخانه اش گرفتار کرده بودند و در همان زمان برادرش بنام سید محبوب شاه و پدرش بنام سید احمد شاه را در همان وقت گرفتار کردند که تا هنوز لادرک هستند.

یک شاهد عینی بیان داشته است که بعض مفقودی ها در چنداول منجر به قیام آن شد:

درسال ۱۳۵۸ زمانیکه امین بر سر قدرت بود آنها دو پسر آقای احسان را گرفتار کردند و ۱۱ بجه شب بود که یک موتر پر از افراد مسلح آمده آنها را گرفتار کردند. یکی شان سید مظفر شاه ظهوری نام داشت یک شخصیت با نفوذ و روحانی بود و دیگرش بنام سید عسکر شاه ظهوری معلم مکتب بیهقی و وکیل گذر بود. ما هر قدر هر طرف پالیدیم ایشان را پیدا نتوانستیم و هر مرجع به ما جواب منفی میدادند. همچنان پهلوان عبدالحسن، یک ملا امام، حاجی علی احمد که او نیز شخصیت با نفوذ بود، آخند کاظم، آقای بینیش و آقای فضیلت را نیز گرفتار کردند. بخاطر گرفتاری و زندانی کردن تعداد شخصیت های مهم و مذهبی مردم بسیار عصبانی شدند و قیام علیه دولت را براه انداختند.

ساعت هشت نیم زمانیکه مردم بیرقهای اسلامی برنگ سبز را گرفتند داخل ماموریت سمت شدند و میز و چوکی را شکستادند و بعد کمونیست ها بالای شان فیر کردند که در نتیجه تعداد زیاد مردم کشته شدند و محمد عباس در ابتدای قیام کشته شد.

همان صبح مردم به روی سرک ها ریختند. زمانیکه مردم به جاده آسمایی رسیدند یک موتر روسها رسیدند و مردم بالایش حمله برده سر نشینان آن را به با چاقو کاری کردند و یک موتر دیگرشان از محل فرار کردند. در هر محل وحشت و ترس حاکم بود کمونیست ها بالای مردم فیر میکردند و مردم از محل فرار میکردند و کشته شده ها هر طرف افتاده بود و ما جمع شدیم آنها را دفن خاک نماییم. خودم ۲۱ نفر را در مسجد شاه نجف دفن خاک کردم. من آنها را با لباس در تن داشته شان دفن کردم و فرصت نبود که آنها را غسل بدهم. تمام مردم به یک صدا میگفتند که ما کافران را قبول نداریم و مرگ بر کمونیستان داخلی و خارجی باد و ما فقط اسلام را میخواهیم. مردم در وضعیت بدی قرار داشتند مشکلات فراوان را متحمل شده بودند اقوام و دوستانشان کشته و زندانی شده بودند. بعداً مردم تحت کنترل دولت قرار گرفت و خاد در هر طرف به گشت زنی مصروف بود و مردم را تحت نظارت داشت و کسی جرأت نداشت از ادانه صحبت و یا گشت و گذار نماید. مردم علیه دولت در کوته سنگی، قلعه شهاده و کارته سخی شورش کرده بودند و مردمیکه شورش را از مناطق آغاز کرده بودند متحمل خسارات زیاد جانی شدند.

بعد از قیام باز هم آنها تعداد زیاد را گرفتار کردند و شبها داخل خانه های مردم میشدند و مردم از خانه هایشان بیرون میکردند و خانه هایشان را شدید و با دقت تلاشی میکردند که حتی مردم به راحتی سخن گفته نمیتوانستند و نفس راحت کشیده نمیتوانستند. و مردم خبر میشدند که یک تعداد را گرفتار کرده اند.

همچنان کمونیستها تعداد زیاد جوانان را از قبیل ما ما میر آغا، اسلم، سید مختار، فرید آغا، هاشم فرزند آخند ابراهیم، رسول و سید اسماعیل که من هم دوره مکتب بود گرفتار کردند. سید اسماعیل، رسول و ابراهیم در

پلچرخى به مرگ محكوم شدند و ديگرانشان رها شدند لکن آنها آنقدر شديد مجازات شدند که قادر به سخن گفتن نبودند.

گفتنى هاى زياد از آن زمان است ولى تمام شان بيادام نيست ولى وضعيت فراموش نا شدى است. در اگست ۱۹۷۹ شاگردان، نظاميان و ديگر ناراضيان كوشش كردند که يك تظاهرات وسيعى را عليه رژيم براه اندازند و راديو كابل را تصرف كنند و شورشيان عليه نيروهاى دولتى در قلعه بالا حصار حمله بردند. تانكها و ديگر سلاحها و مهمات را تحت تصرف خود درآوردند. بعد دولت قلعه را بمباران كرد و صدها شورشى را به قتل رساند و كسانيكه در آن نقطه كشته نشدند در پلچرخى زندانى و يا اعدام شدند.

۳،۱۰ شكنجه تحت فرمان حزب خلق در سال ۱۹۷۸ الی ۱۹۷۹

رژيم خلق تحت رهبرى تركى و امين هردو به شكنجه زندانيان افراد مظنون به مخالفت رژيم شان مبادرت ورزيدند و اين شكنجه يکى از ابزار تحقيقشان بحساب مى آمد.

بر علاوه زندانيان در محل كثيف و پر ازدحام با كمبود غذا و بدون دسترسى به مراقبت صحى برده شده بودند و هيچكس نميدانست چه تعداد صدها و شايد هم هزارها نفر بخاطر مريضى مرده اند. در گزارش سال ۱۹۸۶ مخصوصاً خبرنگار ارما كورا از وضعيت صحى زندانيان از سال ۱۹۷۸ الی ۷۹ گزارش داده است.

چند نفر گزارش هاى مخصوصى را ارائه نموده اند که حاكى از بد رفتارى که در دوران حبس شان بود و آن عبارت از بى خوابى، كشيدن ناخنها، سوختاندن بعضى اعضاى بدن شان، برق داد و در بعض مواقع استفاده از شوک برقى بوده.

عزيز الله لودين که يک عضو دولت افغانستان در سال ۲۰۰۵ به پروفيسور ارما كورا بيان داشته است که شخص خودش به اين نوع شكنجه شكنجه شده است. وى علاوه نمود که سيد عبد الله كاظم رئيس فاكولته اقتصاد که با لودين به جرم مشابه ضد دولتى بودن گرفتار شده بود نيز به همين قسم شكنجه ها شكنجه داده شده است.

آقاى لودين در ماه جون سال ۱۹۷۸ گرفتار شده و تا ۱۱ ماه جنورى ۱۹۸۰ در زندان پلچرخى بوده و آشكار ساخته است که در جريان آقاى كاظم حضور داشته که انگشتان هردو دست وى را زير پايه هاى چوكى گذاشته بودند و دو شكنجه دهنده بالای چوكى نشسته بودند.

سازمان عفو بين المللى در آن زمان گزارش داد که تعداد كثرى از زندانيان سياسى مورد شكنجه قرار ميگرفتند. ترس و بيم شايع شده بود که تعداد از زندانيان فعلا از فلج شده و تعداد ديگر شان جهت شكنجه شديد از بين رفته است. شاهدان عينى به سازمان عفو بين المللى گفتند که يک وزير سابق در پلچرخى برده شد در حالیکه خون از دهانش جارى بود. سازمان عفو بين المللى نيز گزارشاتى را در يافت کرده است که اشخاص سياسى در نتيجه شكنجه از بين رفته اند و سيستم شكنجه شامل لت و كوب شديد، شلاق كاري، بيرون كشيدن ناخنهاى زندانيان، سوختاندن موى سر و بى خوابى دادن بودند و بعضى گزارشات بيان داشته اند که زندانيان سياسى شوک برقى نيز داده ميشدند.

پروژه عدالت افغانستان با يک تعداد از كسانيكه در اين وقت زندانى و شكنجه شده اند مصاحبه اى را انجام داده اند. يک قضيه که X نفر باشنده سابق كابل در ۱۱ ماه سپتامبر ۱۹۸۰ گرفتار شده بود بيان كرد که او با گروه چپى مقاومت بطور مخفى در آن زمان عضويت داشت. طبق گزارش فلان

رياست خاد ۳ كابل مخالفين غير اسلامى بود و من به اتهام آنچه که آنها فعاليت هاى خاد سه مى نمايد گرفتار كرد اتهام که عليه من بود اين بود که مرا متهم به باند ضد انقلاب کرده بودند و همچنان شخص كليدى در دسته ضد انقلاب و مسئول حفظ روابط ضد انقلابيون شاخه اسلام گرايان معرفى شده بودم.

آقاى X بيان داشته است که اين اتهامات مبنى بر واقعيتى بود که وى کارت عضويتى از گروه مقاومت اسلام گرايان را از فاميل که در قريه خارج از كابل زنده گى ميکردند گرفته بود. براى آنکه من در قريه رفت و آمد داشتم و اين کارت جواز عبور و مرور در آن زمان بود و يک ضمانت بود که من يک كافر شهرى نيستم و

همچنان یک کارت راه عبور از حزب وحدت گرفته بودم زیرا خانه من در کابل در ساحات بخش تحت تسلط هزاره ها بود.

مستنطقین خاد کسانیکه روش تحقیق شان لت و کوب و شکنجه بودند و کسانیکه نام شان بیادم است یکی بنام قیوم صفی بود که قرار معلومات من او در جرمنی زندگی میکند. دیگر که بنام عبدالروف لوال بود و نمیدانم که وی همین اکنون در کجا است.

من یکی از آخرین نفری لیست خاد بودم که گرفتار شدم و دوران تحقیق کوتاه تر از یک ماه بود. و من شوک برقی دادن نشدم (که این نوع شکنجه مورد نظر شان بود) من لت و کوب توسط مشت و لگد توسط مستنطقین متعدد در آن زمان شدم (بنام فوتبال تحقیقاتی) دادن فحش و ضربات درد آور در قسمت زیر زانو در جریان سؤال و از موهای سرم گرفت که سرم به دیوار میخورد و سیلی میخوردم. این عمل یک یا دو مرتبه برایشان در جریان پنج هفته داده شده بود و مرا با بدترین وضع شکنجه میدادند تا برایشان هویت افراد بلند رتبه و پایین رتبه را افشا کنم کمیته که من برایشان گزارش میدادم و آنها بمن گزارش میداد ولی من هیچ چیزی نگفته بودم و دلیل اینکه من شانس آوردم این بود که من هیچ چیزی برای گفتن نداشتم زیرا کسانیرا که آنها در صدد شناسایی بودند من آنها را نمیشناختم.

در محکمه اختصاصی انقلابی ثائرنوال فقط اتهام عمومی را خواند و جلسه را ترک کرد و قضاوت را سه نفر به عهده گرفت که در آنجا سه نفر شان ماندند. ما توسط یک گروه ۲۳ نفره محکمه میشدیم و حکم داد گاه شش ماه بعد صادر شد. در ماه می و یا جون ۱۹۸۱ از میان ۲۳ نفر متهم ۶ نفر اعدام شدند، سه نفر (بشمول من) به ۱۶ سال زندان محکوم شدند و ما بقی به ۱ الی ۱۲ سال زندان محکوم شدند. X بر این باور است دلیلی که وی این محکومیت سنگین را متحمل شده اینست که وی چندین زبان را میدانست (در آن زمان وی میتوانست شش زبان را صحبت کند) و اینکه وی یک بار توسط استیشن تلویزیون خارجی مورد مصاحبه قرار گرفته بود که آشکارا مستنطقین را به مظنون بودن به اینکه وی یک رهبر مهم گروهی مقاومت و یا یک جاسوس است، هدایت میکرد. شش متهمی که به قتل محکوم شدند هرگز ورق رسمی محکومیت شان را دریافت نداشتند و در جولای ۱۹۸۱ به قتل رسیدند. X بعداً از اعضای فامیل کشته شده گان دریابید که اعدامها در رادیو افغانستان اعلان شده بود.

X. از سبتمبر ۱۹۸۰ تا دسامبر ۱۹۸۷ در پلچرخی بوده و تقریباً هشت سال از ۱۶ سال محکومیتش را قبل از رهایی اش در دسامبر ۱۹۸۷ به همراه صد ها تن طبق پالیسی مصالحه ملی نجیب الله طی کرده است. وی اظهار داشت که ما فوراً بعد از رهایی در داخل قطعات نظامی جنگی رژیم به خدمت گماشته شدیم حتی فرصت اطلاع دادن به فامیل مان را نداشتیم تا ز راهی مان برایشان اطلاع بدهیم. تعدادی زیادی از رها شده گان که در قطعات نظامی دولت وقت جذب گردیده بودند در مدت چند هفته از وظیفه نظامی فرار کردند و من در جریان اولین هفته خدمت نظامی را ترک گفتم.

۴ **نقض حقوق بشر بین المللی و قوانین انسانی در جریان اشغال شوروی ، کارمل- ونجیب الله دوره سلطه حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از جنوری ۱۹۸۰ الی فبروری ۱۹۸۹**

۴,۱ **انکشاف سیاسی بعد از مداخله شوروی**

در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ اتحاد جماهیر شوروی افغانستان را اشغال نمودند. چند روز بعد، کوماندوهای شوروی امین را به قتل رسانده و ببرک کارمل رهبر پرچم را به جای وی به نخست وزیری منصوب کردند. فرارهای اردوی افغان در آن زمان، تلفات سنگینی را به نظام وارد کرد که قوای شوروی و مشاورین به شمار زیادی انتقال یافتند. شمار گروه اعزامی به ۱۰۵۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ نیروی کمکی در هنگام لزوم می رسید. بیشترین شمار نیروهای افغان در آن زمان به ۳۰۰۰۰ نفر می رسید. پرسونل شوروی برای دولت و مقامات حزب دموکراتیک خلق که ظاهراً حاکمیت داشتند، تصمیم گیری می کردند. مسوولیت جنایات جنگی که در این دوره انجام یافته مربوط

افسران شوروی و صاحب منصبان بلند رتبه افغان که همراه آنها کار می کردند و در حقیقت فرمانبردار و مطیع آنها بودند، می باشد. تقریباً تا زمان پایان این دوره هر دو کشور سیستمی داشتند که تحت آن نمایندگی سیاسی کمیته مرکزی (politburo) از حزب حاکم (حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان/ حزب وطن) نقش رهبری در سیاست گذاری داشتند. تعدادی از اشخاص کلیدی دولت افغانستان در آن زمان عبارت بودند از:

ببرک کارمل، رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA)، عضو کمیته سیاسی و نخست وزیر سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۶

نور محمد نور، معاون رئیس جمهور و عضو کمیته سیاسی
داکتر نجیب الله، رئیس خاد، ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۶، رهبر حزب دموکراتیک خلق و نخست وزیر (رئیس جمهور بعد از سال ۱۹۸۷) در سالهای ۱۹۸۶ الی ۱۹۹۲
غلام فاروق یعقوبی، معاون رئیس خاد در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۶، رئیس خاد در سالهای ۱۹۸۶ الی ۱۹۹۲ (این سازمان در سال ۱۹۸۶ به واد تغییر نام داد.)
شهنواز تنی، نظر محمد، عبدالقادر و محمد رفیع، وزرای دفاع (وزارت مداوماً بین حزب خلق و پرچم دست به دست می شد.)

بابه جان (فوت نموده) و آصف دلاور، رئیس قوای مسلح (لوی درستیز)
سید محمد گلابزوی، وزیر داخله در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۸ (سفیر در مسکو بعد از سال ۱۹۸۸)
اسلم وطن جار، وزیر داخله در سالهای ۱۹۸۸ الی ۱۹۹۲
مانوکی منگل، دیراکتر سیاسی و معتمد و راز دار داکتر نجیب الله

جدول ذیل لیست اعضای کمیته سیاسی شوروی در همین زمان می باشد.

مسوولان امور شوروی که در افغانستان مسوولیت داشتند، سالهای ۱۹۷۹ الی ۱۹۹۱

منشی عمومی کمیته مرکزی

لنوبید ایلچ برزنوف
یوری ولادیمیرویچ آندروپوف
کنستانتین استنویچ چرننکو
میخائیل سرگویچ گورباچف

۸ آپریل ۱۹۶۶ الی ۱۰ نوامبر ۱۹۸۲
۱۲ نوامبر ۱۹۸۲ الی ۹ فبروری ۱۹۸۴
۱۳ فبروری ۱۹۸۴ الی ۱۰ مارچ ۱۹۸۵
۱۱ مارچ ۱۹۸۵ الی ۲۴ اگست ۱۹۹۱

وزرای امور خارجه

آندره آندریویچ گرومیکو
ادوارد آموروسویچ شوارد نازه
الکساندر الکساندروویچ بسمرتنیخ
بوریس دمیتروویچ پانکین

۱۵ فبروری ۱۹۵۷ الی ۲ جولای ۱۹۸۵
۲ جولای ۱۹۸۵ الی ۱۵ جنوری ۱۹۹۱
۱۵ جنوری ۱۹۹۱ الی ۲۳ اگست ۱۹۹۱
۲۸ اگست ۱۹۹۱ الی ۱۴ نوامبر ۱۹۹۱

وزرای دفاع

دمیتری فیودریویچ استانف
سرگی لیونیدویچ سکولف
دمیتری تیموفیویچ یازوف
میخائیل اکسیویچ مویسیف
یوگنی ایوانویچ شاپوشنیکف

۲۹ آپریل ۱۹۷۶ الی ۲۰ دسامبر ۱۹۸۴
۲۲ دسامبر ۱۹۸۴ الی ۳۰ می ۱۹۸۷
۳۰ می ۱۹۸۷ الی ۲۲ اگست ۱۹۹۱
۲۲ اگست ۱۹۹۱ الی ۲۳ اگست ۱۹۹۱
(موقت)
۲۳ اگست ۱۹۹۱ الی ۲۶ دسامبر ۱۹۹۱

رئیس کمیته امنیتی (KGB)

یوری ولادیمیرویچ آندروپوف
ویتالی واسیلویچ فدروچوک
ویکتور میخالیویچ چیریکوف
ولادیمیر الکساندروویچ کریوچکوف
لیونید نیکلایویچ شبرشین

۱۸ می ۱۹۶۷ الی ۲۶ می ۱۹۸۲
۱۸ می ۱۹۸۲ الی ۱۷ دسامبر ۱۹۸۲
۱۷ دسامبر ۱۹۸۲ الی ۱ اکتبر ۱۹۸۸
۱ اکتبر ۱۹۸۸ الی ۲۲ اگست ۱۹۹۱
۲۲ اگست ۱۹۹۱ الی ۲۳ اگست ۱۹۹۱
(موقت)

وادیم ویکتورویچ بکاتین

وزارت داخله (MVD)

نیکلای آنیسیمویچ شکولوف
ویتالی واسیلویچ فدروچوک
الکساندر ولادیمیریک ولاسف
وادیم ویکتورویچ بکاتین
بوریس کارلویچ پوگو
واسیلی پتروویچ تروشین

۲۵ نوامبر ۱۹۶۸ الی ۱۷ دسامبر ۱۹۸۲
۱۷ دسامبر ۱۹۸۲ الی ۲۴ جنوری ۱۹۸۲
۲۴ جنوری ۱۹۸۶ الی ۱۰ اکتبر ۱۹۸۸
۲۰ اکتبر ۱۹۸۸ الی ۱ دسامبر ۱۹۹۰
۱ دسامبر ۱۹۹۰ الی ۲۲ اگست ۱۹۹۱
۲۲ اگست ۱۹۹۱ الی ۲۳ اگست ۱۹۹۱
(موقت)

ویکتور پاولویچ بارانیکوف

۲۳ اگست ۱۹۹۱ الی ۲۶ دسامبر ۱۹۹۱

مسوولان امور شوروی که در افغانستان مسوولیت داشتند، ۱۹۷۹ الی ۱۹۹۱، ادامه

اعضای کمیته سیاسی از CPSU کمیته مرکزی - تمامی اعضاء

۱۲ جولای ۱۹۵۵ الی ۲۵ جنوری ۱۹۸۲	میخائیل آندریویچ سوسلوف (مرتبه دوم)
۲۹ جون ۱۹۵۷ الی ۱۰ نوامبر ۱۹۸۲	لیونید ایلیچ برژنف
۴ می ۱۹۶۰ الی ۲۱ اکتبر ۱۹۸۰	آلکسی نیکلایویچ کوسجین (بار دوم)
۲۵ آپریل ۱۹۶۲ الی ۲۲ نوامبر ۱۹۸۲	آندری پاولویچ کیریلنکو
۸ آپریل ۱۹۶۶ الی ۲۷ می ۱۹۸۳	آروید یانویچ پلشی
۹ آپریل ۱۹۷۱ الی ۱۸ فبروری ۱۹۸۶	ویکتور واسیلیویچ گریشین
۹ آپریل ۱۹۷۱ الی ۲۸ جنوری ۱۹۸۷	دینمحمد احمدویچ کونایف
۹ آپریل ۱۹۷۱ الی ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹	ولادیمیر واسیلیویچ شربیتسکی
۲۷ آپریل ۱۹۷۳ الی ۹ فبروری ۱۹۸۴	یوری ولادیمیرویچ آندروپوف
۲۷ آپریل ۱۹۷۳ الی ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۸	آندره آندریویچ گرومیکو
۴ مارچ ۱۹۷۶ الی ۱ جولای ۱۹۸۵	گریگوری واسیلیویچ رومانوف
۴ مارچ ۱۹۷۶ الی ۲۰ دسامبر ۱۹۸۴	دیمیتری فیودرویچ استینوف
۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ الی ۱۵ اکتبر ۱۹۸۵	نیکلای الکساندرویچ تیونوف
۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ الی ۱۰ مارچ ۱۹۸۵	کنستانین استینویچ چرننکوف
۲۱ اکتبر ۱۹۸۰ الی ۲۴ اگست ۱۹۹۱	میخائیل سرگیویچ گورباچف
۲۲ نوامبر ۱۹۸۲ الی ۲۱ اکتبر ۱۹۸۷	حیدر علی رضاوگلی غلیف
۲۶ دسامبر ۱۹۸۳ الی ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۸	میخائیل سرگیویچ سولومنتسف
۲۶ دسامبر ۱۹۸۳ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	ویتالی ایوانویچ وروتنیکوف
۲۳ آپریل ۱۹۸۵ الی ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹	ویکتور میخائیلویچ چبریکوف
۲۳ آپریل ۱۹۸۵ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	یکور کوزمیچ لیکاکف
۲۳ آپریل ۱۹۸۵ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	نیکلای ایوانویچ ریژکوف
۱ جولای ۱۹۸۵ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	ادوارد آموروسویویچ شوارد نازه
۶ مارچ ۱۹۸۶ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	لف نیکلایویچ زایکوف
۲۶ جولای ۱۹۸۷ الی ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹	ویکتور پترویچ نیکونوف
۲۶ جولای ۱۹۸۷ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	نیکلای نیکیتویچ سلینکف
۲۶ جولای ۱۹۸۷ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	الکساندر سرگیویچ یاکولف
۳۰ سپتامبر ۱۹۸۸ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	وادیم آندریویچ مدودف
۳۰ سپتامبر ۱۹۸۹ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	ولادیمیر الکساندرویچ کریچکف
۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹ الی ۱۴ جولای ۱۹۹۰	یوری دیمیتریویچ ماسلیوکوف
۹ دسامبر ۱۹۸۹ الی ۲۴ اگست ۱۹۹۱	ولادیمیر آنتنویچ ایواشکو

اشغال شوروی تغییر تاکتیک را در جنگ به وجود آورد. با آگاهی از ضرورت حمایت از حزب، شوروی ها کشتارهای دسته جمعی روشنفکران، رهبران مذهبی، و دیگران را پایان داده و به جای آن راه های سیستماتیک تر جاسوسی را اختیار کردند و اهداف بیشتری را برای سرکوبی مقاومت اتخاذ کردند. در حومه شهرها آنها در بمبارانهای گسترده قریه ها، زیر بناها و جاده ها و کشتن بی شمار غیر نظامی شرکت داشتند.

بلافاصله بعد از اینکه کارمل منصوب شد، بیشتر از ۲۰۰۰ زندانی از پل چرخي رها شد و در ۱۳ جنوری، دولت نو، یک روز شهید را برای یادبود قربانیان ترکی-امین رسماً اعلان کرد. پولیس مخفی امین، KAM، لغو شد و بعضی از صاحب منصبان آن به قتل رسیدند. گرچه، شوروی ها یک سازمان جاسوسی با کارایی بالاتر را به وجود آوردند. خدمات اطلاعات دولت یا خاد به تقلید از KGB شوروی به وجود آمد. در جریان هشت سال بعدی، این سازمان به توقیف های گسترده و شکنجه مظنونین حامیان مجاهدین و قتل های دسته جمعی شمار نامعلومی از آنها بعد از محکمه در مقابل دادگاه های ویژه انقلابی دست یازیدند.

تظاهرات اپوزیسیون علیه اشغال شوروی با قوت پاسخ کوبنده داده می شد. در یکی از حادثات مشهور این دوره، دختران مکتب در یک راه پیمایی اعتراض آمیز در کابل تیر باران شدند. در آپریل ۱۹۸۰ در دومین سالگرد کودتا صد ها دختر مکتب و دیگر متعلمین تظاهرات را به راه انداختند. مطابق دیده بان حقوق بشر، در تمام آپریل و می، نیروهای نظامی به تظاهرکنندگان فیر کرده و هزاران شرکت کننده را دستگیر کردند. در حدود ۵۰ متعلم که بیش از نیمی از آنها دختر بودند کشته شدند. دوبرتبه در سپتامبر ۱۹۸۱، متعلمین، دختران مکتب ابتدایی اعتراضات را سازماندهی کردند. در مرکز کابل، پل باغ عمومی، آنها توسط یک عده تانک های شوروی و افغان متوقف شدند. یکی از مامورین اسبق صحنه را چنین توصیف کرد:

از گوشه ای یک تانک با بلندگو شبیه تیپ ظاهر شده که اعلان می کرد، تظاهرات را متوقف کنید و پیش روی نکنید، برگردید به صنف هایتان، در غیر اینصورت تیر باران خواهید شد. یک نطق کوتاه نیز بود که می گفت شما دارای مملکت هستید و شما دختران جوان نمی دانید که این دستان امپریالیسم است و امپریالیسم هیچگاه خوش نیست که شما یک زندگی خوش داشته باشید و شما نباید احمق شده و به امپریالیسم گوش دهید، و روسها برای کمک ما به اینجا آمده اند و روسها در اینجا بخاطر حمایت انقلاب می باشند. و چیزهایی شبیه این. دخترها به شعار ادامه دادند، ما شما روسها را میشناسیم! ما شما را می شناسیم، فرزندان لنین! ما می دانیم شما قاتلین هستید و ما نمی خواهیم برگردیم. ما ترجیح می دهیم که کشته شویم به جای اینکه به صنفهای خود بازگردیم. ما می خواهیم شما روسها از کشور خارج شوید. این چیزی بود که آنها فریاد می زدند. سپس تانک های روسی فیر کردند. شش دختر کشته شدند. من دیدم شش جنازه را دیدم که دستان و پاهایشان از حرکت باز ایستاد و آنها به یک جیب روسی انداخته شدند.

۴،۲ توقیف و شکنجه

خبرنگار ویژه ملل متحد، فلیکس ارماکورا در گزارش اول خویش بیان داشت که شواهد هماهنگ نشان داده که پولیس ویژه (خاد) و اعضای قوای مسلح به طور منظم شکنجه را اجرا می کردند. یکی از صاحب منصبان اسبق خاد که مصاحبه شده است از سه شکنجه گر حرفه ای نام برده است که عبارتند از: محمد رحیم، صمد آذر، عبدالغنی، و فاروق میاخیل.

بنا به گفته خبرنگار ویژه، شکنجه در وزارت داخله، زندانهای کابل، و تمام مراکز توقیفی خاد انجام گرفته است. وی در اخیر به ویژه بیان داشته از مراکز فرماندهی خاد، هشت مرکز توقیفی در کابل که توسط خاد کنترل می شد و حدود ۲۰۰ خانه شخصی که به عنوان مراکز توقیفی استفاده شده و توسط خاد کنترل می شد. بزرگترین مرکز توقیفی خاد در کشور و پوسته هایی که خبرنگار ویژه ذکر کرده در محوطه صدارت در کابل بود. صدارت دفتر مرکزی تحقیق و بازپرسی را دربرداشت. از دیگر مراکز عمده تحقیق خاد در ناحیه شش درک بود. وزارت داخله نیروی امنیتی خودش، ثاندوی را داشت.

یکی از شهود بنام ا. یکی از افسران سرویس استخباراتی در زمان ببرک کارمل از ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۵ در دفتر دوم اطلاعاتی در کابل بوده است. وی در مورد بدرفتاری با زندانیان که وی در خاد شاهد بوده است به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

در سال ۱۳۶۴ یک انفجار در ترمینال فرودگاه کابل رخ داد. بعد از آن ده نفر به اتهام دست داشتن در انفجار دستگیر شدند. بعضی از نامها، نه همه، را من به یاد می آورم. اینها کسانی هستند که من به یاد می آورم: ابراهیم از قلعه قاضی چارده کابل ادریس از قریه شصت در رخنه، پنجشیر سراج الحق برادر ادریس. آنها سید بودند. شعیب و وحید که آنها نیز برادر بودند از تپه بخش، یک قریه در ولسوالی رخنه در پنجشیر و. چوچه از پنجشیر، ولسوالی رخنه، قریه شصت

هر ده تن به مرگ محکوم شدند اما چون چوپه خیلی جوان یعنی ۱۷ ساله بود، وی نمی توانست اعدام شود. وی به ۱۸ سال زندان محکوم شد. آنها آشکارا در شش درک، در ریاست ۷ امنیت خاد به محکمه کشیده شدند. ثارنوال حشمت قایینی بازپرس بوده ووی ثارنوال ویژه دادگاه انقلاب بود. قاضی، رئیس شادان بود و قاضی دیگر بنام سکندر بنوال بود. زمانی که این ده نفر مورد تحقیق قرار می گرفتند، شخص مسوول تحقیق حمید الشمال بود. مابقی مستنطقین عبارت بودند از:

حلیم از پکتیا. وی مشهور به بی خدا بود چون وی بسیار ظالم بود.
عارف از هرات، باور بر این است که فعلاً در مسکو باشد.
عنایت جوش، احتمالاً در جرمنی باشد.
غفور از هرات که در مکان فعلی اش نامعلوم است.

خانه پیر گیلانی که توسط دولت ضبط شده بود، مکان تحقیق بود که در باغ نقیب پهلوی سفارت هند قرار داشت. آنجا مرکز نظامی استخبارات بود. حمید الشمال مرتکب اعمال شکنجه شده است. (رئیس نظامی استخبارات) حسام الدین و معاونش حبیب الله هر دو حاضر بودند.

آنها مردم را بوسیله لت و کوب کردن آنها با یک چوب مخصوص در پاهایشان شکنجه می کردند. آنها ناخن های انگشتانشان را با پلاس می کشیدند و بوتل ها را در مقعد زندانیان می گذاشتند و زندانیان را بی خوابی می دادند. اداره ۱۰۵ -بخش تکنیکی- ایجاد شد که خارج از خاد نظامی بود. آنها وسایل مخصوص شکنجه از روس داشتند. به عنوان مثال، کلاهی که که شوک الکتریکی به سر وارد می کرد و به مانند آن به انگشتان و اعضای تناسلی برق داده می شد. رئیس این بخش صفت الله از پروان بود که وی فعلاً در جرمنی است. وی رئیس مدیریت ۱۰۵ بود. معاون تکنیکی نصیر احمد بود. وی وسایل لازم را تهیه و آماده می کرد. آدرس فعلی وی در مونیخ در جرمنی می باشد اما من دقیقاً نمی دانم که وی کجا است. آنها هر دو حاضر بودند. یک نفر تحقیق و شکنجه می کرد تا موارد اتهام ساخته و اعتراف بگیرد.

حسام الدین و حبیب الله آنجا بودند. بعضی اوقات آنها زندانیان را فحش می دادند. و برخی اوقات آنها را مورد ضرب و شتم قرار می دادند. افراد اصلی که تحقیق را انجام می دادند حمید شمال، عنایت جوش و حلیم بودند. آنها فنی ترین کادرهای مستنطقین بودند، کسانی که واقعاً ظالم بودند.
من یکی از کارمندان بودم. از ابتدا که آنها دستگیری مردم را ترتیب دادند، ما در دفتر استخباراتی خود آماده بودیم. وظیفه ما امنیت زندانیان و اطمینان حاصل کردن از عدم فرار آنها بود. من شاهد تمام صحنه ها بودم. این سه نفر تحقیق را انجام می دادند. تا زمانی که آنها محکمه شده و به زندان فرستاده می شدند، من آنجا بودم. تا آن زمان من یک شاهد عینی بودم. بعد از آن، من نمی دانم که چه می شد. آنها تحت مراقبت روسها بودند. من بیرون بودم ولی می توانستم از پنجره ببینم. وقتی شکنجه انجام می شد و زندانیان فریاد می زدند، ما برای دیدن می آمدیم و مشاهده می کردیم چه انجام می شد. ما وظایفمان را بیرون انجام می دادیم و اطمینان حاصل می کردیم که زندانیان به محافظان حمله نکنند. در جریان سربازی، وقتی که /حضارات نمبر ۱ - اضطراری می بود، هر کس- عسکر، صاحب منصب- باید آماده می شد. حتی رئیس باید آماده باش می بود. در جریان تحقیق ما مراقبت می کردیم.

یک پلان رسامی شده از ساختمان نشان می دهد ساختمان اصلی را که حبیب الله در آن اقامت می کرد، اتاقهای زندانیان در دروازه پهلوی آن و اتاق تحقیق با پنجره هایش.

زندانیان به مدت ۳۷ روز تحت بازجویی قرار داشتند و احتمالاً ۵ الی ۱۰ بار در جریان هر جلسه شکنجه می شدند که ممکن در جریان شب ویا روز بود و یک وقت مشخص نداشت. یک مستنطق وجود داشت و سپس تعداد کمی زندانی در اتاقهای مختلف. آنها مثلاً سوال می کردند: چه زمان ماین را آنجا برده ای؟ بعداً همین سوال را از زندانی بعدی که در اتاق مختلفی قرار داشت می پرسیدند. مثلاً اگر شما زندانی بوده و از خود سوال می کردم، اگر تو جواب ندهی، آنها تو را شکنجه خواهند کرد. اگر جواب نمی دادی، آنها تو را لت و کوب کرده و یا بالگد می زدند. سپس از زندانی بعدی همین سوال پرسیده می شد. آیا وی ماین را انتقال داده و به کجا انتقال داده است؟

اگر وی انکار می کرد، وی نیز شکنجه می شد. بنابراین، این عمل در حدود ۵ الی ۱۰ بار در هر جلسه انجام می گرفت. آنها هر روز شکنجه می شدند. همه آنها در ابتدا مردمان چاقی بودند. اما در انتها آنها واقعاً لاغر بودند.

یک مجله و اسنادی بود که نشان می داد کدام مردم برای انجام دادن این اعمال مدال دریافت داشته اند. حسام الدین خودش به آنها مدال داد. پیدا کردن آن در حال حاضر مشکل است. بیشتر اسناد سوختانده شده است. شاید یک سند باقی مانده باشد. یک عکس از همه آنها موجود می باشد، تما عسکران و صاحب منصبانی که مدال دریافت داشته اند. این سند در کابل است.

در جریان شکنجه حبیب الله و حسام الدین به هر اتاق برای دیدن می آمدند. سه نفر عمده وجود داشتند که دستگیری را انجام می دادند و فرماندهی می کردند، حسام الدین، حبیب الله و ظالم ترین آنها عبدالله فقیرزاده... چرا وی را دستگیر نکرده اند؟ وی قتل‌های بیشتری را هم نسبت به حسام و هم حبیب الله انجام داده است. حسام رئیس فرقه ۱۷ استخبارات در هرات و یک مرد نظامی بود. سپس وی به استخبارات (خاد) رفت. عبدالله فقیرزاده از قبل در آنجا بود.

حسام رئیس استخبارات نظامی بود و کار مدیریتی را انجام می داد و فرمان صادر میکرد. عبدالله فقیرزاده معاون اپراتیفی بود و فرمان‌ها را اجرا می کرد و عملاً پروگرام دستگیری و شکنجه آنها را هدایت می کرد. وی بسیار ظالم بود. وی به مار کبرا مشهور بود. بعد از این وظیفه وی والی قندوز شد.

آنجا دو گروه وجود داشت. شکنجه گره‌های معمولی و ۱۰۵، متخصصین. آنها از روس یاد گرفته بودند. در جریان شکنجه معمولی اگر زندانیان اعتراف نمی کردند، آنها دومین گروه را وارد مرحله می کردند. مردمانی وجود داشتند که در روز اول اعتراف می کردند. بقیه تا روز آخر اعتراف نمی کردند، اما آنها به خاطر آنچه که دیگران گفته بودند محکوم می شدند.

در ۱۴ جون ۱۹۸۵ مطابق با ۲۴ جوزای ۱۳۶۴، ا. که خودش متهم به داشتن روابط با ضد انقلابی‌ها (مجاهدین) بود دستگیر، زندانی و شکنجه شده تا سپتامبر ۱۹۸۸ (میزان ۱۳۶۷). وی به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

حسام الدین و حبیب الله مرا دستگیر کرده و مرا به دفتر مرکزی، ریاست عمومی دستگیری‌های استخباراتی تسلیم نمودند. من به مدت ۶ ماه و ۷ روز تحت تحقیق قرار داشتم. آنها حتی یکی از دندان‌هایم را شکستند. من اعتراف نکردم بناءً مرا آزاد نمودند. بسیار شرم آور بود زیرا نتوانستند از من اعتراف بگیرند.

یکی از شهود بنام ل.، یک پیلوت هلیکوپتر قوای هوایی افغانستان در مورد تجربه اش بعد از دستگیری اش توسط خاد در سال ۱۹۸۹ به پروژه عدالت افغانستان گفته است:

در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۲ مطابق ۱۳ مارچ ۱۹۸۹ در دوران دولت نجیب الله، سرویس استخباراتی قوای هوایی که یک بخش نظامی خاد بود مرا دستگیر کردند. من یک پیلوت فعال بودم که به حیث قوماندان کندک در فرقه ۳۷۷ (هلیکوپتر) کار می کردم. شخصی بنام آصف که یک کارمند خاد میدان هوایی کابل بود برای دیدن من آمد. وی مرا گفت که کسی می خواست مر در قرارگاه نیروهای هوایی ببیند. من همراه وی سوار موتر شده و چند دقیق بعد ما به پسته استخباراتی میدان هوایی رسیدیم. عاصف مرا به شبکه مرکزی اش برد و در آنجا وی مرا به رئیس عمومی استخباراتی قوای هوایی بنام وحید معرفی کرد. وی مرا به افراد مسوول برد. آنها مرا در یک اتاق تاریک زندانی کردند و من نمی دانستم که جرمم چه بود. آنها شروع به تحقیق از من نمودند و متواتر می پرسیدند که بگویم با کدام گروه از مجاهدین (که آنها در آن زمان اشرار می نامیدند) وابسته هستم. بنابراین من به مدت ۴۵ روز آنجا زندانی شدم. در جریان تحقیق آنها به عزت و شرف انسانی احترام نمی گذاشتند. آنها مرا به شیوه‌های گوناگون مانند لت و کوب، برق دادن، و بیدار خوابی شکنجه می کردند. فضای زندان طوری بود که انسان تحمل نمی توانست. ما یک حالت خیلی بد در زندان داشتیم. اول اینکه اتاق ما بدون هیچ نوع وسیله گرم کننده در آن هوای سرد زمستان کابل بود. دوم اینکه آنها فقط به مدت نیم ساعت در شبانه روز به ما اجازه دیدن آفتاب و ماندن به زیر آفتاب می دادند. علاوه بر این ما را اذیت کنند چراغها را خاموش می کردند در حالیکه ما مصروف خوردن شام بودیم. آنها می خواستند که ما قادر نباشیم ببینیم که چه غذای کمی به ما می دهند. در پل چرخ

مستنطقینی وجود داشتند که نمی توان نام بشر را به روی آنها گذاشت به خاطر اینکه آنها هیچ نوع مهربانی نسبت به ممنوع خود نداشتند. وسایل مختلف شکنجه در آنجا وجود داشت مانند چوب که توسط آن مردم را لت و کوب می کردند و مرا هم می زدند، ابزار برقی که توسط آن به ما شوک برقی می دادند. همچنان، آنها به ما چیزهای بدی می گفتند که برای بشر بیان آن شرم آور است. من تمام آنها را دیدم و همه را با تمام وجودم احساس کردم.

آنها فقط جواب این سوال را می خواستند: به کدام حزب اپوزیسیون ارتباط داریم؟ بعد از ۴۵ روز و کامل کردن تحقیق اولیه آنها مرا مستقیماً به زندان پل چرخی بردند. من در اتاق شماره ۷۵ از بلاک دوم زندانی شدم. من برای چهار ماه زندانی شدم و وضعیت آنجا بسیار بد بود. سپس، من آزاد گشته و به قطعه نظامی مربوطه ام در میدان هوایی کابل فرستاده شدم. اما رئیس نظامی خاد طی یک نامه ای به خاد قوای هوایی نوشت تا به من اجازه پرواز با هلیکوپتر را ندهند.

من برای بار دوم در ۱۵ قوس ۱۳۶۹ (۶ دسامبر ۱۹۹۰) دوباره دستگیر شدم. جنایاتکاران فوق الذکر مرا دستگیر نمودند. من برای سه روز در خاد قوای هوایی زندانی بودم. سپس آنها مرا به ریاست تحقیق به صدارت بردند. در آنجا در اتاق شماره ۱۲ در قسمت شمالی طبقه دوم زندانی بودم. من برای مدت ۴۵ روز زندانی بودم. همان سوالهای قبلی و همان شکنجه دفعه اول وجود داشت. فقط یک تغییر وجود داشت. یعقوبی رئیس عمومی استخبارات بود اما حسام الدین حسام دوباره رئیس خاد نظامی بود. بعد از ۴۵ روز شکنجه و تحقیق، رها شدم. ولی آنها به من اجازه ندادند که در دولت کار کنم زیرا مرا متهم به ارتباط با مجاهدین می دانستند.

م. یک نفر ۵۰ ساله باشنده اصلی قریه شارمخی، ولسوالی هشکیمینه ولایت ننگرهار می باشد. وقتی وی ۱۸ ساله بود تعلیمات نظامی را شروع کرد. بعد از تعلیمات نظامی بیشتر در مصر، وی در سال ۱۹۷۷ بازگشته و با داشتن تخصص در انجینیری راکت، یک دگروال در وزارت دفاع شد. در آن زمان، م. اظهار داشت که رقابت شدید بین صاحب منصبانی که تحصیلات عالی خود را اتحاد جماهیر شوروی گذرانده بودند، وجود داشت. و همچنین مشاورین روسی بودند که هفته ای یکبار دروس حرفه ای میدادند. در سال ۱۹۷۸ که بعداً کودتا واقع شد، قطعه وی، قطعه نظامی ششم در تپه کارته نو پشت سر تپه مرنجان انتقال یافت. م. بیان کرد که تعدادی دیگر از افسران که مظنون به افسران تعلیم یافته در مصر بودند بنام بچه های سادات یاد می شدند.

من عضو حزب خلق (PDPA) نبودم. در این زمان آنها مرا دعوت به عضویت در حزب نمودند ولی من آنرا چندین بار به تعویق انداختم برای اینکه به من توجه نکنند ولی بی فایده بود. من هیچگونه مشکل مذهبی با آنها نداشتم چون من یک آدم افراطی نبودم و در هیچ حزب سیاسی نیز شرکت نداشتم. اما رفتار آنها را در قطعه خودمان دوست نداشتم و روسها را نیز دوست نداشتم. یک روز یکی از انجینیران مرا اخطار داد. وی گفت که من باید ایدئولوژی انتقالی داشته باشم. و گفت که وی به من توجه داشته و میخواهد که من به حزب دموکراتیک خلق افغانستان ملحق شوم. وی گفت که انقلاب ثور نابود شدنی نیست. ولی من به حزب خلق نیوستم.

سپس، شغل من سخت تر شد. از یک طرف، من با دخالت مستقیم روسها در امورات تعلیمی و نظامی مواجه بودم و از طرف دیگر با رقابت شدید حزبی خلق و پرچم مواجه بودم. مثلاً برخی اوقات من دستور مخابراتی دریافت داشتم مبنی بر اتهام برخی افسران پرچمی به داشتن ارتباطات با مجاهدین و همچنین خاد در قطعه ما دخالت می کرد و کار مرا سخت تر می کرد.

در شب ۱۰/۱۰/۱۳۶۰ مطابق ۳۱ دسامبر ۱۹۸۱ من به همراه گروهی از قطعه مان در وظیفه بودم. ساعت ۲ شب سه افسر که بعداً معلوم شد افسران خاد بودند به اتاق نگهبانی آمده و می خواستند که مرا ملاقات کنند. من به آنها اطلاع دادم که در آن موقع نمی توانم آنها را ملاقات کنم و ساعت ۸ و ۳۰ دقیقه بیابند. آنها در مناطق نزدیک نگهبان منتظر ماندند. من بعداً متوجه شدم که آنها خانه ام را ساعت ۸ آن شب محاصره کرده بودند. و داخل شدند به خانه و اتاقها و فامیل را تلاشی کردند. اما چون چیزی نیافتند، آنها به قطعه برگشتند. دوبرتبه در ساعت ۶ صبح عسکر موظف به من تلفن کرد و گفت که این مردان خودشان را افسران وزارت دفاع معرفی کرده و می خواهند تا مرا برای چند لحظه ملاقات کنند. بعداً، آنها خواهند رفت. من آنها را ملاقات کردم و فهمیدم که آنها خاد بودند. من

فکر کردم که شاید آنها آمده بودند برای اینکه چند روز قبل در برابر افسران من به رئیس خاد قطعه خودمان گفته بودم تا افسران را علیه یکدیگر تشویق نکنند و در امورات تعلیمی قطعه ما دخالت نکنند.

آنها به من گفتند که همه رؤسای قول اردوی قطعات نظامی در ارگ سابق وزارت دفاع جلسه ای داشتند. آنها از من خواستند تا سوار موتر شوم. گرچه من می دانستم که موضوع کاملاً چیز دیگری است، من موافقت کردم. آنها محترمانه برخورد کرده و مؤدب بودند. وقتی که ما به نگهبانی وزارت دفاع رسیدیم، رفتارشان تغییر کرد. وقتی من بیرون از موتر شدم، آنها مرا با دقت تلاشی کردند. سپس، آنها کلاه نظامی ام را برداشتند و من آنرا هرگز فراموش نمی کنم که بدترین زمان در زندگی ام بود.

در این لحظه، شخصی که جاکت و شلوار روسی پوشیده بود، از افسران خاد سوال کردند که آیا مرا آورده بودند. در جواب، آنها گفتند: بله قربان. سپس، وی از پنجره کوچکی در بیرون نگاه کرد و مرا از سر تا پا دید. او داکتر نجیب الله، رئیس خاد در آن زمان بود. من به یک اتاقی برده شدم. طرف دیگر اتاق یک میزی که روی آن یک تکه سفید که روی آن چند قطره خون ریخته شده بود، وجود داشت. همچنین پلاسه‌ها، یک تلسکوپ و تعدادی ناخن کوتاه و بلند وجود داشت. بعداً شب فرا رسید و مستنطق اصلی من که یک مرد جوان بنام لالا بود آمد. بعد از احوالپرسی، وی یک فرمه برای کامل کردن به من داد. آن مشخصات مفصل من بود. سپس، وی از من سوال نمود که آیا عضو حزب خلق هستم؟ من به وی گفتم: بله! بعد، وی سوال کرد که عضویت چند جای دیگر را دارم. من گفتم که فقط حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA). سپس، از طرف دیگر میز یک نفر محکم مرا زد که چشمهای سیاهی رفت. سپس وی شروع به لت و کوب و دشنام دادن کرد. مرد دیگری آمد و گفت که من باید در سرم مرمی خورده و مثل یک سگ به بیرون انداخته شوم. من هرگز چنین کلماتی نشنیده بودم. شنیدن چنین کلماتی سخت تر از گلوله بود.

سپس، آنها مرا به اتاق دیگری که کاملاً تاریک بود، بردند. آنجا خیلی مرطوب بود. به سختی فهمیده می شد که آیا روز بود یا شب. سپس، صدای در را شنیدم که قفل نشده بود. من به اتاق تحقیق برگشتم. این بار، مستنطق دوستانه شروع کرد و در رابطه با بزرگی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) و پلان شیطانی اشرا (مجاهدین) صحبت کرد. وی از من خواست که همکاری کنم. وی توضیح داد که مطابق اظهارات یک متهم من یکی از اعضای احزاب هستم. یکی از عسکرانشان شروع به لت و کوب من نمود. سپس، وی یک عکس به من نشان داد و خواست که تشخیص دهم چه کسی در آن بود. اما من هرگز شخص داخل عکس را ندیده بودم. بناءً بعداً مرا مجبور به ایستاد شدن برهنه، فقط با لباس زیر، برای چندین ساعت در بیرون در هوای سرد نمودند. به خاطر اینکه هوا سرد بود، بدنم بی حس می شد. وقتی که پایم را تکان می دادم، احساس می کردم از من نیستند. بعداً، به زمین افتادم. یک عسکر به زور مرا ایستاد کرد. سپس وی کنار رفته و من دوباره افتادم. من از هوش رفتم و آنها مرا گرم کردند تا اینکه بهبود یافتم.

تحقیق معمولاً بعد از نیمه شب انجام می شد. وقتی که آنها مرا به اتاق بردند در حالیکه چشمانم بسته بود، آنها به محافظان دستور دادند که مرا در جریان روز نگذارند که بخوابم. یک شب که من واقعاً خسته و خواب آلود بودم و آنها از من سوال می کردند در مورد شخصی که من نمی شناختم، آنها مرا به اتاق تحقیق بردند. آنها به من اشاره کردند که که روی یک چوکی بنشینم که به تازگی آورده شده بود. یک بار دیگر عکس را به من نشان دادند و پرسیدند «فقط بگو که این شخص را می شناسم.» آنها قول دادند که اگر بگویم، آنها دیگر مرا مجازات نکرده و مرا رها می کنند. آنها گفتند که فقط آن شخص را می خواهند. اما من نمی توانستم چنین کاری کنم برای اینکه من هرگز عادت به دروغ گویی نکرده بودم.

برخی اوقات مستنطق نمی دانست که چه سوال کند. افراد دیگری در اتاق پشت سر وجود داشته و آنها به وی سوالها را می دادند. سپس وی مرا وادار به افتادن با صورت کرده و نگهبان را امر کرده تا نزدیک سر من بنشینند. زمانی که من جیب می زدم، یکی از عسکران با یک چوکی به پشت من زده تا زمانی که قادر به فریاد نبودم. نتیجه و نشانه های شکنجه شان هنوز در بدنم موجود می باشد.

برای ۳۵ روز من در صدارت بودم. سپس، آنها مرا به پل چرخي انتقال دادند. آنها مرا به طبقه چهارم بلاک دوم برده و در یک اتاق ساده بدون فرش یا تخت خواب انداختند. برای سه روز به من غذا ندادند. اتاق تاریک بود. من گریه و فریاد می کردم ولی کسی نبود به من جواب دهد. در شب چهارم به من یک پتوی نظامی داده و به محافظ دستور داده که روزانه یکبار در هنگام شب برایم نان و یک جک آب دهند. من اجازه داشتم یکبار در روز به مدت ۵ دقیقه توالت بروم. من مدت ۱۵ روز را اینچنین طی کردم.

در مورد من، آنها مرا متهم به ضد اتحاد جماهیر شوروی و کمک به افراد ضد انقلاب ثور کردند. من دفاعیه خود را نوشتم. روز بعد مرا دادگاه بردند. دادگاهی که من در آن محکمه شدم بنام دفتر ب. (دیوان ب) نامیده می شد که رئیس آن قاضی عبدالاول حجت بود. (وی در دوران رژیم نجیب الله وزیر حج و اوقاف شد.)

بدون خواندن دفاعیه من، وی نام مرا پرسید. سپس، به دوسیه نگاه کرده و پرسید از کجا هستم. گفتم از شینوار هستم. وی گفت که من نباید چنین کارهایی انجام می دادم. من گفتم که کاری نکرده ام. همچنین گفتم که به در هیچ شاخه سیاسی شرکت نداشته ام. وی گفت که بیرون روم و سپس مرا صدا خواهد کرد. بناءً من بیرون رفتم. بعد از یک ساعت، کاتیش هر متهم را صدا می کرد. بعداً متهمان انگشتانشان را در جوهر زده و ورق را شصت کنند. وی نام مرا صدا کرد و من آنجا رفتم. ولی من شصت کردن ورق را نپذیرفتم. وی گفت چرا شصت نکردم و گفت که همه این کار را کردند. من گفتم که اول باید بدانم که به روی ورق چه نوشته اند و بعداً آنرا شصت خواهم کرد. ما در حال مشاجره بودیم که کاتب ورق را برایم چنین خواند: شما، آقای م. به هفت سال زندان از ابتدای توقیف به خاطر کمک به مردم ضد انقلاب محکوم می شوید. به وی گفتم که این را قبول نخواهم کرد. من شروع به مشاجره با کاتب نمودم. سپس دروازه اتاق دادگاه باز شده و ما هر دو به داخل رفتیم و قاضی پرسید که چه مسأله است؟ من بوی گفتم که بیگناه هستم و اینکه وی دفاعیه مرا نخوانده بود. بعد او گفت بچیم! اگر ترا به کمتر از این محکوم کنم آنها دستان مرا قطع خواهم کرد. دیگر سئوالی نکردم.

من پنج سال و هشت ماه را در زندان پلچرخي گذراندم و اما برای یکنیم سال هیچ کس از فامیلم نتوانست برای دیدنم بیاید. آنها اجازه ملاقات را برایم موقوف کرده بودند. وقتیکه اولین بار دستگیر شدم بچه ام چهار ماهه بود. وقتیکه برای اولین بار آنها به دیدنم آمدند من نتوانستم برادر کوچکم و بچه ام که هر دو یک سن و سال بودند بشناسم. بعد از یکنیم سال اول، فامیلم هر سه ماه یکبار دیدنم می آمدند و هر بار که فامیلم برای دیدنم می آمدند غمگین میشدم. آنها اجازه داشتند برای پانزده دقیقه با من ملاقات کنند در حالیکه یک و یا دو کارمند خاد یا عسکرها بین من و فامیلم بود. بعد از زندانی کردن من آنها پدرم را که یک مستری بود تیر باران کردند برایش میگفتند که پسرت اشرار است. بنا براین فامیلم دچار مشکل اقتصادی بود و این موضوع مرا دیوانه کرده بود. همه اینها در نتیجه زندانی شدن من بود. بنا بر این من در دو زندان بودم.

وضعیت در زندان مشابه بود به اتفاقاتی که بعد از عقب نشینی روسها از افغانستان و سقوط دولت نجیب واقع شده است - جنگ خانه بخانه و جنگ سالاری. مثلاً داخل زندان در یک اتاق آنها به عبادت دعوت کرده و در یک وقت آذان میگفتند و آنهایکه از یک مذهب بودند(سنی) چهار جماعت داشتند: در یک گوشه ای از اتاق نیروهای حزب اسلامی به جماعت نماز میخواندند و در گوشه دیگر و یا بعد از آنها جمعیت اسلامی به جماعت دیگر شروع میکردند. در گوشه دیگر اتاق سلفیان (پنج پیر) نماز میخواندند. سر انجام در گوشه دیگر اتاق گروهی که به هیچ یک از مذاهب فوق مربوط نبودند، عبادت میکردند. خون ریزی جنگ و توطئه ها واقع شد. آنها یکدیگر را متهم به بی ایمانی، ریاکاری، جاسوسی و غیره میکردند. فقط برای بخاطر منافع شان.

بالاخره بعد از سپری کردن پنج سال و هشت ماه من بر مبنای عفو داکتر نجیب الله از زندان رها شدم. به جلال آباد رفته و شغل شخصی ام را شروع در ورکشابی که از پدرم به ارث رسیده بود مشغول کار شدم و هنوز در آنجا کار میکنم.

۴,۳ نظر اجمالی بر بمباردمان کورکورانه در حومه شهر

زمانیکه روسها اشغال افغانستان را در اوائل سال ۱۹۸۰ آغاز کردند. قسمت های اعظم حومه های شهر در شورش بودند هدف اساسی آوردن امنیت در مناطق دور دست و مرکز و ایجاد خطوط ارتباطی و حمایتی بود. بنا بر این مناطق به شمول مناطق نزدیک شاهراها، سیستم های آبرسانی، باغات و غیره منابع اطراف توسط مجاهدین استفاده میشد، مناطقی که مشکوک به پناه گاه مجاهدین جهت عبور مجاهدین از ایران و پاکستان بودند؛ قریه جات متصل به ساحاتی که روسها و یا دولت موردمحمله قرار داده شده بودند و دیگر قریه جات به عنوان اخطار به باشندگان و همسایگان مورد هدف قرار می گرفتند. بمباردمان به قریه و قریه های همجوار یک پیام دسته جمعی را رساند که حمایت از مقاومت چنین پیامد را خواهد داشت.

بمباردمان نواحی شهر افغانستان در گزارش سازمان حقوق بشر و گزارش گران تا سال ۱۹۸۰ بیان گردیده است. بمباردمان در نواحی شهر کار روزمره بود این حملات کور کورانه کشته های غیر قابل حساب را به جا گذاشت. در اوایل ۱۹۸۰ سیل مهاجرین در پاکستان سرازیر شد و طبق گزارش آنها بخاطر بمباردمان به پاکستان فراری شدند. این بمباردمان کور کورانه خلل در حقوق بین المللی ایجاد کرد.

در سال گزارش ۱۹۸۵ به شورای عمومی ملل متحد گزارش آقای ارماکورا مطالعه گردید: شواهد سازگا بیان کرد که چهار نوع عمل علیه مردم غیر نظامی انجام گردیده است:

۱. اعمال قساوت و بی رحمی توسط نیروهای نظامی
۲. بمباردمان و قتل عام انتقام جویانه
۳. استفاده ماین ضد پرسونل و اسباب بازی جهت بدام انداختند
۴. دیگر پیامد های از بمباردمان

آقای ارماکورا خاطر نشان ساخت که شاهدان عینی تأکید داشتند که نیروهای خارجی (روسها) نیروهای نظامی مسئول انتقام گیری وسیع در عملیات نظامی در ولایات به اشکال مختلف بودند.

در گزارش سال ۱۹۸۶ آقای ارماکورا اظهارات مهاجرین که با ایشان مصاحبه انجام داده است بر شمرده است: بمباردمان های عمده و مهم را ثبت کرده است. مردم از استفاده بمب های که دارای ۴۰ راکت بطور جداگانه بوده و بعد از استقرارش در محل بعد از ۲۴ ساعت انفجار میکرد بیان داشته اند. طبق گزارش آنها از یک نوع سلاح دیگر در جریان جنگ استفاده میکرد.

بی ایم ۵۴ و توپ های ۸۷ در قریه جات استفاده میکرد. بی ایم ۴۱ و بی ایم ۳۱ شان تا هنوز قابل استفاده است. در سال ۱۹۸۵ آقای ارماکورا گزارش داد که راکت های اسکاد بی طبق سازمان دیده بان حقوق بشر دارای کلاهک ۱۰۰۰ کیلوگرام بود بطور غیر دقیق مداوم در بمباردمان ولایات لغمان، ننگرهار، پکتیا و زابل و در امتداد مرز و شاهراه عبوری طرف کابل استفاده میشد. در سال ۱۹۸۵ پروفیسور ارماکورا گفت که اظهارات شاهدان متوجه کرد که بمباردمانها بخاطر خارج کردن مردم یک امر قصدی پلان شده بود که در سالهای ذیل بیان خواهد شد:

روش که بمباردمان ها انجام میشد نشان دهنده استراتژی و انعکاس دهنده تمایل برای تصفیه ولایات مرزی با پاکستان و جمهوری اسلامی ایران بود که تا کمر بند امنیتی را در امتداد خطوط مقدم جبهه ایجاد کنند.

بتاریخ ۱۲ آپریل ۱۹۸۶ در یک عملیات ضربتی در ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب بین ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ نفر به قتل رسیدند و همچنان گزارش نشان میدهد که در حدود ۱۰۰ نفر افراد ملکی در عملیات متقابل در ۵ جون ۱۹۸۶ بین نیروهای افغان و مخالفین کشته شدند.

سازمان دیده بان حقوق بشر از بمباردمان های که در هزاره جات در ۳ اکتوبر ۱۹۸۴ صورت گرفته بود گزارش داد و یک شاهد گفت:

من ده روز پیش از جلریز آمدم و زمانیکه من آنجا بودم حملات زیاد هوای صورت گرفت و هر نوع طیاره به آسمان پرواز میکرد. و زمانیکه موقعیت های نظامی را خطا میکرد در عوض بازار، خانه ها و مناطق

محصولاتی و زراعتی مردم را بمباران میکرد. و دو مرتبه قریه ما هدف حملات بمباران قرار گرفت. آنها میخواستند که بالای مجاهدین بمب بی اندازند ولی نمیتوانستند و بنأ بمب را بالای مردم محل از قبیل خانه های مسکونی و بازار میریختند و خسارات مالی و جانی زیاد بر مردم غیر نظامی وارد می شد. ۲۰ روز قبل این گونه حملات در قریه جات جاغوری، راسنه و دره تنگی صورت گرفت. هر روز هلیکوپتر ها در فراز منطقه پرواز میکردند. تقریباً یکماه پیش یک حمله در بهسود صورت گرفت که در حدود ۵۰۰ نفر اغلباً زنها و اطفال خسارات جانی دیدند. نیروهای پیاده نیز داخل منطقه شده بودند ولی اکثر شان به ضرب توپ ها بقتل رسیدند.

گزارش گر ملل متحد گفت که در هفته های اخیر قبل از عقب نشینی نیروهای روسها با بمباران ثقیل نیروهایش را حفاظت میکرد. خبرنگار ویژه ملل متحد گزارش کرد:

عقب نشینی نیروهای شوروی توسط حملات مکرر نیروهای اپوزیسیون به تاخیر انداخته می شد که خساره بیشتر غیر نظامی و خسارت مالی را در برداشت. یکی از حادثات چشمگیر گزارش شده در اواخر جنوری ۱۹۸۹ واقع شده است که تلفات شدید غیر نظامیان را در بر داشت که حملات طولانی توپخانه ای را در منطقه اطراف تونل سالنگ، شمال کابل که گفته می شود ۶۰۰ قربانی غیر نظامی را شامل بوده است. مطابق منابع شوروی، چنین عملیات نظامی روی آن بخش نیروهای شوروی یک عمل دفاع از خود برای نیروهای در حال عقب نشینی بوده و هدف دیگری نداشته است. بمباران های مشابه که منجر به تلفات سنگین غیر نظامی می شد در دیگر نقاط اتفاق افتاده است مانند کنر، دره پنجشیر، پروان، بامیان، وردک، ننگرهار و میدان (بخشی از وردک)

مطابق گزارشات دیده بان حقوق بشر و خبرنگار ویژه ملل متحد، در برخی حادثات، نیروهای شوروی از بمب های فسفوری و بمب های آتش زا در مقابل غیر نظامیان استفاده نموده است.

خبرنگار ویژه ملل متحد همچنین از استعمال گازهای سمی راپور داده است. در یک گزارشی در سال ۱۹۸۵ وی اظهار داشت:

الف) خبرنگار ویژه شواهدی را در کمپ ها و شفاخانه های پناهندگان در کویت و پیشاور یافته که وی مستقیماً با افراد زخمی صحبت نموده که ادعا داشتند آنها قربانیان (متضررین) گازهای سمی هستند.
ب) چندین گزارش سازگار از سمی کردن آب، حیوانات و مواشی، استعمال مواد کیمیایی و انفجار بمب هایی که گازات با رنگ های مختلف و با اثرات آتش زایی داشته، بیان میدارد.

یک گزارش بعدی بیان کرده است که شاهد از استعمال برخی از انواع گاز علیه نیروهای مخالفین که در کاریز ها مخفی شده بودند اظهار نموده است. که این مواد طبق گزارش باعث زخمی شدن شدید مردم گردید. طبق گزارش استعمال این نوع سلاح کیمیایی در ۴ مورد در ولایات قندوز، پکتیا، کابل و میدان وردک بکار برده شده است.

در مصاحبه که پروژه عدالت افغانستان با یک نفر شاهد داشت وی اظهار داشت که گاز علیه مردم که در غار پنهان شده بودند نیز استعمال شده است. ج. ر. نام باشنده ولسوالی اچین سپین خوله به پروژه عدالت افغانستان گفت که در یک حادثه در سال ۱۹۸۵ نیروهای روسها علیه مردم که در غار پناه برده بودند گاز استعمال نمود. از اظهارات که در ذیل است آشکار میگردد که نیروهای روسها تحت حملات و محاصره مجاهدین در قریه قرار میگیرد. تعداد ۱۰۰ نفر اکثراً ساکنین غیر نظامی قریه بودند و یا همسایه گان قریه بودند در غار پنهان میشوند.

در ۱۸ مارچ برابر با ۱۳۶۳/۱۲/۲۷ طیارات، تانکها و دیگر وسایل زره دار روسها به قریه سپین خوله ولسوالی اچین ولایت ننگرهار حمله بردند. اول آنها سر بازان کماندو را از هلیکوپتر در این قریه و اطراف آن پرتاب کردند و بعد نیروهای زمینی شان وارد قریه شدند. در این زمان نیروهای حزب اسلامی حکمتیار تحت قوماندان انجنیر سیال فقیر علیه شان قیام کردند و بعداً بخاطر حملات هوای روسها مجبور به فرار شدند. {گرچه شاهد بطور آشکارا نگفت که نیروهای حزب اسلامی نیز داخل غار شدند ولی تعداد غیر نظامیان بیشتر بودند؛ لذا

باشندگان اعم از مردان، زنان و اطفال همه داخل غار رفتند که آن غار بنام غار حاجی گل رحمان یاد میشود و همه بخاطر حفظ جانیشان در آن جا پناه بردند. این غار ۷۰ متر درازی دارد. بعضی افراد که از قریه نازیان و قریه بندر که از این محل عبور میکردند نیز بخاطر حفظ جان خودیش داخل این غار شده بودند. در صبحگاهان نیروهای روس یک نوع گاز را آوردند و از هلیکوپتر با بالون های مختلف در غار گل رحمان محل که مردم در آن پنهان شده بودند پاشیدند. طبق اظهارات کسانیکه باقی از حادثه مانده است گاز آنقدر تأثیر نداشت و فقط اشک ها میرخت و چشم ها سوخت میکرد.

در ساعت ۵ بعد از ظهر روسها بالون کلان دیگر را در نزدیک دهن غار آورد و توسط فیر بالون را بداخل غار پاشید. در این زمان انفجار عظمی در دهن غار صورت گرفت و بوته های که در دهن غار روییده بودند حریق گردیدند. بعد از یک ساعت افراد داخل غار از زنان و اطفال بسیار با وضع خراب از غار خارج شدند و آنها از نفس تنگی، درد چشم و گوش و استفراغ شکایت داشتند. روسها در خارج غار در انتظار بودند و زمانیکه آنها از غار بیرون شدند روسها یک نوع تابلیت را در داخل یک سطل آب انداخت و برای کسانیکه از غار خارج شده بودند دادند همه صحت یاب شدند ولی کسانیکه در داخل غار ماندند همه مردند. مجموعاً ۱۰۰ نفر در داخل غار بودند که ۵۲ نفر مردند و ۴۸ نفر که بیرون بر آمده از آب نوشیدند صحت یاب شدند و زنده هستند. برادرانم بنامهای سیال، ناصر، سید فقیر، غلام فقیر همراه با بعضی زنان و اطفال مردند. و یک لیست مختصر از کسانیکه در ولسوالی اچین در غار مرده اند موجود است.

۱. منگل ولد میر اکبر باشنده قریه سپینه ولسوالی اچین شینوار ننگرهار
۲. عرفات ولد منگل باشنده قریه سپینه ولسوالی اچین شینوار ننگرهار
۳. احسان الله ولد عرفات باشنده قریه سپینه ولسوالی اچین شینوار ننگرهار
۴. نقره دختر صدیق الله خانم منگل
۵. بازار
۶. انجنیر سیال رحمان ولد گلرحمان
۷. سید فقیر ولد گلرحمان
۸. گل فقیر ولد گلرحمان
۹. فانوس ولد قلندر شاه
۱۰. اوزی گل ولد حاجی شریف
۱۱. میوه گل ولد حاجی شریف
۱۲. نازولی ولد امیر خان
۱۳. نازیه دختر عبدالقادر
۱۴. دختر جوان گل فقیر
۱۵. سجانہ دختر امیر جان
۱۶. حسین پری دختر حاجی یاغی
۱۷. سید کبیر فرزند محمد کبیر
۱۸. نیاز میر فرزند گل بیران
۱۹. پیسار محمد فرزند زرباب
۲۰. جان پری دختر ملا ملنگ
۲۱. نظر خانه خان عزیز خان
۲۲. یار جان فرزند سید امین باشنده اصلی قریه سپینه
۲۳. پاپوش فرزند شازو
۲۴. دیدار فرزند علیم جان
۲۵. سلطان محمد فرزند دین محمد
۲۶. ابی گل دختر پاپوش
۲۷. اختیاره دختر وزیر
۲۸. الله نظر فرزند عبدالخالق
۲۹. پسر خورد سال اختیاره دختر وزیر

۳۰. اسرار فرزند تاج محمد خان
 ۳۱. حاجی میرام فرزند شیرین خان
 ۳۲. فیل محمد فرزند رحمان

دیگر کسانی که نیز مرده اند از این محل بودند. اجسادشان توسط اقارب شان به قریه های خودشان انتقال داده شدند. افرادی مربوط قریه اسپینه که از غار خارج شده و از آن آب نوشیدند و زنده ماندند قرار ذیل اند:

۱. شاد بی بی دختر ختک باشنده اصلی قریه اسپینه
۲. الحاج اسپوژمی دختر میرزا محمد
۳. حاجی رحمان الله فرزند منگل
۴. سارکا دختر باغ
۵. مامور دختر سید رحمان
۶. تاج مینا دختر حسین گل
۷. خاتول دختر منگل
۸. زیتوار دختر منگل
۹. دختر خورد سال منگل
۱۰. بینظیره دختر سور

ده نفر فوق الذکر در از اول تا آخر در داخل غار بودند و لی زمانی که وضعیت شان خراب شدند بیرون بر آمدند و تمام واقعات را دیدند. ۳۸ نفر دیگر که از غار زنده بر آمده بودند از جا های دیگر بودند یا اینکه مردند. قوماندان سیال فقیر همراه با شش نفر مسلحش گفتند که بعد از استعمال گاز توسط روسها سلاحهای ما همه از کار افتاده بودند لیکن در آن زمان کدام لابرتواری نبود و هیچ فرد با تجربه نیز نبود تا بفهمد که چی نوع گاز بود. بر علاوه خسارات انسانی ذکر شده فوق خسارات مالی نیز وارد گردیده است. تقریباً در حدود ۳۰۰ گاو، گوسفند، بز و غیره نیز کشته شدند. تمام خانه های ما را آتش زدند که هیچ چیز باقی نمانده بود. بعد از ترک روسها محل را تمام باشندگان و لسوالی های اچین غنی خیل، نازیم و درباب جمع شدند و اجساد را دفن خاک کردند. من یک مرده را از داخل غار بیرون کشیدم. کسانی که از دیگر جا ها بودند به محلات شان رفتند و مرده هایشان را نیز بردند. و بعد از آن ما زمین را کندیم و حیوانات مرده را دفن کردیم.

ما ریش سفیدان و شورای محل خویش را به مراجع آن وقت جهت عرض به نزد دولت و همچنان به دفاتر مجاهدین در پاکستان فرستادیم. و تقاضا نمودیم که اگر نماینده قابل صلاحیت به منطقه بیاید و از مردها، زنها، اطفال و جوانان راجع به قضیه پرسان کند، آنها چنین جریان واقعه را بدون اشتباه نقل خواهد کردند. امیدوارم که هیأت با صلاحیت در منطقه بیاید و بررسی نماید. اگر آنها در منطقه بیاید و تمام جنایات را به چشم خود بی بینند واقعه را باور خواهد کرد. بعد از این واقعه تمام فامیلم را به پاکستان بردم.

۴,۴ عملیات در کس عزیز خان لغمان در سال ۱۹۸۴

ولایت لغمان عملیات مکرر بمباردمان انتقام جویانه را علیه مردم غیر نظامی در جریان اشغال نیروهای روس تجربه کرده است. نیروهای روس در امتداد شاهراه کابل جلال آباد در حرکت بودند و مکرراً مورد کمین قرار می گرفتند. از سال ۱۹۸۴ الی ۱۹۸۵ نیروهای مجاهدین عملیات چریکی را از درونته الی پلچرخ انجام میدادند. حکومت کارمل و نیروهای روس تلافی کردند عملیات نظامی متقابل را در شاهراه و مناطق همجوار آن انجام دادند.

طبق اظهارات شاهدان عینی که با پروژه عدالت افغانستان انجام داده است اظهار کرده است که رئیس استخبارات ننگرهار داکتر ضمیر مبین پور همراه با داکتر خدایاد بشرمل، رئیس زون شرق، بحمایت بعض نیروهای روس عملیات تصفیوی را در در قریه کس عزیز خان ولایت لغمان از سال ۱۹۸۴ الی اخیر ۱۹۸۵ انجام داد. عبدالملک رئیس ریاست ۵ نیز در این عملیات شرکت داشت. طبق اظهارات شاهدان نیروهای امنیتی قریه کس عزیز خان را محاصره کرده و به جستجوی مجاهدین پرداختند. کدام مجاهد را پیدا کرده نتوانستند (نیروهای مجاهدین از منطقه فرار کرده بودند) مردم را دستور دادند که از خانه هایشان خارج شوند و آنها را با مواشی شان تیر باران کردند که

تقریباً ۷۲ نفر بشمول زن، مرد و اطفال کشته شدند. بعد از این حادثه تمام مردم قریه کس عزیز خان قریه را ترک کردند و به پاکستان و جاهای دیگر افغانستان رفتند.

ج. یک باشنده سابق کس عزیز خان در یک مصاحبه با پروژه عدالت افغانستان گفت که در شب ۱۳۶۲/۱۱/۲۴ نیروهای روسی همراه با نیروها امنیتی ننگرهار قریه را محاصره کردند و صبح زود به تلاشی خانه اقدام نمودند. که عبدالملک رئیس ریاست ۵ نیز در بین شان بود. داکتر ضمیر میهن پور رئیس استخبارات ننگرهار و داکتر خدایاد بشرمل رئیس زون شرق مسئول این واقعه هستند. مردم محل داکتر ضمیر میهن پور رئیس استخبارات ننگرهار، داکتر بشرمل رئیس زون شرق و عبدالملک رئیس ریاست ۵ را دیده اند. آنها ۷۲ نفر را در جریان عملیات تلاشی از خانه هایشان کشیدند و زمانیکه آنها سلاح و دیگر چیزها را پیدا کرده نتوانستند این ۷۲ نفر را تیر باران کرده بودند. آنها همه مردم غیر نظامی و دهقان بودند و هیچ مجاهد در بین شان نبودند. آنها از خانه هایشان کشیده شدند و در راه مزرعه شان تیر باران شدند و پسر آصف خان نیز در جمع ایشان بودند. آنها وی را در داخل جوی مقابل خانه تیر باران کرد. زمانیکه جنازه پسر را پیدا کردم در قبرستان کس عزیز خان دفنش کردم. بعد از اینکه آنها منطقه را ترک کردند ریش سفیدان منطقه اجساد را دفن کردند. این منطقه در شاهراه بین کابل و جلال آباد در ۱۰ کیلومتری درونته موقعیت دارد و در جریان شب مجاهدین در قریه می آمدند ولی بسیار زود قریه را از ترس نیروهای دولتی ترک میکردند.

ا.ک. یک باشنده سابق قریه کس عزیز خان عین قضیه را بیان کرده است. در سال ۱۹۸۴ ما لغمان بودیم و یک شب نیروهای روسی منطقه را محاصره کردند و صبح زود شروع به تلاشی خانه ها کردند و آنها پدرم را که یک دهقان بود گرفتار کرده از خانه کشید و بعد از چند دقیقه صدای فیر را شنیدیم و من و مادرم به عجله بیرون دویدیم و جنازه پدرم را افتاده روی زمین دریافتیم. تقریباً ۷۲ نفر به شمول پدرم کشته شدند. بعد ما جنازه پدرم را در قبرستان کس عزیز خان دفن کردیم و بعد از آن به پاکستان کوچ کردیم. اگر ما خبر میشدیم که روسها می آیند، ما منطقه را ترک میکردیم و هرگز پدرم کشته نمیشد.

م.س. یک باشنده کس عزیز خان لغمان گفت:

من ۴ ساله بودم که نیروهای روس و تانک های زره دارشان نصف شب داخل قریه شدند و قریه محاصره کردند و طیارات هلیکوپتر شان بر فضای قریه گزرمه میکردند مادرم به من گفت که آنها صبح زود همان روز تلاشی خانه بخانه در قریه کس عزیز خان را آغاز میکنند و از مجاهدین و افراد مسلح از هر خانه جویا میشوند. ولی قبل از آن مجاهدین از عملیات نظامی آگاه بودند و آنها آن شب در قریه نیامده بودند. زمانیکه روسها مجاهدین و افراد مسلح را در قریه پیدا نتوانستند مردم قریه را قتل عام کردند. آنها پدرم را در داخل خانه ما تیر باران کرد. پدرم نامش مختار و یک مرد دهقان بود. بعد از دفن پدرم منطقه را ترک کردیم و زندگی را با مامایم عبدالهادی در شهر جلال آباد آغاز کردیم. فقط همین قدر در یادم است که پدرم روی زمین خانه افتاده بود و مردم قریه آمدند وی را با دیگر جنازه ها در قبرستان عمومی دفن خاک کردند. بر علاوه پدرم ۷۱ نفر دیگر در قریه کس عزیز خان در یک حادثه در یک روز بقتل رسیدند. مادرم گفت که اکثر شان دهقان و چوپان بودند و حتی زن ها را نیز کشتند. این قبر در شاهراه بین کابل و جلال آباد موقعیت دارد و شما میتوانید ببینید. و علاوه بر آن شما میتواند از ریش سفیدان قریه کس عزیز خان نیز سؤال کنید.

ط. یک باشنده کس عزیز خان گفت:

نیروهای روسها قریه کس عزیز خان را که در شاهراه کابل و جلال آباد موقعیت دارد محاصره کرده بودند و در جستجوی مجاهدین و نیروهای مخالفین شان اقدام نمودند. لکن مجاهدین نبودند و نیروهای روس اکثر مردم مسکونی را از خانه هایشان گرفتار کردند. یک افغان بنام ملک رئیس ریاست ۵ ننگرهار ایشان را همراهی میکرد. نیروهای روسی ۷۲ نفر را به شمول زنها، اطفال و ریش سفیدان تیر باران کردند. بعد از اینکه روسها قریه را ترک کردند ساکنین قریه اجساد ۷۲ نفر را دفن خاک کردند. زمانیکه روسها آمدند برادرانم مصروف کار دهقانی بودند و کدام فعالیت نظامی نبودند و کدام فعالیت نظامی نیز نداشتند. لذا نیروهای روسی و مسئولین دولتی مسئول قتل برادرانم هستند. در همان روز زمانیکه ما از قتل عام مردم با خبر شدیم و روسها منطقه را ترک کردند ما عجالتاً اجساد را در قبرستان کس عزیز خان دفن کردیم.

نیروهای روسی چند ماه قبل چنین کشتار در قریه دیگر نیز انجام داده بودند. پروفیسور ارماکورا گزارشی از این قتل عام داده بود. گفته میشود که از ۱۱ تا ۱۸ مارچ ۱۹۸۵ تقریباً ۱۰۰۰ غیر نظامی توسط نیروهای موظف بخاطر انتقام جوی از ۱۲ قریه جات لغمان و ولسوالی قرغی به قتل رسیدند. از طریق همین عملیات مواسی، تلف گردیدند، خانه ها غارت و آتش زده شدند، زنها مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند و بعضی شان وحشیانه کشته شدند و اطفال قفل در داخل خانه ها سوخته مردند.

اسامی بعضی کسانیکه کشته شدند قرار شرح ذیل است:

شماره	اسم	ولد	محل اصلی	محل فعلی
۱	گل رحمان		کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۲	محمد نبی	عبدالرسول	کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۳	محمد علم	عبدالرسول	کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۴	گلالی	حفیظ الله	کس عزیز خان	کارته نو - کابل
۵	گل جیبیه	غلام دستگیر	کس عزیز خان	پاکستان
۶	زینبه	غلام دستگیر	کس عزیز خان	پاکستان
۷	ملا عبدالوهاب		کس عزیز خان	هریپور - پاکستان
۸	بی بی خدیجه	ملا عبدالوهاب	کس عزیز خان	هریپور - پاکستان
۹	ویس خان	محمد امین	کس عزیز خان	پاکستان
۱۰	اشرف	محمد امین	کس عزیز خان	پاکستان
۱۱	کوثر	محمد امین	کس عزیز خان	پاکستان
۱۲	رحیم جان	غلام محمد	کس عزیز خان	کس عزیز خان - لغمان
۱۳	کمال الدین		کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۱۴	هاشم	خایسته گل	کس عزیز خان	کچگلی - پاکستان
۱۵	عبدالمنان	شیر محمد	کس عزیز خان	پشاور - پاکستان
۱۶	مختار	عبدالقدوس	کس عزیز خان	انگور باغ جلال آباد
۱۷	امین		کس عزیز خان	مجبور آباد - جلال آباد
۱۸	صلاح الدین	حاجی لونگ	کس عزیز خان	مجبور آباد - جلال آباد
۱۹	هرات خان	شینواری	کس عزیز خان	مجبور آباد - جلال آباد
۲۰	زرگل	رحمان	کس عزیز خان	کس عزیز خان - لغمان
۲۱	رویدار		کس عزیز خان	کس عزیز خان - لغمان
۲۲	اومرا خان		کس عزیز خان	پاکستان
۲۳	محمد انور		کس عزیز خان	پاکستان

۵ عقب نشینی روسها و زمان پس از آن

۵,۱ تغییرات در اوضاع سیاسی بعد از عقب نشینی روسها

در فبروری سال ۱۹۸۶ به نیروهای روس تحت رهبری گورباچوف یک تصمیم مبنی بر عقب نشینی در آخر سال ۱۹۸۸ رسید. در ماه می سال ۱۹۸۶ رئیس خاد داکتر نجیب الله بحیث منشی عمومی حزب خلق تعیین گردید. در ماه نوامبر در عوض وی ببرک کارمل رئیس شورای انقلابی تعیین گردید و کارمل در روس تبعید شده بود.

در جنوری سال ۱۹۸۷ به تعقیب جلسه در مسکو رهبران ارشد حزب خلق از پلان عقب نشینی روسها آگاه شدند و رئیس جمهور نجیب الله آشتی ملی، مشارکت تمام احزاب سیاسی در قدرت، عفو عمومی برای زندانیان سیاسی و آتش بس را اعلان کرد. داکتر نجیب الله رئیس جمهور جمهوری نام نهاد جدید تعیین گردید. طبق معاهده ژینو که بتاريخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ مبنی بر عقب نشینی نیروهای روس بین افغانستان، پاکستان، ایالات متحده و روسها امضا گردیده بود. و کمک های نظامی و اقتصادی از طرف های ایالات متحده و روسها بر جناحهای مورد نظر شان تا جون ۱۹۹۰ ادامه یافت و داکتر نجیب نام حزیش را بنام حزب وطن تغییر داد و بطور رسمی دوباره جمهوری سوسیالیستی اعلان کرد.

۵,۲ ملیشه ها و تمرد از حاکمیت قانون

به استثنای نیروهای روس حکومت بطور فزاینده بر نیروهای ملیشه بخاطر دفاع منطقه تکیه میکرد که بخاطر وفاداری به روسها پول و امکانات میگرفتند. این نیروها بحیث نیروی غیر رسمی در جریان اشغال روسها و حتی تا اواخر اجرات کرده بودند. قبل از بوجود آمدن اردوی ملی افغانستان، دولت بالای این چنین قوای غیر منظم بخاطر سرکوب شورشیان اعتماد داشتند.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ گسترش ملیشه ها سربازگیری را در قوای مسلح به وجود آورد که تعدادی از عسکرها در عوض بالقوه به قوای دفاعی ناحیه ای پیوستند. نجیب الله گسترش ملیشه ها را به عنوان بخشی از پالیسی مصالحه می دانست. طوری که یک روش مناسب و آبرومند پیشنهادی تسلیم اپوزیسیون به رژیم تلقی می شد. بسیاری از ملیشه ها از مجاهدین سابق تشکیل شده بودند. وزارت امنیت ملی پروتوکول هایی را با ملیشه ها امضاء کرد که به آنها کنترل مناطق عملیاتی شان را به علاوه پول و مهمات در عوض آتش بس می داد. گرچه، ملیشه ها خارج از حلقه دستوراتی اردو عمل می کردند. آنها در مناطق تحت کنترلشان حکومت از خودشان داشتند. دولت هیچ نوع کوششی جهت کنترل اداری این گروه ها انجام نداده و شدیداً سهل انگاری نمود و اردو صلاحیت جلوگیری از جنایات را نداشته، گرچه چنین اعمالی آموزش نیز داده می شد. با وجود این، طبق قوانین بین المللی اعضای این ملیشه ها مبارزانی بودند برای رهبری دولت افغانستان و قوای مسلحی که مسوول شناخته می شدند.

در واقع، ملیشه ها دچار عدم انضباط و فرمانبرداری بودند. قوای مسلح به طور قابل ملاحظه در مناطق تحت کنترلشان حکومت خودشان را داشتند و در برخی موارد در سرپیچی و بی قانونی شهرت به دست آوردند. قوای ملیشه ها به خاطر کمین در راه مسافران برای دزدی به شمول بازگشت پناهندگان، غصب پول و سرمایه تجاران، چور و چپاول دارایی ها، غصب زمین ها و کاشت ماین ها بدون نقشه بندی و مشخص کردن آنها مسوول می باشند. گروه های ملیشه ها همچنین با یکدیگر می جنگیدند. در سپتامبر ۱۹۹۰، نجیب الله تمام قوای ملیشه ها را به خاطر سرکشی و زد و خورد های خیابانی که منجر به کشتار می شد، به بیرون رفتن از کابل دستور داد.

یکی از گروه های قدرتمند و سازماندهی شده ملیشه ها تحت فرماندهی عبدالرشید دوستم در مناطق اطراف شیبیرگان در ولایت جوزجان، شمال افغانستان بود. دوستم در زمان کودتای ۱۹۷۸ در اردو بود و یکی از اعضای گروه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) بود. بعد از تصفیه پرچمی ها وی اردو را ترک کرده و بعد از ابتدای اشغال شوروی بازگشته و یک کندک ملیشه ها را که بعداً فرقه شده و سرانجام به فرقه پیاده پنجاه و سوم ترکیب شد، رهبری می کرد. اما توسط وزارت دفاع مستقیماً به نجیب گزارش می داد. ملیشه های جوزجانی که مشهور بودند یکی از معدود قوای ملیشه ها بودند که خارج از ساحه و منطقه شان مورد استفاده قرار می گرفتند.

زمانی که شوروی عقب نشینی کرد آنها به قندهار منتقل شدند. آنها مهمترین قوای مسلحی بودند در کابل که توسط نجیب الله در سال ۱۹۹۰ بعد از حادثه های اختطاف، چور و چپاول و جنگ از شهر بیرون رانده شدند.

۵,۲,۱ تاریخچه ملیشه های جوزجان و دیگر قوای ملیشه ها تا سال ۱۹۹۲

تشکیلات سیاسی و جنبش نظامی که بعداً جنبش نامیده شد عمدتاً در جریان عصر کارمل و نجیب الله به خاطر انکشاف تشکیلات های نظامی با هویت منطقه ای و محلی طرح ریزی شد. در حالیکه انکشافات سیاسی مشابه در بین مجاهدین وجود داشت مانند: انکشاف عمدی احزابی که به مسائل قومی-منطقه ای می پرداختند و ظهور دیگر سازمانهای با تعصب نژادی- منطقه ای. زمانیکه برخی از این دو گروه حمایت شده و در اوائل پیدایش بخشی از جنبش بودند، مرکز اصلی جنبش که در سال ۱۹۹۲ پدیدار شد توسط قطعه هایی که که رسماً بخشی از اردوی نجیب الله بودند، اداره می شد. داستان دوستم و به طور برجسته قطعات از یک که اطراف وی ائتلاف کرده بودند در این تاریخچه اساس می باشد و زمانی که وی بدون شک تنها قوماندانی که این نقش را در دهه ۱۹۸۰ ایفا می کرد، وی بیشترین شهرت را کسب نموده است.

بسیاری از ساختارهای مسلح مشابه با اردوی منظم و پولیس نظامی توسط دولت کمونیستی در سالهای بعد از انقلاب ثور ۱۹۷۸ در تمام مناطق کشور ایجاد شد. برخی از آنها به حزب کمونیستی وابسته بودند. در حالیکه مابقی دفاعی بوده و به تاسیسات صنعتی یا قبیله های مشخص محلی یا شخصیت های فئودالی وابسته بودند. با گذشت سالهایی چند، شمار آنها افزایش یافته زمانی که سطح سازماندهی و ماهیت مخلوط مشخصات و روابط داخلی شان را مشخص نمودند. بسیاری از آنها از بودن به عنوان دفاع اصلی منطقه به قطعه های جنگی انتقال یافته در خارج مناطقشان تغییر ماهیت دادند. آنها با خاصیت عسکر گیری که داشتند یک گروه مسوول و مربوط نظامی را به نمایش گذاشتند.

زمانیکه برخی از مجاهدین به دولت پیوستند، بسیاری از آنها به عنوان قطعه های ملیشه عرض اندام نموده و ساختار اصلی و منطقه و حوزه فعالیتشان را حفظ کردند در حالیکه مابقی حامیان فعال دولت شده و در جنگ در مناطق دیگر شرکت ورزیدند. در شمال، بیشتر گرایش به سمت دولت توسط افزایش و آگذاری از احزاب مجاهد حاکم پشتون پایه گذاری شده در پیشاور که اکثریت به نظر می رسیدند، سوق داده شد. همچنین اقلیت ها توسط تکالیف سیاسی و اقتصادی از جانب دولت جلب می شدند.

با ختم دوره نجیب الله، طیف قطعات در شمال افغانستان شامل آنهایی بودند که مستقیماً به رئیس جمهور ارتباط داشتند، آنهایی که به وزارت دفاع، وزارت امنیت ملی (سابق خاد و بعداً به واد تغییر نام داد)، وزارت داخله (با پولیس) و احزاب سیاسی چپ ارتباط داشتند. زمانی که تعدادی اساس سیاسی قوماندانیشان شده و تعدادی وابستگی های ملی مختلف داشتند، رقابت در میان آنها به وجود آمد. انگیزه ها متفاوت بود از احزاب سیاسی و اقتصادی، بقای نفس و نشریه های سیاسی محلی گرفته تا امنیت قومی و برای تعدادی خود کفایی سیاسی و اقتصادی انگیزه شان بود. در سطح پایینتر، در سالهای اولیه دفاع علیه حملات مجاهدین عامل اصلی عسکرگیری بود، گرچه بعداً در جنگ خدمت عسکری عامل اصلی شده بود.

در حالیکه بسیاری از این به اصطلاح ملیشه ها، بسیار منظم تر از آنچه که معمول بود، شدند و از لحاظ ساختار داخلی، پرسونل و امکانات به راحتی با اردوی منظم مقایسه می شدند. بسیاری از آنها رفتار و جنگ کردنشان بیشتر شبیه قطعات نظامی آموزش دیده بودند به جای اینکه تصویر سنتی از یک ملیشه نا منظم متصور باشند. همچنان در تشکیلات نظامی دوستم و سید جعفر نادری اکثریت آنها بطور دایم در خدمت نظامی بودند و الی زمان ختم دوره نجیب الله آنها مانند قوای منظم نظامی بودند که در تمام نقاط کشور خدمت می کردند. مابقی، برعکس، بیشتر به قطعات دفاع خودی نا نظم بوده و نظامیان آن بطور نیمه وقت و بدون داشتن یونیفرم کار میکردند و نقش آنها به امنیت همان محل محدود می شد.

دوستم و تاریخچه قطعه اش یک نمونه کلاسیک انکشاف یک قطعه منظم می باشد. گرچه وی به آن اندازه که دیگران پرسونل مجاهدین داشتند، ندارد. دوستم خدمت عسکری اش را تکمیل کرده و در دهه ۱۹۷۰ به عنوان

عسکر چتر باز که طبق قانون لازم بود، آموزش دیده بود. به تعقیب آنکه از خدمت عسکری ترخیص گرفت، وی شغلی را در اطراف ساحات نفتی شیبیرگان، مکانی که وی در زمان کودتای ثور کار میکرد، پیدا نمود. زمانیکه دولت شروع به مسلح کردن کارمندان پالایشگاه نفت و گاز نمود - ایجاد گروه هایی برای دفاع انقلاب، به عبارت دیگر قطعات محلی دفاع خودی - وی مشغول اصول آموزش نظامی اش بود و تشویق به خدمت عسکری شد. گروه وی در پاسخ به افزایش جنگ در مناطق اطراف شیبیرگان تحت سرپرستی وزارت امنیت ملی منتقل شد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ دسته وی بزرگتر شده و به سطح تولی در سال ۱۹۸۷ و سطح عهد، غند ۷۳۴، در سال ۱۹۸۸ رسید. زمانیکه قطعه در تمام نقاط جوزجان شروع به سر بازگیری نموده و یک قرارگاه نسبتاً مهم داشته، بسیاری از این نیروهای مسلح اولیه و قوماندانان از قریه خود دوستم، خوجه دوکوه آمده بودند و اینها از مرکز قطعه در آن موقعیت بحرانی نماینده گی می کردند و دو مرتبه زمانی که بعد از سال ۲۰۰۱ ایجاد شد، دوستم و قوماندانان مطیعش و اندازه قطعه های آنها پی در پی بزرگتر شده و بسیاری یک شخصیت قوی وفادار به شخص دوستم را گسترش دادند.

عبدل چریک، (یک عرب از سید آباد، شمال شهر سر پل) یک مثال اولیه می باشد. وی در ساحه گاز شیبیرگان کار می کرد و همچنان در گروه محلی دفاع از خود نام نویسی کرد و از دسته به تولی به قوماندان کندک ترقی نمود. سپس قوماندان کندک شناسایی فرقه پنجاه و سوم شده و زمانی در سطح فرقه ترفیع کرد. بعد از سال ۱۹۹۲ وی قطعه مستقل خویش، غند پنجصد و شصت و چهارم (۵۶۴) را رهبری کرده (گرچه وی به فرقه پنجاه و سوم در سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۷ بازگشت) و به عنوان وفادار دوستم تا زمان مرگش در سال ۱۹۹۹ باقی ماند.

در اواخر دهه ۱۹۸۰ یک تعداد از قوماندانان مجاهدین برجسته و قطعانشان مستقیماً به وی پیوسته بودند. این قوماندانان عبارت بودند از: رسول پهلوان (ازبک) از فاریاب و غفار پهلوان (ازبک) از سر پل، هر دو قوماندان ارشد به علاوه دیگران مانند غلام حیدر (ازبک عرب) از جوزجان و سراج خان سیدی (ازبک) از سر پل. انگیزه ها متفاوت بود و اغلب با فرصت طلبی و غنی سازی خودشان همراه بوده، گرچه تفکر سیاسی استراتژیک و سیاست نژادی عامل های مهمی در بین قوماندان های ازبک سیاسی مانند سیدی برای هدایت به اتحاد مجددشان بوده است.

زمانی که قطعات شمال شروع به استقرار در سرتاسر کشور نمودند و چنانچه دوستم قادر به جذب عسکر بود، وی توانست که افزایش مرکز حمایتی و بعداً پیشرفت قطعه اش را انجام دهد. گرچه، ترقی و پیشرفت قطعه اتوماتیک نبود و جلب کردن جامعه اش مشخصاً نقش فعالی را در بلندسازی وضعیت قطعه اش دارا بود. نمایندگان متعددی از جوزجان شخصاً به نجیب الله در مورد ایجاد فرقه پنجاه و سوم (۵۳) عریضه کردند.

در سال ۱۹۸۹، در کمتر مدتی بعد از قوای اتحاد شوروی، لوا وی به فرقه ۵۳ ارتقا کرد که مستقیماً بعد از طی مراحل وزارت دفاع به نجیب الله گزارش شد. این انکشاف افزایش اتکا و اعتماد را به واحد های شمال برای عملیات های نظامی و غیره نشان داد، اضافه تر اینکه، فرقه ۵۳ و شخص دوستم توسط دولت نجیب الله به اساس نقش شان در دفاع از دولت قدردانی می شدند. قابل اهمیت نیست که فرقه ۵۳ و فرقه ۸۰ با هم بی نظیر بودند در اینکه هر دو فعالیت شانرا به حیث ملیشه های محلی به وزارت امنیت ملی آغاز و بعد به فرقه های منظم اردو رسیدند، چیز که دیگر قطعات در بین ملیشه های افراطی سرتاسر کشور آنرا تجربه نکردند. در این دوره یک ساحه نفوذ بیشتر و حمایت بیشتر در بین آنها که در در وزارت امنیت ملی صعود کردند پدیدار شد. تعداد زیاد ازبک ها، گروپ های کوچک عرب و تاجک که با خاد در شمال کار می کردند در رابطه با دوستم انکشاف کردند و آنها بیشتر جز لاینفک گروه وی شدند.

در چهار اطراف مزار شریف، مثل دیگر مناطق، ملیشه هاهمچنان همگام به ردیف های تقریباً مشابه رشد کردند) اگرچه هیچ کدام آنها به موازنه و مسیر مشابه که دوستم از قطعات وزارت امنیت ملی به واحد های منظم اردو رسیدند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ هشت گروه با وزارت امنیت ملی رابطه داشتند، هرکدام با مسئولیت های مشخص در امنیت اطراف شهر نقش داشتند. این تحت فرماندهان با سوابق متفاوت به شمول قوماندانان اسبق مجاهدین، فیودال ها، (به شمول وکیل عبدالوهاب)، و طرفداران واقعی و خالص حزب دموکراتیک خلق افغانستان

(به شمول قاری انور، و رحمت پهلوان، که بعد ها شیر عرب باوی کار می کرد)، و افسران مسلکی (قادر کارگر) بودند. اینها از لحاظ قومی تاجک و عرب بودند به یک بلوچ و یک فرمانده هزاره.

اینها شامل مامور امان الله " گلیم جم"، یک معلم بلوچی از امرخ واقع جنوب ولایت بلخ که فامیل اش در جنگ های داخلی مجاهدین کشته شده بود و با تعداد زیاد از ساکنین ده به مزار آواره شدند. اگر چه ظاهراً او یک مجاهد سابقه جمعیت بود که علت آوارگی وی از اثر جنگ های ذات البینی مجاهدین بوده، امان الله گلیم جم در همین جریان از طرف وزارت امنیت ملی استخدام و سالهای بعد آن یک قطعه نظامی را تأسیس کرد که متمرکز بود به دوستان آواره قریه اش (به شمول فیودال های محلی، نبی بای و کیل عصمت الله خان). این قطعه متعاقباً رشد کرده و با نام گلیم جم بد نام شده، اصطلاح عام برای قطعات ملیشه های شمال شده و تقریباً مفهوم و معنی قومی بخود گرفت. اصطلاح گلیم جم یک هم چنان یک ضرب المثل برای خشونت و نقض حقوق بشر در شرق و جنوب کشور جای که وسیعاً گسترش یافت گردید. این نام، به علاوه اینکه اکثراً تسط کلمه جوزجانی تعویض می شد، وسیعاً در ادبیات و مطبوعات مجاهدین برای قطعات دولتی سمت شمال استفاده می شد.

ریشه نام گلیم جم دارای اهمیت است. گلیم جم اصطلاحاً به معنی جمع کردن گلیم است با استفاده در جملات مجهول، و اولین بار برای خود امان الله گلیم جم استعمال شد بعد از اینکه تمام اعضای فامیل وی تیر باران شدند (در امان زمان به او گفته شد که گلیم تان جمع شده). به این معنی که کار وی تمام شده بود. این که دقیقاً چگونه واقع شده نامعین است، اما متعاقباً به جملات معلوم استفاده شده که تشریح کند چی گونه اصطلاحاً قوت های ملیشه در مقابل دیگران چی گونه رفتار می کنند، مثلاً آنها هر چیز را غارت می کنند، و این نام ترکیب شد با ملیشه های شمال (اگر چه ملیشه های دیگر مناطق کشور به طور اهم متفاوت رفتار می کردند). قطعه گلیم جم اصلاً از قرار گاه قومی وی توسعه یافته و سر انجام در ولایت بلخ در میان تمام گروپ قومی به طور وسیع تأسیس شد. جالباً، حتی پشتون ها نیز تقاضای ملحق شدن را به این قطعات کردند، ولی آنها از بین رفتند.

۵,۲,۲ ملیشه های مزار شریف

انگیزه های استراتژیک آگاهانه، ریشه گرفتن از تضاد های نژادی در حد ملی فوقاً ذکر گردید، ملیشه ها در تصمیم گیری قوماندانان مجاهدین یک نقش را در تضعیف دولت بازی کردند، و برای سربازی به عنوان ملیشه ها نام نویسی کردند. در اواخر دوره نجیب الله به کوشش سیاسی آگاهانه، پیش دستی کردن در حملات یا نگهداری قدرت سیاسی توسط عناصر اداره پشتون اکثریت مجاهدین را تحریک نمود تا از مجاهدین انشعاب کنند. همچو تفکر استراتژیک در یک زمان در قضیه پسر خلیفه رجب، یک فرمانده هزاره، از المررب مزار شریف، که بعداً به سید اسد، فرمانده حرکت اسلامی در چارکننت، جنوب مزار شریف پیوست آشکار بود. که بعداً قوماندان سید اسد به خاد در مزار شریف در ۱۹۸۹ پیوست. در بغلان و سمنگان یک پروسه همزمان به تأسیس فرقه ۵۳ در جریان جنگ نیز واقع شد. این ساحه مقر جامعه اسماعیلیه بود، یک اقلیت قومی که وسیعاً علیه شان تبعیض قایل بودند و از نقطه نظر اقتصادی فقیر. با ساکن شدن در امتداد یا نزدیک به سرک اصلی که بطرف شمال تونل سالنگ منتهی می شود، همکاری اسماعیلیه ها به رژیم بخاطر تضمین امنیت قافله های که به طرف کابل می آمدند حتمی شد.

به تعقیب یک انشعاب درون فامیلی بر سر رهبری جامعه، این مقام توسط سید منصور نادری، از کیان، جنوب غرب بغلان که متحد به دولت بود و توسط دولت حمایت می شد به عهده گرفته شد.

نخست، قطعات تحت حمایت وزارت امنیت در میان مردم اسماعیلیه با استخدام شدن پسر سد منصور، سید جعفر به عنوان فرمانده تأسیس شد. مقر نژادی انی قطعه و اندازه ان در امتداد سال ها به اوج خود صعود کرد و شامل گروپ های محلی مجاهدین و ملیشه ها از میان تاجک ها، هزاره ها، ازبک های بغلان، و جوامع پشتون بغلان گردید. اکثریت مجاهدین که از خانه های شان آواره شده بودند، به پل خمی، مرکز ولایت و یک مرکز پرجنب و جوش صنعتی کوچ کردند و ثبت نام شدند. طور اهم، سید جعفر نادری فعالانه توافقات غیر رویارویی با دیگر گروپ های مجاهدین تأسیس کرده و اکثریت آنها را از نظر مالی حمایت می کرد، بدین وسیله یک اندازه امنیت را از کابل به طرف شمال و بر عکس تضمین می کرد.

در اواخر ۱۹۸۰ قطعات مرکزی دوباره داخل فرقه ۸۰ ساخته شدند که مرکز شان در کیلگی جنوب پل خمیری شد و فرقه ۵۴ (یک فرقه منظم سابقه) که از کندز به سمنگان انتقال یافته بود و فرقه ۲۰ نهرین (هم یک فرقه منظم قبلی) که دوباره به پل خمیری مستقر شد به آن پیوست. اکثریت اعضای فامیل پست ها و مقامات فرماندهی در این قطعات داده شد. اگر چه فرقه ۸۰ قویترین قطعه باقی ماند و روابط با ملیشه ها در شمال شرق برگزار شد.

با عقب نشینی نیرو های شوروی اعتماد رو به افزایش به نیروهای ملیشه خارج از چهارچوب وزارت دفاع پدیدار شد. ضرورت آنها قبلاً پیش بینی شده بود و بنیانگذاری ملیشه ها در شمال حد اقل با فرارسیدن عقب نشینی نیرو های شوروی تسریع شد. مقامات شوروی کوشش کردند در قسمت های از شمال سیستم ملیشه اضافی برابر تاسیس کنند، اگر چه این فقط منحصر به جوزجان ماند.

از لحاظ فعالیت های نظامی ملیشه های شمال در خارج از مناطق شان نیز خیلی مشهور بوده ولی دارای شهرت خوبی نبودند. هنگامیکه دولت از کمک ملیشه ها ستایش به عمل آورد، اکثریت بطور قابل توجیح به خشونت پیش از حد، سوء استفاده از حقوق بشر دزدی به طور کلی شریک شدند. در اواخر ۱۹۸۰ گزارش ها از تنش بین ملیشه ها و قوت های منظم و از عدم توانایی دولت در کنترل آنها شایع شد. اکثریت آنها از شمال، بر علاوه دیگر ملیشه ها—عصمت مسلم اچکزای از کندهار که خود یک مثال برجسته است— و آنها که از دیگر نقاط کشور اند در اواخر ۱۹۸۰ در چهار اطراف کندهار مستقر گردیدند. در ۱۳۶۶ مطابق به ۱۹۸۷ گروه های که تحت فرمان دوستم (K734) و قادر کارگر (K733) اولین آرایش قشون شان را در کندهار دیدند، با دو سفر دوطرفه که بعد از کندک (K732) و امان الله گلیم جم رفتند. این قطعات و قطعات مادون شان همه خدمات متوالی را در قندهار، جنگ های سنگین را دیدند و خسارات سنگین را متحمل شدند.

در طول سال های بعدی قطعات ملیشه به شمول آنهایکه جز فرقه ۵۳ و فرقه ۸۰ شده بودند به علاوه قطعات مستقل در سرتاسر کشور خدمت دیدند. قطعات جوزجانی و سرپلی احتمالاً طور بیشتر وسیع آرایش دیده بودند نسبت به فرقه ۸۰، قسمیکه این یکی در مقابل مجاهدین در ساحات خود فعال بود (در حالیکه قوت های جوزجان، در جاهای که مجاهدین ضعیف بودند، به این هدف ضرورت نبودند). اگرچه فرقه ۸۰ در لوگر، پغمان و همچنان در دو طرف سالنگ خدمت نموده اند. تعداد زیاد قطعات به شمول رحمت پهلوان (عرب از بلخ) و امان الله گلیم جم و تعداد زیاد دیگر از فرقه ۵۳ خدمات بیش از حد در شرق خصوصاً در چهار اطراف خوست دیده اند، خسارات زیاد را متحمل شده اند، خصوصاً فرقه ۵۳ بعد در جریان دفاع نهایی ناموفق خوست. قطعات عبدالچریک در کندهار، لوگر، غزنی، گردیز، کوهی صافی، و چهار اطراف کابل خدمت دیدند. نیرو های جوزجانی همچنان در حومه شهر کابل، در تخار، بدخشان و هرات آرایش یافته بودند. زمانی هم دولت واقعاً از طرز برخورد ملیشه ها به شمول یک حادثه بدنام که در آن نیرو های جوزجانی کارمندان یک فاحشه خانه را در ۱۹۹۰ اختتام کردند انتقاد کرد. این حادثه توأم با شکایات گسترده راجع به رفتار ملیشه ها از تمام نقاط کشور به علاوه کابل منتج به انتقال دوباره آنها به خارج از شهر شد.

دولت نجیب الله اگر چه قرار که ملاحظه شد بخاطر بقای سیاسی اش متکی به این قطعات بود و به ضمانت اجرایی آن ادامه داد و به اسقرار آنها علیه مخالفین ضرورت داشت. استقرار و آرایش نظامی ملیشه ها در سرتاسر کشور واقع شد و پروسه در شمال دقیقاً موازی بود با دیگر جاها در میان تمام گروپ های نژادی و قومی و او یک پروسه تلفی نمی شد. اگر چه از نگاه نژادی و قومی مهم بود که اکثر آ قطعات را از یک ناحیه یا گروپ قومی نژادی علیه مجاهدین از گروپ قومی دیگر قرار می داد، مشخصاً قطعات شمال را علیه مجاهدین پشتون استفاده می کرد. استقرار ملیشه ها در شمال اگر چه استنباط و دلالت های دیگر سیاسی و نتایج دیگر از بقیه کشور داشت که این گروپ نظامی شده بود و از این لحاظ قبلاً دارای اختیار و قدرت سیاسی ضعیف داده شده بود و اقلیت ها را ناراضی کرده بود. طور بحرانی، این عمل و دیگر پروسه ها انکشاف یک مرکز ثقل جوزجانی را تسهیل نمود. همچنان انکشاف روابط رقابتی را بین فرماندهان ملیشه دارای سوابق مشابه را بوجود آورد که سر انجام روابط بین اعضای دولت و ملیشه های محلی وسیله تجرید کشمکش بین قوای سیاسی خلق و پرچم را فراهم کرد، طور که

روابط قومی و نژادی جایگزین وفاداری و صداقت ایدیولوژیکی گردید و مستقیماً در سقوط نجیب الله در ۱۹۹۲ کمک کرد.

۵،۳ خشونت و بدرفتاری توسط قوای نظامی افغان و قوای ملیشه در ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲

در سال ۱۹۸۹، دولت نجیب الله عملیات های تصفیوی را در پغمان، میدان شهر و لوگر تنظیم و اداره کرد. طبق اظهارات شهود، هدف اصلی ظاهراً یک قرارگاه حزب اسلامی بود. اگر چه، اظهارات بیان می دارد که قوای دولتی که با ملیشه های جوزجانی عمل می کردند، تاکتیک های سوختاندن زمین ها، بامباردمان غیر قابل تشخیص و سوختاندن و به خاک یکسان نمودن قریه ها را اتخاذ کردند. در نوشته خویش راپورتر مخصوص آرمکورا در ۱۹۹۰، اظهار کرده است که راکت های میزائل که توسط قوای افغان در آن زمان استفاده می شد اساساً متمرکز به اهداف نظامی بود، اما عدم دقت در هدف اکثر منجر به ویرانی اهداف غیر نظامی و سبب هراس بیشتر در بین مردم می شد.

در روز دوازدهم عملیات، قوای دولتی در دره زرگر پغمان با مقاومت روبرو شدند. قطعه اساسی دولتی در ساحه دره پشه بی پغمان غند ۲۶ فرقه ۱۰ بود. طبق افسران نظامی که پروژه عدالت افغانستان با آنها مصاحبه انجام داده، نیرو های پیاده شش تن از جنگجویان مجاهد را از میدان شهر دستگیر و اعدام کردند، یکی از این شش نفر به نام محراب الدین و دیگر آن به نام داود بود.

شاهد که مخفف اسم آن (و) و ساکن محل بود چنین اظهار نمود:

در (سپتامبر_ اکتوبر ۱۹۹۰) مادر خانه بودیم وقت که آنها به ساحه ما فیر کردند. اول فکر کردیم که آنها سلاح های ثقیله مانند بیم ۲۱، توپ دیسی و راکت های اوراگان فیر می کردند، اما بعد دیدیم که این اسلحه با سایر تفاوت داشت. من به برادرم گفتم بیرون برو و معلومات کن که آنها از کجا فیر می کنند و دلیل آن چیست.

برادرم به مسجد جای که همه مردم در وقت فیر اسلحه ثقیله جمع می شدند، زیرا زیر زمینی مسجد محل خوب برای اقامت بود رفت. وی کمی ناوقت برگشت. وقتی که آمد، گفت مردم می گفتند دولت بالای ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر حمله کرده است.

ما معتقد بودیم که دولت نمی تواند به زودی به ولسوالی محمد آغه بیاید، بخاطر که مجاهدین در یک موقعیت علیه آنها در هوتل مامور سلام و ساحه کتب خیل قرار داشتند و در این ساحات سنگر گرفته بودند. اما هر روز جنگ از طرف هر دو جناح تند تر و شدیدتر می شد.

ما در جریان جنگ برای مدت یک ماه در قریه خویش بودیم. بعد اقامت کردن بیشتر از آن ناممکن بود. ما از قریه خویش به قریه پوراک ولسوالی پل اعلم ولایت لوگر کوچ کردیم. آنجا آخرین محل برای رفتن بود. وقت ما به پوراک رفتیم، برادرم دوباره به محمد آغه جهت انتقال اموال و لوازم ما برگشت، اما متأسفانه در اثر فیر سلاح ثقیله توسط قوت های دوستم و سایر قوت ها به قتل رسید.

این واقعه در سال ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) در ماه میزان واقع شده است. این واقعه تا ماه ثور سال بعد ادامه یافت. آنها تمام ولسوالی محمد آغه را به آتش کشیدند و هیچ چیزی برای این ولسوالی و مردم آن باقی نماند. در جنگ که در ولسوالی محمد آغه واقع شد مردم و مجاهدین در یک طرف و قوای دولتی تحت فرمان نبی عظیمی، دوستم، عظیم زرمی و تابعین آنها در یک طرف قرار داشتند. نبی عظیمی از وزارت دفاع، عظیم ظرمی از وزارت داخله و از گروه های قومی دوستم، همایون فوزی، اسد مارخور، جوره بیگ، عبدالچریک و دیگران مانند سید منصور نادری و امان الله گلیم جم در جنگ دخیل بودند. ولسوالی محمد آغه دارای ۱۲۵-۱۲۷ قریه بزرگ می باشد. تمام این قریه ها تحت حملات سلاح ثقیله قرار گرفتند تا اینکه مردم مجبور به مهاجرت به دیگر جاهای کشور شدند.

من برادرم به نام بسم الله را در جنگ از دست دادم. آنها تمام دارائی مرا به تاراج بردند. قوت های دولتی و قوت های دوستم این عمل را اجرا کردند. آنها خانه ما را ویران کرده و به خاک مبدل کردند و من تمام این حوادث را به چشم خویش دیدم.

شاهد (ف) هم چنان حملات راکتی توسط دولت نجیب را بالای لوگر تشریح کرد:

" ما به خاطر حملات راکتی و بمباردمان قوای دولتی بالای خانه های ما مجبور شدیم از ولسوالی محمد آغه به ولسوالی پل اعلم مهاجرت کنیم. ما به قریه کنجک پل اعلم رفتیم. در دسامبر ۱۹۹۰ یک راکت به مقابل خانه که ما زندگی می کردیم اصابت کرد. در نتیجه دو پسر همراه با هفت طفل دیگر که مصروف بازی بودند به قتل رسیدند. بعد از چند روز مردم به زرغون شهر ولسوالی محمد آغه لوگر کوچ کردند. هزار ها تن در اثر جنگ کشته و یا معیوب شدند. آنها اشجار را قطع کردند، مساجد و مکاتب را سوزاندند و چهار ذخیره آب را که برای هفت قریه بود ویران کردند.

در ولسوالی محمد آغه یک لوای حزب اسلامی به نام لشکر ایثار مستقر بود. دولت تمام این ولسوالی را سوختاندند تا اینکه به دشمن شان رسیدند. افسران مسئول عبارت بودند از جنرال نبی عظیمی، جنرال دوستم و عظیم ظرمی. دیگر قطعات مانند سید منصور نادری، دگروال محمد گل مسئول قطعه ۱۰۰ قهرمان، امان الله گلیم جم و دیگران هم در این جنگ درگیر بودند. در جریان عملیات تعداد دقیق مردم این ولسوالی تقریباً به ۱۳۰۰۰ نفر می رسید. این ولسوالی ۱۲۵ قریه بزرگ دارد که به چندین قریه کوچک تقسیم می شود. در جنگ که در سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۰) واقع شد و تا سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) ادامه یافت تمام ولسوالی به آتش کشیده شد و سوخت. ما از ولسوالی محمد آغه به ولسوالی پل اعلم مهاجرت کردیم و در قریه کنجک زندگی می کردیم، عملیات دولت به آهستگی به ولسوالی پل اعلم رسید. در دسامبر ۱۹۹۰ قطعات دولتی شروع به انداخت سلاح ثقیله بالای قریه کنجک ولسوالی پل اعلم کردند و یک راکت مقابل خانه ما اصابت کرده در نتیجه دو پسر یکی بشیر احمد به سن ۷ سالگی و دیگر آن محمد جواد که ۹ سال داشت به قتل رسیدند و تمام دارائی ما از دست رفت. من حادثه را به چشم های خود دیدم. وقتی که دو پسر کشته شد، همزمان ۴ نفر دیگر زخمی و ۹ نفر کشته شد. چهار نفر آن از قریه ما و دیگر کشته شده ها و زخمی ها از قریه کنجک بودند.

طبق گفته شاهد با مخفف (الف) که همراه فامیل خویش در قریه برجگ ولسوالی پغمان زندگی می کردند، در اوایل ۱۹۹۰، دولت افغانستان قطعات خویش را در شهر کابل در چمتله راه قرغه، در مهتاب قلعه، باغ داود و چوک ارغندی مستقر کرده بود. از طرف شب نیروهای دولت حمله شدید به پغمان کردند. در جریان این حمله تمام قریه ها در پغمان از خواجه مسافر الی بلند ترین نقطه پغمان متأثر و خساره مند گردیدند. طبق اظهارات شاهد (الف) مجاهدین از هر حزب و گروه در پغمان بودند.

(الف) اظهار داشت:

تمام مردم یا در زیر زمینی ها و یا در خانه های طبقه پائین منزل شان در آن فصل سرد زمستان می نشستند. صبح روز بعد مردم تمام قریه به طرف کابل حرکت کردند. به چندین ریش سفید گفته شد که اول از قوماندانان اجازه بگیرند، بنابراین آنها به فرقه مهتاب قلعه رفتند. وقتی آنها نبی عظیمی و دوستم را در آنجا یافتند، از آنها اجازه رفتن به شهر کابل را گرفتند. تعداد زیاد مردم به شمول مردان مسن، زن ها و اطفال در هر جا منتظر بودند تا اجازه رفتن را حاصل کنند.

ساعت يك بعد از ظهر بود که آنها اجازه برآمدن از پغمان را به مقصد کابل دادند، اما سرباز ها در قطعات نظامی مردم را اذیت کردند. سرباز های دوستم از مردم پول، ساعت، بوت و جمبر گرفتند و بعد به آنها اجازه رفتن را دادند. بعد وقتی که دوستم و نبی عظیمی بالای ولسوالی ما حمله کردند، آنها تمام دارائی ما را به تاراج بردند و بعد به قیمت نازل در کابل فروختند. آنها دارائی ما را به شمول چوب دستک خانه های مادر کابل فروختند.

شاهد دیگر به نام (الف-ت) بمباردمان قریه خویش را که به تاریخ ۱۳۶۹-۷-۱۰ واقع شده چنین توضیح داد:

ساعت ۴ صبح طیاره های دولت قریه های ما را بمباردمان کردند. به مجرد که فیر سلاح ثقیله از هوا و زمین شروع شد، قطعات نظامی زمینی کندک نبي عظیمی حملات شان را با راکت های اوراگان و بیم ۲۱ آغاز کردند. در نتیجه ۳۶ تن غیر نظامی کشته و تعداد دیگر زخمی شدند. عملیات برای مدت يك ماه دوام یافت. مردم زخمی های شان را به پاکستان انتقال دادند و همچنان از لوگر کوچ کردند. پسر خواهرم به اسم محمد پنتگ در خانه ما در اکتوبر ۱۹۹۰ به قتل رسید.

در این ولسوالي ۱۹۶ قریه وجود دارد که تمام شان از اثر این عملیات نظامی خسارات سنگین را متحمل شدند. من پسرخواهرم به اسم پنتگ را در این حادثه از دست دادم و مجبور به مهاجرت به پشاور شدم. آنها باغ و دیگر دارائی ام را به یغما بردند. من تمام این حادثات را به چشم خویش دیدم.

شاهد (ب) اظهار داشت که حمله در يك قطعه نظامی حزب اسلامی حکمتیار که در تنگی واغ جان صورت گرفته بود. دولت به منظور دور کردن يك گروپ حزب اسلامی به نام لشکر اینار از راه کابل-گردیز این حمله را اجرا کرد. دولت نجیب حمله خویش را از ولسوالي محمد آغه آغاز کرد. آنها یا مردم را کشتند و یا وادار به مهاجرت کردند.

در ۲ دسامبر ۱۹۹۰، بعد از اینکه دولت ساحات غیر کوهستانی را در ولسوالي محمد آغه اشغال کردند، آنها در بالایی نقاط مرتفع، کوههای که ولسوالي محمد آغه را از ولسوالي پل اعلم جدا می کند راکت مورد اصابت بمب و راکت قرار دادند. در آن زمان يك راکت در پیش روی خانه که مامی نشستیم اصابت کرد. در نتیجه ۹ طفل کشته شد. دوتای آنها پسرانم یکی به نام ایمل جان ۷ ساله و دیگری به نام اجمل ۱۲ ساله بود. همچنان از دوست نزدیک سر معلم فقیر خان دو پسر به نام های محمد بشیر و محمد جواد به قتل رسیدند. پنج طفل دیگر از عین قریه به قتل رسیدند، اما من نام آنها را به خاطر ندارم. بعد از این حادثه ما به قریه زرغون شهر مهاجرت کردیم و ما تا ختم زمستان آنجا بودیم. بعد از آن به خاطر سنگینی و شدت جنگ به پشاور پاکستان رفتیم.

شاهد (م) چنین گفت:

وقتی که دولت به ولسوالي ما حمله کرد، مردم سرگرم زندگی شان بودند. دفعته در دسامبر ۱۹۹۰ آنها خانه های ما را از زمین و هوا مورد حمله قرار دادند. آنها خانه های ما را بمباردمان کرده و یا توپ انداخت می کردند. برادرم برای خریدن گندم برای زمستان رفت اما نمی دانم که کجا رفت. ساعت ۴ بعد از ظهر بود که اوضاع کمی بهتر شد. فیر سلاح ثقیله خاموش شد و مردم از مغاره های که جهت حفظ جان شان رفته بودند بیرون شدند. ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر آنها مرا از مرگ برادرم مطلع ساختند.

آنها به من گفتند که برادرم در قلعه نذیر از اثر فیر سلاح ثقیله به قتل رسیده است. من رفته و جسد او را در قبرستان زرغون شهر دفن کردم زیرا در ساحه ما فشار دولت زیاد بود. تقریباً به تعداد ۲۰۰ قریه در ولسوالي محمد آغه وجود دارد. همه این قریه ها به خاک یکسان شدند. نیرو های دولتی کانال های آب را بسته کردند، پل هارا بمباردمان و زراعت را انفجار دادند و اشجار را قطع و به کابل بردند. گوسفند ها را کشته و قصاب ها را وادار به پوست کردن آنها کرده و بعد به مردم کابل فروختند. آنها همچنان چوب های دستک یا تیر خانه ها را با کیبل به تانک بسته و کشیدند و بعداً تیرچوب ها را به کابل فروختند.

۵,۴ خشونت و بدرفتاری توسط قوای مقاومت ۱۹۸۹-۱۹۹۲

۵,۴,۱ نمونه بدرفتاری توسط قوای مجاهدین

در سالهای بین عقب نشینی نیرو های اتحاد جماهیر شوروی و سقوط دولت نجیب الله، یک تعداد گروه های مجاهدین هم مرتکب جنایات شدند. اکثریت آنها که در پاکستان مستقر بودند و حمایت نظامی و استخباراتی پاکستان را با خود داشتند با آرامی و معافیت عمل می کردند و کنترل قابل ملاحظه بالای مهاجرین افغانی داشتند. یکی از با قدرت ترین اینها حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار بود. حزب اسلامی مورد توجه سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی)، سازمان استخباراتی که مسئول بعضی کار ها از جمله هدایت سی آی ای که برای گروه های مجاهدین اسلحه فراهم می کرد بود. این مجاهدین توقیف گاه های مخفی در پاکستان داشتند؛ اشخاص که در توقیف به سر می بردند شامل مهاجرین بودند که مخالف رهبران مجاهدین بودند و یا آنها که با مؤسسات غیر دولتی خارجی کار می کردند بودند.

قوت های مجاهدین در داخل افغانستان نیز زندان ها و توقیف گاه های داشتند که در آنجا از شکنجه به طور سیستماتیک استفاده می شد. در این گزارش ما از بدرفتاری ها و سوء استفاده در یکی از توقیف گاه های مجاهدین در شمال شرق افغانستان که تحت کنترل شورای نظار بود استناد کرده ایم. ما همچنان منبع تحقیقات از توقیفگاه های که مربوط دیگر گروه های رقیب بود داریم.

۵,۴,۲ شکنجه در زندان های مجاهدین

در جریان مقاومت علیه اشغال توسط نیرو های شوروی، اکثریت قوماندانان مجاهدین زندان داشتند. در بعضی حالات آنها که توقیف می شدند عبارت بودند از اسیران جنگی به شمول اعضای مجاهدین از گروه رقیب که برای تحقیق و همچنان به خاطر ارزش تبادل شان نگهداری میشدند. یک تعداد مجاهدین غیر نظامی هارا نیز توقیف می کردند. گروه های که در پاکستان بودند زندانی های داشتند که در آنجا مهاجرین افغان مظنون که مخالف سیاست گروه های مستقر در پاکستان بودند نگهداری، شکنجه و در بعضی حالات اعدام می شدند.

حزب اسلامی حکمتیار و حزب اسلامی خالص هر دو دارای زندان های در نزدیک پشاور بودند. سازمان دیدبان حقوق بشر بعضی از این زندان ها را توضیح و تشریح داده است. یکی از این زندان های شناخته شده و مشهور شمشتو بود که در آن حکمتیار زن و مرد را توقیف می کردو طبق سازمان دیدبان حقوق بشر " شکنجه به شمول لت و کوب شدید و استفاده از شوک برقی طور منظم صورت می گرفت". سازمان های استخباراتی این گروه ها همچنان مهاجرین افغان را اختطاف می کردند. سازمان دیدبان حقوق بشر همچنان گزارش کرده است که سازمان استخباراتی پاکستان (آی اس آی) مهاجرین افغان که در بعضی موارد تهدید برای امنیت ملاحظه می شدند به خاطر که یکی از گروه های مجاهدین به رسمیت شناخته شده پاکستان را حمایت نمی کردند تحقیق و مورد شکنجه قرار می دادند. در بعضی موارد توقیف شده گان از سازمان استخباراتی پاکستان به حکمتیار تسلیم داده می شد.

بعضی از زندان های که توسط گروه های مجاهدین مستقر در پاکستان کنترل می شد شامل:

شمشتو، تحت کنترل حزب اسلامی حکمتیار، در کمپ مهاجرین شمشتو
دیگر مراکز توقیف حزب اسلامی حکمتیار به شمول ورسک می سینی در شمال پشاور، محمد گارد در ولایت کنر، افغانستان (که همچنان توسط سیاف استفاده می شد) و باگری در نمایندگی کورام پاکستان (توسط سیاف نیز استفاده می شد)، و خوند بکلور در نمایندگی کورام که توسط سیاف استفاده می شد، شمشتو شماره ۲ در پاکستان که توسط حزب اسلامی خالص استفاده می شد.

شکنجه همچنان در بین گروه های مختلف و قوماندانان که در داخل افغانستان بودند متداول بود. طبق شهود که با آنها راجع به توقیف گاه های مجاهدین در ۱۹۸۰، مصاحبه صورت گرفته، گروه شورای نظار زندان را در لجه ولسوالی فرخار ولایت تخار داشتند. اظهارات معتبر نشان می دهد که مقامات در لجه به طور سیستماتیک از شکنجه به حیث یک وسیله در تحقیقات از زندانی های امنیتی و سیاسی شان در زندان استفاده می کردند. این محل توقیف در سال های ۱۹۸۳-۱۹۹۲ فعال بوده اما ادعا های که در دوسیه های ما درج است شامل سال های ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲ می شود.

۳، ۴، ۵، شکنجه، ظلم و بد رفتاری علیه زندانی ها و اعدام در زندان لجده ۱۹۸۹-۱۹۹۲

اظهارات شهود که توسط پروژه عدالت افغانستان مصاحبه شده و اکثریت شان خود در زندان لجده در توقیف بوده اند، نشان می دهد که امر و مسئولیت بد رفتاری ها و خشونت در زندان متکی به رهبری شورای نظار بود. چندین نوع تکنیک شکنجه متکی به استفاده وسایل و امکانات معین بود که مشخصاً برای شکنجه زندانی ها نصب شده بود و واضحاً برای همه در ساحه قابل دید بوده است.

شکنجه طور سیستماتیک در اطاق های مخصوص که مقامات زندان به آن دسترسی داشتند صورت می گرفت. هر کس که وابسته به نظارت یا پیشبرد زندان لجده بوده، یا اینکه از آنجا در موقع که به حیث زندان استفاده می شد بازدید به عمل آورده ممکن از عمل آن به حیث مرکز شکنجه مطلع باشد.

آنچه در مورد لجده دارای اهمیت است و آنرا از شکنجه در سایر زندان های مجاهدین متمایز می سازد این بود که آن زندان به شکل یک ساختار منظم مشابه ساختار های دولتی استفاده می شد. شورای نظار یک اداره بیشتر منظم بود نسبت به دیگر گروه های مجاهدین. ساختار تنظیمی آن متعاقباً به دولت اسلامی افغانستان بعد از سقوط دولت نجیب الله در ۱۹۹۲ جذب و حل شد.

یک چهره یا سیمای واضح شورای نظار، در مقایسه با قوماندانان محلی مجاهدین که شورای نظار جاگزین آنها شد و قتیکه ساحه کنترول خویش را در شمال شرق تقویه کرد، عبارت بود از ساختار اداری پیشرفته آن. در شورای نظار قطعات گروهی متخصص، سلسله امر واضح، و مکالمات خوب وجود داشت. این جنبش در زمان دولت نجیب الله انکشاف کرد و تدریجاً لوازم و وسایل قدرت محلی را در پیش بینی با زمانی که توانست آنها را در کابل مستقر کند افزایش داد (قسم که سر انجام در ۱۹۹۲ واقع شد). بنام سه موسسه شبیه دولتی مانند ریاست امنیت، سارنوالی عمومی، و زندان در لجده دست داشته بودند. زندان لجده در مراحل ابتدائی انکشاف اداری شورای نظار (۱۹۸۳ یا ۱۹۸۴) در یک مرحله که این جنبش ضرورت مجادله کردن به زندانی های جنگ را پیش بینی می کرد تأسیس شده بود.

این زندان برای حبس نمودن یک طبقه از زندانی ها به شمول دشمنان جنگ، قوا و قوماندانان رقیب و مجرمین سیاسی و جنائی استفاده می شد. بر علاوه شهود ادعا می کنند به طور افزاینده به تسلط خویش در منطقه اظهار قطعی می کرد، زندان لجده یک مرکز نگهداری برای رقبای سیاسی و نظامی هم پیمانان مسعود شده بود.

روش های شکنجه را که اعضای سارنوالی مستقر در لجده استفاده می کردند شامل :

اویزان کردن زندانی ها از دست شان در یک جوهره حلقه آهنی که در سقف اطاق بود
لت و کوب اکثرأ توسط چوب چماق، شوک برقی، محروم نمودن از غذا و خواب، محبوس کردن در اطاق یا کوته قلفی کردن، سوء استفاده جنسی، شکنجه روانی، بود. مدت و زمان اساسی شکنجه از طرف شب بود، زندانی ها مجبور بودند به صدای شکنجه گوش بدهند. بر علاوه شکنجه سیستماتیک در زندان، مقامات زندان لجده همچنان عهده دار اعدام زندانی های مشخص، بعضاً بدون محکمه و بعضاً بعد از سپری مراحل مختصر و ناکافی پروسه قضائی بودند.

اتهام شکنجه در زندان لجده متمرکز است به یک قطعه که بنام ریاست سارنوالی عمومی مسمی بود. این یک قطعه از ریاست امنیت ملی شورای نظار بود. اعضای ریاست سارنوالی اعضای معین شورای نظار بود. این قطعه تمام مسئولیت ها را در قبال توقیف زندانی های که در لجده نگهداری می شدند بود و به طور انحصاری تحقیق و شکنجه را اداره می کرد. یک قوماندان اردوگاه با نیروی متشکل از ۲۵ نفر مسئول امنیت زندان و نظارت از کار شاقه بالای زندانی ها بود. دیگر افراد امنیتی از باشندده های محلی قریه تشکیل شده بود.

شهود آنها را متهم به شکنجه نکرده اند. مدارک و اسناد از زندانی های اسبق لجده نشان می دهد که اعضای بلند رتبه رهبری شورای نظار از شکنجه در زندان لجده آگاه بودند. سارنوالی عمومی مستقیماً از قوماندانی ریاست عمومی امنیت ملی هدایت می گرفت و اکثراً با آنها مشوره می کرد. محمد قسیم فهیم، وزیر دفاع اسبق، دولت رئیس جمهور کرزئی، در آن زمان رئیس امنیت ملی شورای نظار بود مستقر در لجده بود. ریاست امنیت ملی در ولایت تخار مسئول دستگیری مردم بود که بعداً در زندان لجده زندانی میشدند. مراحل ابتدائی تحقیق در یک مرکز نگهداری زندانیان در تالقان صورت می گرفت و بعد زندانی ها با دوسیه رسمی به لجده منتقل می شدند. بناءً یک ارتباط قوی تنظیمی در بین تیم های لجده و تالقان وجود داشت و شهود بعضی از اعضای ریاست امنیت ملی ولایت تخار را به تحقیق در لجده دسترسی داشتند نام گرفته اند. اظهارات و مدارک نشان می دهد تمام اعضای ده نفری سارنوالی لجده در تحقیق زندانی ها که توام با شکنجه بود شرکت داشتند.

تمام سارنوال های که در لجده به حیث تیم لیدر خدمت می کردند مستقیماً در شکنجه دست داشتند، طور که مستقیماً دوره های متعدد تحقیق را اداره می کردند که در آن خود شان و پرسونل مادون شان زندانی هارا شکنجه می کردند. از جمله تمام پرسونل در لجده سارنوال ها بیشتر مسئولیت شکنجه را داشتند زیرا آنها هدایت و اداره تحقیق و توقیف زندانی را به عهده داشتند و سر انجام تصمیم آنها شکنجه کردن یا نکردن زندانی ها را تعیین می کرد.

۴، ۴، ۵ ترور و ناپیدایی اجباری افغانها در پاکستان

در اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ حملات بالای یکتعداد مؤسسات غیر دولتی که با افغان ها در پشاور پاکستان کار می کردند مشخصاً آنها را که زنان افغان را استخدام می کردند صورت گرفت. همچنان حملات بالای یک تعداد روشنفکران و سیاست مداران افغان که مخالف سیاست بعضی گروه های مجاهدین بود صورت گرفت. طبق گزارش حقوق بشر، آنها که سیاست رژیم سابق را حمایت می کردند تهدید میشدند، که اکثر آنها بزرگان قوم بودند که مخالف سلطه قوماندانان اسلامی بودند، افغان های که با مؤسسات غربی مانند گروپ امدادسانی، و خانمهای که نقش و رول مسلکی شان سخت گیری را که اسلام گرا ها میخواستند تحمیل کند نقض می کردند.

یک تعداد رهبران و اعضای غیر روحانی یا گروه های چپی به پاکستان تهدید به مرگ شدند؛ بعضی ها ترور ویا اختطاف و ناپدید شدند. آنها که مورد هدف قرار گرفتند شامل افراد ذیل بودند:

افغان ملت (یک حزب ملی گرای پشتون)، انجمن انقلابی زنان افغانستان و حزب ماهویستی شعله جاوید و ساما (سازمان آزادی بخش مردم افغانستان).

بعضی از زنان که برای سازمان های بین المللی حقوق بشر کار می کردند نیز مورد هدف قرار گرفتند. فتوای صادر شده توسط سازمانهای غیر مشخص تهدید می کرد هر زنی که لباسهای چسپان یا نامناسب می پوشیدند، کسانی که عطر یا روغن مو و آرایش استعمال می کردند، کسانی که با مردان غیر اقارب نزدیک خودش صحبت کند، کسانی که عروس را همراهی می کردند یا در وسط سرک راه می رفتند. این امر صریحاً یک تعداد از مکاتب دختران و زنان را در پشاور تهدید کرد.

یک حادثه، قتل شاعر و سردبیر معروف: سید بهاءالدین مجروح در فیروزی ۱۹۸۸ می باشد که به عنوان یک قضیه قابل مطالعه در این گزارش می باشد. حزب اسلامی حکمتیار به خاطر بسیاری از حملات واقع شده در پاکستان مسوول می باشد و نیروهایش از حمایت استخبارات نظامی پاکستان برخوردار بودند. طوریکه استیو کول (Steve Coll) یادداشت کرده، در این دوره گلبدین حکمتیار – با تکیه به افسران اداره افغان ISI، عاملان جماعت اسلامی برادران مسلمان (یک حزب اسلام گرای پاکستانی)، افسران استخباراتی سعودی، داوطلبان عرب از ۱۲ کشور – به طور سیستماتیک و منظم به سمت نابود کردن رقبایش در بین جبهه مقاومت افغانها حرکت می کرد.... حکمتیار و قوماندان های سردرسته اش به دفعات مجاهدین سلطنت خواه، روشنفکران، قوماندان های احزاب رقیب – و هر کسی که به عنوان رهبری قدرتمند دیگر به حساب می آمد، اختطاف کرده و می کشت.

سید بهاء‌الدین مجروح ناشر مجله ماهنامه مرکز اطلاعات افغان بود که به ارتباط جنگ اطلاعات نشر می کرد. چند ماه قبل از ترور، مجله نتایج سروی را به نشر رسانده بود که نشان می داد ۷۰ درصد پناهندگان افغان ظاهر شاه را به جای هر کدام از رهبران مجاهدین حمایت می کنند.

طبق گفته شاهدانی که با پروژه عدالت افغانستان مصاحبه کرده اند، بعد از اینکه نتایج سروی به نشر رسید، گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی با یک تعداد از قوماندان هایش به شمول بچه کاکایش، دوست محمد خان؛ رحمت الله ظاهر از پکتیا؛ غلام نبی خان از پکتیا؛ و (Mijur) میجر (احتمال می رود که تحریف شده Major باشد) اهل پکتیا جلسه ای را تشکیل داد. یکی از قوماندان ها موظف شد که مجروح و کارش را مطالعه کند. میجر یک مقام جناح استخباراتی حزب اسلامی بود که مشخصاً قتل ها را به عهده داشت و حکمتیار کار قتل مجروح را به میجر واگذار نمود.

میجر یک تویوتای لندکرورر داشت و از مقامات پاکستانی برای حمل سلاح ها به شمول کلاشینکوف اجازه داشت. طبق گفته شاهدان مصاحبه شده در پاکستان، نمبر پلایت (شماره پلاک) این لندکرورر برای پولیس پیشاور معلوم بود و به آنها امر داده شده بود که آن را متوقف ن سازند. مجروح در خانه اش در ۱۱ فبروری ۱۹۸۸ مورد هدف مرمی قرار گرفت. طبق گفته شاهدان در پاکستان، میجر به گشت و گذار آزادانه در پاکستان ادامه داد. مسوولین پاکستان هرگز یک تحقیق قابل قبول برای ترور مجروح و یا دیگر افغانهایی که اینچنین کشته شدند، به اجرا نگذاشت.

۶ نقض بین المللی حقوق بشر و قانون بشری در دوران حکومت اسلامی افغانستان از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ و توسط نیروهای اتحاد شمال از سال ۱۹۹۶ الی ۱۹۹۸

۶، ۱ تاریخچه بی از جنگهای داخلی سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶

در این زمان نیروها با جناحهای اکثریت در کابل ائتلاف کردند و جنایات جنگی را مرتکب گردیدند. زمانیکه بعضی شان احتمالاً نمایندگی اعمال انفرادی قوماندانان که خود سرانه انجام میدادند میکنند، پروژه عدالت افغانستان میداند که هیچ قضیه ای نیست که مسوولین علیه افراد ملکی و غیر نظامی جنایات را تحت رهبران جناح شان انجام نداده باشند در بعضی قضایای ارائه شده توسط پروژه عدالت افغانستان وحشیگری و ظلم طبق دستور و توأم با آگاهی و فرمان قوماندان ارشد و رهبر حزب صورت گرفته است.

در عین زمان این موضوع واضح و روشن از زبان روایتگران و قصه پردازان جنگ شنیده میشد که قوماندان عمومی و یا ارشد همیشه کنترل قوی بر افرادشان نداشتند. فعالیت شدید نیروهای دفاعی مخالف بخاطر در کنترل آوردن قلمرو و محلات قوماندانان بخاطر حفظ جان شان و وفا داری به افراد شان باعث ضرر شان بود. فرماندهان ارشد با تمام کوشش میخواستند که وفاداری خویش را به زیر دستان نشان دهند بخاطریکه از مناطق شان دفاع کنند و ضربات کوبنده را بر مخالفین شان وارد سازند و متحمل ضربات مخالف نشوند عملیات و کوشش های را بخاطر تضعیف جانب مخالف عملیات را آغاز میکردند با وصف اینکه نقاط ضعفی بر سلسله فرماندهی داشتند. جریان این جنگها در سالهای بعد بطور غیر مترقبه صورت گرفته و دوسیه بندی نشده است.

بعد از چند ماه سقوط حکومت داکتر نجیب الله کابل در کام جنگ های داخلی رفت. در جریان این جنگ جناحهای چند گانه شامل در جنگ علیه حکومت داکتر نجیب و اشغال روسها بخاطر کنترل قلمرو در پایتخت و ولایات با هم جنگیدند. علی الرغم مداخلات ملل متحد و بعضی کشور های همسایه امکانی را فراهم ن ساخت تا کدام توافق سیاسی و شراکت نیروها بدست آید.

به تعقیب گفتگوها با بعضی قوماندانان پیشین که با داکتر نجیب الله متحد بودند نیروهای احمد شاه مسعود داخل کابل شدند و دیگر نیروها نیز داخل مناطق دیگر در جوار کابل مستقر گردیدند. یک قسمت نیروهای باقی مانده از حکومت داکتر نجیب با مسعود پیوستند و قسمتی با دیگر جناحها و بعضی هم به آسانی از منطقه خارج شدند.

اساساً جنگ تقریباً بین نیروهای احمد شاه مسعود و نیروهای گلبدین حکمتیار آغاز گردید. نیروهای مسعود همراه با نیروهای دوستم و قوماندانان جنبش مواضع حزب اسلامی را هدف راکت و توپخانه قرار داد در حالیکه نیروهای حزب اسلامی میدان هوای، مکروریانها، قصر ریاست جمهوری، وزارت دفاع و گارنیزون کابل را مورد حملات راکتی قرار داده بودند. در این حملات حزب اسلامی به تنهای صدها غیر نظامی بقتل رساندند. در حملات کور کورانه راکتی احزاب مختلف شامل در جنگ در این گزارش گنجانیده شده است.

در ۲۶ آپریل رهبران در پشاور پاکستان توافقنامه را امضا کرده بودند که در آن بر حکومت عبوری و زمانی انتخابات توافق شده بود. مسعود وزیر دفاع تعیین گردید. گرچه قدرت دولت اسلامی جدید محدود بود: در همین زمان اکثر احزاب مجاهدین به این توافق نامه موافقت داشتند و مجاهدین شیعه تحت حمایت ایران کنار گذاشته شدند و یا در نظر گرفته نشده بودند تدارک صحنه برای بعضی جنگها که پیش آمد جناح های مخالف مناطق مختلف شهر را تصرف کردند و مراکز فرقه ها جایشان را به مقر نیروهای مسلح تبدیل کردند و پوسته های تلاشی درست شده بودند و خودشان قانون را عملی میکردند. لکن در بعضی مناطق بطور قابل ملاحظه در هرات و مزار شریف تظاهرات جناحی پرپا شدند ولی این استثنائات بود. اهداف مسعود در جریان تصدی دولت اسلامی افغانستان شکست نیروهای جنگی علیه شان که (حزب اسلامی و بعداً حزب شیعه وحدت و جنبش ملی نیز شامل بودند) بود. توسعه بخشیدن و تحکیم قلمرو دولت اسلامی در اطراف کابل بود. در سال اول دشمن اصلی اش حزب اسلامی بود که طبق آمار کارمندان نمایندگی های حقوق بشر در کابل راکت هایش هزاران غیر نظامی را در بین سال ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ به قتل رساند. اگر چه حکمتیار فقط یک رهبر نبود که راکت اندازی را رهبری میکرد. بلکه هر جناح قدرت مند نظامی در که در کابل انبار اسلحه و یا سلاح ثقیله داشت در جریان جنگ استفاده کرده و در سرک های کابل به خشم و غضب در آمدند. آنهایی که مجهز با طیاره جیت بودند مثل جنبش ملی و مسعود بطور مشخص جنوب و غرب کابل را در اوقات مختلف جنگ بمباران کردند. حزب وحدت نیز از سلاح های ثقیله شان علیه اتحاد و مسعود استفاده کرده است. تمام این حملات کور کورانه منجر به قتل ده ها هزار خسارات جانی گردید و خلل بزرگی در قوانین جنگی ایجاد کرد زیرا آنها مسئول ایجاد وحشت بین مردم گردید بخاطریکه باعث قتل و زخمی افراد غیر نظامی و خسارات مالی مردم گردیدند.

در ماه جون سال ۱۹۹۲ دفعتاً بین سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی که مرکزش در پغمان در غرب کابل بود و حزب وحدت جنگ آغاز شد. در جریان جنگ نیروهای اتحاد و حزب وحدت جنگجویان و غیر نظامی های را اختطاف کرده و به قتل میرساندند و مفقود الاثر میساختند. دیگر کسانیکه قرار معلومات بقتل رسانیده اند احتمالاً بعد از اولین بار زندانی شدن بخاطر تبادل نگرهداری میشدند. تمام این تخطیها از حقوق بشر متشکل از جنایات جنگی است. بعضی این تخطی ها در شرح قضایا در ذیل خواهد گفته شد. مسئولیتها بدوش رهبران ارشد هر دو جناح کسانیکه آگاه از اختطاف و لادرک کردن مردم بودند هستند که عبارتند از سیاف و قوماندانان ارشدش و مزاری که در سال ۱۹۹۵ مرد و معاونش کریم خلیلی با بعضی قوماندانان ارشد شان. پروژه عدالت برای افغانستان این واقعات را دوسیه بندی کرده است.

هر دو جناح اتحاد و وحدت افراد ملکی را در حملات خانه به خانه مورد هدف قرار دادند در اول نیروهای اتحاد یک تعداد زنها را مورد تجاوز جنسی قرار دادند و نیروهای وحدت عمل بالمثل را علیه پشتون انجام دادند. طبق قوانین جنگی بین المللی جنایت تجاوز جنسی به حیث جنایات جنگی محسوب شده است. در افغانستان اساساً تجاوز جنسی بحیث اسلحه در جنگ در جریان کمونیست ها استفاده نشده است. اگر بعداً گزارش های مبنی بر واقعات تجاوز جنسی توسط روسها و حزب خلق ارائه شده است. بعضی نیروهای مجاهدین مرتکب تجاوز جنسی و اختطاف زنها در جریان حمله در قلمرو دولت گزارش شده لکن به اندازه وسیع صورت نگرفته است. جنگ داخلی که در کابل از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ این رقم را افزایش داده است. هر گروه مجاهدین شامل در جنگ در کابل مرتکب تجاوز جنسی با هدف مشخص مجازات تمام جامعه بخاطر درک از همکاری با مخالفین شان بوده است.

بناء تجاوزات جنسی بر علاوه دیگر مسایل هدف حمله بالای افراد ملکی بوده و مسئله نژادی در بر داشته. در بعض موارد معنی تصفیه نژادی استفاده شده است که پروژه عدالت برای افغانستان این واقعات را قرار ذیل ثبت نموده است.

در دسامبر ۱۹۹۲ استاد ربانی که مدت ریاستش از چهار ماه بیشتر شده بود یک جلسه را بخاطر تعویق انداختن مدت ریاست ریس جمهور دایر کرد. قرار معلومات کوشش های ربانی بخاطر گرفتن قدرت جنگهای تازه بی را بین نیروهای مسعود دوستم و بر علاوه وحدت منتج گردید. اخیراً در آخر دسامبر ربانی یک شورای که توسط اعضای حزب خودش دایر شده بود ویرا در ۲۹ دسامبر بحیث رئیس جمهور انتخاب کرد. ولی بخاطر تأسیس یک پارلمان که در آن نمایندگان تمام مردم از اطراف کشور حضور بیابند موافقت کرد و یک حرکت که بتواند ربانی را ابقا و حمایت کند چندین نفر از اعضای این ائتلاف به شمول دوستم حضور داشت.

در اواخر سال ۱۹۹۲ حزب وحدت از دولت اخراج شد و مخفیانه با حزب اسلامی ارتباط گرفت. در این مقطع زمانی مسعود پلان استراتژی را بخاطر مقابله کردن با حزب اسلامی (که نیروهایش در اطراف کابل مستقر بودند و با راکت مسلح بودند) و حزب وحدت که اکثر عملیات ها در غرب کابل انجام میداد بخاطر اخراج شان روی دست گرفت. نیروهای حزب اتحاد نقش مهم و عمده را در این حمله بازی کرد که تحت امر مستقیم سیاف و از وی معاش میگرفتند. نیروهای اتحاد اسلامی گرچه بطور رسمی در وزارت داخله جذب نشده بودند لکن با همکاری این وزارت کار میکرد.

در ماه فبروری ۱۹۹۳ مسعود با نا راضیان و قوماندانان حزب وحدت تماس گرفته و توافقات را انجام داد و یک پروتوکول را بصورت مخفی با مسعود امضا کردند و وعده داده بودند که در جریان جنگ مزارى و اعضاى کابینه اش را اسیر نمایند. پروژه عدالت افغانستان هر دو موضوع را ارتباط عملیات و سوء استفاده را به ثبت رسانده است که شامل فیرهای کورکورانه بالای مناطق ملکی، قتل ها و تجاوزات جنسی ذیل میباشد.

در ماه جنوری ۱۹۹۴ دوستم با حکمتیار توافق کرد و بالای مسعود حمله ور شد که جنگ شدیدی بعد از سقوط دولت داکتر نجیب الله در اواخر سال ۱۹۹۴ صورت گرفت که به تخمیناً به تعداد ۲۵۰۰۰ نفر در شهر در بین ماه جنوری و جون یقتل رسیده است. در اخیر ماه مسعود دوستم را از مقرش کنار زد و هزاران نفر را اسیر گرفتند. جنگ بین نیروهای دوستم و مسعود خمشگینانه بود و شامل هدف گیری حملات بالای مناطق ملکی صورت میگرفت.

در سال ۱۹۹۴ موفقیت غیر مترقبه طالبان که نیروهایش قندهار را تصرف کرد و بطور قابل ملاحظه حمایت پاکستان از ناحیه تجهیزات و نظامی وضعیت را در کابل تغییر داد. در اخیر سال ۱۹۹۴ طالبان پیشروی بطرف کابل، ارزگان و زابل کرد و در سال ۱۴ فبروری ۱۹۹۵ مقرش در چهار آسیاب جایکه وی مدت چهار سال از آنجا کابل را هدف حملات راکتی قرار میداد با تمام تجهیزات آن به طالبان رها کرد و طالبان به آسانی منطقه را تصرف کردند.

پرواز حکمتیار مسعود را در موقعیت بدست گرفتن کنترل شهر قرار داد. در ماه مارچ مسعود حملات را علیه حزب وحدت راه انداخت که موقعیت های وحدت در غرب کابل بمبارد نمود و مزارى با طالبان پیوست با دادن اجازه به طالبان که وارد کابل شود باعث انشعاب وحدت شد و تعداد نیروهایش با مسعود پیوستند. این جنگ شامل فیرهای کورکورانه و بمباردمان مناطق غرب کابل توسط نیروهای مسعود و باعث عقب راندن نیروهای وحدت از شهر گردید. نیروهای مسعود همچنین تجاوزات جنسی و قتل افراد غیر نظامی را در جریان حمله مرتکب شدند. چنانچه طالبان مجبور به عقب نشینی گردید مزارى را با خود بردند و وی در وضعیت نا مشخص در هلیکوپتر طالبان در مسیر قندهار مرد.

۶.۲ جنگهای شمال

با مقایسه کابل با مزار شریف در اوایل سال حکومت اسلامی جنگ شدید فروکش گردیده بود. با توافق و محاصره شهر در ماه مارچ ۱۹۹۲ و در هم کوبیدن نیروهای مستحکم دوستم در منطقه یک فرقه قوی در بین احزاب عمده: جنبش، وحدت و جمعیت بجا گذاشت. گرچه ناحیه مخلوط از اقوام مختلف بوده و بسیار قبل از رهبران سیاسی انقلابی کمونیست، از کمونیست های قومی در منطقه برای تأمین امنیت قلمرو و تضمین قدرت شان استفاده کرده بودند. در سال ۱۹۹۲ قوماندانان عملا از خود مختاری لذت میبرد زمانیکه با یک جناح قوی مثل دوستم و وحدت تحت رهبری محقق متحد شدند. قوماندانان محلی مردم ملکی را بخاطر هدف چور و چپاول تهدید کرد و بالای مردم قریه حمله کرد و افراد سیاسی جناح مخالف را ترور کردند.

استقامت در مزار شریف در سال ۱۹۹۴ زمانی بر هم شکست که دوستم با حزب اسلامی بخاطر جنگ کابل ائتلاف کرد. جنگ در مزار شریف بین دوستم و کسانیکه با مسعود پیوسته بودند صد ها کشته بر جای گذاشت. هر دو جناح بر کشتن اسیران مبادرت ورزیدند. اوایل ۱۹۹۷ طالبان طرف مزار شریف پیشروی کرد و نیروهای دوستم را از فاریاب، سرپل و بغلان عقب راندند. در اواخر ماه می طبق یک توافق با جنرال ملک معاون جنرال دوستم طالبان وارد شهر مزار شدند و بعد از اینکه نیروهای هزاره طالبان را در شهر کمین کرده بودند جنرال ملک علیه طالبان برگشت و با وحدت متحد شده هزاران سر باز طالبان را اسیر گرفتند. و حد اقل ۳۰۰۰ طالب در جریان یک هفته به قتل رسیدند.

بعد از اینکه دوستم در سال ۱۹۹۷ به مزار برگشت جنگ بین جناحهای عمده بخاطر قدرت در مزار آغاز شد و تا سرحد چور و چپاول و حمله بر افراد ملکی توسط حزب وحدت و جنبش منتج گردید. در ماه اگست ۱۹۹۸ طالبان تمام کنترل مزار را برای بیشتر از سه سال در دست گرفت و اکثر مناطق شمال را بجز راه شمال شرقی را در دست جبهه متحد واکذار کرد. (در ذیل بخوانید):

۶.۳ راکت پراکنی ها و بمباردمان کور کورانه کابل و استفاده از نیروهای زیاد در جنگهای جناحی در کابل از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵

۶.۳.۱ شرح حال بمباردمان کابل

بمباردمان کابل در جریان جنگ های گروهی از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ بتدریج یکی از نقایض جدی و خطیر نقض حقوق بشر را درجنگ افغانستان تأسیس کرد. این جنگ باعث کشتار ده ها هزار غیر نظامی، تخریب پایتخت گردیده و ساکنین این محل را دچار تکان و بهت زده گی کرد. زمانیکه حزب اسلامی جناح سر شناس و مقدم ترین جناح بین احزاب مسئول مرگ و ویرانی در بمباردمان کابل شناخته شد بلکه این حزب تنها عامل این نقایض نبود. تمام جناحهای مسلح شامل در جنگ که رقابت برای کنترل شهر داشتند در عملیات کور کورانه استفاده از سلاح ثقیله باعث ویرانی کابل و خسارات جانی در ساحات غیر نظامی گردیدند.

تجزیه و تحلیل مشخص میسازد طریقی را که بعض جناحهای درگیر با استفاده از استعمال سلاح سنگین و بمباردمان و استفاده از نیروهای زیاد این شهر را ویران کرده اند. و همچنان استقرار سلاح سنگین در کابل و سلسله مراتب جناح ها را بیان میکند. افراد بلند رتبه شورای نظار یا جمعیت اسلامی کوشش داشتند که بمباردمان کابل توسط نیروهایش از سال ۱۹۹۲ به بعد بخاطریکه نیروهایش آماده قانونی و دفاع از کابل علیه حملات مخالفین را مشروعیت میبخشد. هیچ جای سئوالی نیست که تأسیس حکومت اسلامی در سال ۱۹۹۲ با جمع جناح های مجاهدین و بقایای دولت سابق بلا فاصله تحت حملات شدید قرار گرفتند، اولی توسط گلبدین حکمتیار که از دولت اخراج شده بود و بعد توسط گروههای که مشروعیت دولت ربانی را رد میکردند.

بهرصورت بی توجهی به ادعای مشروعیت توسط هر جناح در گیر در جنگ یا در حقیقت ادعای مبنی بر اینکه فلان حزب اول حمله را آغاز کرد، تحت بررسی حقوق بشر (حقوق جنگی) حملات کور کورانه منع قرار داده

شده است. حملات کور کورانه حملاتی را گویند که مستقیم به مناطق نظامی هدف گرفته نشود. و یا استقرار نظامی به قسمی که یا بمعنی که نیروهای جنگی مستقیم به محلات نظامی سوق داده نشود. حملات کور کورانه به هر معنی شامل بمباردمان های است که تهدید واحد نظامی مشخص جدا از مردم ملکی در محلات شهر، قریه جان و غیره باشد و حملات که احتمالاً باعث واقعات خساره رساندن به زندگی مردم ملکی و زخمی شدن مردم ملکی و خساره مند شدن مردم ملکی شود یا و متعلق به استفاده از واضح و مسلم بودند افراد زیاد نظامی در این محلات باشد پیش بینی شده است. این آخرین قانونی است که نسبی ارائه شده است. بناء تمام جناحهای شامل در جنگ در کابل به حملات کور کورانه مبادرت ورزیده اند. گزارشگر خاص ملل متحد راجع به این حملات گزارش داده است که تمام گزارش هایش مربوط حملات همین مقطع میباشد. بطور مثال در یک گزارش توضیحی از قتل دسته جمعی توسط حملات کور کورانه راکت و بمباردمان هوای که بمب زمین را عمیق حفر کرده بود از کابل بیان کرده است که راکت ها و توپخانه های کور کورانه در شهر فیر شده بود. یک گزارش جدید و بسیار پر جنجال و مهم در جنگهای اخیر حاکی از استفاده از بمباردمان هوای مناطق مسکونی کابل و شاهراه و طبق گزارش خط نشست و برخواست طیاره های جنگی را بوده است.

بطور مشخص قوت های مرگبار شورای نظار باعث ویرانی پایتخت افغانستان کابل توسط راکت و توپخانه گردید. جناح که نقاط مرتفع را در محدوده کابل در اختیار داشت نیروهای هوای باقی مانده از حکومت نجیب الله همراهی جنیش در دست داشتند. علت اینکه جنگها زیاد تر توسط نیروهای انشعابی و بقایای حکومت داکتر نجیب جنرالان که با جنبش ملی پیوستند دامن زده شد که با مهارت و تسلیحات و افراد نظامی زیاد با خورد دار بودند. شاهدان عینی که با شورای نظار بودند مشخص از سلسله مراتب قوی در زمان تصمیم گیری که بکجا حمله کنند برایشان دستور داده میشد. مسعود مکرراً عملیات را رهبری میکرد چی سلاح دور برد و یا میانبرد و یا اینکه به پیلوت های جیت دستور بمباران میداد. محمد قسیم فهیم بعداً مسئول استخبارات و در اکثر اوقات مشوره میداد که کدام مناطق مهم را هدف قرار دهند.

یک قوماندان تولی از ظرفیت تنظیمات شوران نظار گواهی داد و گواهی مفصلی را به پروژه عدالت افغانستان ارائه نمود. نه تنها شورای نظار بلکه نیروهای متحد بطور غیر منظم داخل کابل شدند. داکتر عبدالرحمان رفت با نبی عظیمی، جنرال بابه جان و جنرالان و بقایای دولت سابق توافق کردند و بعد جمعیت اسلامی و شورای نظار از طریق سالنگ، پنجشیر، بگرام و میدان هوای کابل وارد شهر کابل شد. نیروهای حزب اسلامی نیز در دروازه های شهر کابل رسیدند.

قوماندان کندک گفت: نیروهای شورای نظار مستقیماً تحت فرمان احمد شا مسعود بود داکتر عبدالرحمان آنها را همکاری میکرد و جنرال پناه پنجشیری مسئول نظامی بود.

قوماندان کندک گفت: ما با نیروهای تازه نفس که مسعود تنظیم کرده بود وارد کابل شدیم سید یحیی خان قوماندان بود و بعد از آن که او کشته شد بسم الله خان قوماندان تعیین گردید.

قوماندان گفت: اول ما قصر ریاست جمهوری و وزارت دفاع مستقر شدیم و بعد ما در خط اول که تازه در شهر کنده شده بود فرستادند. مقدمتاً او در پوسته گمرک و پوهنتون نظامی در مسیر راه جلال آباد فرستاده شد جای که با نیروهای عظمی از پنجشیر تحت فرمان گل حیدر و بابه جلندر و بعضی اشخاص دیگر باز مانده از حکومت سابق در آنجا مستقر بودند. در روز های اول ما مکان مشخص نداشتیم و ما در جاهای که جنگ شدید بود فرستاده میشدیم.

او گفت: برای چند روز جنگ کاملاً غیر منظم بود و مرکز قوماندگی در گارنیزون کابل جای که نبی عظیمی، بابه جان، داکتر عبدالرحمان، قوماندان پناه و دیگر جنرالان مسئول جنگ بودند. آنها برای سلاح و مهمات دادند و ما آنها را استفاده کردیم.

وی گفت: در ابتدا مسعود در خارج از کابل در جبل السراج بود. و گزارشهای متداوم میگرفت و بعد نیروهای دیگر از مناطق ولایات دیگر خواست و به کابل اعزام کرد. اکثر نیروها از پنجشیر و شمالی به سرعت رسیدند و اکثر پنجشیریهای که در کابل بودند مسلح شدند و به نیروهای نظامی پیوستند. نیروهای دیگر از بدخشان، تخار و بغلان نیز رسیدند.

قوماندان همچنان توضیح داده است که بعداً نیروهای متحد از حزب وحدت و جنبش ملی از طریق هوای و زمینی رسیدند و سر بازان دولتی به خانه های شان رفتند و بعضی شان به گروه های مجاهدین پیوستند که سرچشمه از علائق ولایتی داشت. نیروهای اتحاد اسلامی از میدان شهر و پغمان رسیدند آنها با لنگی های دراز و موهای دراز بودند و تنبان هایشان تا زانو کشیده بودند. آنها بیرقهای سفید رنگ داشتند و بعضی شان عکس های استاد سیاف را در موتر هایشان نصب کرده بودند. شورای نظار پتلون های نظامی روسی و کلاهای چترالی و دستمال در دور کردن شان بودند و بعضی شان عکس های مسعود را در موتر هایشان نصب کرده بودند.

در اول زمانی و فرصتی بود که در شورای جناح های متحد شمال شامل میشدند. ولی زمانیکه جنگ شدید با حزب اسلامی آغاز شد مشکل بود که این جلسه بر گذار گردد. شورای نظار از امکانات نظامی و سلاح ثقیله بی که از دولت وقت مانده بود نفع برد و نیاز پیدا نکرد که سلاح های ثقیله شان را از جای دیگر بیاورند زیرا ما از توپخانه و تانک های جا مانده در سنگر های اطراف کابل بجا مانده بود مستقر شدیم و سنگر هاییکه مربوط دولت وقت بود مملو از دوستان گردیده بودند.

تبادله توپخانه در اطراف کابل شروع شد و ما هم به تدریج هود خیل، قلعه زمان خان و اطراف پلچرخ را با راکتها، توپخانه هدف قرار میدادیم. حزب اسلامی نیز در جواب ما مناطق گمرک، میدان هوای، مکروریانها، ساحات اطراف ریاست جمهوری، وزارت دفاع و گارنیزون کابل را با راکت میزدند. نیروهای اتحاد در مناطق مختلف در جریان جنگ مستقر شدند. نیروهای حزب وحدت در غرب کابل در آخر ۱۹۹۲ هدف قرار گرفت و نیروهای جنبش از جنوری ۱۹۹۴ هدف قرار گرفت. این دو جناح نیز بر شورای نظار حمله ور شدند.

پرسان شد که آیا نیروها مناطق را که بمباران میکردند میدانستند که مناطق غیر نظامی اند. در جواب گفت زمانیکه شورای نظار و حزب اسلامی جنگ را شروع کردند مناطق همدیگر را در روزهای اول میکوبیدند تمام خانه های مردم غیر نظامی بودند که تا هنوز در آن زندگی میکردند ولی زمانیکه جنگ دوام کرد آنها بتدریج خانه هایشان را در خطوط اول جنگ رها کرده به مرکز شهر، به ولایات، یا جلال آباد و یا پاکستان فرار کردند. او گفت: شورای نظار خانه پشتون ها را در مناطق حزب اسلامی تلاشی میکردند لکن صدمه و آزار و اذیت نکردند. لکن خسارات واقعی جای بود که آنها ضربه وارد میکرد. اوگفت: آنها جای رفته نمیتوانستند که مورد حملات راکتی قرار می گرفتند. لکن بعضی اوقات اگر ما مناطق دشمن را تصرف میکردیم ما چقری های عمیق اثر بمب را میدیدیم و میدانستیم که چه در داخل خانه ها بود و یا مقر نظامی بمب این حفرهای عمیق را بیار آورده است.

شورای نظار بر کوه آسمای، (کوه تلویزیون) با پوسته رادیو تلویزیون، کوه رادار به معنی اینکه رهبران هدایت میداد تا راکت ها و بمب ها در کجا می افتد کنترل داشت. طبق اظهارات قوماندان کندک پوسته عموماً در مدت سه ماه در سه ماه تحت فرمان گل حیدر بعضی اوقات توسط با به جان اکمالات و تبادله نیرو میشد. او گفت: کوه تلویزیون مشهور به پلنگ یک و کوه رادار مشهور به پلنگ دو برای عملیات مهم و اساسی بودند آنها تحت فرمان مستقیم وزارت دفاع بود و وزارت دفاع با این پوسته ها ارتباط مستقیم داشت. پوسته رادیو تلویزیون هر ماه بخاطر که محل خسته کن بود افراش تبدیل میشد و تحت امر مستقیم وزارت دفاع بود. از این محل آنها میتوانست تمام محلات فیر و توپخانه و محلات نظامی مخالفین شانرا توسط دور بین میدیدند و بعد در کوه رادیو تلویزیون ما رفتیم.

یک افسر استخبارات سابق بما از تشکیلات و روش شان بطور مفصل اطلاع داد که سه نوع راکت توسط نیروهای شورای نظار استفاده میشد و تحت فرمان کسیکه فیر میکرد قرار داشت: راکتهای دور برد که اول در تپه سرخ و بعد در چهار راهی میدان هوای بگرامی مستقر شده بود و قوماندان مسلکی آنرا فیر میکرد و اهدافش محلات نظامی تحت کنترل حزب اسلامی و حزب وحدت محلات که فرقه ها و موقعیت های نظامی دشمن بود. بطور مشخص ما لوای سه راکت را در دارالامان جاییکه توپخانه حزب وحدت و فرقه حزب وحدت در آنجا بود و سفارت روسیه محل فرقه ۰۹۶ حزب وحدت در آنجا مستقر بود. همچنان ما محلات حزب اسلامی را از قبیل

چهار آسیاب محل توپخانه حزب اسلامی، شیوکی محل ریاست استخبارات حزب اسلامی، محل فرقه ریشخور و انبار اسلحه حزب اسلامی موقعیت داشت هدف قرار میدادیم و همچنان میدان هوای دشت سقاوه را در لوگر که توسط حزب اسلامی اعمار شده بود ما می کوبیدیم. این افسر گفته است که راکت های دور برد توسط افراد مسلکی نظامی از دوران داکتر نجیب الله که همراهی جنرال بابہ جان بودند و او ایشان را هدایت میداد و مسعود هدایات مشخص را برایشان میداد.

او گفت: نوع دوم راکتهای برد متوسط بود که میتوانست محلات ۱۵ الی ۲۰ کیلومتری را هدف قرار دهد. او گفت که فرمان این راکت توسط قوماندانان فرقه ها صادر میشدند، بطور مثال احمدی قوماندان فرقه قرغه، پناه خان قوماندان نیروهای جهادی، گدا محمد خان قوماندان فرقه تپه سرخ، و بسم الله خان دستور میدادند. این راکتها نیز محلات حزب اسلامی وزون های نظامی و مراکز نظامی را از قبیل بگرامی، شاه شهید، کارته نو، چهلستون و محلات وحدت را در افشار، علوم اجتماعی، سیلو و در صورت ضرورت هر منطقه غرب کابل که تحت کنترل حزب وحدت بود میکوبیدند.

همچنان شورای نظار راکت انداز های سیار و توپخانه و تانک های سیار در ساحات در صورت نیاز داشتند به پوسته های که در محلات مشخص مستقر شده بودند کمک میشدند. اکثرشان مربوط قوماندانان حمله کننده کندک ها و لوای و چن جنگیان مثل گل حیدر و عبدالصبور که هر دوی شان از پنجشیر بودند، قوماندان فاضل واز سمنگان، عبد الحکیم و معاون عزیز بودند. این افسر استخبارات گفته است که این قوماندانها شخصاً حملات را انجام نمیدادند بلکه احمد شاه مسعود برای شان هدایات عملیات میداد و این ها عمل میکردند.

راکت نزدیک برد راکتهای بودند که یک الی دو کیلومتر محلات دشمن را هدف قرار میدادند، مثل کارته سخی، کارته چهار، اطراف دانشگاه، ده بوری، کوته سنگی، سرای غزنی، چنداول، خوشحال خان، قلعه واحد، چهار قلا، مهتاب قلعه، دشت برچی، آغلی شمس، بینی حسار، سیا بینی، سنگ نوشته، بگرامی، قلعه زمان خان و ارزان قیمت را هدف قرار میدادند.

قوماندان کندک نیز از نیروهای ریزرفی تحت امر بسم الله خان بیان کرد در هیچ جای مستقر نبودند و در صورت ضرورت استفاده میشدند. این نیروهای احتیاطی تا سپس و توسط احمد شاه مسعود آموزش داده شده بودند و یونیفورم مشخص و سلاح های مشخص داشتند از معاش و اکمالات و لوجستیکی عالی بر خوردار بودند. این نیروها دارای تانکها و راکت های نصب شده بر موتر های شان، زیو نوع روسی و دافع هوا در موتر های شان نصب شده بودند. و این نیروها در عملیات علیه حزب اسلامی در بالا حصار، کوه آسمای و بعداً چهلستون شرکت داشتند، و بعداً علیه حزب وحدت در غرب کابل شرکت کردند و همچنان بخاطر کوششهای نا موفق بخاطر تسخیر ریشخور وارد عمل شدند.

طیاره های جنگی جنبش و شورای نظار تحت فرمان جداگانه بودند. طبق اظهارات قوماندان سلاح ثقیله شورای نظار مسعود خودش حملات ضربتی راکتی و بمباردمان را دستور میداد و یا بسم الله خان دستور میداد. در زمان پیمان شورای هما هنگی در جنوری سال ۱۹۹۴ طیاره های جنبش ملی قوت دشمن محسوب گردید و تمام حریم هوای کابل تحت کنترل مسعود بود. و همچنین مناطق مرتفع و استراتژیک شهر را در دست داشت. این دو عامل به معنی این بود که مسعود توانای هدف گیری محلات زیاد را در اطراف کابل دارد.

یک شاهد عینی غیر نظامی گفت: او به این باور است که این نقاط مرتفع اساساً باعث ویرانی پایتخت و بطور مشخص شرق و غرب کابل گردید. او گفت که در هر درگیری جزئی آنها از راکت انداز و قوت هوای استفاده میکردند که من شاهد آن هستم.

أ. یک افسر نظامی سابق استقرار شورای نظار در غرب کابل علیه وحدت را مفصل چنین بیان کرده است:

۱. سمیع الله قطره از جمعیت اسلامی از ولسوالی درواز بدخشان قوماندان لوای دفاع انقلاب مستقر در زندان دهمزنگ، باغ وحش، چهارراهی بریکوت طرف سینمای بریکوت و راه های دهمزنگ بود.

سلاح های شان:

- ۵۰ میل راکت آر پی جی ۷
- ۱۲۰ میل پیکا نوع روسی
- ۱۰ پایه هاوان وسط ۸۲ ملی متری
- ۱۰ پایه توپ ۸۲ ملی متری
- ۱۰ پایه توپ ۷۶ صحرا نوع چینی
- سه پایه هاوان غرنی نوع روسی
- دو چین تانک گول پیکر توپ دار
- سه چین تانک تی ۶۲ نوع روسی
- دو چین تانک روسی ۶۰ پیپی

- ۲. رحیم الله معاون لوا تحت امر بابیه جاندر پنجشیری در مناطق عقب وزارت زراعت و شفا خانه علی آباد مستقر بود.
- ۳. حبیب الله پارندی قوماندان کندک غند بابیه جان در استقامت های فوقانی کارته سخی و قسمت های از وزارت زراعت کنترل داشت.
- ۴. گل حیدر از پنجشیر گردنه کارته سخی را در کنترل داشت.

یک شاهد عینی دیگر (ک) که در محل زندگی میکرد سلاح های گل حیدر را قرار ذیل یاد داشت کرده است:

- ۱. ۴۰ میل راکت آر پی جی ۷
- ۲. ۱۰ پایه هاوان وسط ۸۲ ملی متری
- ۳. ۱۰ پایه توپ ۸۲
- ۴. ۴۰ میل ماشیندار پیکا

اگر چه مواضع توپخانه و توپخانه دولت اسلامی در جریان جنگ تغییر میکرد لکن پروژه عدالت افغانستان محلات مهم دوازده گانه راکت های دولت اسلامی را با محلات راکت های شورای هماهنگی را به تجزیه و تحلیل گرفته است و ترسیم نقشه از بمباردمان ها را کرده است که قرار ذیل است:

توپخانه اول: در شیوکی پوسته شرقی در شرق میدان هوای کابل:

- ۱. دو چین تانک
 - ۲. دو پایه بی ایم ۲۱
 - ۳. توپ دی سی ۴ پایه
- این سلاح ها موقعیت های مخالفین را در شرق و جنوب میکوبیدند.

توپخانه دوم: در خواجه بغرا در غرب میدان هوای کابل:

- ۱. یک دستگاه راکت انداز اورگان
 - ۲. بی ایم ۲۱ دو ستگاه
 - ۳. توپ دی سی ۴ دستگاه
- این سلاح ها موقعیت های نظامی دشمن را در جنوب و شرق هدف قرار میدادند.

توپخانه سوم: در کوه تلویزیون:

- ۱. یک دستگاه بی ایم ۲۱
- ۲. دو چین تانک

۳. زیو - ۲۳ دو دستگاه
۴. راکت استینگر دافع هوا
۵. استریلا - ۱۰ دافع هوا و راکت زمین به هوا
۶. اهداف اصلی این ها موقعیت های اطراف شهر را در بر داشت که تحت فرمان احمد شاه مسعود توسط دوربین مواضع مشخص میشدند و هدف قرار میدادند.

توپخانه چهارم: هزاره بغل در قسمت شمال خیر خانه بود:

۱. یک دستگاه اورگان
 ۲. دو دستگاه بی ایم ۲۱
- این سلاح ها محلات مخالفین دولت را در غرب و جنوب کابل هدف قرار میداد.

توپخانه پنجم: فرقه ۳۱۵ در غرب خیر خانه:

۱. دستگاههای اورگان
 ۲. بی ایم ۲۱
 ۳. انواع مختلف راکت انداز ها
 ۴. تانکها
- اساساً این جا محل دیپو و انبار شورای نظار بود و از این جا موقعیت های دشمن را در هر جای اطراف کابل هدف قرار میدادند.

توپخانه ششم: در دشت چمتله:

۱. یک دستگاه لونا
 ۲. بی ایم ۲۱
 ۳. یک دستگاه اورگان
- از این محل مواضع حزب اسلامی و جنبش را با لونا در چهار آسیاب و همچنین مواضع حزب وحدت و حزب اسلامی را در غرب و جنوب کابل هدف قرار میدادند.

توپخانه هفتم: لوای راکت:

۱. ۴ چین تانک
 ۲. ۶ پایه راکت انداز
 ۳. انواع مختلف سکر و راکت انداز های بی ایم بود.
- که تحت قوماندانی ملا تاج محمد بود و که حزب وحدت در غرب کابل را هدف قرار می دادند.

توپخانه ۸. قرغه

- یک دستگاه تانک
 - یک دستگاه توپ
 - سه دستگاه بی ام ۲۱
- که تحت قوماندانی شیر علم بود و مواضع حزب وحدت در غرب کابل را هدف قرار می دادند. به ویژه این قطعه برای فیر کوته سنگی، کارته چهار، ده بوری، علاءالدین، دارالامان، ده قاضی و چهلستون.

توپخانه ۹. باغ داوود

وسایل زیاد و مختلفی در اینجا مستقر بودند که تحت قوماندان شیر علم در قرارگاه اصلی نزدیک به اتحاد اداره میشد.

توپخانه ۱۰. کمپنی

تعداد وسیعی سلاح ثقیله به شمول تانک ها و توپها در اینجا مستقر بودند.

این توپخانه تحت قوماندانده زلمی طوفان بوده و حزب وحدت در غرب کابل را هدف قرار می دادند.

موقعیت های تحت کنترل حرکت اسلامی

توپخانه ۱۱ و ۱۲. تایمی

دو قرارگاه توسط حرکت اسلامی کنترل می شد. آنها نسبتاً سلاح های ثقیله کمی داشتند اما هر آنچه که داشتند برای اشتراک در عملیات های شورای نظار علیه حزب وحدت مستقر کرده بودند.

نقش حزب اسلامی در بمباردمان کابل

حزب اسلامی به مدت سه سال تمام از دوره اول جنگهای حزبی تا زمان اخراج این حزب از قرارگاه هایش در چار آسیاب، جنوب کابل سلاح های ثقیله در کابل استفاده کرد. تغییر اتحاد های نظامی-سیاسی بدین معنی است که اهداف بمباردمانهای حزب اسلامی پیوسته تغییر می کرد. گرچه، برخی ثابت بودند وجود داشت که حزب اسلامی در تمام مدت با شورای نظار در جنگ بود و بناءً تا رسیدن به پست های نظامی و ساختارهای عمده دولتی که توسط جمعیت-شورای نظار اداره می شد تا پایان ادامه یافت.

چهار دوره اصلی در نقش حزب اسلامی در جنگ های داخلی کابل وجود دارد.

دوره اول: کشمکش مستقیم بر سر قدرت، آپریل ۱۹۹۲ سقوط رژیم حزب دموکراتیک خلق

افغانستان (PDPA) که بوجود آورد کوششهای ملل متحد برای تامین کردن توافقات انتقالی،

حزب اسلامی را در مقابل اتحاد شمال شورای نظار در رقابت بر سر گرفتن کابل به جنگ

انداخت. حزب اسلامی در به دست آوردن مرکز کابل و حتی ارگ ریاست جمهوری موفق شد.

همچنان بعضی از نیروهایش را در مکروریان، شفاخانه نظامی، و استودیم کابل نفوذ داد. گرچه،

شورای نظار قادر به استفاده از اتحادش با قوای پرچمی سابق به ویژه ملیشه های جوزجانی

دوستم برای انتقال نیروهای بیشتر در کابل و اخراج جنگجویان حزب اسلامی از ارگ و مرکز

شهر بود. اولترین بمباردمان کابل توسط حزب اسلامی در تاریخ ۵-۶ می ۱۹۹۲ در پاسخ به

ترک نیروهای نظامی از مرکز کابل بود.

دوره دوم: دوره استحکام در جنوب، می ۱۹۹۲ الی نوامبر ۱۹۹۲

در جریان دوره دوم، معلوم شد که حزب اسلامی در بدست آوردن رل عمده در کابل ناموفق ماند. حزب به ظاهر

بخشی از پروسه سیاسی بود و حتی مقام نخست وزیری بخشیده شده بود به خاطر تلاش برای جلوگیری اپوزیسیون

به ترتیبات جدید. به هر حال، حزب اسلامی به عنوان یک نیروی اپوزیسیون بدون متحد اصلی به اعمال خویش

ادامه داد. وی دولت ربانی را متهم به دادن قدرت فوق العاده به ملیشه های کمونیستی می کرد. اخراج این ملیشه ها

یکی از تقاضاهای اصلی وی بوده و از حضور آنها به خاطر مشروعیت حمله اش به شهر استفاده کرد. (گرچه باید

یادآور شد که حکمتیار خلقی های سابق و متحدین آنها را در یک کودتای نافرجام علیه نجیب داشت، بناءً تقاضایش

یک لاف یا بلوف بود.) در این دوره حزب اسلامی استحکاماتش در جنوب کابل و شمال لوگر از دامنه بینی حصار

تا چهلستون را مستحکم کرد. شهر چهره خط اول جنگ را به خود گرفت و حزب اسلامی با شورای نظار و جنبش

ملی برای کنترل خطوط اول همجوار مانند شرق شهر اطراف پل چرخ و کارته نو در جنگ بود.

اتحاد با حزب اسلامی، دسامبر ۱۹۹۲ الی دسامبر ۱۹۹۳

در این دوره، حزب اسلامی با حزب اصلی شیعه، حزب وحدت، پرتوکولی را برای کشاندن جنگ به مرحله نوین

دینامیکی بنیان گذاشت. زمانی که جنگ با شورای نظار شدیدتر شد، حزب اسلامی برای حمایت متحد جدیدش

بمباردمان ها را متعهد شد. به علاوه، حزب اسلامی و حزب وحدت تهاجم جدیدی را به راه انداختند مانند جنگ

برای حفظ دارالامان قسمی که آنها مناطق تحت کنترلشان در شهر را گسترش داده و برای راه های جدید

مواصلاتی جنگ می کردند.

مبارزه شورای هماهنگی، جنوری ۱۹۹۴ الی فبروری ۱۹۹۵

از جنوری ۱۹۹۴، اتحاد جدید حزب اسلامی با جنبش ملی به علاوه حزب وحدت منجر به شدیدتر شدن جنگ در کابل شد، دسترسی حزب اسلامی به سلاح های ثقیله گسترش یافته و منتج به دور جدیدی از بمباردمان ها شد. جنبش ظرفیت بمباردمان های هوایی را علاوه نمود و حزب اسلامی قادر به گسترش مکانی در لوگر برای فرود هواپیماهای اکملاتی بود. حزب اسلامی راکتباران شدید و بمباردمانهای توپخانه ای را بالای مرکز کابل در شروع مبارزه شورای هماهنگی در جنوری ۱۹۹۴ به راه انداخت. جنگ در شش ماه اول سال ۱۹۹۴ بسیار شدید بود، زمانیکه حزب اسلامی و جنبش متفقاً مکانهایی را در مرکز کابل در اختیار داشتند. بمباردمانهای توپخانه ای حزب اسلامی برای حمایت عملیاتی نظامی شان در شهر تا فبروری ۱۹۹۵، زمانی که طالبان حزب اسلامی را از قرارگاه هایش از چار آسیاب بیرون راندند، ادامه یافت. (متعاقباً طالبان بمباردمان کابل را دوباره به راه انداختند زمانی که آنها محاصره پایتخت را شروع به پایه گذاری می کردند.)

انتقال سلاحهای ثقیله در کابل

عامل مهم خسارات گسترده غیر نظامیان در جنگهای حزبی این بود که احزاب رقیب قادر به محاصره و تقسیم تمام زرادخانه رژیم شوروی شدند. ذخیره بزرگ سلاح ثقیله که در کابل برای دفاع پایتخت و انتقال به مناطق دور از مرکز پایه گذاری شده بود، ناگهان در دسترس احزاب قرار گرفت. سلاح های ثقیله در دسترس عبارت بودند از: تانک ها، اسلحه های ساحوی، راکت اندازهای چندگانه ای و حتی موشک های اورگان و اسکاد. احزاب بلافاصله از این زرادخانه برای حمله به کابل بجای دفاع از آن استفاده کردند و آتشباری گسترده ای را به روی مناطق نسبتاً محدود همجوار که مورد نزاع بود ایجاد کردند. استفاده سلاح های ثقیله جنگهای حزبی پی در پی را به دنبال داشت طوریکه توپخانه و راکت اندازهای هر حزب علیه رقبای حزبی متوالیاً مورد هدف قرار می گرفت. به ویژه، توپخانه جنبش در ابتدا علیه حزب اسلامی قرار داشت اما در سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۵ شورای هماهنگی به حمایت از حزب اسلامی علیه قوای دولت اسلامی قرار گرفت.

زمانی که رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در مرحله سقوط قرار داشت، حزب اسلامی قرارگاه هایش را در چار آسیاب، در شمال ولایت لوگر و جنوب دامنه های کابل ایجاد کرد. حزب توپ ها و راکت هایش را اطراف قرارگاه ها و مکانهای همجوار تحت کنترلش در جنوب و شرق کابل جابجا نمود. سلاح های ثقیله مهمی که توسط حزب اسلامی و متحدینش، جنبش در سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ به داخل و اطراف کابل انتقال یافته عبارتند از:

توپخانه ۱، واقع در قلعه نظامی بالا حصار

سلاح های ثقیله قابل دسترس عبارت بودند از: تانک X4، موترهای زره دار X2، D-30 قطععات توپ X5، بی ام ۲۱ راکت اندازهای چندگانه ای X1، به علاوه راکت ها و آوانهای گوناگون. در ساختار فرماندهی، قوماندان فقیر، برادر حیدر جوزجانی قرار داشت. افسرانی که در مرکز عملیاتی جنبش مسوولیت دستور به فیر را داشتند عبارت بودند از: همایون فوضی، از پرسونل کادری وزارت دفاع و مجید روزی، معاون جنرال دوستم.

توپخانه ۱: واقع در قرارگاه نظامی فرماندهی زرداد در لیسه شورواکی.

توپخانه اینجا متعلق به جنبش بود و بناءً توسط مبارزان شورای هماهنگی در عملیاتها استفاده می شد. مهمات ها عبارت بودند از سه توپ D-30 و یک بی ام ۲۱ راکت انداز چندگانه. قوماندان قطعه جکلن عمر یکی از افسران دوستم بود. وی در جریان جنگ در آنجا کشته شد.

توپخانه ۲: یک بی ام ۲۱ و دو توپ D-30 در لیسه شورواکی موقعیت داشت و مستقیماً توسط زرداد کنترل می شد. آنها متضمن بمباردمان ها به امر مستقیم خودش به حمایت از عملیاتها لشکریان زرداد بودند. قوماندان های مسوول آتشبار توپخانه زرداد، قوماندان شریف و قوماندان هدایت از معاونین زرداد بودند. بعداً شریف در ساحه پیشاور کشته شد. هدایت زنده است ولی مکان فعلی اش نامعلوم است. در جریان عملیاتی شورای هماهنگی یک آتشبار توپخانه جنبش تحت قوماندگی جکرن عمر از اینجا عملیات می کرد.

توپخانه ۳ : کارته نو. سلاح های ثقیله در دسترس عبارت بودند از: بی ام ۱۲ X 1 ، راکت اندازهای سکر و راکت اندازهای بی ام که برای بمباردمان موقعیت های خط اول شورای نظار تعیین شده بود. یک آتشبار دیگر نزدیک قریه شاهک در جنوب شرق کابل موقعیت داشت. این آتشبار شامل سه عدد توپ و یک بی ام ۲۱ بود که مستقیماً توسط فرقه سما کنترل می شد. قوماندان آتشبار نور رحمان پنجشیری برادر اسلام الدین پنجشیری بود وی یکی از همکاران نزدیک حکمتیار بود. بعداً، نور رحمان وابستگی اش را به مسعود تغییر داد و فعلاً در کابل زندگی می کند.

توپخانه ۴ : هندکی. بخشی از لشکر ایثار یکی از قطعات نظامی مرکزی حزب اسلامی بود. این قطعه دارای سه توپ D 3 و یک راکت انداز چندگانه بی ام ۲۱ بود. این قطعه توسط انجنیر زلمی اداره می شد و در گذر کوتل هندکی در جنوب چهلستون کابل (نزدیک قرارگاه نظامی ریشخور) موقعیت داشت. تورن امان الله، قوماندان فرقه سما در ریشخور موقعیت داشت.

توپخانه ۵ : فرقه ریشخور. سلاح های ثقیله در دسترس عبارت بودند از: تانک X 4، قطعات مختلف توپ X 5 و راکت اندازهای سکر. آتش بار متعلق به لشکر ایثار بود. گر چه، در جریان جنگ، تعداد متعددی از نیروهای حزب از منطقه ترکیبی نظامی ریشخور عملیات کردند. قوماندان زرداد انتقال توپخانه اش را به این قرارگاه برای استعمال بمباردمان مناطق تحت کنترل دولت اسلامی اعتراف کرده است.

توپخانه ۶ : در لوای راکت در منطقه سنگ نوشته لوگر موقعیت داشت. این قطعه یک راکت انداز اورگان و چندین واحد بی ام ۲۱ داشت. قوماندان این آتش بار، جنرال ولی شاه، قوماندان دفاع هوا تحت نجیب الله بود. وی در جریان کودتای تنی در سال ۱۹۹۰ دستگیر شده و بعد از سال ۱۹۹۲ آزاد شد. وی سپس به حزب اسلامی پیوست.

توپخانه ۷ : در دیپوی تیل (نفت) در جنوب چار آسیاب موقعیت داشت. سلاح های آنجا عبارت بودند از: دو راکت انداز اورگان، دو راکت انداز چند گانه بی ام ۲۱. این آتشبار مستقیماً توسط قوماندان خلیل کنترل می شد .

به علاوه، در تمام موقعیت های حزب اسلامی در شهر تانکها مستقر شده بودند و به طور مداوم به عنوان توپخانه برای بمباردمان استفاده می شد.

اداره و کنترل

حزب اسلامی در تمام مدت جنگ یک شهرت و اعتبار به عنوان حزب مرکزی و سازماندهی شده قوی به دست آورده بود. حزب اسلامی یک ساختار رهبری ترکیبی داشت، با ردیف های پی در پی در تصمیم گیری آن، و یک رهبر قوی تنظیمی. گلبدین حکمتیار و گروه وی در ساختار حزبی برای جنگ خشونت آمیز برای کنترل پایتخت اصلاحات به وجود دارد. سازماندهی دوباره آنها، افزایش مراکز تصمیم گیری و ظرفیت مراکز قطعات نظامی کنترل شده را جستجو می کرد. بنا براین، حکمتیار یک جلسه شورای نظامی را در چار آسیاب برای مشوره دهی به وی در امورات نظامی در تمام مدت جنگ دایر کرد. همچنین، وی مرکز قطعات نظامی فرقه سما و لشکر ایثار را ایجاد کرد. حکمتیار مستقیماً قوماندانان این قطعات را مقرر و از لحاظ مالی اداره می کرد در حالیکه بسیاری از دیگر نیروه های حزب اسلامی از ملیشه های بالفعل بودند که شخصاً به رهبر محلیشان وفادار بودند. اقتدار و توانایی مشخصاً به استعمال سلاح های ثقیله متمرکز بود طوری که شورای نظامی و حکمتیار تمام حملات اصلی را تصویب کرده و حتی در مورد اهداف مشورت می کردند. در نتیجه امکان دارد که سلسله مراتب قوماندان ها و مقامات حزب اسلامی که به خاطر شرکت فعالشان در برنامه ریزی و انداخت بمب ها برای پیامدهای جنایات جنگی مسوول می باشند، مشخص شود.

۱. قوماندان های ساحوی قطعاتی که توپ و راکت ها مستقر بوده و کسانی که بخاطر استعمال توپخانه در مناطق مسوول بوده اند. پروژه عدالت افغانستان شواهدی از مشخصات این قوماندان ها بدست آورده است که در گزارش اکمالی شامل خواهد بود.

سطح ۲. قوماندان های آتش بار که مستقیماً مختصات دادن و انداخت بمب ها را سرپرستی می کردند. نامهای قوماندانهای اصلی آتشبار در فوق آمده است.

سطح ۳. رئیس توپخانه که تمام عملیاتها را سرپرستی کرده و از متخصصین تکنیکی اش خواست تا حزب اسلامی را قادر به ادامه بمباردمان ها بسازد. این مقام از اواخر سال ۱۹۹۲ در اختیار افسر توپخانه، تورن خلیل بود.

سطح ۴. شورای نظامی که عملیتهای اصلی و استراتژی های پیشرفته را مباحثه می کرد و قوت دستور حفاظت موثر محدود کردن خسارت غیرنظامیان را داشت. شورا ۱۰ تا ۱۲ نفر عضو داشت و قوماندانهای ارشد حزب اسلامی و چهره های نظامی از اطراف کابل به شمول دو چهره بنام فیض محمد و کشمیر خان که به حیث ستر جنرال معرفی شده بودند، در برداشت.

سطح ۵. قوماندان قول اردوی حزب اسلامی که عملیتهای نظامی را در کابل نظارت می کرد و فرصت برای مشخص کردن ضروریات برای محافظان را داشت. این مقام را ابتدا صباوون داشت و متعاقباً قوماندان کشمیر خان عهده دار این پست شد.

سطح ۶. رهبر حزب مسوولیت اصلی را برای استراتژی نظامی داشت. وی دقیقاً از پیشرفت کار و اثرات راکت باران اطلاع داده می شد و موثرترین چهره در شورای نظامی بود. گلبدین حکمتیار در سراسر جنگ رهبر حزب بود.

تلفات و خسارات وارد آمده

گرچه راکت باران کابل توسط حزب اسلامی به طور عموم کورکورانه بود، سه دسته هدف که قوماندان های حزب اسلامی علیه آن بمباردمانهای خودشان را رهبری میکردند، وجود داشت. بیشتر این اهداف در داخل و یا اطراف مناطق غیر نظامی موقعیت داشت. به ویژه، زمانیکه جنگ های حزبی ادامه پیدا کرد، نیروی نظامی ISA در شمار بیشتری اطراف پایتخت مستقر شده که اکثریت لشکریان ISA در مناطق غیر نظامی مستقر بودند. در این موارد، اغلب بمباردمان ها بی تناسب بوده که سبب تلفات سنگین غیر نظامیان نسبت به افراد نظامی شده است. طبق نوشته ای در گزارش ریاست ایالات متحده در سال ۱۹۹۳، حزب اسلامی راکت های بیشماری رابه کابل فیر کرده که به طور مداوم نواحی مسکونی (رهایشی) و تجاری که هیچ ارزش نظامی آشکاری نداشته اند را ویران کرده است. اهداف عبارت بودند از:

نشانه های اقتدار دولت که توسط قوای شورای نظار اشغال بود به شمول ارگ ریاست جمهوری، نخست وزیری (صدارت) و دفتر خارجه و مابقی ساختمانهای کلیدی وزارت خانه ها
به طور دائم، اهداف نظامی و تقریباً نظامی به شمول قرارگاه های نظامی اشغال شده توسط شورای نظار، و حتی مهمانخانه مسعود در وزیراکیرخان.

اهداف تاکتیکی نظامی به شمول موقعیت های خط اول و هر هدف مربوط به عملیات پیشروی مشخص.

گرچه زیاد ترین تلفات بی جهت مردم ملکی و غیرنظامی و ویرانی از سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ ناشی از بمباردمان، که زمینه وسیع برای موجودیت نیروهای زیاد بود ادعا شده است. ادامه خسارات جانی در زمان مقابله هیچ شاهد نیست که حزب اسلامی در تاکتیکهایش تغییرات بر تمرکز بیشتر در اهداف نظامی اش آورده باشد. حزب اسلامی نتوانست که از حمله بر اهداف ملکی پر هیز نماید. بعضی حادثات ناشی از بمباردمان بدون توأم بودن با حملات زمینی و یا واضحاً در صورت ممکن در اهداف نظامی بوده. این ضرورت بطور مشخص در بمباردمان شدید ماه آگست ۱۹۹۲ در جریان که خطوط اول ساکن بودند و به نظر میرسید که این بمباردمان فقط قدرت نمای دوباره علیه مخالفین شان بودند. طبق اظهارات کمیته صلیب سرخ از یک الی دو هزار نفر توسط راکت پراکنی در ظرف سه هفته در ماه آگست به قتل رسیدند و در حدود هشت الی نه هزار نفر زخمی شدند. در طی این مدت نیروهای حکمتیار اکثر راکت هایش را در مناطق غیر نظامی ساحات کابل فیر میکردند.

این حملات راکتی خسارات زیادی را بر ساحات غیر نظامی وارد کردند که این حمله در ماه آگست ۱۹۹۲ بدون موجودیت اهداف نظامی عاجل صورت گرفت، بسیار واضح حملات کور کورانه و استفاده از سلاح ثقیله را بیان میکند.

۶,۳,۴ حزب وحدت: ساحات کنترل نظامی و فرماندهی شان

حزب وحدت نیز به نفع خود از سلاح ثقیله و پرسونل نظامی سابقه استفاده کرد. بعضی نیروهای نظامی و جنگی از ملیت هزاره باقی مانده از دوران نجیب الله همایشان پیوستند، لکن تصور میشد که هزاره ها در بخش نظامی اقلیت بودند و تعداد کمی صاحب منصب باقی مانده بودند. که از جمله استثنائات آنها قوماندان فرقه ۰۹۵ بنام ظابط اکبر قاسمی، قوماندان فرقه ۰۹۷ و جنرال ابوزر و جنرال خدایاد هزاره که در اول جنگها مشاور نظامی مزاری بود. لکن یکی از مصاحبه دهندگان که وحدت را خوب میشناخت گفته است که وحدت افراد داشتند که در جنگهای خیابانی مهارت داشت که کجا سلاح خود کار سبک بهتر از سلاح سنگین قابل استفاده است.

طبق اظهارات یک قوماندان کندک سابق مسکونه غرب کابل، جنبش ملی در آوردن قوماندان ارشد و حزب وحدت قوماندان فرقه ۰۹۷ را با افرادش از شمال همکاری کرد. قوماندان کندک سابقه گفته است که تانک های حزب وحدت در اصل مستقر در مرکز نظامی در علوم اجتماعی، و زمانیکه توپها و هاوان هایشان در سنگر های دهمزنگ و تپه سلام مستقر بودند. و آنها موقعیت های نظامی حزب اتحاد اسلامی را در دهبوری، کوه سنگی، خوشحال مینه، قلعه واحد و رحمان بابا هدف قرار میدادند و بعد از تسخیر این مناطق اهداف انداخت های سلاح ثقیله تغییر کرده و مناطق مثل کارته مامورین، باغ بالا، کوه تلویزیون، دهمزنگ، تپه توپ و باغ بابور موقعیت نظامی را هدف قرار دادند. بعد از تسخیر مناطق قوماندانان ارشد خود شان از محلات دیدن کرد و تخریبات که توسط فیر توپ و تانک بر خانه های مسکونی وارد آمده بودند مشاهده میکردند. او گفت که افراد زخمی توسط نیروهای حزب وحدت به قتل میرسیدند.

طبق اظهارات این قوماندان کندک این جا بجای های نظامی توسط حزب وحدت در خطوط اول غرب کابل صورت گرفته بود.

مرکزیت فرقه ۰۹۷ تحت فرمان جنرال ابوزر از مزار شریف در مقابل سفارت روسیه در پرورشگاه وطن بود و نیروهایش در سفارت پولند، خانه علم و فرهنگ روسیه، کارته سه، کارته سخی و تپه سلام مستقر بودند و محافظت خود مزاری را در علوم اجتماعی نیز به عهده داشتند. بعد از سقوط افشار قرار گاه مرکزی شان در پل سوخته بود.

انجینر لطیف

سلاح ثقیله:

یک چین تانک بی ایم پی نوع روسی در کارته چهار

دو پایه هاوان در کارته سخی

دو پایه توپ ۸۲ نوع چینای

مناطق کوه تلویزیون، تپه سیلو، مناطق عقب شفاخانه صلیب سرخ، انستیتوت طب کابل و همچنان مناطق اتحاد اسلامی را در خوشحال خان، سپین کلی، ده مراد خان، عقب سفارت روسیه و ریاست پنج را هدف قرار میدادند.

فرقه ۰۹۵: قوماندان این فرقه ظابط علی اکبر قاسمی از ولسوالی ناهور ولایت غزنی بود. اصلا این فرقه در پلتنیک موقعیت داشت و بخاطریکه از کوه تلویزیون تحت فیر ها قرار داشت در حولی مخصوص متعلق به پشتون ها در محل مسکونی مقابل پلتنیک جا بجا شدند و مرکز فرماندهی شان در کارته چهار در حولی مقابل مسجد جامع مستقر بودند. فرقه ۰۹۵ به حیث نیروی ریزرفی بود که در شدت جنگ سهم میگرفتند و مسئول انداخت های مجاورت های پل آرتن، باغ وحش کابل، دهمزنگ، فاضل بیگ، نیاز بیگ و سیلو را به عهده داشت.

سلاح ثقیله آن:

دو چین تانک تی ۶۲

یک چین تانک بی ایم پی

دو پایه زیو دافع هوا

یک پایه بی ایم یک

دو پایه هاوان غرنی

سه پایه هاوان وسط

هشت پایه توپ ۸۲ که معمولاً استفاده میکردند و خصوصاً زمانیکه تحت حمله قرار میگرفتند.

معاون این فرقه قوماندان قیس در نزدیک سیلو و عقب دانشگاه کابل مستقر بودند و مرکزیت وی در دهبوری بود. سلاح ثقیله شان:

دو چین تانک بی ایم پی
یک چین تانک گول پیکر روسی تی ۵۲
یک پایه بی ایم یک چینای
دو پایه هاوان وسط
یک پایه توپ ۸۲
دو پایه زیکویک
یک پایه زیو

فرقه ۰۹۶: حاجی امینی از دره ترکمن مربوط ولایت پروان قوماندان این فرقه بود. پوسته های این فرقه با دیگر پوسته های حزب وحدت در خطوط اول جنگ مدغم بودند.

سلاحهای ثقیله:
یک پایه بی ایم ۴۰
دو پایه بی ایم ۱۶
دو پایه تانک تی ۵۵ و تی ۶۲ در دشت برچی داشتند.

لوای دوی مستقل مربوط شفیع دیوانه:
سلاح ثقیله:

دو چین تانک بی ایم پی
یک چین تانک ۶۰ پی پی
یک چین تانک تی ۶۲ گول پیکر
سه پای هاوان غرنی
۶ پایه هاوان وسط
۱۲ پایه توپ

پوسته های شفیع دیوانه در اکثر خطوط اول در غرب کابل از دارالامان الی کوه سنگی و کارته سه مستقر بودند. او از هر محل که میخواست بدون دستور از مقام مرکزی انداخت میگرد.

بعد از سقوط جنرال مومین در دارالامان در جریان جنگ بین حزب وحدت و حرکت اسلامی سلاح ثقیله وحدت سه برابر افزایش پیدا کرد. بطور مثال شفیع دیوانه صاحب تعداد زیاد تانک، توپ و دیگر سلاح ثقیله شد و هم چنان حاجی امینی. این افسر سابق کندک اظهار داشته است که این سلاح های بدست آمده را در هدف گیری مناطق بادام باغ، کارته پروان و مرکز شهر کابل استفاده میکردند.

طبق اظهارات افسر خاد تشکیلات حزب وحدت نسبت به دیگر احزاب کمی ضعیف بود. اگر چه دستورات عمده توسط مزاری صادر میشد ولی حملات همیشه با قومانده هماهنگ نبود. سید یزدان شناس هاشمی از شش پل بامیان رئیس ریاست نظامی حزب وحدت بود و قوماندان سلاح ثقیله جنرال سخی خان از قریه شینبول بامیان بود. تمام این سلاح های ثقیله تحت فرمان و هدایت وی قرار داشت ولی سلاح ثقیله در سفارت روسیه تحت قومانده جنرال ابوذر قرار داشت.

نمای از سلاح ثقیله شورای هماهنگی در جریان مجادله از سال ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۵ بیان گر سلاح های ذیل است که در موقعیت ها توسط حزب وحدت اداره میشد.

توبخانه ۸ و در نیش جنوبی سفارت روسیه
توبخانه ۹ در دارالامان در ریاست کادر و پرسونل وزارت دفات

توپخانه ۱۰ مهتاب قلعه/قلعه شهاده غرب مکتب حربی
توپخانه ۱۱ قلعه قاضی متصل داشهای خشت.

۵،۳،۶ متضررین حملات کورکورانه توپخانه، راکت و بمباردمان توسط تمام جناح ها

تمام نجات یافته گان از جنگهای قادر به مشخص کردن محلات که از آنجا ها توپ و راکت ها فیر میشدند نیستند. لکن پروژه عدالت افغانستان با کسانی مصاحبه انجام داده اند که میتواند مشخص نماید. اظهارات شان نشان میدهد که ذات خسارات جانی مالی مردم غیر نظامی در کابل ناشی از بمباردمان شهر شان بودند. اظهارات ذیل فقط تعداد قلیلی موارد را در بین هزاران حادثه بیان میکنند.

ع. یک باشنده پل آرتن از قتل پسرش در اثر حملات راکتی اظهار کرده است. در ساعت دو بجه بعد از ظهر در ۳۰ ماه ۱۹۹۲ پسر دوازده ساله ام باقی که با پسران دیگر در سرک نزدیک خانه اش بقتل رسیده است. بی خبر یک راکت در سرک اصابت کرد و یک چره آن در گردن پسر باقی اصابت کرده وی را در همان نقطه بقتل رساند. همسایه ها تشخیص دادند که چره از راکت بی ایم ۲۱ بود. ع. آگاه بود که محل پل آرتن تحت حملات حزب اسلامی که مستقر در قرار گاه نظامی ریشخور هستند بوده است.

Z. اظهار داشته است که در سال ۱۹۹۴ خواهرش در منطقه تهی مسکن با ۴-اولادش-زندگی میکرد. یک پسرش ۱۷ ساله بود و یک دخترش ۱۰ ساله بود. او دو طفل دیگر نیز داشت. یک راکت از منطقه حکمتیار فیر شد و در خانه وی اصابت کرد و خواهر Z را همراه با پسر ۱۷ ساله و دختر ۱۰ همه را که در خانه بودند به قتل رساند و دو طفل دیگر در بیرون خانه بودند. این مطلب را Z به پروژه عدالت افغانستان گفته است که اجساد شان قابل شناخت نبوده و پا و دست هر طرف افتاده بود و بعد ما آنها را دفن کردیم و دو طفل فعلا در همراه پدرش هستند. همچنین دو زن و یک پسر در بلاک نزدیک شان نیز بقتل رسیدند، اول آنها شدیداً زخمی شده بودند و بعد از آن مردند. در همان روز به شمول خواهرم و اطفالش شش نفر کشته شدند و بخاک سپرده شدند.

ن. راجع به یک حمله در کارته نو در آگست و سپتامبر سال ۱۹۹۳ خبر داد: ما در سرک نو کارته نو زندگی میکردیم و تمام مناطق کارته نو توسط راکت های کور کورانه گلبدین ویران گردید. و یکی از این راکت ها در خانه ما اصابت کرد ولی فضل خدا هیچ کس زخمی نگردید ولی دخترم در اثر صدای وحشتناک راکت معیوب گردید. او میتواندست صحیح صحبت کند و لی اکنون ببینید که نه صحبت میتواند و نه هم راه رفته میتواند. پنج شش سال از عمر واقعی اش کو چکتر معلوم میشود. بسیار معالجه کردیم ولی مفید واقع نشد. این نتیجه جنگ وحشیانه است که صدمه شدید به زندگی ما وارد کرد.

م. د. راجع به حمله سال ۱۹۹۳ اظهار کرده است: در سال ۱۳۷۲ زمانیکه مجاهدین وارد کابل شدند حملات کور کورانه راکتی گلبدین تعداد زیاد مردم را بقتل رساند و تعداد دیگر معیوب گردیدند. و ما در آنزمان در افشار دارالامان زندگی میکردیم در ساعت ۴ بجه بعد از ظهر یک راکت در نزدیک دروازه حولی ما اصابت کرد. برادرم را با هشت و یا نه نفر جوان که در سرک ایستاده بودند به استثنای دو نفر شان همه بسیار با وضعیت بدی به قتل رسیدند که شناخته نمی توانستی. برادرم شدید در قسمت شکم زخمی شده بود و چره راکت تا هنوز در بدنش میباشد. مردم محل اجساد را با بیل جمع آوری کردند و یک زیارت در آن محل درست کردند. کسانیکه در این راکت کشته شدند بنام داوود محصل فاکولته انجینری سال سوم و فواد یک جوان ۱۸ ساله بود و دیگر کسانیکه در اثر این راکت کشته شدند نمیشناسم.

در ماه فبروری سال ۱۹۹۳ حمله در غرب کابل آغاز گردید و مورد حملات کور کورانه و بمباردمان توسط نیروهای شورای نظار قرار گرفت. افشار در روز اول عملیات هدف حملات شدید تقیله قرار گرفت. اگر چه این منطقه هدف مهم حملات نظامی بود زیرا علوم اجتماعی به حیث مرکزیت حزب وحدت استقاده میشد و به همین خاطر تعداد زیاد توپ، تانک، راکت و هاوان در این منطقه در خانه های مسکونی فرو می آمدند. مرکز فرماندهی نیروهای جمعیت و شورای نظار بر محدوده افشار تمرکز یافت و فشار حملات راکتی و توپخانه باعث خروج مردم ملکی از افشار گردید. تعداد که توسط بمباردمان و توپخانه بقتل رسیدند معلوم نیست ولی پروژه

عدالت افغانستان با نجات یافته گان که مصاحبه کرده اند اظهار داشته اند که اجساد در روی سرک ها دیده میشوند. آنها گفته اند که شدت توپ، هاوان و راکت چنان شدید بود که هیچ کس نتوانست در روز حمله از خانه اش بیرون شوند.

از منطقه تحت کنترل خط اول شورای نظار یک باشنده تپه سلام بنام (ک) که منطقه اش تحت کنترل قوماندان گل حیدر بود از رویداد و حادثه در جریان جنگ بین شورای نظار و حزب وحدت بیان کرده است. در حوت ۱۳۷۱ من جنگ را از خانه کا کا و یا مامایم مشاهده میکردم که نیروهای گل حیدر پنجشیری از تپه سلام مواضع ضابط اکبر قاسمی را در منطقه دانشگاه با هاوان میزدند. تقریباً بعد از ظهر بود که پدر همسایه بخاطریکه پایش زخمی شده بود پیش کاکایم آمد. کاکایم یک افسر نظامی بود و همیشه لوازم اولیه را در خانه داشت. و زمانیکه او زخمهایش را معالجه میکرد مرا بیرون بخاطر آوردن آب فرستاد تا زخم را بشوید و دیگر اعضای خانه همه در خانه سالون برای دیدن پانسمان زخمهای همسایه جمع شده بودند. زمانیکه (ک) بخاطر آب بیرون رفت خانه کاکایش هدف مرمی توسط حزب وحدت قرار گرفت. "مابین حولی از گرد و خاک تاریک شد. تعداد زیاد از خشت و خاک بالایم ریخت ولی به فضل خدا که زخمی نشدم و فقط گیج و تکان خوردم ولی زمانیکه کمی فضا صاف شد من چشمانم را پاک کردم و دیدم که طبقه های حولی همه تخریب گردیده است. صدای ضعیف گریه را شنیدم و کوشش کردم که خشتها و خاک را دور کنم ولی نتوانستم."

ک. رفت و پسر کاکایش را آورد و کوشیدند که اجساد را بیرون کشیده در بین حولی دفن نمایند. زیرا جنگ بسیار شدید بود مانع بردن اجساد به جای دیگر شد. نه نفر کشته شدند که قرار ذیل است:

۱. کاکا یا مامایم محمد عظیم
۲. خانم محمد عظیم
۳. زلمی به سن ۱۶ سالگی
۴. زلگی به سن ۱۴ سالگی
۵. دلگی به سن ۱۲ سالگی
۶. زمری به سن ۱۰ سالگی
۷. شکیلا به سن ۸ سالگی
۸. فریبا به سن ۶ سالگی
۹. پدر همسایه شان بنام نظر محمد

از زیر مخروبه های خانه کاکایش یک دانه چره را پیدا کرد که از ساحه دانشگاه و پلتنیک که توسط حزب وحدت قوماندان ضابط اکبر قاسمی فیر شده بود. یک شاهد عینی دیگر که قوماندان کندک دوران سابق بوده و در غرب کابل زندگی میکرد شهادت داد که ضابط اکبر قاسمی یک پایه بی ایم یک را گرفته بود. ک. اظهار داشته است که ملا امام مسجد محل برایش گفته بود که در یک روز به تعداد ۳۸ جسد را نماز خوانده است که تمام این مردم مربوط تپه سلام بودند که توسط راکت های حزب وحدت به قتل رسیده بودند. ک. گفت که بعد از آن اکثر مردم تپه سلام و کارته سخی مناطق شان را به قصد دیگر جاهای شهر و پاکستان ترک کردند و اکثریت شان بدون بردن اموال خانه رفتند و وقتیکه برگشتند دیدند که هیچ چیزی باقی نمانده است و همه چیز بغارت رفته است به شمول پنجره ها و چوبهای دستک سقف.

دو نفر از غرب کابل از مفقود شدن کودکان در جریان حملات راکتی که توسط اتحاد اسلامی صورت گرفته بود بیان کرده است.

ق. یک نجار که در قلعه شهادت زندگی میکرد گفته است که در ۲۷ سرطان سال ۱۳۷۱ برابر با ۱۸ اگست ۱۹۹۲ زمانیکه یک راکت از طرف اتحاد اسلامی در خانه ام اصابت کرد تمام اتاقها را ویران کرد و یک پسر را بنام محمد اسماعیل به سن ۸ سالگی بسیار به وضع دردناک بقتل رسید که بدنش سوراخ سوراخ شده بود. و دیگر اعضای فامیل که در اتاق دیگر نشسته بودند همه بشدت زخمی شدند و معالجه شان زمانی زیاد را در بر گرفت.

یک متضرر از حملات راکتی سیاف بنام (ی) که در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) در غرب کابل زندگی میکرد اظهار داشته است که جناح های بر سر قدرت میجنگیدند. یک روز راکتی در خانه ام اصابت کرد و پسر ۲۸ ساله ام را

بنام محمد حسین و دختر ۲۴ ساله ام را بنام زهرا به قتل رساند. این راکت از دیوان بیگی یا کمپنی محل استقرار نیروهای مسلح اتحاد فیر شده بود.

شاهد غیر نظامی دیگر بنام (م) اظهار کرد که شورای نظار باعث ویرانی قابل ملاحظه در کابل گردید زیرا آنها بر ساحات مرتفع و استراتژیک کنترل داشتند. م. حملات سلاح ثقیله و خفیفه شورای نظار را از کوه ها بالای مردم و ساحات غیر نظامی خاطر نشان کرد. وی گفت در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۲) جنگ شدید بین شورای نظار و متحد وی اتحاد اسلامی و از طرف دیگر حزب وحدت برای چند شبانه روز ادامه داشت. پدرش یک کراچی دستی داشته که علی الرغم جنگ بخاطر کار میرفت. یکروز زمانیکه جنگ ادامه داشت شورای نظار یک راکت را به دیبوری زد که چره آن پدرم را گرفت و کشت. بعد مردم جمع شدند و جنازه او را به مسجد سر کاریز آورد و بعد در قبرستان سنگ زغال قلعه شهاده دفن کردند.

مختصری از بمباردهاها از ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۴

۶,۳,۶

لیست ذیل از خسارات جانی توسط فیر راکت و بمباردهاها تمام جناحهای شامل در جنگ مغرضانه بوده. اگر چه این بررسی محدود نمایانگر بزرگی خسارات وارده میباشد:

در نتیجه هفده حادثه ذیل تقریباً ۱۰۰۰ نفر کشته شدند و صدها حادثه مشابه بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ صورت گرفت است. تعداد بیان شده از طریق گزارش مطبوعات و بطور عام نقل قول از کارمندان شفاخانه ها گردیده است.

و حال آنکه جناحهای مسئول ممکن اهداف را در ذهن داشتند که عبارت از رفتن در محلات غیر نظامی بودند. اگرچه آنها تا هنوز اهداف نظامی و نوع استفاده از نظامی و مقیاس بزرگ بمباردهاها و اهداف نظامی شان را که استفاده شده است قانونی جلوه میدهد ولی در معاهده جینیوا ممنوع اعلان شده است. و این لیست شرکت و راکت اندازی و توپخانه را واضح میسازد خصوصاً کسانی که با حملات هوای منطقه را بمباردهاها کرده اند.

۱. در ۵ - ۶ ماه می ۱۹۹۲ حزب اسلامی کابل را هدف حملات راکتی قرار داد که از اثر آن تعداد غیر مشخص مردم غیر نظامی و کشته و زخمی شدند.
۲. در ۲۳ ماه می علی الرغم آتش بس نیروهای جنبش ملی موقعیت های حزب اسلامی را در بینی حصار، قلعه چه و کارته نو بمباران کرد.
۳. در ۳۰ ماه می ۱۹۹۲ در جریان جنگ بین نیروهای جنبش ملی و حزب اسلامی در جنوب شرقی کابل هردو جناح از توپخانه و راکت انداز استفاده کردند که باعث کشته و زخمی شدن تعداد نا مشخص افراد غیر نظامی گردید.
۴. در ماه جون ۱۹۹۲ در جنگ شدید بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد اسلامی در غرب کابل هردو جناح از راکت انداز ها استفاده کرد که باعث زخمی و کشته شدن تعداد مردم غیر نظامی گردید.
۵. در ۵ ماه جون ۱۹۹۲ جنگهای بیشتر بین نیروهای حزب وحدت و اتحاد در غرب کابل رخ داد و هر دو جناح از سلاح های ثقیله استفاده کردند که باعث ویرانی خانه ها و دیگر تأسیسات غیر نظامی گردید. راکت ها باعث قتل و زخمی شدن تعداد نا معلوم غیر نظامی گردید.
۶. در ماه جون و جولای ۱۹۹۲ شورای نظار مواضع حزب وحدت را در کارته سه، خوشحال خان مینه، دارالامان، کارته سخی و کارته چهار هدف بمباردهاها و سلاح ثقیله قرار داد که باعث خسارات جانی و ویرانی خانه های مردم ملکی گردید.
۷. در ۱۰ اگست ۱۹۹۲ شهر کابل راکت پراکنی شدید را توسط حزب اسلامی تجربه کرد. که جنگ در ساعت ۵ قبل از ظهر آغاز گردید و حزب اسلامی موقعیت های دولتی را هدف قرار دادند و از سه محل چهلستون، دارالامان و تپه مرنجان راکت میزدند. این حمله و حملات که در ماه اگست توسط همه جناحها صورت گرفت طبق مطبوعات صدها نفر غیر نظامی به قتل رسیدند.
۸. در ۱۳ اگست ۱۹۹۲ طبق خبر های مطبوعات در حمله راکتی در ده افغانان با استفاده از بمب خوشه ای ۸۰ نفر را به قتل رساند و بیش از ۱۵۰ نفر زخمی گردید. ربانی حکمتیار را در این حمله متهم کرد. و نیروهای شورای نظار در جواب کارته نو، چهلستون و شاه شهید را هدف بمباردهاها و هوای و زمینی قرار داد که در نتیجه حمله متقابل بیشتر از ۱۰۰ نفر کشته شد و ۱۲۰ نفر دیگر زخمی که اکثریت شان غیر نظامی بودند و تعداد زیاد خانه ها ویران شدند.

۹. در ۲۳ ماه آگست ۱۹۹۳ در اثر جنگ بین حزب اسلامی و شورای نظار صدها نفر کشته و زخمی شدند و خانه ها ویران شدند.
۱۰. در ۲۶ ماه فیبروری ۱۹۹۳ شورای نظار و حزب اسلامی موقعیت یکدیگر را هدف سلاح ثقیله قرار دادند که باعث خسارات جانی مردم غیر نظامی گردیدند.
۱۱. در ۹ ماه مارچ ۱۹۹۳ حملات راکتی شدید در کابل ده ها کشته و زخمی و مجروح بر جای گذاشت. وزارت دفاع حزب وحدت را متهم کرد و در جواب مناطق مسکونی تحت کنترل حزب وحدت را هدف قرار دادند که خسارات سنگین جانی را بجا گذاشت. و خانه های زیادی را ویران کرد.
۱۲. طبق گزارش مطبوعات در ۱۳ ماه می ۱۹۹۳ درگیری شدیدی بین شورای نظار و حزب وحدت صورت گرفت و هردو طرف از سلاح ثقیله و بمباردمان هوای استفاده کرده که در نتیجه ۳۰ کشته و زخمی بر جای گذاشت و صدها نفر شدید مجروح شدند.
۱۳. در ۲۳ ماه می ۱۹۹۳ جیت های شورای نظار موقعیت های حزب اسلامی را در داخل شهر در چهلستون بمبارد کرد که ۱۰ کشته و ۱۴ زخمی بر جای گذاشت و اکثر آنها مردم ملکی بودند.
۱۴. در ۱۷ ماه نوامبر ۱۹۹۳ چهار فروند جیت مربوط شورای نظار بازار سروبی را بمباران کرد که در این بمباران اکثر دوکانداران کشته و زخمی شدند و یک مسجد تخریب گردید.
۱۵. در اول ماه جنوری سال ۱۹۹۴ یک دور جدید جنگ بین قوای دولت و مخالفین متحدش حزب اسلامی و جنبش ملی در کابل توأم با حملات شدید راکتی به طور آگاهانه مناطق غیر نظامی توسط هردو جناح هدف قرار گرفتند. یک خبر نگار بیان کرد که این جنگ در نوع خود شدید ترین جنگ بعد از سقوط دولت داکتر نجیب الله بود و توصیف کرد که جنگ در اطراف محلات تحت کنترل دولت خونین بودند.
۱۶. در ۲۳ اکتوبر ۱۹۹۴ ۳۱ نفر غیر نظامی در اثر حملات راکتی حزب اسلامی در شهر کابل کشته شدند.
۱۷. در ۲۳ ماه اکتوبر ۱۹۹۴ طی حملات شورای نظار به حمایه حرکت اسلامی محسنی علیه حزب اسلامی و جنبش ملی صدها نفر کشته و زخمی شدند این ارقام توسط موسسه ICRC تأیید گردید که تخمین شده بود که سه ماه قبل در اثر جنگ ۲۰۰۰ هزار نفر به قتل رسیده بودند.

۴, ۶ قتل عام و تجاوز جنسی دسته جمعی در افشار

شرح عملیات

عملیات افشار در فیبروری سال ۱۹۹۳ بزرگترین و کاملترین استفاده قدرت نظامی توسط دولت اسلامی افغانستان تا آن زمان را نشان داده است. دو هدف تاکتیکی در این عملیات بود. اول اینکه مسعود هدف داشت که توسط عملیات قرارگاه های نظامی و سیاسی حزب وحدت را فتح کند (که در انستیتوت علوم اجتماعی، متصل به افشار، پایین کوه افشار در غرب کابل) و گرفتار کردن عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت. و دوم اینکه دولت اسلامی افغانستان مایل بود تا مناطق پایتخت را که مستقیماً توسط قوای دولت اسلامی کنترل می شد با متصل کردن بخشهای غرب کابل تحت کنترل اتحاد اسلامی و بخشهایی از کابل مرکزی تحت کنترل جمعیت اسلامی، مستحکم و یکپارچه کند. شرح سیاسی و نظامی کابل در آن زمان، این دو هدف (که در جریان عملیات به آن دست یافتند) یک توضیح قانع کننده از اینکه چرا دولت اسلامی به افشار حمله کرد، ارائه می کند.

مسئولیت تجاوزات مرتکب شده در جریان عملیات

نیروهایی که تعرضات را در غرب کابل در ۱۰-۱۱ فیبروری ۱۹۹۳ انجام دادند، همه رسماً متعلق به وزارت دفاع دولت اسلامی افغانستان بودند.

وزیر دفاع و قوماندان اعلی دولت اسلامی در آن زمان در عملیات افشار احمد شاه مسعود بود. وی تمام مسوولیت برنامه ریزی و دستور دهی عملیات های نظامی را داشته است. وی مستقیماً قطعات جمعیت اسلامی و به طور غیر مستقیم قطعه اتحاد اسلامی را کنترل می کرد. مسعود اشتراک قطعات اتحاد اسلامی در طی یک توافقی همراه عبدالرسول سیاف، رهبر حزب به دست آورد. با وجود اینکه قطعات اتحاد رتبه های تشکیلاتی اردوی افغان برایشان داده شده بود، قوماندان ها در ساحه دستور ایشان را از قوماندانهای ارشد اتحاد و شخص سیاف اخذ می

کردند. سیاف عملاً به عنوان قوماندان عمومی نیروهای اتحاد در جریان عملیات عمل می‌کرد و مستقیماً با قوماندانهای ارشد توسط مخابره ارتباط داشتند. در این صورت، سیاف به طور مساویانه همراه رهبری جمعیت اسلامی مسوولیت کنترل و فرماندهی را دارد.

نمونه‌هایی از خشونت‌ها و تنش‌های نژادی که قبل از عملیات واقع شده بود، قوماندان‌های عمومی شاید می‌توانستند پیشبینی کنند تجاوزاتی را در پی خواهد داشت وقتی که به مناطق اکثراً هزاره نشین حمله می‌کردند. به علاوه، چون جنگ در منطقه دو کیلومتری از پوسته قوماندان عمومی واقع شده و قوماندانهای ساحوی مجهز به ارتباطات مخابراتی بودند، قوماندان عمومی باید از تجاوزات واقع شده در افشار بلافاصله بعد از شروع آن اطلاع می‌داشت. هم مسعود و قوماندان‌های ارشدش و هم سیاف از اقدامات موثر برای جلوگیری از تجاوزات قبل از آنکه شروع شود ویا برای جلوگیری آنها زمانیکه عملیات در حال انجام بود، ناکام ماندند.

در حالیکه مشخص کردن تک تک قوماندانهای مسوول برای مثالهای مشخص قتل و تجاوز جنسی امکانپذیر نبوده است، پروژه عدالت افغانستان توانسته است یک تعداد از قوماندان‌هایی که نیروهای مسلح را در عملیات رهبری می‌کردند، مشخص نماید. شواهد نشان می‌دهد که لشکریان جمعیت و اتحاد هر دو تجاوزات را مرتکب شده‌اند. گرچه برخی از قوماندان‌ها فقط در کارهای نظامی قانونی، فتح و به دست آوری هدف تعیین شده شرکت داشتند، قوماندان‌هایی که عملاً در عملیات شرکت داشتند وضعیتی داشتند تا جواب داده و تعیین کنند که آیا نیروهایشان را از سوءاستفاده و تجاوزات بازدارند یا اینکه خود و افرادشان فعالانه در قتل عام‌های دسته جمعی، تجاوز جنسی، توقیف‌های اختیاری و بقیه تجاوزات که در جریان عملیات واقع شد، شرکت و رزند.

دولت اسلامی از طریق وزیر دفاع احمد شاه مسعود و رهبر متحدین حزبی، عبدالرسول سیاف نیروهای نظامی ذیل را به شرکت در عملیات افشار فرستادند.

قوماندان‌های جمعیت اسلامی و قطعات

محمد قسیم فهیم، رئیس استخبارات، مسوول عملیاتی نظامی ویژه در حمایت از تعرضها و حملات و شریک در برنامه ریزی عملیات می‌باشد. انور دنگر، قوماندان فرقه ای از مجاهدین از شکر دره شمالی که توسط شاهدان متعددی به عنوان رهبر نیروهای نظامی که در دو روز اول عملیات تجاوزات را مرتکب شده‌اند، نام برده شده است. ملا عزت، قوماندان فرقه ای از مجاهدین از پغمان که توسط شاهدان عینی متعددی به عنوان رهبر نظامیان که در دو روز اول تجاوزات را مرتکب شده‌اند، نام برده شده است. محمد اسحاق پنجشیری، قوماندان لوایی از مجاهدین که طبق شاهدان در حملات شرکت داشت. حاجی بهلول پنجشیری، قوماندان لوا که مطابق گفته شاهدان در حملات شرکت داشت. بابه جلندر پنجشیری، قوماندان لوا که در عملیات شرکت داشت. خانجر آخوند پنجشیری قوماندان کندک (غند) که در حمله شرکت داشت. مشتاق لالی، قوماندان کندک در حمله شرکت داشت. باز محمد احمدی بدخشانی، قوماندان فرقه که در حمله شرکت داشته و از قرغه حمله کرد.

قوماندان‌های اتحاد اسلامی و قطعات شرکت کننده در عملیات

حاجی شیر علم، قوماندان فرقه وابسته به سیاف از پغمان توسط شاهدان عینی متعددی به عنوان رهبری نظامیان در افشار در طی دو روز اول زمانی که تجاوزات به وقوع پیوسته، نام برده شده است. زلمی طوفان، قوماندان لوای ۵۹۷ توسط شاهدان عینی متعدد به عنوان رهبری نظامیان در افشار طی دو روز اول، زمانیکه تجاوزات به وقوع پیوسته، نام برده شده است. (لوای ۵۹۷ قبل از سقوط دولت نجیب الله وجود داشت و لوای تانک مرادات نامیده می‌شد.) این لوا در منطقه کمپنی در غرب کابل موقعیت داشت.

داکتر عبدالله، قوماندان در سطح کندک (غند) لوای ۵۹۷ توسط چندین تن از شهود به عنوان رهبری نظامیان در افشار در روز اول و دوم که تجاوزات انجام یافته، معرفی شده است. جکر نعیم، قوماندان در سطح کندک (غند) لوای ۵۹۷ نیروهایش را در روز دوم عملیات مستقر کرد. ملا تاج محمد شریک در پلانگذاری عملیات معرفی شده است. عبدالله شاه توسط چندین شاهد به عنوان رهبری نظامیان در افشار و مسئول در دستگیریهای خود سرانه، آدم ربایی و دیگر تجاوزات نام برده شده است. خنجر که نیروهای نظامی را در روز دوم عملیات در افشار مستقر کرده است. عبدالمنان دیوانه، قوماندان در سطح کندک (غند) توسط شاهدان به عنوان کسی که نظامیان را در روز دوم عملیات مستقر کرده، نام برده شده است. امان الله کوچی، قوماندان در سطح کندک (غند) نظامیان را در روز دوم عملیات در افشار مستقر کرده بود. شیرین، قوماندان در سطح کندک (غند) در روز دوم عملیات، نظامیان را در افشار مستقر کرده بود. مشتاق لالی، قوماندان در سطح کندک (غند) نظامیان را در روز دوم عملیات در افشار مستقر کرده بود. ملا کچ کول در روز دوم عملیات نظامیان را در افشار مستقر کرده بود.

داستان عملیات

تمامی نیروهایی که نهایتاً در جنگ به تاریخ ۱۰-۱۱ فیروری ۱۹۹۳ شرکت داشتند، قبل از شروع حمله در داخل و اطراف کابل مستقر شده بودند. تدارکات اصلی توسط دولت اسلامی افغانستان (ISA)، رهبری عملیات های ویژه برای تضعیف دفاع حزب وحدت و استقرار توپ های اضافی برای بمباردمان بود. زیرا که رئیس استخبارات، محمد فهیم تمامی مسوولیت را برای عملیات های ویژه داشت. پرسونل وی با یک تعداد از قوماندان های شیعه اطراف افشار تماس گرفته و تعهد آنها را برای همکاری با حمله دولت اسلامی کسب نمودند.

مهمترین مقر جدید سلاح ثقیله قبل از عملیات، نقطه تپه علی آباد بود. مسعود ۲۳ اسلحه زیور را در آنجا به همراه گروه اعزامی ۳۰ نفره مستقر کرده بود تا مناطق اطراف سیلوی مرکزی، افشار، کارته سه، کارته چهار، و کارته سخی را هدف گیری کنند. اهمیتی که قدرت آتش گروهی و تعداد زیادی از مکانهاییکه از آنجا سلاح های ثقیله استفاده می شد داشت این بود که آنها بزرگی و اهمیت عملیات را نشان دهند. این فقط یک حمله ضربتی و جنگ جزئی نبوده بلکه یک جنگ تمام عیار بوده که دولت اسلامی ذخائر نظامی ترکیبی از دوره ارتش شوروی سابق و مجاهدین را در مقابل اهداف در محدوده پایتخت مستقر کرده بود. تمامی این اهداف در مناطقی قرار داشتند که اول مسکونی بوده و جمعیتی از غیر نظامیان را در برداشته است.

شاهدانی که با نظامیان در زمان عملیات شرکت داشتند، گزارشاتی را در مورد پلان گذاری و هماهنگی نظامی که مسعود قبل از عملیات نظامی انجام داده بود، تهیه نموده اند. گرچه، این نمایی جزئی از برنامه ریزی را ارائه می کند زیرا یک عملیاتی بدین مقیاس می بایست آمادگی های متمرکز را مستلزم داشته است. طبق گفته یکی از شاهدان، قوماندان های ارشد جمعیت به همراه قوماندان های ارشد اتحاد (شیر علم و زلمی طوفان) و مهمترین متحد شیعه بنام سید حسین انوری به علاوه مشاورین نظامی دولت اسلامی افغانستان به ریاست مسعود در قرارگاه های ارتش در بادام باغ دو روز قبل از عملیات جلسه داشتند. جلسه دیگر در یک خانه مصون استخبارات در کارته پروان، نزدیک هتل انترکانننتال در شب قبل از حمله برگزار شد. مسعود از همین منزل به عنوان اتاق عملیاتی در بیشتر روز استفاده کرد. همچنین یک جلسه ای از قوماندان های اتحاد به ریاست سیاف در پغمان یک روز قبل از عملیات برگزار شد. هدف این جلسه ها آموزش قوماندان های اصلی به نقش آنها در حمله زمینی بود.

قوای دولت اسلامی بمباردمان عمومی را در غرب کابل در شب ۱۰-۱۱ فیروری ۱۹۹۳ به اهداف اطراف انستیتوت علوم اجتماعی و افشار و در بقیه مناطق شیعه نشین شهر شروع کردند. پیشروی نظامیان حدود ساعت ۵ صبح ۱۱ فیروری آغاز شد و این زمان به عنوان زمان آغاز همه جانبه جنگ یاد می شود. اولین پیشروی قطعی نظامیان از جانب بادام باغ به بالای تپه رادار، بخشی از پشته افشار بود. نظامیان دولت اسلامی افغانستان بلافاصله نقاط بالای کوه را بدون مقاومت توانستند که تصاحب کنند و پوسته های دفاعی مهم حزب وحدت در آنجا آتش گرفته و تانک های مستقر در آنجا از حرکت بازماندند.

گروه اعزامی بزرگی هم از اتحاد و هم از جمعیت به سمت افشار از سمت غرب پیشروی کردند. نزدیکترین نقطه خط جبهه به هدف اصلی عملیات پلی تکنیک کابل بود. قوای جمعیت در امتداد سرک افشار از کارته پروان و هوتل انتر کانتیننتال به سمت انستیتوت علوم اجتماعی پیشروی کرده و از سمت شرق وارد افشار شدند. قوای دولت اسلامی به امتداد دیگر نقاط خطوط اول جبهه به ویژه قلمرو محصور غرب کابل پیشروی نکردند. گرچه به بمباران شدید ادامه داده و قوای فراوانی را برای حفظ تهدید پیشروی مستقر کردند.

به هر حال، ساعت ۱ بعد از ظهر، خطوط دفاعی اصلی حزب وحدت به امتداد ستیغ افشار تحلیل رفته و مواضع آنها در انستیتوت علوم اجتماعی غیر قابل دفاع بود. مزارعی و قوماندانهای ارشدش از انستیتوت پیاده فرار کردند. ساعت ۲ بعد از ظهر قوای دولت اسلامی توانستند که انستیتوت علوم اجتماعی را تصرف کنند و قوایی که از شرق و غرب پیشروی کرده بودند، در افشار یکجا شده و کنترل موثر منطقه را در دست گرفتند. آنها در خوشحال مینه و افشار مستقر شده، ولی پیشروی بیشتری نکردند. نظامیان شروع به امن سازی منطقه کرده، پوسته ها را ایجاد کرده و یک عملیات تلاشی را انجام دادند. این عملیات جستجو یا تلاشی بود که سریعاً یک سری از اعمال جنایت چور و چپاول را به وجود آورد طوریکه شواهد عینی غیر نظامی ذیل شرح داده اند.

مزارعی توانست تا خطوط دفاعی در امتداد کناره خوشحال مینه، پهلو سیلوی مرکزی و کارته سخی را باز ایجاد کند. بنام بیشتر غرب کابل را در اختیار داشت. برخی از اهالی افشار، به ویژه آنهایی که بیشترین آسیب را دیده اند، همراه نظامیان وحدت جابجا شده فرار کردند (این عامل به نظر می رسد تا نسبتاً شمار کمتری از جوانان در تلفات در گواهی ها ذکر شده باشد). گرچه، اکثر جمعیت غیر نظامی افشار در این مکان بودند زمانیکه قوای دولت اسلامی ساحه را تصرف کردند. به خاطر بمباران، جنگ شدید و حضور نظامیان وحشی به نظر می رسد که تعداد زیادی از غیر نظامیان قادر به ترک ساحه در روز اول عملیات نبودند. به هر حال، یک هجرت گسترده در شب ۱۱-۱۲ فبروری به وقوع پیوست. زنان و کودکان اکثراً به سمت تایمینی در شمال کابل فرار کردند و در مکاتب و مساجد در چهار راهی اسماعیله پناه گرفتند. برخی از پیرمردان ترجیح دادند تا بمانند و از خانه و دارایی ها محافظت کنند، اما شواهد نشان می دهد که نظامیان اکثراً مردان را هدف توقیف های خود سرانه و قتل عام قرار دادند به عبارت دیگر غیر نظامیان مذکر آزاد نبودند تا منطقه را ترک کنند. اکثر نجات یافتگانی که از افشار فرار کرده اند، از دیدن آوارها و جنازه ها در طول راه شرح داده و بیان داشته اند که آنها بعد از جنگ اصلی گریخته اند. در ختم روز دوم، جمعیت وسیعی از غیر نظامیان افشار را تخلیه کردند و به نظر می رسد که این هجرت رویدادی بود که به طور قاطعانه جنایات علیه غیر نظامیان در منطقه را پایان داد.

در روز دوم عملیات، ۱۲ فبروری مسعود جلسه ای را در هوتل انتر کانتیننتال با تعویق تشکیل داده و در مورد ترتیبات برای امنیت مناطق تصرف شده جدید گفتگو کردند. در این جلسه قوماندان های ارشد دولت اسلامی و اشخاص سیاسی به شمول ربانی، سیاف، آیت الله محسنی، آیت الله فاضل، و جنرال فهیم حضور یافته بودند. دولت اسلامی طلب کرد هیئت وکلای مردم شیعه را و حسین انوری به عنوان قوماندان برجسته دولت اسلامی از جانب غیر نظامیان شیعه تحت فشار بود تا ترتیباتی برای امنیت آنها بگیرد. در این جلسه دستور به توقف کشتار و چور و چپاول داده شد و به روی معاوضه سفرا بین احزاب مختلف برای شناسایی اسیران توافق صورت گرفت. همچنان عقب نشینی نیروهای تعرض کننده و مستقر کردن یک نیروی کوچکتر در مناطق جدید فراخوانده شد. بزرگی و عظمت جنایات واقع شده در دو روز اول عملیات، قبل از این جلسه، به طور واضح بسیار دیر بود تا از جنایات اصلی جلوگیری شود. همچنین این جلسه به نظر می رسد که در توقف چور و چپاول منطقه بی اثر و بیفایده بود طوریکه ویرانی خانه ها در افشار به طور فزاینده بعد از جلسه رخ داد.

جنایات جنگی: حملات نامشخص، تجاوزات جنسی، آدم ربایی ها و قتل عام ها

گلوله باران و بمباران کورکورانه مناطق غیر نظامی

منطقه افشار در روز اول عملیات مورد هدف سلاح های ثقله قرار گرفت. اهداف نظامی عمده، انستیتوت علوم اجتماعی و دیگر قرارگاه های اصلی وحدت بوده است. گرچه، انستیتوت علوم اجتماعی هرگز صدمه ندید. اکثر

راکت ها، گلوله های تانک، و آوان ها در مناطق رهایی غیر نظامی فرود می آمد. چون مراکز فرماندهی نیروهای اتحاد و جمعیت هردو در محدوده افشار بود، آشکار می شود که این حمله هدف داشت تا جمعیت غیر نظامی را از افشار بیرون براند که در انجام آن موفق شد. شمار کشته شدگان در این حمله (به جز آنهایی که قتل عام شدند) نامعلوم است. تقریباً هر شاهدی که پروژه عدالت افغانستان همراهش مصاحبه کرده از دیدن اجساد در منطقه بیان داشته اند. در حقیقت، گلوله باران و فیر آوان بسیار شدید بود که تعداد زیادی از ساکنان در روز اول پنهان شده و سعی به ترک منطقه نکردند. گرچه این امر ممکن تلفات غیر نظامی را از بمباران کاهش داده باشد، اما این غیرنظامیان را در مقابل جنایات بعدی صدمه پذیر نمود.

قتل عام ها و مفقودی ها

طوری که در فوق ذکر شد، احزاب درگیر جنگ طبق ماده عمومی ۳ معاهده جنوا که قتل عامها، شکنجه و گروگان گیری را ممنوع کرده بود، محدود شده بود. شهودی که پروژه عدالت افغانستان همراه آنها مصاحبه کرده است، بیان داشته اند که گروهی از عسکران حزب وحدت از قرارگاه های وحدت در انستیتوت علوم اجتماعی توسط قوای اتحاد اسلامی در ۱۱ فیروزی اسیر گرفتند. علاوه بر این، تعداد زیادی مردان غیر نظامی و مظنون به ملیشه های وحدت از ساحه افشار دستگیر شدند بعد از اینکه اتحاد آن جا را تصرف کرد. شمار گرفتار شدگان نامعلوم است. یک گروهی از اسیران هزاره که توسط اتحاد اسلامی نگهداری می شد، متعاقباً توسط قوماندان های اتحاد برای دفن اجساد عملیات افشار بعد از یک هفته استفاده شدند. این گروه از شاهدان گزارش داده اند که اقرار بشان در بین زندانیان غیر نظامی و نظامی گرفتار شده توسط اتحاد بودند که متعاقباً مفقود شده و باور بر این است که توسط قوای اتحاد آنابه قتل رسیده باشند. پروژه عدالت افغانستان فقط قادر به بیان تعداد کمی از قربانیان بوده است. برخی دیگر از مردان از خانه هایشان گرفتار شده اند.

یکی از شهود به نام ع. به پروژه عدالت افغانستان اظهار داشت که وی و فامیلش سعی کرده بودند که فرار کنند، اما گلوله باران و راکت باران بسیار شدید بود. " ما به خانه خسور مادرم دویده و آنجا پنهان شدیم. دیگر مردمان به ما گفتند که مردم به روی جاده ها کشته شده بودند. سرانجام یک تعداد کمی از دیگر فامیل ها به ما پیوستند. ما می توانستیم مخابره های بعضی از افراد سیاف را بشنویم و به آنها اخطار داده می شد که جنگ را بالای اموال چور شده شروع نکنید. مردان مسلح که از سیاف و از جمعیت بودند، همه خانه ها را چور کردند. افراد سیاف پشتو صحبت می کردند و جمعیتی ها دری صحبت می کردند. من فامیلم را به دیگر مکان فرستادم و خود در خانه ماندم. حدود ساعت ۱۱ قبل از ظهر، یک قوماندان بنام عزت الله (از اتحاد) به همراه حدود ده نفر مسلح به خانه آمدند. من به امید اینکه نظامیان فکر کنند که در خانه کسی نیست در را باز مانده بودم. آنها به داخل آمده و مرا لت و کوب نمودند و مرا به بند قرغه برده و به همراه حدود ۶۰-۶۵ مرد به داخل یک کانتینر انداختند. آنجا بسیار شلوغ بود. بعضی اوقات برخی از مردان بیرون کشیده شده و از آنها کار می کشیدند مانند شکستاندن چوب." بعد از یک هفته به همه زندانیان گفته شد که چقدر باید پرداخت کنند تا آزاد شوند. به این شاهد گفته شد که باید \$ ۵۰۰۰ (دالر) پرداخت کند. وی به آنها گفت که اینقدر پول ندارد اما دوستانش از پغمان آمدند و برای رهای وی پرداخت کردند.

یکی از شاهدان زن بنام ب. به پروژه عدالت افغانستان گفت که نیروهای نظامی اتحاد اسلامی وی را لت و کوب کرده و شوهر غیر مسلحش را از منطقه مسکونی شان در افشار دستگیر کرده که وی هنوز لا درک می باشد.

یکی از شهود بنام C به پروژه عدالت افغانستان اظهار داشت که عسکران خانه ها را برای پیدا کردن مردها تلاشی می کردند. من به پغمان برده شدم. در شب در یک کانتینر نگهداری شدم. در جریان روز من و حدود ۱۰ الی ۲۰ نفر دیگر مجبور به کندن سنگر بودیم. کانتینرهای زیادی در آنجا بود. در شب برخی از مردان بیرون کشیده شده و باز نمی گشتند. ما می توانستیم صدای فیر را بشنویم و حدس می زدیم که آنها کشته شدند. فکر می کنم بعضی از آنها در سنگرها دفن شدند. بالاخره من با پنهان کردن خود در رودخانه در زیر پل فرار کردم. من ساحه را ترک کرده و به کویته رفتم.

شاهد زنی بنام م. به پروژۀ عدالت افغانستان گفت که ساعت ۷ صبح، زمانی که اتحاد اسلامی افشار را تصرف کرد، یک گروهی از مردان مسلح به محوطه خانه اش آمده و شوهرش س. را دستگیر کردند. آنها وی را بعد از ۴۵ روز رها کردند. وی بسیار وحشیانه لت و کوب شده بود که شنوایی اش برای همیشه آسیب دیده و کر شده بود. طبق گفته همسرش، وی همچنین در شناختن افراد مشکل داشته است. بعد از اینکه وی توقیف شد، گروه دومی حدود ۱۰ الی ۱۵ نظامی اتحاد بین ساعت سه تا سه و نیم بعد از ظهر وارد خانه شدند. آنها ادعا کردند که پشت نیروهای وحدت می گردند. آنها از بازوی پسر این زن (م) گرفتند. "پسرم یازده ساله بود. آنها وی را نگهداشته و پرسیدند پدرت کجاست؟ آنها تفنگهایشان را طرف وی نشانه گرفتند و من خودم را روی وی انداختم. من به روی دست و پایم تیر خوردم. اما پسرش پنج بار تیر باران شد. وی مرد." بعداً نظامیان داریی های فامیل را گرفته و رفتند.

شاهد ۷۵ ساله ای بنام ک. بیان داشت که نظامیان وابسته به سیاف وی را از سر جوی افشار در روز عملیات افشار، ۱۱ فبروری ربودند. وی یکی از گروه های هفت نفری بود که زندانی شده و شدیداً مورد لت و کوب قرار گرفته و وادار به کمک به حمل اجناس چور شده از افشار به عنوان جوالی شده بود. نیروهای نظامی اتحاد بعداً در آن روز وی را به کمپنی (منطقه کنترل شده سیاف) برده و مدت دو ماه وی را نگهداشتند. قوماندانی که وی را دستگیر کرده بود، غلام رسول وابسته به سیاف بود. وی اظهار داشت که بعد از آن به مدت دو ماه در شکرده به عنوان زندانی انور دنگر بود و بعداً سه ماه دیگر در فرزه (Farzah) به قوماندانی حنیف بود. وی شاهد بود که نظامیان یک از اقاریش بنام قمبر ظاهر را فوراً کشته اند.

شاهدی بنام غ. برای مدت کوتاهی دستگیر شده و توسط نیروهای اتحاد در روز اول عملیات تا حد بیهوشی لت و کوب شده است. زمانی که وی بعداً به منطقه برگشته، وی دو جسد را از چاه خانه اش بیرون کشید و تخمین می زند که خودش ۳۰ الی ۳۵ جسد را هنگام فرار از منطقه دیده است (به شمول یک سر بریده شده در روی یک پنجره).

عبدالله خان، ۶۷ ساله از ولایت غزنی توسط قوماندان عزیز بنجار، یکی از قوماندانان سیاف در افشار دستگیر شده است. مابقی فامیل در جریان عملیات نظامی اصلی به تایمی فرار کرده بودند. عبدالله خان برای محافظت اموال خانه اش در افشار مانده بود. به هر حال، تمام اموال خانه در جریان عملیات دزدیده شده و خانه ویران شد. فامیل نتوانسته بودند تا عبدالله خان را ردیابی و پیدا کنند و بناءً وی گمشده باقی ماند.

شاهدی بنام ش. به پروژۀ عدالت افغانستان گفت: زمانی که نیروهای اتحاد وارد خانه اش شدند، آنها پدرش را داخل محوطه تا سرحد مرگ لت و کوب نمودند. سپس، آنها تمام اموال خانه را دزدیدند.

تجاوز جنسی توسط نیروهای اتحاد

در جریان عملیات افشار، قوای اتحاد اسلامی سیاف برای بیرون راندن مردم غیر نظامی از منطقه از تجاوز جنسی و دیگر حملات علیه غیر نظامیان استفاده کردند. پروژۀ عدالت افغانستان همراه تعدادی از شاهدانی که شرح واقعات تجاوز جنسی توسط قوای اتحاد در جریان عملیات افشار را داده اند، مصاحبه کرده است. شاهدی بنام م. (اظهارات فوق را ببینید) از دست و پایش زخمی شد زمانی که نظامیان اتحاد به پسرش فیر کردند. وی بیان داشت: "در حالیکه هنوز از من خون می رفت، آنها به من تجاوز کردند." وی اظهار داشت که سه عسکر وی را پایین نگهداشته در حالیکه چهارمی وی را در زیرزمین خانه خودش تجاوز جنسی کردند. چندین زن دیگر نیز به خانه م. پناه آورده بودند: یک همسایه بنام ز. و دو دخترش و یک زن دیگر بنام ر. نظامیان اتحاد دو دختر ز. که ۱۴ ساله و ۱۶ ساله بودند و زنی بنام ر. را تجاوز کردند. عسکران آنها را به نوبت به زیرزمین برای تجاوز بردند. یکی از دختران ز. توسط برچه زخمی شد وقتی که وی کوشش برای مقاومت می نمود.

یکی دیگر از شاهدان زن بنام س. بیان داشت که مردان مسلح به خانه اش در افشار سیلو در روز دوم عملیات افشار هجوم آورده بودند. آنها وی را لت و کوب کرده و خودش و خواهرش را در خانه شان تجاوز کرده و دارائی هایشان را به یغما بردند.

یک شاهد زن بنام ش. بیان داشت که بعد از تصرف افشار، نیروهای اتحاد اسلامی به زور ساعت ۷ صبح وارد خانه اش شدند. آنها به چهار دختر به شمول ش. خواهرش که ۱۴ ساله بود، و دو تن دیگر در محوطه خانه مسکونی شان تجاوز کردند.

گزارشات زیاد دیگری از تجاوز جنسی وجود دارد. شمار زنان تجاوز شده نامعلوم است. ساکنان افشار تا سال ۲۰۰۱ برنگشتند. در اواسط سال ۲۰۰۵ منطقه اکثراً هموار باقی مانده، گرچه برخی باشندگان اسبق به مخروبه های خانه های سابق خویش بازگشته اند.

۶،۵ شکنجه و قتل عام و دیگر جنایات توسط قوای حزب وحدت، عمدتاً در کابل و مزار شریف در سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۸

شرح سال سیاسی تجاوزات وابسته به حزب وحدت

حزب وحدت در سال ۱۹۸۹ طی ادغام ۸ حزب سیاسی-نظامی شیعه که در جریان مقاومت علیه دولت دموکراتیک افغانستان (PDPA) و اشغال شوروی در سال ۱۹۸۰ عملیات کرده بودند، تشکیل شد. در طول سالهای ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۲، حزب وحدت در گسترش دادن کنترل سیاسی بالای مناطق اکثراً هزاره شیعه در مرکز کشور، هزاره جات، به طور فزاینده موفق بود. در این حالت، به سمت اداره کردن منطقه خارج از حالت جنگ حزبی و داخلی که در هزاره جات رواج داشت، در دهه ۱۹۸۰ پیش رفتند و برای سقوط پیش بینی شده دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) آماده شدند. حزب وحدت با اتحاد نیروهای شمال نو ظهور در سالهای ۱۹۹۱ الی ۱۹۹۲ همکاری کرد که منجر به اخراج سازمان حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در مزار شریف شده و راه نفوذ قوای ملیشه های شمال را به کابل در روزهای مرگ رژیم کمونیستی (PDPA) هموار ساخته تا جمعیت، جنبش، وحدت (نه حزب اسلامی) دست بالا را در پایتخت داشته باشند. در سال ۱۹۹۲، این حزب مهمترین حزب شیعه بود که حزب دیگر شیعه که ترکیب نشده بود، حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی را تحت الشعاع خود قرار داده بود. بنا بر این حزب وحدت در موقعیتی بود که پیشنهاد دهد برای شریک شدن در قدرت در مناطق اطراف که گروه زیادی از مهاجران هزاره را داشته و تا سال ۱۹۹۲ تحت کنترل دولت قرار داشته بودند. چنانچه زمانی که دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) در سال ۱۹۹۲ فروپاشید، حزب وحدت کنترل دو بخش مهم مرکزی شهری را در کابل و مزار شریف در دست گرفت. حزب وحدت یک اداره کاملاً جدا در غرب کابل از سال ۱۹۹۲ الی اخراجش در سال ۱۹۹۵ اداره می کرد. این امر به طور یکی از احزاب مهم در مزار تا سال ۱۹۹۸ ادامه یافت و مشخصاً در شمال شهر قدرتمند بوده بعد از اینکه ملک فرار کرد. (قسمت تاریخیچه را در فوق و گفتگوی قتل عام زندانیان طالب در پایین را ملاحظه کنید.)

حزب وحدت در مراحل اولیه توافقات از تشکیلات اداره ای مجاهدین در سال ۱۹۹۲ محروم شد. در مرحله بعدی اعلام شده و وزرای کابینه دولت برهان الدین ربانی در سال ۱۹۹۳ معرفی شدند (به شمول کریم خلیلی به عنوان وزیر مالیه). قبل از انتقال یافتن به کابل، مزاری توافقی را با متحدین شمال امضاء کرده بود تا مناطقی را به حکومت محلی خودشان واگذار کرده و در مرکز، شریک قدرت گردانند. به هر حال، اختلافات سیاسی به زودی بین حزب وحدت و اداره مسعود-ربانی ظهور پیدا کرد. که مزاری اداره مسعود-ربانی را متهم به جستجوی انحصار کردن قدرت میکرد. حزب وحدت در جنگ های پراکنده با قوای دولت اسلامی در جریان سال ۱۹۹۳ و بعداً در جنگهای دائمی در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ درگیر شد.

در زمان انتقال به کابل در سال ۱۹۹۲ حزب وحدت توسط عبدالعلی مزاری رهبری می شد. شورای رهبری با اشتراک ۸۲ نفر در کمیته مرکزی که شامل رهبران متعدد جناح های شیعه بود، تشکیل شده بود. بعد از رقابت و درگیری شدید انتخاباتی در انجمن حزبی سال ۱۹۹۴، مزاری در مقام خویش ابقا شد اما استاد اکبری انشعاب کرد تا یک جناح رقیب حزب وحدت را رهبری کند. همچنین عبدالکریم خلیلی عضو کمیته مرکزی بود که بعد از آنکه مزاری توسط طالبان در سال ۱۹۹۵ کشته شد به عنوان رهبر انتخاب شد. و محمد محقق که به عنوان رهبر حزب وحدت در شمال افغانستان ظهور پیدا کرد که یک پست مهم کلیدی به حساب می آمد زمانیکه حزب وحدت کنترل

غرب کابل را در سال ۱۹۹۵ از دست داد. عبدالکریم خلیلی به مقام معاونت ریاست جمهوری افغانستان در اکتبر سال ۲۰۰۴ انتخاب شد و این مقام را وی تا جولای ۲۰۰۵ دارا می باشد. محمد محقق در دولت عبوری و انتقالی در سال ۲۰۰۱ گذشته به عنوان وزیر خدمت کرده و در انتخابات ریاست جمهوری در اکتبر سال ۲۰۰۴، سوم شد.

در کابل، حزب وحدت در ابتدا قرارگاه هایش را در انستیتوت علوم اجتماعی مستقر کرد و در دیگر نقاط غرب کابل گارنیزون ها داشت. گرچه بخشی از دولت موقت به حساب می آمد، رهبران وحدت از اعمال قدرت و تعیین وزارتخانه های کلیدی احساس کردند که کنار گذاشته شده اند و به مسعود و سیاف بی اعتماد شدند. در روزهای اول حضور مجاهدین در کابل، تا اندازه ای همکاری بین قوماندان های شیعه از تمامی جناح ها بوده و نیروهایشان در کنار هم در غرب کابل مستقر شده بودند. اما وقتی جنگ حزبی شدید شد، قوماندانهای جناح های مختلف به خاطر منازعه بر سر کنترل قلمرو بیشتر با هم وارد جنگ شدند.

سیمای مشخص حزب وحدت در این دوره این بود که خودش را به عنوان حزب مظلوم قلمداد می کرد. حزب به ظاهر از حقوق شیعه ها و به ویژه از حقوق اقلیت قوم هزاره در مواجهه با یک پیشینه تاریخی وضع پایین اجتماعی و رانده شدن از قدرت و اعتبار وکالت دفاع می کرد. به هر حال، زمانی که جنگ داخلی گسترش یافت، شعار وکالت و مظلومی باعث دور جدید جنایات شد. قوماندان های حزب وحدت که به تازگی در پست های مسوولیتی شان بالای مردم شهر رسیده بودند، در معرض هیچ مسوولیت محاسباتی قرار نگرفتند و همچنین نه انتظار میرفت و نه تقاضا می رفت تا از نظامیانشان مواخذه ای صورت گیرد. آنها متهم به سلطه خشونت آمیز علیه مردم غیر نظامی شدند و رقبایشان نیز مشابه آنها.

پروژه عدالت افغانستان شواهدی از قوماندان های مسوول و وابسته به حزب وحدت با یک سلسله نقض قوانین جنگی که در نمونه های ذیل آمده است، بررسی کرده است:

۱. جنایات جنگی واقع شده به تعقیب جنگ حزبی، اساساً اعدام های زندانیان و مخالفان سیاسی، شکنجه، حملات کورکورانه و هدف گیری های شهری و غیر نظامیان.
۲. جنایات فاحش علیه غیر نظامیان که لازمه جنگ و محتمل الوقوع بود. این جنایات بیشتر علیه غیر نظامیانی که غیر هزاره شناخته می شدند و افراد وابسته به احزاب رقیب صورت می گرفته است. گرچه برخی از جنایات نیز علیه غیر نظامیان قوم هزاره از مناطق کنترلی حزب وحدت صورت گرفته است. این نمونه از جنایات هم در کابل در سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ و هم در مزار در سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۸ مستند شده است. جنایات شامل آدم ربایی، توقیف های خودسرانه، ظلم کردن، مجازات ترذیلی (مجازات های که لطمه به افتخار و شوون اجتماعی مجرم بزند مانند: محرومیت از حقوق اجتماعی)، تجاوز جنسی، قتل عام های بدون محکمه، ویرانی های لجام گسیخته و چور و چپاول.
۳. سوءاستفاده همیشگی از قدرت، به ویژه در مناطق اطراف اکثریت هزاره نشین، جایی که قوماندانهای محلی و اداره چی ها از معافیت اعمالشان استفاده کرده برای آزادی در جنایاتی مانند تجاوز جنسی و ازدواج اجباری.
۴. ناکامی رهبری برای تاثیرگذاری موثر علیه قوماندان هایی که از قدرت نظامی و مسوولیتی خویش سوءاستفاده کرده اند و آنها به اتکاء موقعیت و پیشتان در حزب وحدت این اعمال را مرتکب می شدند.

از جنبه اصلی نمونه های این جنایات توسط قوماندان های حزب وحدت، طوری که پروژه عدالت افغانستان مستند کرده است، این است که از مرحله اولیه جنگ حزبی و گروهی، یک خصوصیت فرقه ای را وانمود می کند. زندانیان احزاب مخالف به قتل رسیده و غیر نظامیان مظنون بودند به خاطر اینکه آنها به همان نژاد یا فرقه گروه مخالف تعلق داشتند. غیر نظامیان دیگر نژادها، به خاطر تلاش برای تحت نفوذ خود درآوردن، یا انتقام گرفتن از احزاب مخالف، مورد هدف قرار می گرفتند. دور جدید انتقام گیریها در کابل در سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۵ انجام شد. در مزار شریف، خشونت های فرقه ای بعداً آغاز شده اما زیاد طول کشید تا دوره قتل عام های مهم در سال ۱۹۹۷-۱۹۹۸ و بعد از آن. غیر نظامیان هزاره در میان قربانیان این دوره از خشونت ها بودند. اما قوماندان های جنایتکار حزب وحدت آشکارا در ارتکاب جنایات و خشونت ها شرکت داشته و به این اعمال ادامه می دادند.

وقتی که احزاب مجاهدین خودشان را در سال ۱۹۹۲ در کابل محکم کردند، یک سلسله برخوردها مابین قوماندانان واقع شد که سعی در انحصاری کردن کنترل محلات و گسترش دادن ساحه نفوذی خود بودند. مردم شهر خسار تمند نبودند چون هیچ نوع کوچ و هجرتی، با به دست گرفتن قدرت همراه نبود و امید فراوانی بود که با سقوط دولت خلقی (PDPA) جنگ و بحران خاتمه پیدا خواهد کرد. مردم سعی داشتند تا با وضعیت جدید شهر توسط قوماندانان سازگاری داشته و خود را وفق دهند. پروژه عدالت افغانستان شواهد گسترده ای از جنایاتی که در حادثات اخیر جنگ حزبی در کابل بعد از کمونیستها واقع شده، دریافت داشته است. بعضی از نمونه های این حادثات که حزب وحدت و قوماندان های دیگر شیعه را شامل می شود، در ذیل آمده است.

وقتی که اعمال قوماندانان اخیر منجر به کشمکش و زد و خورد در کابل در می-جون سال ۱۹۹۲ شد، بین قوماندانان های حزب اسلامی مانند دیدار از یک طرف و قوماندان های شیعه و حرکت اسلامی مانند قمبر لنگ، رضا و حیدر لنگ در مناطق مهتاب قلعه و اونچی باغبانان غرب کابل جنگ در گرفت. ده نفر از نمایندگان اونچی باغبانان برای توافق بر سر یک آتش بس در منطقه با قوماندانان حزب وحدت و حرکت اسلامی دیدار کردند. اونچی باغبانان، دارای یک جمعیت مخلوط نژادی از پشتون، تاجیک و هزاره بوده و به همین دلیل، قوماندانان احزاب جهادی مختلف پوسته های خود را آنجا ایجاد کرده بودند. نمایندگان صلح به شمول ملای مسجد اونچی و پسر ۱۲ ساله اش، ملای مسجد باغبانان، جکرن ورداد، یک ریش سفید اونچی و شش نفر دیگر که همه غیر نظامی بودند. شواهدی که پروژه عدالت افغانستان دریافت داشته بیان داشته که چطور نمایندگان به کوه سنگی رهسپار شده و منطقه سپس مشترکاً توسط حزب وحدت و حرکت اسلامی کنترل شد. در آنجا نظامیان وفادار به هر دو حزب به شمول آنهایی که توسط عباس پایدار حرکت و طاهر دیوانه حزب وحدت تمام نمایندگان را توقیف کرده و همه را به جز یکی به قتل رساندند. این کشتار نمونه ای از اولین حادثه نژادگرایی شدید را به جا گذاشت چون نمایندگان به شمول پشتون ها و تاجیک های مسلمان سنی از رهبری شیعه به جستجوی ضمانت و امان بودند. به دنبال این کشتار، طبق اظهار نظر شواهد حدود ۵۰۰ فامیل پشتون و تاجیک از اونچی منطقه را ترک کردند. در جون ۱۹۹۲ نیز جنگ بین نیروهای اتحاد اسلامی سیاف و وحدت در گرفت. این جنگ به نظر می رسد که توسط فیر این دو حزب رقیب مستقر در غرب کابل ایجاد شده باشد. حزب وحدت با حضور پوسته های اتحاد که در مناطق هزاره نشین مانند لیسرحمان بابا در ابتدا مستقر شده بودند، احساس تهدید می کرد. نیروهای وحدت توسط دستگیری قوماندان ارشد اتحاد، شیر علم (کسی که به عنوان قوماندان اردو، اولین اردو در کابل تحت اداره کرزی تا سال اخیر ۲۰۰۵ خدمت کرده است) در پل سرخ کارته سه در تشنج و تنش اقدام ورزید. آنها وی را رها کرده ولی یکی از بادیگارد هایش را کشتند. جنگ گسترش پیدا کرد و هر دو گروه غیر نظامیان را مورد هدف گیری قرار دادند. اتحاد هزاره ها را در غرب کابل ربوده و توقیف کرد و وحدت همین عمل را نسبت به غیر نظامیان پشتون انجام داد. برخی از شواهد بیان می دارد که هر دو جناح مرتکب تجاوز جنسی شدند. گرچه استنادهای کافی برای بیان وسعت خشونت های جنسی تا هنوز غیر ممکن است. جنگ جون سال ۱۹۹۲ اولین رشته از توقیف های خود سرانه گروهی غیر نظامیان و حبس در کانتینرهای ترانسپورت توسط قوای مسلح را در برداشت که پروژه عدالت افغانستان مستند سازی کرده است. هر دوی این قوای مسلح صدها تن که بیشترشان غیر نظامی بودند را دستگیر کردند. گرچه موج دستگیری ها به دنبال جنگ گروهی واقع شد و بهترین ارتباط مماسی را در آن جنگ داشت و به نظر نمی رسد که کدام نفع مشخص نظامی را در بر داشته باشد. شمار نامعلومی از کسانی که ربوده شدند، به قتل رسیده یا مفقود شده اند. بسیاری به خاطر ارزش تبادلشان یا زورگیری توقیف شدند. مقامات بلندپایه هر دو جناح از گروگان گیری و مفقودی ها آگاه بودند.

بعد از اپریل ۱۹۹۲، حزب وحدت ظاهراً یک سیستم قضایی جنایی در مناطق تحت کنترلش عموماً با نگهداشتن حوزه پولیس سابق و دفاتر ثارنوالی سریعاً ایجاد کرد. آنها هم به پرسونل رژیم سابق اجازه دادند تا به شغلشان به عنوان افسران پولیس، مستنطقین و ثارنوالان ادامه داده و هم پرسونل وحدت را در ادارات تصرف شده مستقر کردند. به هر حال، استفاده سیستماتیک از شکنجه و توقیف خودسرانه آشکار در شواهد موجود نشان می دهد که این تاسیسات هیچ عدالت اساسی را ارائه نکرده بلکه یک پوششی برای تصویب خشونت حزبی شان بوده است.

زندان های مهم حزب وحدت قبل از سقوط افشار، انستیتوت علوم اجتماعی بود و بعداً از کوتاه گونی و حوزه پولیس حوزه ۳ در سرک شورا استفاده کردند. یک شاهدهی که پروژه عدالت افغانستان با آن مصاحبه کرده است، معلومات زیاد از وحدت بیان داشت که یک تعداد زیاد از زندانیان دستگیر شده توسط حزب وحدت در جریان دوره های مختلف جنگ در کابل در کوتاه گانی کشته شدند. طبق شواهد دریافت شده، قوماندان مسوولی که دستور قتل توقیف شدگان را می داد، بهرامی از ولسوالی جاغوری ولایت غزنی بود که بعداً قوماندان امنیت داخلی حزب وحدت شد. وی همچنین متهم به استعمال شکنجه های زیاد می باشد. دیگر مقامات حزب وحدت که در اظهارات دریافتی توسط پروژه عدالت افغانستان نام برده شده و در تحقیق گرفتن از زندانیان شرکت داشتند عبارت بودند از:

- پروانه از ولسوالی شیندند ولایت بامیان، ثارنوال برجسته وحدت، در کوتاه گانی و زون ۳ پولیس کار کرده و متهم به شکنجه متداوم زندانیان می باشد. فعلاً باور بر این است که در کوئته پاکستان زندگی می کند.
- کارگر، یک عضو سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA)، باشنده اصلی جاغوری ولایت غزنی، متهم به شکنجه های منظم، فعلاً گمان می رود که در کوئته پاکستان زندگی می کند.
- عزیز از بامیان در کوتاه گانی کار می کرد. وی برای خاد ریاست ۱۱ در زمان نجیب الله کار می کرده و گمان می رود فعلاً در کابل زندگی می کند.
- خادم از شیخ علی، عضو جناح پرچم PDPA به عنوان ثارنوال قوای مسلح در دوره نجیب الله مصروف بوده و در حال حاضر باور بر این است که در کوئته زندگی دارد.
- مجتبی از دره ترکمن ولایت پروان، قبل از ترور شدنش در آکادمی علوم اجتماعی وظیفه اجرا می کرد. وی در ریاست لوی ثارنوالی در دوره نجیب الله کار کرده بود.

یک قوماندان پایین رتبه اتحاد اسلامی بنام نذیر که توسط قوماندان حزب وحدت بنام شفیع دیوانه دستگیر شد زمانی که قوای وحدت پوسته اش را در دیوان بیگی متصرف شدند. وی از توقیفش در یک کانتینری که در کوتاه گانی روی زمین گذارده شده بود، چنین توصیف کرد: ما مجبور به رفع حاجت در داخل کانتینر بودیم و آنها بر ایمان غذا می انداختند. در جریان شب، آنها گروهی از مردم را بیرون کرده و وانمود می شد که رها می شوند ولی هنوز نمی دانیم که چه بالای آنها اتفاق افتاده است. نذیر گفت که روزانه مورد تحقیق قرار می گرفته تا اینکه بسیار ضعیف شد. "آنها مرا از پای آویزان کرده و در پایین من پترول روشن می کردند و از بالا آب می انداختند. آنها مرا با چوب می زدند و نزدیک سرم با تفنگچه فیر می کردند." وی می گوید که چشم وی بسته می شد و مجبور بود که چهار زانو روی زمین پر از میخ نشسته که وی را از حرکت باز می داشته است. سپس یک سگ به روی وی رها می شد. "آن سگ حمله کرده و لباسهایم را پاره کرده و مرا خراش می داد."

نذیر سرانجام بعد از اینکه قوماندانش زندانیان حزب وحدت را با شفیع دیوانه تبادل کرد، آزاد شد. قوماندان نذیر گفت که وی زندانیان را از دیگر قوماندانان اتحاد اسلامی خریده تا زیر دستش (مادونش) را رها سازد. اما یکی از زندانیان وحدت در جنگ دستش را از دست داده بود به این خاطر، نذیر باید مجازات می شد. نذیر اظهار داشت: "وقتی آنها دستش را بریده دیدند، آنها نیز دستم را در آن اتاق بریدند. آنجا یک تیر بود و آنها دست راستم را بریدند و در دیگر دستم گذاشتند. نمی دانم چه کسی دستم را برید به خاطر اینکه صورتش پوشیده بود و دستکش سفیدی مانند یک داکتر پوشیده بود وی از یک لندکروزر پایین شده و آنها چشمانم را بستند و برای لحظه ای نفهمیدم که وی چه می کند. بعداً آنها دستم را بریدند و من همه چیز را فهمیدم." قوماندان مافوق نذیر گفت که وی بعداً به یکی از قوماندانان ارشد اتحاد اسلامی بنام ممتاز پیشنهاد کرده که زندانیان هزاره را به انتقام قطع شدن دست اش، بکشند.

دو نفر متهم به متعلق بودن به حزب رقیب شیعه، حرکت اسلامی، از توقیفشان در کوتاه گانی و دیگر مناطق شرح داده اند. سامی می گوید که وی در تاریخ ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ مطابق با سپتامبر ۱۹۹۴ دستگیر شده و ابتدا نزد قوماندان قاسم برده شده است و بعداً به رئیس امنیت داخلی، بهرامی، برده شده که وی را به یکی از مراکز توقیفی حزب در حوزه ۳ حوزه پولیس بردند. "ساعت ۱:۳۰ نیمه شب آنها شروع به تحقیق از من کردند ولی آنها چیزی را که می خواستند نشنیدند. بناءً گفتند که مرا خواهند کشت تا به دیگران ثابت کنند که ایستادن و جنگ مقابل نیروهای مزاری کار آسانی نیست." بعد از ۹ روز زندانی بودن، وی بیرون کشیده شده و گمان می کرد که اعدام

خواهد شد. وی بیان کرد که آنها به خاطر خلاص شدن از دست مهمان، مرا به خط اول جنگ بردند. اما مرا تحویل شخصی دادند که زیاد حشیش می کشید و شرابی بود. من در جریان شب از تاریکی استفاده کرده و فرار کردم.

مرد دیگری بنام ولی در استخبارات دولت کار می کرد زمانیکه توسط حزب وحدت در سال ۱۹۹۴ دستگیر شد. آنها وی را متهم به کار کردن برای حرکت اسلامی کردند. وی دستگیری و بردنش به قرارگاه داکتر صادق مدبر و بعد به شاخه کشف در کارته سه را به یاد می آورد. وی گفت که برای هفت روز درون یک توالی که عمداً پر از آب شده بود، قفل شده بود. سپس، وی به کوتاه گانی جایی که پروانه مسول تحقیق و شکنجه بود، برده می شود. اما خودش گفت که وی فقط مورد هدف شکنجه روحی قرار می گرفت به شمول تهدید به اعدام و فحش به زن و فامیلش. وی تخمین میزند که ۲۵۰ تا ۳۰۰ زندانی در آن زمان در کوتاه گانی توقیف شده بود. آنها عبارت بودند از: زندانیان جنگ، شیعه ها، متهمین به جرائم علیه حزب وحدت و یک تعداد زندانیان سیاسی. وی اظهار داشت که آنها سنی ها و شیعه ها را مجزا می کردند. فامیل وی با مزاری ترتیب ملاقات و پا درمیانی داده و پسرش را رها کردند با ضمانت به اینکه وی غرب کابل را ترک نخواهد کرد و یا به وظیفه دولتی اش در مناطق کنترل شده توسط شورای نظار برخواهد گشت.

گرچه وحدت، مراکز تسهیلاتی توقیفی داشت، بیشتر قوماندان ها هم زندان های شخصی خویش را داشتند. بیشتر گروهگانان غیر نظامی در جریان و یا بعد از زد و خورد در ماه جون ۱۹۹۲ محاصره شده و در این مراکز توقیفی نگهداری می شدند تا اینکه به مراکز اصلی تحویل داده شوند. شفیع دیوانه زندانیان را در دهمزنگ و کوتاه سنگی نگهداری می کرد. قوماندان فرقه ۰۹۷، ابودر از مزار شریف، از پرورشگاه افشار و پرورشگاه علاءالدین استفاده می کرد. حاجی امینی، رئیس فرقه ۰۹۶ در خانه اش در ولایت پروان زندان شخصی داشت. ضابط اکبر قاسمی، رئیس فرقه ۰۹۵، در تخنیک ثانوی و ده بوری، توقیف خانه داشت. یک قوماندان اسبق کندک، صفر گفت که زندان ۰۹۵ کمی از دو ساختمان لیلیه تخنیک ثانوی فاصله داشت. وی اظهار داشت که در آنجا بسیار زندانیان زیادی وجود داشت. "برخی در جنگ دستگیر شده بودند، دیگران که غیر نظامی ها بودند، از خانه هایشان گرفتار شده بودند. برخی به علت نداشتن غذای کافی به شدت مریض بودند. من شخصاً سه نفر که در آن زندان شکنجه می شد و در نتیجه شکنجه به هلاکت رسیدند، دیدم. یکی از فاضل بیگ بود، دیگری از پغمان و سومی از میدان شهر بود. آنها جنازه مرد میدان شهری را در کنار دیوار وزارت تحصیلات عالی انداختند. اما روزهای بعد که هوا گرم بود، جنازه واقعاً بو گرفته بود. بناءً ما وی را پهلوی دیوار دفن کردیم."

یک غیر نظامی زن که پسرش دستگیر شده، به زندان انداخته شده و توسط نیروهای وحدت به قتل رسیده، گل نام دارد و تاجیک است. وی توضیح داد که چگونه پسرش محمد هارون که در سال آخر مکتب بود، در ۱۵ دلو ۱۳۷۱ مطابق با ۲ فیروزی ۱۹۹۳ ناپدید شده است. بچه کاکایش به پروژه عدالت افغانستان گفت که آنها هر دو زمانی که از مکتب سپین کلی عبور می کردند، توسط نیروهای حزب وحدت دستگیر شدند. بچه کاکا توانسته که فرار کند. گل گفت که ۱۵ روز بعد، پس از صرف کردن پول زیاد آنها توانستند که موقعیت جنازه پسرش را به دست آورند. جنازه در یک چاه خشک در پرورشگاه افشار با نشانه های زیاد از شکنجه روی بدنش بود. بچه کاکایش گفت که آنها وی را سوختانده و چشمانش را در آورده بودند. وی علاوه داشت که دلیل اینکه قوماندانان وحدت چنین جنایتی را مرتکب شدند، گفتنش ناممکن است. شاید به خاطر تعصبات قومی و مذهبی بوده است."

زمانیکه احزاب مختلف با حزب وحدت وارد جنگ شدند، غیر نظامیان وابسته به دیگر گروه ها مورد مظنون قرار گرفته یا اینکه به طور موجه هدف حمله قرار می گرفتند. وقتی که تنش با شورای نظار و دولت اسلامی به وخامت نهاد و رهبری وحدت دولت اسلامی را در اواخر سال ۱۹۹۲ ترک کرد، تاجیک هایی که با شورای نظار شریک بودند، مظنون شدند. فاطمه که از شمالی است می گوید که شوهرش متهم به جاسوسی و داشتن مهمات شد بعد از آنکه وحدت، مناطقتشان را در نزدیکی سفارت روسیه در جنگ با شورای نظار گرفتند. وی بیان داشت که قوماندان شفیع دیوانه، رئیس لوای دوم و قوماندان دیگری که صورت سرخی داشت به خانه آنها آمده و شوهرش را مورد لت و کوب قرار دادند. (قوماندان شفیع یکی از چندین قوماندان حزب وحدت بود که به علت جنایات وسیعش، لقب دیوانه را گرفت. وی محصل دانشگاه بود زمانیکه مجاهدین کابل را تصرف کردند، اما یکی از مشهورترین قوماندان های وحدت شده و در اظهارات شاهدان متواتر از وی نام برده شده است.) وی اظهار داشت که بعد از تلاشی تمام خانه و غارت کردن برنج، آرد و دیگر مواد غذایی، آنها سلاحی پیدا نکردند، اما هنوز می خواستند که

شوهرش را دستگیر کنند. فقط زمانی که وی گریه کرده و تمام پول و دارایی شان را به آنها داده، آنجا را ترک کردند. وی گفت که چند روز بعد، سه یا چهار مرد آمده و از همسایه شان که آنها هم از شمالی بودند، چای خواستند و به دختر جوانش بنام جمیله تجاوز کردند. فاطمه بیان داشت که بعد از آن به زودی با فامیلش منطبق را ترک کردند.

یک زن بنام ش. گفت که شوهرش توسط قوماندان شفیع دیوانه و قوماندان نبی گاو در پوسته دهمزنگ دستگیر شده و متهم به سنی و پشتون بودن شد. آنها وی را لت و کوب کرده و دستش را شکسته و آرنجش را درآوردند که فعلاً وی معلول شده است. زن دیگری بنام بی بی، جنگ بین شورای نظار و حزب وحدت را در علاءالدین و کارته سه در حوت ۱۳۷۲ (فبروری ۱۹۹۴) به یاد می آورد. افراد وحدت غیر نظامیان را از خانه هایشان به شمول مردها دستگیر کرده تا برایشان سنگر بکنند. وی بیان داشت که شوهرش در سرک شان دستگیر شده زمانی که وی خانه را برای کار ترک می کرد و برای کندن سنگرها به پوسته شفیع دیوانه در دهمزنگ برده شده است. "شوهرم به آنها گفت که نباید وی را بگیرند، وی یک فامیل برای نان دادن دارد و آنها باید بگذارند که کار کند. اما آنها توجهی نکرده، وی را لت و کوب کرده و بردند." وی اظهار داشت که بعداً مطلع شد که شوهرش شدیداً زخمی شده و به شفاخانه صلیب سرخ آورده شده بود.

دیگر غیر نظامیانی که در مناطق کنترل شده حزب وحدت زندگی می کردند مورد هدف قرار می گرفتند فقط به خاطر اینکه قوماندانان قدرت سوءاستفاده و جرائم را داشتند. به عنوان نمونه، کمال، یک مزدورکار در قلعه علی مردان بیان داشته که پسر ۱۵ ساله اش در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) با قوماندان محلی در پوسته نزدیکشان که نامش قوماندان هادی بود، درگیری لفظی پیدا کرد. کمال اظهار داشت که هادی در راه پسرش کمین کرده و وی را به یکی از سرکها برده و با ضرب گلوله کشت. پدرش گفت: "در آن زمان کسی قدرت نداشت. من هر جایی برای شکایت رفتم ولی هیچ نتیجه ای نداد."

شاهد دیگری بنام فریده، باشنده اصلی شمالی گفت که وی به خانه پدرش در قلعه قاضی برای مهمانی رفته بود. فریده گفت: یک محفل عروسی از شمالی برای بردن یک عروس به منطقه آمده و درپوسته وحدت واقع در منطقه سرپل دشت برچی متوقف داده می شوند. آنها به زور عروس را از موتر خارج کرده و به پوسته نظامی بردند. ولی قوماندانان پغمان، عزت و زلمی، مطلع شده و آمده و جنگ شدیدی آغاز شد. وی گفت: بعضی از اعضای محفل عروسی زخمی شده، اما عروس، گرچه لباسهایش پاره شد، نجات یافت. شنیدن اظهارات از آنهایی که در ساحه کنترل حزب وحدت زندگی می کنند، یک درک قوی از سوء استفاده و بدرفتاریهای روزمره و اکثراً خودسرانه وجود دارد. آنچه شاهدی به نام ر. به عنوان ظلم تشریح کرد چنین است که مردم محل مجبور بودند برای پوسته نظامی که در مکتب رابعه بلخی در کابل مستقر شده بودند، غذا تهیه بکنند. ماه جدی ۱۳۷۱ (دسامبر ۱۹۹۲ - جنوری ۱۹۹۳) بود و طبق گفته یکی از شهود که وحدت را خوب می شناخت. پوسته بعداً توسط قوماندان سید علی جان از وحدت نگهداری می شد. جنگ شدیدی بین جمعیت و وحدت در گرفت. ر. بیان داشت که به خاطر ظلم زیاد نظامیان، مردم ساحات همجوار را ترک کردند. بنا براین نوبت غذا دادنشان به طور متواتر افزایش یافت. وی (شاهد زن بنام ر) بیان داشت که یک شب عسکران به منطقه آمده و برای ۱۵ نفر غذا خواستند. "شوهرم به آنها گفت که کار نیست و ما پولی برای خریدن غذا نداریم. تمام خانه را بگردید، اگر یک پاو برنج یا آرد یافتید، بعداً مرا بکشید." عسکران عصبانی شده و گفته تا بایسیکلش را بدهد وگرنه او را خواهند کشت. آنها برای یافتن غذا به دیگر مناطق رفتند. وی بیان داشت که در روزهای بعد، شوهرش و همسایه اش از مسجد دستگیر شده و به لیسه سور یا برده شدند. عسکران هرچه که در جیب داشتند، گرفته و آنها را به سختی لت و کوب نمودند که شوهرش در اثر آن مریض شد.

ر. اظهار داشت که نیروهای وحدت به خانه آمده و آنها را لت و کوب کرده و پول خواستند. وقتی آنها گفتند که هیچ چیز ندارند، عسکرها دو پسرش را لت و کوب کرده و برخی از اموالشان را گرفته و محل را ترک کردند. در روزهای بعدی ایورم (برادر شوهرم) مورد هدف قرار گرفت. نظامیان از وی خواسته بودند که خانه دو طبقه اش را ترک کرده که آنها می خواستند به پوسته نظامی تبدیل کنند. "آنها گفتند که وی حق ندارد تا چیزی از اموال را با خود ببرد." وی به خاطر ظلم نظامیان وحدت از سخته قلبی در گذشت. ر. اظهار داشت که چون نظامیان روز به روز ظالم تر می شدند، مردم را کشته و اموالشان را چور می کردند، فامیل تصمیم به ترک محل گرفتند. آنها یک

کراچی را برای بردن آنچه از اموالشان باقی مانده بود، کرایه کردند ولی حتی در آزمون هم باید مقداری از اموال را به نظامیان می دادند. وی علاوه کرد که بعد از مدتی که به خانه برگشتند، تمام دروازه ها و پنجره و سیمهای برق را چور کرده بودند.

زن دیگری بنام ز. از زندگی در منطقه چهار راهی نجاری در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) چنین توصیف کرده است. یک بعد از ظهر قوماندان های مربوط به شفیع دیوانه به خانه اش وارد شده و فوراً شوهرش را مورد لت و کوب قرار دادند. "آنها می خواستند بدانند که وی به کدام حزب وابسته است؟ وی گفت که به هیچ حزبی وابسته نیست و یک کارگر در تعمیرگاه می باشد. سرانجام، آنها وی را لت و کوب کرده و با خود بردند. ما مردم فقیر بودیم. ما پول، دارایی یا اموال قیمتی نداشتیم. اما آنها آنچه که داشتیم با خود بردند. برای چهار یا پنج روز شوهرم را نگهداشته و ما هیچ اطلاعی از وی نداشتیم. بالاخره، خدا مهربان شد و یکی از همسایگانمان به قوماندان شفیع دیوانه گفت که شوهرم بی سواد است و به هیچ حزبی وابسته نیست. وی به خانه برگشت و زیاد لت و کوب شده بود. ما خیلی ترسیده بودیم و منطقه را ترک کردیم. ما حتی اموال باقیمانده خود را برنداشتیم.

تحقیقات انجام شده توسط پروژه عدالت افغانستان بیان نمی کند که رهبری حزب و قوماندانهای ارشد حزب، دستور جنایات و سوءاستفاده ها علیه غیر نظامیان را داده است. برخی اظهارات از رهبری بیان می کند که مزاری مشخصاً شکایاتی را در مورد رفتار قوماندان هایش دریافت داشته است. به عنوان نمونه، شاهدی بنام سامی گزارش داد که ستاد مزاری در حضور من اخطار داده و تهدید کرد (قوماندانهای زیر دست: ابو شریف مزاری و مرتضی) جرائمی را مرتکب نشوید که آبروی آنها را می برد. "رهبران حزب وحدت نتوانستند که جلو بد رفتاری ها و تخطی هایی که توسط قوماندان هایشان صورت می گرفت بگیرند بلکه به مرور زمان نه تنها از این اعمال جلوگیری به عمل نیامد بلکه پالیسی عدم جوابگویی نیز رایج گردید. در واقع، گرچه آنها برای اجرای دسیپلین و نظم میان زیر دستانشان ناتوان بودند، رهبران وحدت هنوز هم آنها را به عنوان قوماندانان قانونی در حزب شناخته و حتی تصدیق می کردند که قوماندان ها در این آدم ربایی ها و دیگر جنایات دست دارند به خاطر انتقام در مقابل دیگر احزاب با اعمال مشابه دست میزدند. بنا بر این، در برخی موارد، رهبری وحدت از جنایات به عنوان بخشی از رقابت درون حزبی اغماض می کردند، در دیگر موارد، بی میلی آنها برای کنترل قوماندان هایشان، ناکامی شدید از فرماندهی و رهبری را نشان می داد. در هر مورد، آنها در جرم به خاطر جنایات واقع شده شریک می باشند.

۶, ۵, ۲ نمونه هایی از جنایات علیه غیر نظامیان در شمال

در شمال افغانستان، قوماندان هایی که به قوماندان های حزب وحدت وابسته بودند از سلطه خود بالای منطقه و قدرتشان برای توقیف و ایجاد وحشت در میان شهریان و غیر نظامیان استفاده کردند. اعمال متذکره بدون هیچگونه ارتباطی به جنگ های ذات البینی احزاب صورت می گرفت. پروژه عدالت افغانستان، اظهارات مفصلی در مورد قتل عام غیر نظامیان پشتون توسط نیروهای حزب وحدت در سه واقعه جدا از هم دریافت داشته است. این واقعات به دنبال اولین شکست طالبان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷ اتفاق افتاده است طوری که شاکیان توانستند معین کنند، این اعمال برای گرفتن انتقام واقع شده است. تمام کشته شدگان پشتون بودند متعلق به گروه قومی که طالبان بودند.

اعضای چندین فامیل در منطقه تصدی بلخ از کشته شدن نه مرد و کودک در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۸) توسط قوماندان کندک حزب وحدت بنام علی سرور گنکس بیان داشته اند. (گنکس به معنی دیوانه یا شرابی یک لقب دیگری برای قوماندان های وحدت که شهرت ظلم داشتند، می باشد.) یک شهروند غیر نظامی بنام محمد بیان داشت که قوماندان سرور که افرادش را در مناطق تصدی، علی چوپان و کارته آریانا مستقر کرده بود، تمام پشتون هایی که در مزرعه متعلق به یک تجار محلی بنام رسول برات کار می کردند را دستگیر کرد. پدرش، امیر گل و برادر سیزده ساله اش، گل میر و شش مرد و کودک دیگر دستگیر شدند. دستانشان بسته شده و به یک مسجد نزدیک شیعی (تکیه خانه) در قریه علی چوپان برده شدند. محمد می گوید که بعداً آنها بوسیله تفنگها، چوب، سنگ و چاقو و برچه تا سر حد مرگ لت و کوب شدند. بعد جنازه ها قطعه قطعه شده و به یک چاه نزدیکی مسجد انداخته شدند.

همسر یکی دیگر از قربانیان به پروژه عدالت افغانستان گفت که چگونه پسر سیزده ساله اش بنام آقا محمد برای دیدن یکی از دوستان پدرش که هزاره بود رفته تا سعی کند وی را برای شفاعت متقاعد کند. "من به وی گفتم که عجله کند تا وی را خبر کند تا اینکه شوهرم رها شود. اما وقتی وی به قریه علی چوپان رفت، مردان مسلح علی سرور وی را نیز دستگیر کردند. آنها دستانش را به هم بسته و پیش علی سرور بردند. وی پسر سیزده ساله ام را هم کشتند سپس وی نیز به همان چاه انداخته شد."

محمد و دو زن بیوه به پروژه عدالت افغانستان بیان داشته اند که چگونه علی سرور و افرادش خانه های کشته شدگان را چور کردند. محمد گفت که دو روز بعد، وی با تعدادی از ریش سفیدان برای دیدن صاحب مزرعه، رسول برات رفتند. وی گفت که نمی تواند در مورد مرتکبین کاری بکند، اما ما کوشش خواهیم کرد تا اجساد را برای دفن به دست آوریم. محمد گفت که بعد از یازده روز استاد محقق اجازه داده و دو نماینده از حزب وحدت را فرستاد. دو نفر از جنبش، دو نفر از حزب اسلامی و دو نفر از جمعیت اسلامی آمدند. ما جنازه ها را از چاه در علی چوپان بیرون آوردیم. همه جنازه ها قطعه قطعه شده بودند."

محمد اظهار داشت که مردان و کودکان به قتل رسیده از میان فقیرترین افراد در منطقه بودند و قربانیان را طبق ذیل نام برد:

۱. عبدالغفور ولد ولی محمد، ۴۰ ساله
۲. عبدالکریم ولد محمد نور، ۲۳ ساله
۳. عین الدین ولد محمد نور، ۲۵ ساله
۴. امیر گل ولد شیر جان، ۴۵ ساله
۵. گل میر ولد امیر گل، ۱۳ ساله
۶. شاه ولی ولد سلطان محمد، ۱۸ ساله
۷. شرف الدین، ۴۰ ساله
۸. زمان ولد شرف الدین، ۱۷ ساله
۹. آقا محمد ولد عبدالغفور، ۱۳ ساله

محمد گفت: "جنایت علی سرور واضح است. این جنایت نه در تاریکی شب بلکه در روز روشن واقع شده است. جرم آن نه نفر چه بوده است؟ آنها نه طالب بودند و نه جیز دیگر. تنها گناه آنها این بود که پشتون بودند."

قتل عام دیگر غیر نظامیان پشتون در بز سوخته قریه فرل آباد واقع در ۹ اپریل ۱۹۸۸ (۱۳۷۷/۱/۲۰) واقع شده است. یکی از نجات یافتگان گفت که وی و هم قریه هایش در یک ملی بس بودند که توسط قوای حزب وحدت متوقف شدند. "ما در حدود هشت نفر بودیم که برای کار روزانه به شهر می رفتیم. طبق معمول من و برادرم برای کار به شهر می رفتیم. یک شب که به خانه بر می گشتیم، نیروهای قوماندان بابا، یک قوماندان وحدت که در مزار قرارگاه داشت، ظاهراً زیر دست استاد محقق، ملی بس را متوقف کرده و از همه پرسیدند که اهل کجا هستیم. وقتی که به آنها گفتیم که از قریه گریمار هستیم آنها ما را از موتر پایین کرده و به پوسته شان برده و متهم به طالب بودن نمودند. ما همه پشتون بودیم. آنها تمام پولهایمان را گرفته و ما را داخل یک کانتینر انداختند. در نیمه های شب دروازه کانتینر را باز کرده و دستانمان را باهم بسته کرده و بیرون به نزدیکی یک چاه بردند. اول آنها برادرم را به داخل چاه انداخته و در داخل چاه بالای او فیر کردند من شروع به فرار کردم در حالیکه هنوز دستانم بسته بود و آنها بالایم فیر کردند. من در قسمت دستم زخمی شدم و یکی از آنها به تعقیب می دوید اما من به قریه قلعه محمد که نزدیکترین منطقه بود، رسیدم. آنها مرا نگررفتند. اما دیگران را داخل چاه انداختند. نامهایشان قرار ذیل است:

۱. سید احمد ولد حاجی برات
۲. محمد حسن ولد آته گل برادر رمضان
۳. امان الله ولد سید محمد
۴. اسدالله ولد محمد حسن
۵. نورالله ولد بسم الله
۶. جمعه الدین ولد قطب الدین

بعداً، اجساد از چاه بیرون کشیده شده و در یک قبر دسته جمعی دفن شدند.

نیروهای تحت سلطه استاد یاسین، قوماندان ارشد حزب وحدت در شمال مربوط به محقق متهم به یکی دیگر از قتل عام و اختطاف غیر نظامیان پشتون می باشد. این واقعه چهار ماه بعد از کشتار گوری مار در قریه کمپیرک ولسوالی نهر شاهی ولایت بلخ، در حدود ۲۰ کیلومتری از شهر اصلی مزار شریف واقع شده است. یکی از نجات یافتگان بنام خان گفت که در تاریخ ۱۳۷۷/۵/۱۵ (۱۹۹۸/۸/۶) قریه اش توسط صدها تن از جنگجویان وحدت، ساعت ۳:۳۰ صبح مورد حمله قرار گرفت. "بیشتر مردم کمپیرک پشتون وبقیه ترکمن و عرب بودند. در مجموع سه صد خانه که همه ما دهقان بودیم، وجود داشت. استاد یاسین از قریه همجوار، شیخ مرغلان در حدود دو کیلومتری ما بود. افرادش از مرغلان و سر آسیاب و بقیه از بامیان آمدند. آنها قریه مان را مورد حمله قرار دادند برای اینکه فکر می کردند طالبان آنجا پنهان شده اند."

خان می گوید نظامیان به خانه ها آمده و کشتار مردها و حیوانات را شروع کردند. وی گفت که پنج ضربه در قسمت های مختلف بدنش خورده و بعداً روی زمین مانند مرده دراز کشیده است. "من چشمانم را بستم تا آنها دیگر فیر نکنند و من صدایشان را می شنیدم که می گفتند من کشته شده ام. آنها برادرم را دستگیر کرده و بیرون بردند. زنان و اطفال گریه می کردند. در همین حال، آنها تمام اموال را به خارج از خانه ام می کشیدند. من از ساعت ۳:۳۰ الی ۴:۰۰ صبح روی زمین دراز افتاده بودم و مقدار بسیار زیادی خون از من رفته بود. ساعت ۴:۰۰ تعدادی نفر از قریه های همجوار آمده و مرا به همراه ده نفر زخمی دیگر به شفاخانه در شیبیرگان بردند." خان بیان داشت که تعداد زیادی از زخمی ها به طور دائم معلول شدند. به عنوان مثال، وی یک دستش کار نمی کند.

وی اظهار داشت در آن زمان، حزب وحدت قریه شان را ترک کرده و به سرک آسفالت به قریه لنگرخانه رفته و طالبان وارد مزار شریف شده بودند. آنها وسایل خانه و موآشی را برده بودند. اما معلوم شد که نگهداری وسایل چور شده و فرار از طالبان مشکل است. خان علاوه داشت که افراد استاد یاسین تعدادی از وسایل چور شده را به قریه های خودشان در مرغلان و سر آسیاب بردند. مابقی وسایل در سرک ها و در قریه های دیگر در موترهایی که با آنها رانندگی می کردند، پیدا شد.

وی گفت: "افراد محقق مردم ما را کشتند فقط به خاطر اینکه آنها پشتون بودند. هر کسی در بلخ می دانست که ما دهقان های فقیر بودیم که غیر مسلح بوده و هیچ طالبی در بین خود نداشتیم." وی بیان داشت که ۱۷ نفر کشته شدند که ۱۵ نفر آن را طبق ذیل مشخص نمود:

۱. ملا عبدالرزاق، ۶۲ ساله، ملای مسجد قریه
۲. نور گل ولد الله نور، ۴۵ ساله
۳. محمد گل ولد الله نور، ۴۰ ساله
۴. محمد اکرم ولد جمعه خان، ۳۰ ساله
۵. دو نفر که مهمان محمد اکرم بودند.
۷. غلام علی ولد شیخ محمد، ۷۵ ساله که بزرگ قریه بود.
۸. تاج محمد قریه دار ولد دین محمد، ۷۰ ساله
۹. داد محمد ولد نور محمد، ۵۰ ساله
۱۰. عبدالغنی ولد عبدالرسول، ۵۰ ساله
۱۱. نور محمد ولد محمد حیدر، ۶۵ ساله
۱۲. چوپان نور محمد که یک مرد پیر بود، ۸۰ ساله
۱۳. سید عالم، ۵۵ ساله
۱۴. محمد خان ولد میر علم، ۴۰ ساله
۱۵. محمد سرور ولد جمعه خان، ۷۰ ساله

خان گفت که بیشتر از هفتاد نفر از قریه که در بین آنها برادرش بوده، دستگیر شده اند. یکی از دستگیر شدگان منصور است که بیان داشت آنها به طور مجموعی ۷۲ زندانی بردند.

"به من گفته شد که از خانه ام بیرون آیم و با قنطاق تفنگ لت و کوب شدم. سپس آنها دستهایم را به هم بسته کردند و مرا به مسجدی که موتر هایشان آنجا پارک بود، بردند. من تمام افراد قریه را آنجا با دستهای بسته و صورتهای خونین دیدم. آنها امر کردند تا سوار یک موتر کاماز روسی شویم. خیلی سخت بود برای اینکه دستانمان بسته بودند. من نزدیک بود که بیافتم. یکی از زندانیان تقاضا کرد تا دستان یک یا دو نفر را باز کرده تا به بقیه در سوار شدن لاری کمک کنند. آنها وی را با قنطاق تفنگ در سرش زدند و وی بیهوش شد. وی هنوز زنده است ولی تکلیف عصبی دارد. آنها آن مرد را مانند بوجی به داخل لاری انداخته و همه ما را به سیلو در مزارشریف بردند.

منصور بیان داشت که آنها به یک کانتینر ذخیره تیل که به عمق پنج متر بود، برده شدند؛ راه آن مانند چاه پوشیده شده بود. به آنها امر شد که داخل آن شوند، اما یکی از نظامیان که بهتر از دیگران به نظر می رسید، پیشنهاد کرد که یک نردبان بیاورند. بناً لحظه ای صبر کرده و بعداً به داخل کانتینر انداخته شدند.

کانتینر ۵ متر بلندی و ۵ متر عرض داشت و کسان دیگری نیز آنجا بودند که قبل از ما آورده شده بودند. ما برای چندین ساعت آنجا بودیم و این در جریان روزهای داغ تابستان بود. بسیار گرم بود و ما شدیداً تشنه بودیم. ما فریاد زدیم تا برایمان آب بیاورند ولی هیچ جوابی نبود. در همین حال، ما می توانستیم که صدای فیر را به مدت یک ساعت بشنویم و بعداً همه جا را سکوت فرا گرفت. همه ما در وضعیت بسیار بدی بودیم، اما کاری نمی توانستیم بکنیم. بنا براین، دوباره فریاد زدیم: آهای مردم! برایمان یک کمی آب بیاورید وگرنه می میریم. سپس، یک کسی آمد و پرسید که چه کسی ما را آنجا انداخته بود؟ ما جواب دادیم که حزب وحدت ما را آنجا انداخته است. بعد، وی دوباره پرسید که شغل ما چه بوده؟ ما گفتیم که ما کارگران فقیر هستیم و مردان مسلح وحدت ما را در آنجا قرار داده است. وی گفت که بیرون آید، اما ما گفتیم که کانتینر بسیار عمیق است و ما بدون زینه نمی توانیم که بیرون آیم.

یک زینه آورده شد و اسرا بیرون آمدند، خان و دیگر همراهانش فهمیدند که طالبان منطقه را گرفته بودند، آنها رها شدند تا خانه بروند.

ما به قریه برگشتیم. برخی اوقات پیاده و بعضی اوقات سواره. وقتی که رسیدیم، ما دیدیم که هیچ چیز باقی نمانده بود. تعداد زیادی از مردم کشته شده یا زخمی شده بودند و تمام فامیل ها وحشت زده و گیج بودند. آنها تمام اموال و مواشی را چور کرده بودند. مردم قریه های همجوار، از هیواد و لنگرخانه و دیگر مناطق مصروف دفن مرده ها بودند. آنها قالین و ظرف و وسایل برای کمک به ما آورده بودند و تسلیت می دادند با گفتن اینکه "صبر داشته باشید برای اینکه خدا صابران را دوست دارد و قتی که مصیبت ها فرا می رسد."

۳،۵،۶ سوء استفاده دائمی از قدرت در هزاره جات، نمونه جنایات مربوط به جناح اکبری از حزب وحدت

در جریان مقاومت علیه حزب دموکراتیک خلق افغانستان (PDPA) و اشغال شوروی، اکبری از ولسوالی ورس ولایت بامیان رهبر حزب سپاه پاسداران بود. این حزب در سال ۱۹۸۹ با دیگر احزاب شیعی ادغام شده و حزب وحدت را تشکیل دادند. اکبری، یک رهبر پرنفوذ و عضو کمیته مرکزی در حزب ترکیبی جدید باقی ماند. در جریان جنگ های داخلی و گروهی در کابل در سال ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶ وی به عنوان رقیب مزاری برای رهبری حزب وحدت ظهور کرد. زمانی که جنگ مزاری با اداره ربانی در اوائل سال ۱۹۹۳ به بعد شدیدتر شد، سپاه پاسداران اکبری به عنوان جناح وحدت طرفدار دولت اسلامی دوباره ظهور کرد. جناح اکبری توسط مسعود حمایت شده و در چندین دور از جنگ ها با حزب مزاری و خلیلی هم در کابل و هم در هزاره جات درگیر بوده است. این رقابت حزبی اساس جنایات زیاد داخل شیعی شد. در دوره سال ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۱، اکبری اتحادی را با طالبان ایجاد کرده که به وی اجازه می داد به عنوان رهبر برجسته شیعه کشور در هزاره جات باقی مانده و قوماندان های وابسته اش در مقامهای اداری گماشته شده، گرچه وی خودش از گرفتن کدام مقام اداری اجتناب کرد. در جریان اداره کرزی، اکبری موقعیتش را به عنوان یکی از رهبران سیاسی شیعه حفظ کرده و در ماه می ۲۰۰۵ به عنوان کاندید پارلمان در ولایت بامیان معرفی شده بود.

به عنوان یک مثال از چگونگی سوءاستفاده های همیشگی که نسبت به جنگهای داخلی بیشتر دوام داشته است، لطیفه اهل ورس از اختطافش توسط مردان مسلح که اقارب نزدیک اکبری یا قوماندان هایش بودند، شرح داده است. این حادثه در ۱۰ یا ۱۲ ماه عقرب (نوامبر ۲۰۰۰) واقع شده است. لطیفه اظهار داشت که وی توسط بچه کاکای اکبری بنام همایون مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. وی در آن زمان ۱۵ سال داشت. لطیفه بیان داشت:

ساعت ۱ شب بود زمانیکه ۱۳ مرد مسلح و قوماندانان مربوط به استاد اکبری به خانه ما آمدند. ما همه در یک اتاق در حال استراحت بودیم. آنها از بالای دیوار حیاط آمده و دروازه حویلی را خرد کردند. دروازه کهنه و قدیمی بود. سپس، به پشت پنجره اتاقی که استراحت بودیم، آمده و گفتند: "حرامزاده ها! در را باز کنید." وقتی که در را باز نکردیم، آنها یک میله آهن دراز را گرفته و به زیر دروازه گذاشته تا آنرا باز کنند. اما هنوز هم در باز نشد. بناءً آنها پنجره را شکستند.

لطیفه اظهار داشت که پنج مرد داخل آمده در حالیکه وی و خواهرش به حمام فرار کرده و در را قفل کردند. اما مردان مسلح داخل شدند.

آنها با من بسیار رفتار بد کردند. من زیاد جیغ کشیدم اما هیچ کس نمی توانست کمک کند. آنها پدرم را لت و کوب می کردند. مادرم قرآن مقدس را گرفته و آمده به آنها گفت: به خاطر قرآن پاک، این اعمال ظالمانه را علیه ما انجام ندهید. جرم ما چیست که شما در مقابل ما چنین رفتار می کنید؟ تمام همسایگان فریاد و جیغ ما را شنیدند، اما آنها نمی توانستند از خانه هایشان بیرون آیند برای اینکه یک مرد مسلح مقابل هر خانه مستقر شده بود. در نتیجه، آنها مرا لت و کوب کرده و بیرون بردند. پدر و مادرم و بقیه اعضای فامیل و همسایگان مجبور بودند تا صبح در داخل بمانند بناءً آنها نتوانستند بفهمند که من به کجا برده شده بودم.

لطیفه از اختطاف کنندگانش به عنوان اقارب و همدستان نزدیک اکبری نام برده است:

همایون (که تا زمان ختم DDR، یک قوماندان در فرقه اردو وابسته به اکبری بود)، دین محمد، ظفر و حسین بخش-نواسه های کاکای اکبری، مهدی و ابراهیم عیار، اقارب اکبری و ظاهر محمودی، بچه کاکای اکبری، وی نیز یک قوماندان اکبری بود.

لطیفه اظهار داشت:

آنها در آن شب آمده و مرا با سر و پای برهنه به قریه بورغوسونک بردند. در تمام راه مرا تهدید به کشتن می کردند در صورتیکه فریاد می زدم. آنها مرا به اتاقی بردند که مردم زیادی همه از افراد اکبری در آنجا بودند. من در آنجا به مدت نه روز بودم. من شبها به حالت بسیار بدی مورد تجاوز جنسی قرار گرفتم و بسیار جیغ زدم که چندین دفعه بیهوش شده و دوباره به حال آمدم. حتی هنوز وقتی به یاد می آورم، بسیار بد سر اعصابم تأثیر می کند اما چه می توانم بکنم؟ سپس، آنها مرا به قریه دیگری که پیناب جوی نام داشت برده و آنجا قرارگاه خود اکبری بود. بچه کاکای وی مرا به خانه اش که نزدیک خانه خود اکبری بود، برد.

وقتیکه از لطیفه پرسان شد که چرا وی اختطاف شد، وی بیان داشت که همایون با یکی از اقارب لطیفه نامزد شده بود، اما با وی خوشحال نبود. وی علاوه داشت: "وی مشکلات شخصی با نامزدش داشت و بناءً مرا ربود." گرچه، لطیفه گفت که پدرش یک صاحب زمین (ملک) بوده در حالیکه حزب سپاه پاسداران اکبری همیشه به شدت مخالف ملک بود.

فامیل لطیفه برای رهایی وی تلاش زیاد کردند. پدرش و پدر نامزدش (خسورش) که از اقارب وی بود بنام حسین داد عریضه ای را علیه مردان مجرم ترتیب دادند. حسین داد گفت: "سرانجام، ولسوال بزرگان منطقه را به شمول من و والدین لطیفه جمع کرد. خانه ای که آنها لطیفه را برده بودند متعلق به مامای همایون بود. وقتی که ما آنجا رفتیم، آنها ما را زیاد تهدید کرده و فحش دادند. چون آنها قدرت و سلاح داشتند، ما منطقه را ترک کرده و بازگشتیم. بعداً آنها لطیفه را به منطقه اکبری، قریه پیناب جوی بردند. مردم تصمیم گرفتند که از لطیفه اظهارات

بگیرند تا بدانند که آیا داوطلبانه رفته و یا اینکه درست است که وی را با اجبار برده اند. حسین داد اظهار داشت: "گرچه این امر مشکل به اثبات رسید: دو بار، اکبری و عده داد که وی را به ولسوالی حاضر کند. اما در آوردن لطیفه ناکام ماند. بار سوم، ده مرد مسلح اکبری وی را آوردند اما وی به خاطر ترس صحبت نمی کرد. رئیس جلسه و نمایندگان چهار ولسوالی همه مربوط به اکبری بودند. سرانجام، "وی سه مرتبه از اکبری تقاضا کرد که اگر اجازه داشته باشد چیزی بگوید. وقتی اکبری گفت که وی آزاد است هرچه بگوید، وی بیان داشت که نامزد حسین علی بوده است و آنها وی را با زور برده اند درحالیکه راضی و خشنود نیست. به محض اینکه این حرف را گفت، جلسه تصمیم گرفت که وی را به فامیلش تسلیم کنند. آنها پدرش را به داخل خواسته و دخترش را به وی تسلیم کردند. سرانجام، بعد از ۴۰ روز، وی به خانه فامیلش رفت.

گرچه همایون دستگیر شد، بعداً آزاد شد. این حادثه یک مثالی از قدرت محلی اعمال شده توسط قوماندان هایی که به وابستگی های حزبی شان برای به دست آوردن موقعیت های موثر در اداره رژیم های متوالی، روشن می سازد. سپس، آنها پشتوانه سیاسی شان را معافیت داده و جنایاتی مانند تجاوز جنسی، ازدواج اجباری را مرتکب شدند با دانستن اینکه حامیان حزبی شان مجبور به حمایت آنها خواهند بود. این نمونه از سوء استفاده و جنایات در اظهارات متضررین هم در دوره پیش از ۱۹۹۲ و هم بعد از ۲۰۰۱ انعکاس دارد.

شکنجه، تجاوز جنسی و قتل های دسته جمعی توسط نیروهای جنبش در سالهای ۱۹۹۱ الی ۲۰۰۱

۶،۶

تاریخچه جنبش

جنرال عبدالرشید دوستم به عنوان رئیس یکی از قدرتمندترین نیروهای ملیشه که حمایت دولت نجیب الله قبل از سال ۱۹۹۲ را داشت، خدمت کرده است. ملیشه های وی برای دولت نجیب الله برای محافظت ساحه های گاز طبیعی و تجارت و راه های اکمالاتی شمال به آسیای مرکزی که در آن زمان بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بود، مهم و حیاتی بود. ملیشه های دوستم، جوزجانی (نام ولایتی که از آنجا آمده بودند) به عنوان قدرتمندترین و موثرترین نیروهای ملیشه که با دولت کار می کرد به نظر می رسد و به اندازه کافی بزرگ بود تا به عنوان یک فرقه کامل، فرقه ۵۳، با داشتن بیشتر از چهل هزار افراد سازماندهی شد. (برای اطلاعات بیشتر در سالهای اخیر ملیشه های جوزجانی به فصل یک مراجعه کنید.)

در سال ۱۹۸۸، آنها به جای نیروهای شوروی جابجا شده در قندهار مستقر شدند. همچنین قطعات در خوست، لوگر، غزنی، گردیز و اطراف کابل مستقر شدند. سرانجام، بعد از شروع جنگ، چور و چپاول و جنایات، آنها به همراه دیگر ملیشه ها دستور به خارج شدن از کابل در سال ۱۹۹۱ شدند. در این دوره بود که جوزجانیها لقب گیلیم جم را حاصل نمودند که از لحاظ ادبیاتی به این معنی است که: گیلیم جمع شد. و به خاطر شهرت کامل در چور و چپاول کردن کامل متضررین و برای تخطی های حقوق بشرو خشونت های وسیع، چنین لقبی به آنها اطلاق می شد.

علیرغم خشونت ها، دولت نجیب الله به ملیشه ها به خاطر بقایش و ادامه اجراءات مستقر شدنشان علیه مجاهدین وابسته بود. ملیشه ها در سطح ملی و بین تمامی گروه های نژادی گسترش پیدا کردند اما در شمال، پیشرفت آنها نظامی بوده و از لحاظ سیاسی قدرت ضعیف داشتند و این مساله، اقلیت ها را و در قضیه دوستم، به ویژه از یک ها را ناراضی نگه داشته بود. گرفتاریهای نژادی بیشتر وجود داشت. اغلب، قطعات از یک ناحیه یا گروه قومی در مقابل مجاهدین از گروه قومی دیگر قرار می گرفتند، به ویژه قطعات شمال در مقابل مجاهدین پشتون قرار می گرفتند. پیشرفت ملیشه ها همچنین ارتباط بین ناراضیان دولت و قوماندان های مجاهدین را تسهیل می کرد.

دوستم که به عنوان عسکر فراشوت باز قبل از انقلاب ثور آموزش دیده بود، به یک قطعه دفاع خودی به دفاع انقلاب در ساحات نفتی شبیرگان جایی که کار می کرد، پیوست. قطعه وی در سراسر دهه ۱۹۸۰ رشد پیدا کرده و اول دسته، سپس تولی و سرانجام در سال ۱۹۸۹ فرقه ۵۳ شد. در ابتدا از قریه خودش و ولایت جوزجان عسکر گیری می کرد. اما در اواخر دهه ۱۹۸۰ وی شروع به جذب بعضی از قوماندان های مجاهدین و قطعاتشان کرد که در این جمله رسول پهلوان: یک ازبک از فاریاب و غفار پهلوان: یک ازبک از سرپل شامل بودند. هر دو قوماندان های ارشد بودند. شمار کوچکی از کادرهای نظامی آموزش دیده ازبک همانند برخی تاجیک ها، افسران حرفه ای در محدوده اردو نیز به فرقه ۵۳ پیوستند. اینها عبارت بودند از: جنرال مجید روزی: یک افسر توپچی ازبک و عرب از ولایت بلخ و جنرال جوره بیگ، یک افسر پیاده نظام از جوزجان. آنها برای حرفه ای ساختن ملیشه ها و رشد ظرفیت تکنیکی شان، به ویژه از لحاظ زره دار و توپچی کار می کردند. از میان گروه افسران دوستم، اکثریتشان اعضای جناح پرچم (PDPA) بودند و دوستم نیز از همان حزب بود. شبیرگان بیشتر یک شهر پرچمی بود و دوستم حمایت سیاسی گروه چند نژادی پرچمی ها را از آنجا دریافت می داشت.

در ماه های قبل از قطع کمک اتحاد جماهیر شوروی در جنوری ۱۹۹۲، دوستم همراه احمد شاه مسعود برای تشکیل اتحادی از قوای شمال وارد مذاکره شد. وقتی که نجیب الله کوشش نمود تا جنرال مومن- قوماندان تاجیکی گارنیزون حیرتان- را با یک پشتون خلقی جانشین گرداند، مومن به حمایت دوستم شورش کرد. در ۱۹ مارچ، اتحاد شمال متشکل از قوای مسعود، قوای دوستم، برخی افراد حزب وحدت و شورشیان پرچمی کنترل شهر مزار شریف را به عهده گرفتند. گرفتن شهر جنگ بسیار محدودی را در پی داشت و قوای مرتبط به دولت سابق- در آن مرحله مربوط به جنرال دوستم- و همچنین گروه های مجاهدین از تمامی احزاب سیاسی، به جز حزب اسلامی شهر را تصرف کردند. ارتباطات ما بین گروه های تشکیل دهنده اداره جدید متفاوت بود. جمعیت اسلامی بسیار کم مایل بود با عناصر رژیم کمونیستی سابق همکاری کند، درحالیکه دیگر گروه ها، به شمول حرکت انقلاب اسلامی و حزب وحدت با قرارگاه های حمایتی مخصوص به خود میان ازبک ها و هزاره ها تمایل مخالفی را نشان دادند.

در حالیکه تصرف مزار جنگ کمی را در پی داشت، این امر شاهد ویرانی قانون داخلی و اوامر و چور و چپاول گسترده داریی ها و اموال اداری و تصرف ساختمانهای غیر دولتی (به جای ویرانی آنها) بوده است. در محدوده اتحاد منطقه ای که مسوولیت تقرر و اداره را ادعا کردند همانند اخذ مالیات برای خودشان، پست ها و مقام وزارت توسط احزاب توزیع شد. به طور ناحیه ای، بر حسب شش ولایت شمالی (شرق به غرب: بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، سرپل و فاریاب)، نیروهای سابق طرفدار دولت که بیشتر آنها ازبک بودند، از لحاظ سیاسی مسلط بوده و خودشان را در چهارچوب یک گروه سیاسی رسمی که جنبش ملی اسلامی افغانستان نامیده می شد، سازماندهی کردند. در داخل این ساختار تمام دیگر احزاب رسماً حضور داشتند، اما استقلال تشکیلاتی خود را حفظ کردند.

در جولای ۱۹۹۲، به وزیر دفاع: احمد شاه مسعود پیشنهاد داد تا قرارگاه های عمومی را رسماً برای تنظیم و کنترل نیروها در منطقه تحت کنترل جنبش ایجاد کند. مسعود این امر را نپذیرفت، اما با وجود این دوستم یک ساختار تشکیلاتی جدید نظامی که تشکیل می شد هم از دولتی های سابق و هم از قطعات مجاهدین سابق در حوزه خودش ایجاد کرد. قطعه وفادار به یک قوماندان مشخص به طور افزاینده مهم شده و نسل جدید قوماندانهای غیر حرفه ای از لحاظ کنترل مستقیمشان بالای نیروهای وفادار به آنها یا زیر دستانشان موثرتر بودن از افسران حرفه ای را به اثبات رساندند. در مناطق خودشان، قوماندان های ارشد، طور مثال پهلوان ها حکومت از خود داشتند. به طور عموم، نظامی ساختن قطعات مجاهدین و حرفه ای کردن قطعات اردو وجود داشت. اما با آن هم دوستم در ایجاد آنچه که یک تحلیلگر کارشناس جنبش به عنوان یک اتحادیه سازماندهی شده و اتحادیه نظامی ناحیه ای نامیده، موفق شد.

جمعیت، اساساً از لحاظ ملی و ناحیوی مخالف دوست باقی ماند و اقدام به گماشتن قطعات جدید و منابع ضمیمه به قوماندان های خودش در شمال پرداخت. سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۴، سالهای مشکل همزیستی در شمال افغانستان بین مرکز جنبش و شورای نظار/جمعیت، علیرغم اتحاد در سطح ملی و همکاری در کابل در مقابل حزب اسلامی بود. بیشتر دشمنان سابق، اکنون متحدین ظاهری بودند و تعدادی از جنگ های محلی دست نگهداشته شد. جنگهای دیگر دوباره شکل گرفته بود- برخی از دشمنی های دیرینه بین مجاهدین- جمعیت برضد حزب اسلامی یا جمعیت

بر ضد حرکت انقلاب- جمعیت بر ضد جنبش شد. مرکز نیروهای اضافی جنبش به حمایت از متحدین جدید خودشان پرداخت.

با آنهم، در ساحات شمال، ساختارهای اداری سابق به کار ادامه داده، مسلماً با تغییر پرسونل بلند پایه و به طور موثر تحت نام جدید. در حالیکه جنگهای داخلی و منطقه ای وجود داشت، ثبات حفظ شده و این منطقه تعداد کثیری از مردمان جابجا شده داخلی که از جنگ کابل فرار کرده بودند را جذب کرد. با گذشت زمان، این منطقه، ساحه مهم عملیات های ملل متحد و نمایندگی های سازمان های غیر دولتی شد که عملیات ها را در دیگر مناطق به ویژه کابل، طرح ریزی می کرد.

جنايات جنبش عليه غير نظاميان در کابل

در حالیکه مزار شریف در این دوره نسبتاً امن بود، نظامیان جنبش به طور کامل در جنگهای کابل شرکت و در جنايات عليه غير نظاميان در کابل دست داشته اند. در اپریل سال ۱۹۹۲، زمانیکه دولت نجیب الله سقوط کرد نیروها در داخل و اطراف کابل وجود داشتند که یک ماه بعد رسماً جنبشی شدند. نیروهای جنبش تپه مرنجان، بالا حصار، میدان هوایی کابل، مکروریان کهنه و چمن حضوری با نقاط توپ خانه در تپه مرنجان و بالا حصار در دست داشتند. آنها همچنان جت های جنگنده به همراه پیلوت هایی که از دوره نجیب الله باقی مانده بودند، در اختیار داشت.

نیروهای جنبش در ابتدا در شمال تقویت شده و در دو ماه بعد، نظامیان داخل و اطراف پایتخت تا میدان هوایی خواجه روش را احاطه کردند. رهبر جنبش، عبدالرشید دوستم، در شمال باقی مانده، اما تمام قوماندان های ارشد ش در یک مرحله یا در جریان جنگ داخلی در کابل خدمت می کردند. اولین ساختار فرماندهی در کابل در می سال ۱۹۹۲، جنرال مجید روزی را به عنوان قوماندان عمومی نظامی، جنرال همایون فوزی: مسوول امور سیاسی، جنرال جوهر بیگ: مسوول استقرار نظامی و محاصره و جنرال امین الله کریم را به عنوان مسوول لوجستیک مقرر داشت. مجید روزی در اواخر سال ۱۹۹۲ به مزار فرا خوانده شد و به جای وی جنرال فوزی تعیین شد. رهبر عمده دیگر جنبش در کابل عبدال چریک از سید آباد، شمال شهر سرپل بود که مانند دوستم در ابتدا به گروه دفاع انقلاب پیوسته که منجر به فرماندهی لوای ۵۴ ملیشه ها در دوره نجیب الله شد.

نخستین استقرار جنبش طبق ذیل بود:

- قرارگاه های سیاسی، ریاست اسبق آب و برق، مکروریان
- قطعه گارد حکیم جرمن - نظامیان اندخوی - میدان هوایی
 - لوای ۶۴۲ میدان هوایی نعمت الله فرهاد - میدان هوایی و قرارگاه ها (HQ)
 - زینی پهلوان - میدان هوایی
 - زینی پهلوان - تپه های بالای قصبه کارگری
 - اسد الله مارخور - بالا حصار
 - جنرال اصغر لوگری - بالا حصار، بینی حصار، شاه شهید
 - فقیر قوماندان - بالا حصار
 - قوماندان همراه - لوای ۶۴۳ تپه مرنجان
 - عبدالرحیم پهلوان - قلعه زمان خان
 - جنرال زمان (برادر جنرال آصف دلاور) چهار راهی صحت عامه
 - عبدال چریک لوای ریاست سابق آب و برق - قرار گاه های گارد (HQ)
 - امان الله کریم - لوای ۶۴۲ مکروریان کهنه
 - فرقه ۵۱۱ - کارته نو و شاه شهید
 - قطعه زرهی - تپه مرنجان مصطفی قل ملسک

گرچه، مرکز عملیات های اصلی جنبش از سقوط نجیب الله تا سلطه کابل توسط طالبان، قرارگاه نقلیه بود که قبل از جنگ ایجاد شده بود و در جاده بین کارته نو و شاه شهید، درست در جنوب شرق مرکز شهر قرار داشت. این محل مرکز فرماندهی و کنترل در کابل بود. مهمات و نظامیان به کابل سرازیر شده و بعداً برای توزیع و استقرار به نقلیه آورده می شدند. تا عقد شورای هماهنگی در سال ۱۹۹۴، این محل همچنان مکانی بود که رهبران بلند پایه جنبش برای تنظیم عملیات های نظامی استفاده می کردند. قرارگاه نقلیه به طور مکرر توسط غیر نظامیان به عنوان محل جنایات عسکران جنبشی یاد شده است. پروژه عدالت افغانستان با تعداد متعددی از شاهدان در مناطق کارته نو و شاه شهید صحبت کرده است که بیان داشته اند نظامیان نقلیه مرتکب تجاوز جنسی، قتل و چپاول شده اند.

چندین زن از یک فامیل بزرگ بیان داشته اند که نظامیان جنبش به یکی از خانه هایشان در ناحیه شاه شهید در سال ۱۹۹۳ آمدند. م. گفت: افراد جنبشی ساعت ۹ صبح آمدند. "ما در بازکردن در برای لحظه ای تاخیر کردیم و زمانیکه شوهرم در را باز کرد، وی را لت و کوب کرده، می گفتند: چرا در را قفل کردی؟ آیا دشمنان ما را در خانه ات جا داده ای که بتوانند بر ما کمین کنند؟" م. گفت: وقتی نظامیان به بالای بام رفتند، آنها مامای شوهرش را روی بام پیدا کرده و بدون سوالی بر وی فیر کردند. "آنها یک مرد دیگر فامیل را با قنداق های تفنگشان می زدند و می پرسیدند، چرا تا به حال منطقه را ترک نکرده اید؟ ما دستور داریم که سر شما به رهبران ما تعلق دارد و ناموس و اموال شما به ما تعلق دارد. بنا بر این شما حق سوال ندارید که ما چه کار می خواهیم بکنیم."

یکی از خواهران یک مرد مقتول بنام و. سعی کرد که از نزدیکترین پوسته نظامی اجازه دفن جنازه را بگیرد اما به گفته فامیل آنها به پا هایش فیر نمودند و در نتیجه او به طور دائم معلول شد. م. اظهار داشت که بیشتر زنان و دختران فامیل برای حفظشان به دیگر مناطق رفته بودند. اما خاله شوهرش بنام س. که هنوز در آنجا زندگی می کند، با زور به قرارگاه نقلیه برده شد. م. بیان داشت که گرچه وی یک زن پیر بود، اما مورد حمله جنسی قرار گرفت.

بعداً، یکی از خواهران مقتول بنام آ. بیان داشت که آنها یک مکتوب از قوماندان قرارگاه نقلیه به دست آورده بودن که به آنها اجازه می داد به خانه رفته و اموالشان را بیاورند. وی با شوهرش و دو خواهرزاده اش رفتند. وی اظهار کرد بعد از آنکه به خانه رسیدند، یک گروهی از مردان مسلح جنبشی هم رسیدند. آگفت: "آن افراد ظالم کارهای بدی در حق من کردند که نمی توانم بیان کنم. آنها اجازه بردن اموال را به ما داده بودند تا بتوانند که آمده و به ما تجاوز کنند. خواهرزاده هایم مقبول بوده و اندام زیبایی داشتند. قوماندانشان به آنها گفت که سرهای ما برای قوماندان هاست و اموال و جانهای ما متعلق به افرادش است." یکی از خواهرزاده ها بنام ب. گفت که به عسکران گفته که وی فقط لباسهای اولادش را می گیرد. "آنها به من گفتند که سریع منطقه را ترک کنم. اما اول باید آنها را خوش نگاه کنم." وی گفت: بناءً آنها مرا تجاوز جنسی کردند. چون من جوان و صحتمند بودم، فهمیدم که چه بر سرم آمد. "گلیم جم ها توجه نمی کردند که آیا زن جوان است یا پیر، وقتی که زنی را پیدا می کردند، مورد تجاوز قرار می دادند.

پروژه عدالت افغانستان اظهارات چندین زن را شنیده است که می گفتند شوهرانشان لت و کوب شده بودند، خانه هایشان چور شده و خودشان تجاوز جنسی متحمل شده و یا توسط مردان جنبشی مورد سوء قصد جنسی قرار گرفتند. و. که یکی از باشندگان شاه شهید است به تازگی از دواج کرده بود زمانیکه نظامیان جنبشی در سال ۱۹۹۳ یک شب وارد خانه اش می شوند. آنها شوهرش را لت و کوب کرده و در کنج خانه بستند. آنها همچنان برادر شوهرش که در همان خانه زندگی می کرد، لت و کوب کردند. "آنها همسر وی را تجاوز جنسی نکردند برای اینکه وی بچه های زیاد از خورد و کلان داشت که گریه می کردند و جیغ می زدند. اما من چه بدبخت بودم! آنها تمام جواهرات و داراییم را دزدیده و به من تجاوز کردند."

یک متضرر دیگر بنام ش. بیان داشت که وی سه یا چهار ماه باردار بود زمانی که در یک شب در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) مورد حمله قرار گرفت. "ساعت ۱۰:۳۰ شب بود که آنها دروازه خانه ما را شکستاندند. وی اظهار داشت که ۲۴ مرد با صورت های پوشیده، شوهرش را لت و کوب کرده و دو تن از مردان وی را گرفته و به اتاق دیگر کشان کشان بردند. وی گریه می کرد و فریاد می کشید، اما وی از تجاوز جنسی نجات پیدا کرد توسط بچه کوچکش که خود را به روی مادرش انداخته بود. تمام اموال ش. دزدیده شد. "من به آنها گفتم که فقیر هستیم و

چیزی نداریم. اما آنها دوازده لک افغانی، یک سیت تلویزیون، یک چرخ خیاطی، و یک دیگ بخار را دزدیدند که تمام دارایی من بود و آنها بردند."

ش. روز بعد منطقه را ترک کرده و گفت که در مسیر راه دختری را با لباس سرخ دیده است که با زور کشان کشان برده می شد. وی گفت: وقتی آنها مدت زمانی بعد برگشتند تا اموالشان را بردارند، وی فهمید که شب بعد از اینکه خانه اش مورد حمله قرار گرفته بود، افراد جنبشی به خانه همسایه شان که یک دریور از بگرامی بود، آمده بودند. وی علاوه داشت که وی لت و کوب شده و همسرش بسیار به وضع فجیع مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. وی نمی توانست بدون اجازه عسکران از خانه خارج شود.

تعداد زیادی از شاهدان در مناطق شاه شهید و کارته نو به پروژه عدالت افغانستان بیان داشته اند که آنها خانه هایشان را به خاطر تجاوز جنسی نظامیان جنبش به اعضای فامیل خودشان یا همسایگانیشان یا زنان و جوانانی که نامشان نامعلوم است از ناحیه خودشان ترک کردند. فامیلها اموالی را که می توانستند انتقال دهند، می گرفتند یا حداقل اعضای طبقه اناث را خارج به جایی که امیدوار بودند امنیت بیشتری دارد، می بردند. همچنین شاه شهید و کارته نو مناطقی بودند که توسط بمباران نا امن می شدند. زمانی که جنبش با حزب اسلامی جنگ می کرد و بعداً با شورای نظار وارد جنگ شد اماکن و ملکیت های مردم ویران گردید. (قسمت بمباران های کورکورانه را در فوق ملاحظه کنید). شهود مایل هستند که جنایاتی که توسط نظامیان جنبش صورت گرفته ذکر کنند تا اینکه از راکت باران یاد کنند، و نیز دلایلی که چرا فامیلها تصمیم به ترک منطقه می گرفتند، ذکر شد.

آ. در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) در زمان جنگ بین حزب اسلامی و جنبش در کارته نو زندگی می کرد. "چور و چپاول گیلیم جم ها رو به افزایش بود و مردم خانه هایشان را ترک می کردند. ما از جنبش اجازه دریافت کردیم تا اموال خود را برداریم. اما، وقتی که یک موتر گرفته و همه چیز را جمع کردیم، مردان مسلح ما را در نقلیه ایستاد کردند. پسر، آ.ج. لت و کوب شده و اموالمان دزدیده شد. من رها شدم اما دریور بیچاره موتر را گرفتند." آ. اظهار داشت که در همین مکان آنها شنیدند که یک زن در همسایگی شان توسط افراد جنبش مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود. وی ادامه داد "وقتیکه ما این مساله را شنیدیم، ما به زندگی، دارایی یا اموالمان توجهی نکردیم. ما فقط منطقه را ترک کردیم." وی بیان داشت که یک یا دو روز بعد، پسرانش برگشته و دیدند افراد جنبشی اموال آنها را به همان موتری که آنها کرایه کرده بودند، انتقال می دهند. خانه آ. یک پوسته جنبشی شد و مهمات در آنجا ذخیره می شد و وی علاوه کرد، "خانه ما تبدیل به مخروبه شد."

همچنین اجبار به هجرت و کوچ غیر نظامیان یکی از اعمال نظامیان جنبشی بود. تعداد زیادی شهود می گویند که از آنها پرسیده می شد که چرا خانه شان را هنوز ترک نکرده اند: نتیجه دائمی این بود که اگر آنها در منطقه می ماندند، آنها جاسوس نامیده شده و در نتیجه بازی مناسبی برای چپاولگران و متجاوزین جنسی می شدند. به عنوان مثال، م.ک. در ساحه سرک نو کارته نو در جوزای ۱۳۷۲ (می-جون ۱۹۹۳) در نزدیکی یک پوسته جنبشی در جریان جنگ تن به تن با حزب اسلامی، زندگی می کرد. وی یک پشتون بود. او و چهار برادرش با پدرشان که یک مرد ثروتمند بود یکجا زندگی می کردند. "تعداد زنان ما خیلی زیاد بود. گیلیم جم ها پدرم را اخطار داده بودند که منطقه را ترک کند و از وی می پرسیدند که ما به کدام حزب کمک می کنیم آنها اطلاع پیدا کرده بودند که ما ثروتمند بودیم." م.ک. گفت که آنها زنان اقارب را به بیرون از خانه انتقال داده و پنج یا شش مرد برای محافظت اموالشان ماندند. "یک روز حدود ساعت ۴ بعد از ظهر پنج یا شش نفر با یک تبر بزرگ آمدند. آنها از ما پرسیدند که چرا منطقه را ترک نکرده بودیم. ما گفتیم که ما برای محافظت خانه و اموال مانده بودیم. بعد از شنیدن این مساله، یکی از آنها شروع به شکستن تمام پنجره ها، دروازه ها و آینه ها با تبر کرد. آنها گفتند این آخرین اخطار برای ترک منطقه بود. زمانی که ما از بردن اموالمان جلوگیری کردیم، آنها ما را بیشتر لت و کوب کردند. آنها ما را زده و همه چیز را بردند، حتی ما را مجبور می کردند که قالین ها و دیگر اموال را خودمان به موتر بیرون انتقال دهیم. آن زمانی بود که ما سرانجام منطقه را ترک کردیم."

زن دیگری بنام ب. در ناحیه کارته نو در سال ۱۳۷۲ زندگی می کرد که در زمان جنگ شدید بین جنبش و حزب اسلامی بود. "آنها شوهر و پسر را لت و کوب کرده و به آنها گفتند تا پولهایشان را بدهند و گفتند که چرا تا هنوز منطقه را ترک نکرده اند؟ برای چه کسی جاسوسی می کنید. چون ما پشتون بودیم، آنها گفتند که ما برای حزب

اسلامی کار می‌کنیم. بناءً آنها پسر را مجبور ساختند تا اموالمان را برای آنها جمع کند." وی علاوه داشت که در آن زمان تانک‌ها در سرک‌ها بودند و کسی جرأت نمی‌کرد بیرون قدم زند. "آنها پسر را گفتند که تو را خواهیم سوزاند اگر اموال را جمع کرده برای ما نیاوری. آنها شوهرم را گرفتند و وی را تهدید کردند که به چاه خواهند انداخت. بعداً سرانجام، شوهرم و پسر اموالمان را به موتر هایشان بار کردند. آنها فقط اموال ما را نگرفتند، بلکه از همه مردم محل که شب و روز برمی‌گشتند." ب. می‌گوید که زمانی که آنها منطقه را ترک کردند، وی پسرش را مجبور کرده تا برقع بپوشد تا حفظ شود. این واقعه بعد از آن بود که افراد جنبشی آمده و پسر همسایه‌شان را که در خانه برای نگهداری اموال مانده بود بعد از اینکه مابقی فامیل رفته بودند، مورد لوپت قرار داده بودند.

شهود و نجات‌یافتگان جنایات جنبش مایل بودند که اصطلاحاتی مانند جنبشی‌ها، گیلیم جم‌ها، و برخی اوقات از یک‌ها، و دوستی‌ها را استفاده کنند. نامهای تعداد کمی از فرماندانان‌ها در اظهارات ذکر شده است. گرچه، نواحی که جنایات و سوءاستفاده‌ها انجام یافته به طور ثابت در دست جنبش در تمام طول جنگ بوده است و شهود به طور مکرر نظامیان قرارگاه نقلیه را به عنوان کسانی که جنایات را مرتکب می‌شدند، یاد آور شده‌اند. طوری که ش. اخیراً در این گزارش نقل کرده، این قرارگاه همچنان به عنوان محلی که زنان و دختران برای تجاوز برده می‌شدند، یاد می‌شود. درحالی‌که فرماندانان‌های بلندپایه جنبشی با فامیل‌هایشان در مناطقی که ایمن‌تر دانسته می‌شدند مانند وزیر اکبرخان و مکروریان زندگی می‌کردند، قرارگاه نقلیه مرکز فرماندهی، استقرار و لوجستیک حزب شد. بنا براین، مسوولان عالی رتبه جنبش در کابل ارتباط بسیار نزدیک به عسکرانشان که تجاوز جنسی، قتل و چور و چپاول می‌کردند، قرار داشتند. جنایات ارتباطی به جنگ‌های حزبی ندارد و آشکارا واقع می‌شد منحصراً به خاطر اینکه عسکران بتوانند کامیاب شوند. این نمونه از جنایات و معافیتهای که نظامیان جنبشی به خود می‌دادند، به یاد افراط‌گریهای ملیشه‌های جوزجان می‌اندازد. در هر دو مورد، به نظامیان مستقر شده در خارج از ساحات خانه‌شان اجازه داده می‌شد که غیر نظامیان را غارت کنند با استفاده از چشم‌پوشی یا سهل‌انگاری فرمانده مافوق. گرچه، در سالهای اخیر دهه ۱۹۹۰ روشن شد که اعمال نظامیان جنبش در شمال افغانستان نیز بهتر از این نبوده است.

فرماندانان سالاری در شمال

زمانی که مزار شریف عموماً امن و با ثبات بود، این امر امنیت شهریان و غیر نظامیان در سراسر شمال را ارائه نمی‌کند. فرماندانان‌هایی که تحت چتر جنبش عمل می‌کردند، سطح بالایی از حکومت به خود داشتند. هر فرماندانی که قویتر بود، حکومت محلی بزرگتری داشت. در دوره ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶/۱۹۹۷ بخشهای بزرگی از شمال به طور ضروری حکومت‌های خود سرانه داشتند گرچه از لحاظ سیاسی و اداره‌ای به جنبش مرتبط بودند. تعداد زیادی نظام ملوک الطوائفی ظهور کرد که در میان آنها رسول پهلوان در فاریاب و غفار پهلوان در سرپل بیشترین شهرت بدی را داشتند. رسول پهلوان مایل بود که از تأثیر مستقیم دوستم در فاریاب جلوگیری کند که دوستم سعی داشت انجام دهد. در سرپل، غفار پهلوان نیز در منطقه تحت کنترلش حکومت موثر داشت. اما هر دو علاقه داشتند تا تأثیر سیاسی جمعیت محدود شود. آنها از نظر تشکیلاتی بخشی از جنبش بودند که بخشی از فرقه ۵۳ دوستم در دوره نجیب‌الله شده بودند و به دوستم وفادار ماندند.

در همان زمان، آنها رقبای قدرت در منطقه بودند. رهبران بلندپایه و فرماندانان‌ها همیشه کنترل کامل روی زیردستانشان نداشتند. رقابت‌های شدید، جنگ‌هایی را برای تصاحب و کنترل قلمرو و منابع در افغانستان به وجود آورد. فرماندانان‌های ارشد، وفاداری زیردستانشان را به هر قیمتی شده به دست می‌آوردند و با علم به اینکه هر عملی برای تضعیف قدرتشان ممکن است به تغییر مکانشان منجر شود، با افرادشان عمل می‌کردند. در حالیکه این‌گونه رفتار از مسوولیت رهبران برای عملکرد نیروهایشان نمی‌گاهد، فهمیدن فرماندهی و کنترل احزاب مسلح حساس و انتقادآمیز است.

در سطح محلی در مناطق اطراف، فرماندانان‌های تمام احزاب به جاه‌طلبی‌های خودشان و به داشتن موقعیت به عنوان تنها مرکز اداره‌ای ادامه دادند. تعداد زیادی به جمع‌آوری مالیات‌های زراعت و عسکرگیری پرداختند، یا پول به جای خدمت عسکری اخذ کردند، طوری‌که در رژیم سابق انجام داده بودند. گرچه دیگران، مخالفان یا منتقدین بالقوه خویش را ترور کردند، دارایی‌های مردم را تصاحب کردند. زنان را ربودند یا با ازدواجهای اجباری بردند و کنترل ملک‌ها و دارایی‌ها را برای شخص خودشان به دست گرفتند. جنگها بر اساس انگیزه

اقتصادی معمول بود. در سالهای بعد از ۱۹۹۲ منطقه پشتون نشین در مرکز بلخ تحت سلطه مجاهدین محلی و قوای ملیشه ها، جنایات و سوءاستفاده های گسترده به ویژه ربوده شدن زنان را متحمل شدند. بد نامی هایی که این جنایات و سوءاستفاده ها به دنبال داشته، به دست آوری اظهارات مستقیم در مورد نمونه های اشخاص مشکل ساخته است. زنی بنام ر. به ارتباط ربوده شدن دختر کاکایش بنام را. توسط عسکران جنبشی در مزار شریف در سال ۱۹۹۳ با پروژه عدالت افغانستان صحبت کرده است. وی بیان داشت که را. از خانه اش اختطاف شده، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و برای دو سال نگهداری شد، گرچه ر. نمی داند که وی سرانجام موفق به فرار شد و یا رها شد. "فامیل بیچاره اش قضیه را از اقاربش مخفی نگه داشتند برای اینکه بسیار خجالت می کشیدند." وی گفت، "هیچ کس جرأت صحبت کردن در مورد دخترشان را نداشت."

سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۷: افزایش نا امنی ها

در سال ۱۹۹۴ جنبش با حزب اسلامی در مقابل شورای نظار/جمعیت در کابل کنار آمد. جنبش سرانجام در کابل شکست خورد. در همین زمان جنگ بین جمعیت و جنبش در سراسر شمال در گرفت. بعد از جنگ شدید در مزار، جمعیت بیرون رانده شد. نمایندگی های سازمان های امداد رسانی از حملات جنسی به روی زنان و کشتار زندانیان توسط هر دو جناح در طول این جنگ گزارش داده اند. مانند قضیه جنگ کابل، نیروهای دو طرف صدها نفر را برای تبادل احتمالی و یا برای غصب و زیاده ستانی زندانی و توقیف کردند. تعداد نامعلومی عجلتاً به قتل رسیدند. در خلأ ایجاد شده با عقب نشینی یا ترک قوماندان های جمعیت، جنبش گسترش پیدا کرد و مناطق قبلی را خودسرانه خوشان اداره کردند. در تپه هایی که جمعیت یک مرکز حمایتی سخت قدیمی را حفظ کرده بود، باقی ماند. گرچه سالهای ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۷ سطح بالایی از امنیت داخلی را به خود دید. از سال ۱۹۹۴ به بعد، جنبش توجه اش را به اداره شمال به طور قابل ملاحظه افزایش داد. اداره ناحیه ای مزار توانست درآمد قابل ملاحظه ای را توسط مالیات گیری از تجارت و کنترل صنایع ناحیه ای (اساساً کارخانه کود کیمیاوی نزدیک مزار) ایجاد کند و به همانگونه از ذخایر طبیعی بزرگ دیگر که قبلاً توسط دولت استخراج می شد (یک ساحه کوچک نفتی در سرپل، گاز طبیعی در شیرغان، یک معدن نمک در فاریاب) استفاده می کرد. در حالیکه تعداد معدودی برای پست های عالی دولتی گماشته میشدند، اکثریت (مناطق) بین احزاب تشکیل دهنده تقسیم شده و عمدتاً مقامهای نظامی برایشان اعطاء می شد (گرچه بسیاری از منافع را قوماندان های شخصی و مقامهای سیاسی از تمامی احزاب برای خودشان اختصاص دادند). بنا براین، این ناحیه تنها اداره عملی را در کشور دارا بود که ساختارهای مدنی مانند تعلیم و تربیه و خدمات صحتی نسبت به دیگر مناطق کشور کمتر تضعیف شده بود.

در همین زمان، قوماندان های ناحیه به اعمال قدرت توأم با معافیت از مجازات خودشان ادامه دادند. طوری که یکی از شهود اظهار داشت: "هر قوماندان جنبش به مانند یک دولت غیر قانونی هرچه دلشان می خواست انجام می دادند. هیچ کس جرأت متوقف کردن آنها را نداشت." پروژه عدالت افغانستان با شهودی مصاحبه کرده است که جنایات توسط زیردستان برخی از قوماندان های ارشد جنبش را توصیف کرده اند. به عنوان مثال، شیرعرب قوماندان لوای ۵۱ جنبش ثروت قابل ملاحظه ای را به کمک زیر دستانش که در چور و چپاول و مالیات گیری از باشندگان قریه ها جمع میشد به دست آورد. زمانیکه وی پایه سیاسی خویش را گسترش می داد، رقبای سیاسی خود و در بعضی موارد برخی از اعضای فامیلش را ترور کرد. پروژه عدالت افغانستان با شاهدانی نیز مصاحبه کرده است که کشتار انجام شده توسط افراد شیرعرب و سپس چور و چپاول داریی های متضررین را شرح داده اند.

در سال ۱۹۹۶، رسول پهلوان یک تهدید مهم و جدی شمرده می شد که طبق گزارش دوستم وی را توسط بادیکاردش در جون همان سال به قتل رساند. در سال بعد، جبهه نظامی جنبش مربوط به رسول پهلوان تحت فرماندهی برادرش جنرال عبدالملک پهلوان به طالبان پیوسته و دوستم را به مدت چهار ماه بیرون و برکنار کردند. (برای اطلاعات بیشتر روی این حادثه مطالعه قضیه ذیل را ملاحظه کنید: قتل عام زندانیان طالب در مزار شریف). اداره جنرال عبدالملک که با جمعیت دو مرتبه متحد شده بود، بیشتر از چهار ماه دوام نکرد که با حمله دوم طالبان در سپتامبر ۱۹۹۷ که در آن مزار محاصره شده و به مدت ۲۳ روز تحت بمباران بود، همراه شد. در طول این دوره هرج و مرج در شهر توأم با چپاول گسترده داریی های نمایندگی های بین المللی و حملات به غیر نظامیان به شمول تجاوز جنسی حکمفرما بود. یک زن که عضو نمایندگی بین المللی بود توسط نیروهای

متعلق به حزب وحدت مورد تجاوز جنسی قرار گرفت. طالبان شکست خورده و عقب نشینی کردند اما قبل از آن، ۷۰ غیر نظامی هزاره را در قزل آباد و حدود ۵۰ زندانی جنبشی را در قلعه قل محمد به قتل رساندند.

یک زن دیگر بنام ش. اظهارات مفصلی را به ارتباط تجاوز جنسی توسط عسکران جنبشی به پروژه عدالت افغانستان ارائه کرده است. وی نتوانست که تاریخ های دقیق را ارائه کند اما وی بیان داشت که این واقعه در زمان جنگ بین جنبش و طالبان رخ داده است. از گزارش معلوم می شود که واقعه بعد از اینکه ملک، دوستم را بیرون راند، رخ داده است. وی گفت که وی در سال ۱۹۷۷، وقتی که جنگ بین جنبش و طالبان در شهر شروع شد، تازه عروس بود. شوهرش بنام ه. که از نظر قوم ترکمن بود، صبح به دوکانش رفته بود، اما با فرارسیدن شب برنگشته بود. وی شب را در خانه اش که نزدیک حرم در مرکز مزار شریف بود به همراه خشویش گذراند در حالی که به صدای سلاح ثقیله و توپ گوش می کردند. وی اظهار داشت که صبح روز بعد ساعت ۱۰، پنج یا شش مرد جنبشی به خانه اش وارد شدند. "من یک عروس سه ماهه بودم و لباسهای مقبولی همراه چوری ها، گردنبند، انگشترهای طلا و یک ساعت خوب پوشیده بودم. آنها تمام جواهرات مرا گرفته و مرا با قنடை های تفنگهایشان لت و کوب کردند." ش. علاوه کرد که آنها خشویش را لت و کوب کردند و وی بیهوش شد و دو میلیون افغانی را از بکس وی دزدیدند. آنها گفتند که اگر صدایی بکند، آنها وی را خواهند کشت. وی اظهار داشت. "بعد از آن مرا به اتاق خودم بردند و تجاوز کردند."

وی اظهار داشت: اولین مرد لباسهای وی را در آورد و مورد تجاوز جنسی قرار داد در حالیکه دیگران تماشا می کردند و از صحنه لذت می بردند. وی گفت: "آنها خیلی قوی بودند. من احساس کردم که زیر آنها خواهم مرد. من اولی و دومی و سومین مرد را فهمیدم که چه کردند و بعداً از هوش رفتم. دیگران نیز مرا مورد تجاوز جنسی قرار دادند. من از آنها تمنا و خواهش کردم که به من دست نزنند، اما آنها نپذیرفتند. هر کدام از آنها از من لذت بردند و می گفتند که چقدر خوب است که یک زن تازه عروس را به دست آوردند."

ش. بیان داشت: سرانجام وقتی که وی به هوش آمد، شب بود و آفتاب غروب کرده بود. خشویش هنوز بیهوش بود. آن مردها تمام دارایی آنها به شمول پول، جواهرات، سامان آلات خانه و لباسهای عروس را برده بودند. "من در اتاقم برهنه بودم من فقط توانستم که لباس زیر بپوشم، اما از بدنم خون می رفت و تمام بدنم از اثر خون مردگی و ضرب دیدگی کبود بود. پاهایم قادر به حرکت نبودند." وی گفت که مدت دو هفته وی به سختی می توانست بلند شود یا بنشیند، و درد را تحمل می کرد برای اینکه از ترک خانه و دیدن داکتر می ترسید. شوهر وی هنوز برنگشته است.

ش. گفت: "درد برایم مساله ای نیست. فقط من به خاطر شوهرم غمگین هستم." ش. اظهار داشت که وی و خشویش در خانه ماندند و از بیرون رفتن می ترسیدند و با کوچکترین صدایی وحشت زده می شدند. سرانجام وقتی که وی به اندازه کافی صحت یاب شد تا به ناوایی برود، مردم می گفتند که جنبشی ها تعداد زیادی از زنان و دختران هم جوار را مورد تجاوز جنسی قرار داده بودند. وی گفت: چند روز بعد زمانی که جنبش سرنگون شده و طالبان منطقه را تصرف کردند، طالبان هم دارایی های مردم را غارت کردند و وی شنید که آنها نیز دختران و زنان را می بردند. "من نمی دانم که طالبان بودند یا جنبشی ها که دوکان شوهرم را چور کرده و وی را کشتند."

وی اظهار داشت: بعداً برادر شوهرش از ایران برگشته و مادرش را با خود برد و برادر این زن از کابل آمده و وی را به خانه شان بازگرداند. وی هنوز با مادر و برادرانش زندگی می کند. وی بیان داشت، "من هیچ اطلاعی از شوهرم ندارم. هنوز نمی دانم که آیا وی زنده است یا مرده است."

جنرال دوستم از تبعید موقتی بعد از جنگ بین طالبان و جنرال ملک برگشت، اما موقعیتش در مزار بسیار ضعیفتر از گذشته شده بود با وجود جمعیت و دو حزب هزاره، حزب وحدت و حرکت اسلامی که به شهرت رسیده بودند. حزب اسلامی نیز که توسط طالبان شکست خورده بودند، شامل بوده و از این مقطع زمانی در شهر حاضر بودند. روابط بین احزاب فوق العاده ضعیف بوده و این امر، وضعیت امنیتی ضعیف داخلی را وخیم تر می کرد. دزدی ها، اختطاف ها، و تجاوزات جنسی توسط قوماندان ها و نظامیان تمامی گروه ها معمولی و پیش پا افتاده بود. در

مارچ ۱۹۹۸ تظاهرات گسترده ای در مزار در اعتراض به وضعیت موجود واقع شد. این دوره، شاهد مهاجرت تعداد زیادی از مردمان ثروتمند در نتیجه کمبود امنیت بوده است.

بازگشت جنرال دوستم منجر به عقب نشینی و سرانجام پرواز تبعیدی جنرال ملک بعد از جنگ کوتاهی در فاریاب شد با وجود اینکه تعداد زیادی از نیروهای ملک تغییر موضع داده و به دوستم پیوستند بودند. در بعضی مناطق، به هر حال، نظامیان جنبشی در چور و چپاول و خشونت های جنسی در مقابل مردم مظنون به حامی ملک که بیشترشان پشتون بودند، شرکت ورزیدند. پروژه عدالت افغانستان با یک تعداد از شاهدانی که قربانیان این حملات و چور و چپاول توسط نیروهای جنبش در این دوره بوده است، مصاحبه کرده است. طبق گفته یک شاهد، "زمانی که جنرال دوستم، جنرال ملک را شکست داد و ولایت فاریاب را تصرف کرد و ملک فرار کرد، نظامیان دوستم تمام دارایی همه پشتون ها را در منطقه غارت کردند. برخی از قوماندان های دوستم مرتکب جنایات جنسی در منطقه ما شدند."

در مارچ ۱۹۹۸، جنگ شدیدی بین نیروهای حزب وحدت از بامیان که آمده بودند تا دفاع مقابل طالبان را سر پا نگهدارند، و جنبشی ها در حیرتان در گرفت. بعد از کشتن ۱۵ عسکر وحدت، وحدت در مقابل مواضع کمی از جنبشی های باقیمانده انتقام گیری کرد. در جریان جنگ بعدی، ساختمان و محوطه ICRC توسط وحدتی ها اشغال شده و برای فیر کردن به مواضع جنبش در ساختمان های کناری به کار می رفت. جنگ بسیار شدید بود و امکان نداشت که کارمندان به دام افتاده ICRC محل را تخلیه کنند تا اینکه قوماندان ها قوای خود را بعد از عقد یک آتش بس موقت به عقب فراخوانند.

در جولای ۱۹۹۸ طالبان کنترل بیشتر مناطق کشور از شمال هرات تا جاده اصلی متصل به میمنه را گرفته بودند. در ماه اگست، طالبان کنترل مزار شریف را گرفتند.

بعد از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا، نیروهای ایالات متحده، متحدینی را جستجو کردند تا با آنها بتوانند به عنوان نیروی زمینی در حملات علیه طالبان کار کنند. جنرال دوستم یکی از متحدین اصلی بود. در یکی از حادثات مشهور و پر افتضاح این دوره، زمانی که سرانجام نیروهای طالبان قندوز را در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۱ رها کردند، تعداد کثیری از آنها در کانتینر ها به سمت غرب به قرارگاه های دوستم در شیبیرگان منتقل شدند. تعداد نامعلومی از زندانیان در داخل کانتینر های شلوغ نزدیک هم، در مسیر راه جان دادند. تشریح سه جسد از خاک در آورده شده نشان داد که آنها توسط خفگی جان داده اند. (این حادثه به یاد می آورد آنچه که طالبان در سال ۱۹۹۸ در مزار شریف انجام دادند، وقتی که آنها صدها تن زندانی را گرفته و در کانتینر ها جمع آوری کرده و به میمنه فرستادند. حداقل در دو کانتینر، بیشتر زندانیان - دست کم چندین صد نفر از گرما و کمبود هوا مردند.)

کشتار های داخل کانتینر در افغانستان غیر قابل تحمل بوده، و شخصی که مسوول انبار کردن زندانیان در کانتینر بوده، شاید آگاه نبوده که ازدیاد جمعیت کافی بود تا زندگی افراد را به مخاطره خواهد انداخت. محل قبرستان در حومه شهر شیبیرگان است جایی که قرارگاه های جنرال دوستم واقع است. زمانی که یک ریسرچر پروژه عدالت افغانستان این محل را در فیروزی ۲۰۰۲ دیدن کرد، اثرات موثر های سنگین قابل دید بود که محل را قطع کرده بود. به طور جزئی باقیمانده های انسانهای متلاشی شده نیز قابل دید بود. شاهدان محل اظهار داشته اند که در یک شبی بعد از ختم رمضان، موثر های ثقیله به منطقه آمده و بعداً یک بوی گوشت فاسد شده به وجود آمد. شاهدان ترسیده بودند که در مورد حادثه صحبت کنند به خاطر حضور عسکران جنبشی که از رسیدن به محل جلوگیری می کردند. جنرال دوستم بعداً تصدیق کرد که حدود دوصد زندانی طالب در کانتینر های موثر ها خفه شده بودند، اما ادعا کرد که تعدادی از آنها زخمی و یا مریض بودند. (اگر چنان باشد، قانون بشر بین المللی تقاضا می کند که مریضها و مجروحین مراقبت شوند - نه اینکه در یک کانتینر باربری انداخته و بدون هوایی کافی برای تنفس انتقال داده شوند.)

کوششها برای تحقیق این حادثه بی نتیجه ماند بعد از آنکه شاهدان تهدید و زندانی شدند. بعد از سپتامبر ۲۰۰۲، چندین شاهد و دیگرانی که متهم به همکاری با مستنطقین به ارتباط حادثه بودند، برای تلافی در معرض ارباب و خطر دستگیری، زندانی شدن انفرادی، لت و کوب ها و شکنجه قرار گرفتند. این ها عبارتند از:

- لت و کوب یک مرد عکاس و مترجم که به گزارشگران کمک کرده تا حادثه را بررسی کنند.
- دستگیری، توقیف و شکنجه یک درپور بولدور که در کندن گور دسته جمعی شرکت داشت.
- دستگیری، توقیف و بدرفتاری اقارب شاهد دیگر
- لت و کوب ها و تهدید ها علیه کارمندان حقوق بشر

نخستین بررسیها دلالت بر شمول افسران بلندپایه استخباراتی جنرال دوستم و قوماندان ها در لت و کوب ها و تهدیدها می کند. به علاوه، مدتی بعد از آنکه دوستم اطمینان کرد که محل امن خواهد بود، کثافات شفاخانه پاشیده شده به روی گورستان اصلی دشت لیلی کشف شد. شفاخانه حدود دو کیلومتر از محلی که آشغالها انداخته شده فاصله دارد که فاصله کوتاهی از قرارگاه های دوستم دارد.

یک تحقیق کامل و جامع از این حادثه – به شمول اینکه آیا نیروهای ایالات متحده، زمانی که زندانیان به داخل کانتینرها انداخته شدند، حاضر بوده اند یا خیر- هرگز انجام نشده است.

۶،۷ جنایات توسط دیگر احزاب، کابل سالهای ۱۹۹۲ الی ۱۹۹۶

۶،۷،۱ فضا

پروژه عدالت افغانستان، قتل عام افشاردر سال ۱۹۹۳ را تقریباً مفصل مستند سازی کرده است، این قتل عام واقعه مشخصی بود که بیرحمی و قساوت های گوناگون انجام شده علیه غیر نظامیان توسط شورای نظار و اتحاد اسلامی را شامل می شود (قسمت فوق را بنگرید). به همان گونه اظهارات مفصلی از جنایات جنگی و سوءاستفاده ها مرتکب شده توسط دو حزب دیگر، حزب وحدت و جنبش ملی را مستند کرده است. گرچه، اعضای تمامی احزاب درگیر در جنگهای گروهی برای کنترل کابل مرتکب قتل های دسته جمعی، تجاوز جنسی، شکنجه، گروگان گیری و دیگر جنایات شده اند. برخی از غیر نظامیان در مناطق مسکونی شان چندین بار مورد هدف قرار گرفتند که اینکار گاه بخاطر دست بدست شدن منطقه توسط جناح مخالف و یا هم که آنها از یک منطقه به منطقه دیگر تحت تسلط گروه دیگر نقل مکان نموده اند زیرا کابل به مناطقی که توسط گروه های قومی نگهداری می شد، قسمت شده بود. سفر کردن به مناطقی که لباس، زبان مادری یا صورت ظاهری افراد دشمن را نشان میداد، بسیار خطرناک بود. چندین متضرر گواهی داده اند که توسط احزاب مختلف مورد هدف قرار گرفتند زمانی که منطقه شان دست به دست شده یا زمانی که از خطوط اول جبهه عبور می کردند. از یک قوم و نژاد بودن با جنگنده ها لزوماً حفاظت را تأمین نمی کرد. سه مثال اول جنایاتی که اینجا ارائه شده، توسط شورای نظار، حزب وحدت و حزب اسلامی انجام شده و همه آنها در روزهای آخر ماه روزه، رمضان، در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) واقع شده است.

۶،۷،۲ شورای نظار

یکی از نماد جنایات از جنگ کابل در سال ۱۹۹۲/۱۳۷۱ واقع شده موقعی که یک زن جوان بنام ن. از طبقه بالای یکی از بلاک های مکروریان خود را انداخت تا از تجاوز جنسی جلوگیری کرده باشد و به مرگش منتهی شد. عصبانیت محل به قدر کافی قوی بود تا یکی از نادرترین تظاهرات عمومی در جریان جنگ داخلی افغانستان به وقوع پیوسته و قضیه رسوا شد. پروژه عدالت افغانستان با اقارب نوریه و همسایگانی که عسکران شورای نظار را متهم به حمله بالای این خانواده می کنند، صحبت کرده است که قوماندان سرتور را مشخص کرده اند. آنها همچنین قسیم فهیم که در آن زمان رئیس استخبارات شورای نظار/دولت اسلامی بود، اما بعداً وزیر دفاع و معاون رئیس جمهور بعد از سقوط طالبان شد، را متهم به سعی در خرید سکوت این فامیل می کنند.

ن. چهارده یا پانزده ساله بود زمانی که مرد. یکی از اقارب اظهار داشت که آنها به تازگی از مهاجرت پاکستان برگشته بودند و به خانه کاکایشان در کارته نو رفته بودند که در آن زمان توسط جنبش کنترل می شد. آنها تصمیم به نقل مکان گرفتند بعد از آنکه یکی از همسایگان، یک زن باردار، مورد تجاوز جنسی قرار گرفت. این فامیل به مکروریان رفتند ابتدا به طبقه اول یک آپارتمان و بعداً به طبقه ششم در بلاک ۱۶، جایی که مادرشان فکر می کرد آنها ایمن تر خواهند بود. پدر خانواده، به خاطر ترس از امنیت، دختران را اجازه کار کردن یا مکتب رفتن نداد.

خواهر وی بنام ه. بیان داشت که: "خواهرم واقعاً مقبول بود و اخلاق و شخصیت خوبی هم داشت. زمانی که ابتدا برگشته بودیم، خواهرم همیشه نگران بود که گیلیم جم‌ها ما را نبرند. شب‌ها، ما خیلی می‌ترسیدیم و وی از خواهر دیگرش می‌خواست برایشان قصه بگوید تا اینکه ما در صورت ورود کسی بیدار باشیم. به نظر می‌رسید که وی از فرارسیدن مرگش مطلع باشد. ما همیشه می‌گفتیم که گیلیم جم‌ها جنایات می‌کنند. ما آگاه نبودیم که شورای نظار نیز جنایت می‌کند."

ه. بیان داشت که تاریخ ۱۸ دلو ۱۳۷۱ مطابق با ۷ فیبروری ۱۹۹۳ و شب عید بود. مادر بزرگ دختران از آنها خواست که حلوا به همسایگان پخش کنند. سپس، در اول شب، ه. و مادرش در آشپزخانه بودند. پدرش و دیگر مرده‌ها همراه مهمانان در سالون بودند و ن. و عمه اش در خانه دیگری بودند. دروازه زده شد. "وقتی که برادرم در را باز کرد، کسی یک تفنگچه بیخ سرش گرفته و به او گفته که تکان نخورد. وی فریاد زد که زده‌ها هستند." پدر بزرگ گفت که نواسه بزرگش سعی کردند که از ورود مردان مسلح جلوگیری کنند، اما دو نفر وارد اتاق شدند. پدر بزرگ گفت: "آنها سلاحشان را به سر مهمان‌ها گرفته که نتوانند حرکتی کنند. آنها می‌خواستند که به نواسه ام فیر کنند، اما من به تفنگ حمله برده و آن به هوا فیر شد." سرانجام آنها توانستند که مردان مسلح را بیرون کنند، اما دستمالشان را جا گذاشتند. سپس، یک همسایه بنام ت. آمد به آپارتمان آمده و به این فامیل گفت که یکی از فرش‌هایشان بیرون روی زمین افتاده است. فامیل جواب دادند که آنها فرش گمشده ندارند، اما مردان، پای پسرشان و سر پدر بزرگ را با برچه زخمی کرده اند. در آن زمان تاریکی بود، برق نبود و آنها همدیگر را نمی‌توانستند ببینند. ناگهان، ه. گفت. آنها فهمیدند که ن. آنجا نبود.

"زمانی که ما به سرعت پایین رفتیم، دیدیم که وی با صورت به روی زمین افتاده است. زمین پر از خون بود. وی یک لباس سرخ پوشیده بود - به این دلیل بود که همسایه مان فکر کرد که وی یک فرش است. چادر وی به گوشه یکی از پنجره‌های همسایه بند مانده بود. ی. که در همان بلاک زندگی می‌کرد، به کمک رفته بود زمانی که صدای فریاد را شنیده بود و دیده بود که چندین فرد مسلح فرار می‌کنند. وی اظهار کرد: "من کسی بودم که وی را برداشتم و دیدم که وی مرده بود." این فامیل جسد را به شفاخانه بردند و داکتران تصدیق کردند که وی مرده بود.

صبح روز بعد، فامیل جنازه را به خانه برگرداندند. پدر بزرگ گفت: "مردم منطقه همه تظاهرات کرده بودند و علیه رئیس استخبارات، قسیم فهیم شعار سر می‌دادند." یکی از همسایه‌ها بنام م. به خاطر می‌آورد که همه مردم یکصدا فریاد می‌زدند، "مرگ به مسعود و فهیم. آنها سبب مرگ دخترمان شده اند!" همسایه دیگری بنام ی.س. گفت که جنگ در همان روز شدید بود. راکتها و مرمی‌ها به منطقه می‌آمد، اما ه. گفت: کسی نمی‌ترسید، "همه می‌گفتند که به زندگی اهمیت نمی‌دهند. می‌گفتند همه ما با جنازه دفن خواهیم شد." در راه ریاست جمهوری، سوگواران در نزدیکی جبهه ملی پدر وطن توسط پوسته شورای نظار مورد فیر قرار گرفتند و از پیشروی مانع شدند. بعد از این، جنازه به گورستان فامیلی در شیوکی برای دفن برده شد.

یکی از همسایگان بنام م. بیان داشت که روز بعد، فهیم با چندین موتر و بادی گاردها آمد. یک ژورنالیست افغان بنام فریده و یک گراشگر دیگر که در بلاک همجوار زندگی می‌کردند، زنان زیادی را خبر کرده بودند. م. اظهار داشت که: "فریده به دیگران گفت وی چادر خود را به روی فهیم خواهد انداخت و زنان دیگر باید از رهبرشان پیروی کرده و به فهیم لعنت کرده بگویند، امروز این اتفاق بالای این دختر افتاد، فردا بالای ما خواهد افتاد. زمانیکه فهیم از موترش پایین شد، فریده پاکطین سعی کرد تا چادرش را بالای وی اندازد، اما وی فرار کرد و به سرعت منطقه را ترک کرد، درحالیکه می‌دوید به موتر سوار شد."

م. اظهار داشت که بعداً ساعت ۱ نیمه شب فهیم و افرادش برگشتند. آنها به یکی از دروازه‌ها زده و آدرس خانه دختری که خود را از پنجره بالا پرت کرده بود، خواستند. پدر، پدر بزرگ و برادر ن. پایین آمده و برای نیم ساعت با فهیم صحبت کردند. ه. آمدن فهیم و مردان مسلحش در ۲۰ موتر به خاطر می‌آورد. "مردم نمی‌خواستند که در رابه روی آنها باز کنند ولی سرانجام مجبور شدند. آنها بلاک را محاصره کرده و فهیم همراه تعدادی افراد مسلح به خانه ما آمد. وی به پدرم گفت که آنها را در غم شریک بدانند. وی از پدرم خواست تا به مردم نگوید که مردم پنجشیر چنین جنایتی را علیه دخترش مرتکب شده اند برای اینکه دولت بی‌آبرو و رسوا خواهد شد. وی می‌خواست خون ن. را بخرد. جیب‌هایش پر از پول بود و به پدرم نشان داد. اما پدرم گفت: ما افغان هستیم و خون

مردمان را نخواهیم فروخت. پول را به آن افراد مسلح و دزد بدهید که دیشب به خانه ما آمده و سبب مرگ دخترم شدند." وی گفت که فهمی خیلی شرمنده و خجالت زده بود و معذرت خواهی می کرد و دوباره پول را پیشنهاد می کرد. "چندین مرتبه ما را اخطار دادند و می گفتند ما باید شرح مرگ دخترمان را طور دیگری به مردم بگوییم، ولی ما گفتیم که همگی روزی خواهیم مرد و ما هرگز دروغ نخواهیم گفت."

ه. و همسایه بنام ی. هر دو گفتند که مردان مسلحی که آن شب آمدند از پوسته نزدیک در مکتب فردوسی بودند. ی. بیان داشت: "نام قوماندانشان سرتور بود، اما همه وی را به نام جنگل می شناختند. وی یک مرد وحشتناک با صورت ترسناک و موهای دراز بود." هر دو گفتند که این حمله اولشان به منطقه نبوده است. ه. گفت که قبل از مرگ ن.، مردان مسلح یک همسر و شوهر را در حمام آنها بسته کرده و تمام دارایی شان را زدیدند. "چندین روز قبل از این حادثه، آنها یک بچه جوان را دستگیر کرده و به زیرزمین آن مکتب بردند. سپس، جنازه وی را بیرون از مکتب آوردند. آنها جنایات زیادی را مرتکب شدند، اما مردم خیلی ترسیده بودند که هیچ چیز گفته نمی توانستند.

طوری که در بعضی از نمونه های دیگر این خشونت ها علیه غیر نظامیان که در این گزارش مستند شده، هیچ اشاره ای نشده که رهبران بلند رتبه شورای نظار به جنایات دستور داده باشند. به هر حال، آنها در اعمال نفوذ علیه قوماندانان و نیروهای مسوول ناکام بوده و در عوض جنایت را سرپوش می گذاشتند.

۶،۷،۳ همکاری حزب اسلامی و حزب وحدت

دو روز قبل از مرگ ن.، زن دیگری بنام ح. تجاوز دسته جمعی را متحمل شده که وی اظهار داشت یک حمله مشترک عسکران حزب اسلامی و حزب وحدت در غرب کابل بوده است. دو روز قبل از ختم رمضان در سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳)، یک گروهی از مردان مسلح حزب وحدت به خانه وی آمده و می خواستند تلاشی کنند. آنها رفتند، اما ساعت ۱ نیمه شب به همراه افرادی از پوسته محلی حزب اسلامی برگشتند. آنها مجموعاً شش نفر بودند و بعد از شکستن پنجره داخل شدند. وی بیان داشت که آنها شوهرش را با قنداقهای تفنگ لت و کوب کرده و وی با پیشانی خونین به زمین افتاد. پنج بچه اش شروع به گریه کردند و وی خودش گریه می کرد و فریاد می کشید. ح اظهار داشت: "آنها همه ما را لت و کوب کرده می پرسیدند که پولهایمان کجاست. آنها شروع به جستجو کردند و تمام کلچه و شیرینی هایی که برای جشن عید گرفته بودیم، خوردند. آنها ظرفهای نیکل، دیگ ها و رادیو را زدیدند. ح. بیان داشت که آنها از گردن پسر ۱۲ ساله اش گرفته و امر می کردند تا جای پول فامیل را بگوید و قوطی روغن را شکستندند به امید اینکه پول پنهان شده پیدا کنند. "آنها مرا زیاد لت و کوب کردند که نمی توانستم صحبت کنم. سپس مرا به اتاق دیگر برده و به روی کف اتاق انداختند. بعد یکی یکی به من تجاوز کردند... آنها مرا با برچه به روی بازوهایم زیاد زدند که برای یک ماه زیاد درد می کرد. تمام اموال مار چور کرده، مرا تجاوز کرده و بعد فرار کردند. فرش و پتوها پر از چرک و خون شده بود."

ح. گفت که حمله کنندگان به وی هم از مردم هزاره و هم از افراد حزب اسلامی متعلق به پوسته نزدیکی در چهارقلعه چهارده که توسط قوماندان شاهین اداره می شد، بودند. وی گفت که روز بعد، شوهرش هم به پوسته شاهین و هم به قرارگاه حزب وحدت در نزدیکی رفت، اما آنها گفتند که متجاوزان جنسی مربوط آنها نمی شود. "بنا بر این شوهرم به خانه برگشت. در راه برگشت یکی از افراد مسلح گفته بود که آن افراد، دیشب خوب زنت را تجاوز کردند. شوهرم عصبانی شده ولی هیچ کاری نمی توانست بکند.

یکی از اهالی بنام ع. که از حمله به ح. اطلاع داشت، بیان داشت که زمانی که قرارگاه های حزب وحدت و حزب اسلامی هر دو در چهارقلعه موقعیت داشتند، قرارگاه شاهین در آلیسه چهارقلعه چهارده بود. "شاهین با افراد وحدت کار می کرد، به ویژه با مردی از قوم ترکمن از ولایت پروان که موهای سرخی داشت و بنام رئیس ارکان صدا می کردند، همکاری داشت. همایون شاهین و رئیس ارکان پلان نشان را در جریان روز طرح ریزی کرده مبنی بر اینکه در این خانه یا آن خانه یک دختر یا زن جوان است. سپس، در جریان شب، به خانه حمله می کردند. ع. اظهار داشت که یک حمله مشابه توسط گروهی از مخلوط حزب اسلامی و وحدت به خانه یکی دیگر از همسایگان بنام سید محمد واقع شده بود. ع. علاوه کرد: "آنها به خانه اش وارد شده و دیدند که خانمش به تازگی بچه به دنیا آورده است، بناء آنها به وی متجاوز نشدند. اما به خواهرش و خواهرزاده اش تجاوز کردند. آنها به مدت زیاد به آن زنان

تجاوز کردند که بیهوش شدند. آنها همچنین پولی که سید محمد از فروش موترش و طلاهای خانمش و تلویزیون و دیگر اموال به دست آورده بود، دزدیدند.

ع. به پروژه عدالت افغانستان گفت که بچه کاکایش بنام ز. در آن زمان با قوماندان حزب اسلامی و وحدت هردو ارتباط در جرائم داشت. ز. یک دزد ماهر بود و زمانیکه افراد حزب وحدت سامان آلات یک دوکان دار را چور کردند، در خانه وی انبار کردند. وی بعداً وسایل را فروخته و آنها بین خود تقسیم می کردند. ع. بیان کرد: "ز. به شاهین وابسته بود. وی از شاهین به خاطر جنایات خودش حمایت می کرد.

در یک قضیه دیگر، ی. به پروژه عدالت افغانستان بیان داشت که در جریان ماه رمضان در سال ۱۹۹۳، وی توسط صدای مرمی ها و دیگر صداهای وحشتناک بیدار شد، زمانی که در ناحیه شاه شهید کابل زندگی می کرد. وی به خانه ای که صدا را از آنجا شنیده بود، رفته تا ببیند که آیا می تواند کمکی کند. وی متوجه شد که فامیل آنجا توسط افراد حزب اسلامی مورد حمله قرار گرفته اند. به وی گفته شد که افراد مسلح اول به اتاق یکی از برادران رفته و همسرش را مورد حمله قرار دادند. هرچند، زمانی که بچه ها شروع به گریه کردند و زیاد سر و صدا کردند، مردان مسلح گفتند که به بچه ها دست نخواهند زد اگر این زن کلید در حیاط را بدهد. وقتی که وی کلید را به آنها داد، افراد بیشتری داخل شدند. یکی از برادران برای کمک از همسایگان فرستاده شده در حالیکه سه برادر دیگر باقی مانده بودند. افراد مسلح به خواهران گفتند که به طبقه بالا بروند و برادران طبقه پایین بمانند. به ی. گفته شد که در آن وقت، یکی از برادران تصمیم به جنگ گرفته و به یکی از اسلحه ها چنگ انداخته و آن فیر شد. دو برادر به شدت زخمی شده و یکی از آنها مرد. دو تن از خواهران نیز مجروح شدند. افراد مسلح فرار کرده و ی. و دیگر همسایگان برادران مجروح را به شفاخانه انتقال دادند.

یکی دیگر از غیر نظامیان که از جنایات نیروهای حزب اسلامی گواهی داده است ج. می باشد که در ششدرک زندگی می کرد و سرکارگر فابریکه بوت آهو بود زمانیکه جنگ کابل در اپریل ۱۹۹۲ مطابق با حمل ۱۳۷۱ شروع شد. نیروهای حزب اسلامی و جنبش برای به دست گرفتن کنترل منطقه در جنگ بودند. اما وی گفت که افراد پوسه نزدیک حزب اسلامی بودند که جنایت را علیه وی مرتکب شده اند. فامیل وی تصمیم گرفتند که زنان اقارب را به خارج از ساحه بکشند که بسیار به مشکلات ترتیب چنین کاری را دادند. وی اظهار داشت: "اگر آنها زنی را می دیدند، مورد تجاوز جنسی قرار می دادند. وی در آن وقت در خانه تنها بود که افراد مسلح پوسه آمده و تمام اموالش را به شمول یک موتر و یک موتر سایکل بردند. وی گفت: آنها حشیش می کشیدند و روبروی ما می خوردند و می نوشیدند." سپس به وی گفتند که خانه را ترک کند. وی اضافه کرد: "من در مقابل آن افراد مسلح کاری نمی توانستم بکنم، بنا براین همان شب خانه را ترک کردم. وقتی که روز بعد برگشتم، خانه ام و فابریکه بوت آهو سوخته بود بعد از آنکه همه چیز را از داخل غارت کرده بودند." ج. اظهار داشت که بعداً موترسایکلش را در بیرون پوسه حزب اسلامی دیدم و من به قوماندان آنجا درباره چور و چپاول و سوختاندن خانه و فابریکه شکایت کرده و برای بازگشت موترسایکلش درخواست کرد. اما قوماندان به وی گفته که موترسایکل از فابریکه می باشد و تهدید کرد که وی به خاطر دزدیدنش جریمه خواهد شد.

۶،۷،۴ جنایات اتحاد اسلامی

در توقیف های متقابل انجام شده توسط اتحاد اسلامی و حزب وحدت در جنگهای اولیه کابل، غیر نظامیان توسط هر دو حزب مورد هدف قرار گرفتند. اظهارات متضررین پشتون ها توسط وحدت در قسمت ابتدای این گزارش آمده است. اما هزاره ها نیز با جنایت مشابه از جانب نیروهای اتحاد مواجه شده اند. به عنوان مثال، ز. سعی داشت تا فامیلش را از دشت برچی در غرب کابل در تاریخ ۲۹ اسد ۱۳۷۱ مطابق با ۸ اگست ۱۹۹۲، بعد از اینکه منطقه شان توسط نیروهای اتحاد مورد حمله راکتی فرار گرفت، خارج نماید. آنها نمی توانستند که مستقیماً به بهسود در هزاره جات از راه میدان شهر بروند برای اینکه آن منطقه نزدیک قوماندان های ضد هزاره، تورن امان الله از حزب اسلامی و شیرعلم از اتحاد قرار داشت. بنابراین، وی تصمیم گرفت که با هفت فامیل دیگر از قریه اش راه شمال را از طریق خیرخانه امتحان کرده و از حومه کابل عبور کند. آنها آنجا در یک پوسه مربوط قوماندان اتحاد، انور دنگر متوقف داده می شوند. ریش سفیدان، زنان و کودکان رها شدند و پسر سه ساله اش سعی

کرد تا از پدرش شفاعت کرده و مانند دیگران آزاد شود. اما انور دنگر با سیلی به صورت وی زده و گفت: چوچه هزاره! برو گمشو.

ز. بیان داشت که وی یکسال را در اسارت طی کرد در حالیکه از یک قوماندان اتحاد به دیگری انتقال داده می شد. و به طریقه های متعدد شکنجه و لت و کوب می شود به شمول محروم کردن از خواب و غذا، اجازه ندادن رفتن به توالت زمانی که وی اسهال بوده است، بستن دست و پا در شب با ریسمان نایلونی که اثرات زخم آن باقی مانده، تهدید به مرگ شدن و عذاب دادن با اجساد زندانیان مرده هزاره، و از وی پرسیده می شد که خانه اش کجا بوده زمانی که نظامیان اتحاد منطقه اش در دشت برچی را راکت باران می کردند. وی مجبور به کارهای شاقه می شد مانند کندن زیرزمین و ساختن جاده. وی قادر به شستن یا عوض کردن لباسهایش نبوده، بناءً وی را شپش زده بود. وی اظهار داشت: "وضعیت ما بدتر از وضعیت حیوانات بود. آنها عزت و شرف و حقوق بشر را نقض می کردند. آنها ما را فقط به خاطر هزاره بودن شکنجه می کردند. ما جرم دیگری نداشتیم. ما فقط هزاره بودیم."

ز. اظهار داشت که وی اول به قوماندان حفیظ که قوماندان زیر دست شیر علم بود، تسلیم داده شدند. وی گفت: آن شب اول آنها به شکر دره برده شده جایی که حفیظ آنها را فحش داده و تهدید کرد. روز بعد آنها به قریه کوشک در پغمان و بعد به قلعه قاضی برده شدند و در آنجا جنگجویان عرب به آنها گفتند که می خواهند شیعه ها را بکشند تا به جنت بروند. سپس، آنها به کوشک برگردانده شده در جایی که وی و سه زندانی دیگر در یک زیرزمین نگهداری شده و مجبور به کار به عنوان گلکار برای نورالحق، قوماندان دیگر مربوط به شیر علم بودند. بعداً به همراه دو زندانی هزاره دیگر به قلعه قاضی، قرارگاه مرکزی قوماندان نقیب الدین برگردانده شده که مجبور به کندن سنگرها شدند.

ز. می گوید: سرانجام بعد از یک سال در ۱۳ سنبله ۱۳۷۲ مطابق با ۴ سپتامبر ۱۹۹۳، وی به دیوان بیگی در کابل آورده شده و توسط قوماندان دیگر اتحاد بنام جبار برای سه ماه دیگر زندانی شد. وی گفت که سه بچه به سنهای ۱۲ و ۱۸ سال در مقابل وی به دستور زلمی طوفان که پوسته مجاور را کنترل می کرد، کشته شدند. همچنین وی بیان داشت که زندانیان افشار را دیده است که توسط زلمی طوفان با زنجیر تانک کشته شدند. ز. اظهار داشت: سرانجام وی و پنج همراهش مریض شده و رها شدند.

یک قصه مشابه از توقیف، کار اجباری و ظلم و مجازات غیرمعمول از م. که یک مزدورکار بوده و در ناحیه ۶ غرب کابل زندگی می کرد، آمده است. وی. بیان داشت نظامیان متعلق به شیر علم، وی را در منطقه مرکز سیلو دستگیر کرده، دست و پاهایش را بسته، چشمانش را بسته و به ارغندی بالا می برند. وی گفت که در آنجا به همراه یک پیرمرد و دو بچه به سن ۱۰ و ۱۲ به مدت دو ماه زندانی بوده است. آنها در یک اتاق تاریک نگهداری شده و آب و غذای کمی داده می شد. وی گفت که اجساد مرده و استخوانها را در زندان دیده است. "آنها ما را مجبور به کندن زیرزمین برای خانه هایشان می کردند و بعد از تحقیق، لت و کوب می کردند. من جوان بودم اما آنها در قصدشان جدی بوده و مرا زیاد لت و کوب کردند که سرانجام قادر به ایستادن به سادگی نبودم. م. گفت که خوش چانس بوده که یک شب زنجیرهای پاهایش باز گذاشته شده و وی با استفاده از تاریکی شب توانست فرار کند."

اعضای اتحاد به پروژه عدالت افغانستان توقیف های دسته جمعی زندانیان هزاره را تصدیق کرده اند. یک قوماندان گفت که زمانی که تعدادی از افرادش توسط وحدت دستگیر می شدند، وی هزاره ها را به خاطر تبادل افرادش می خرید. وی گفت: "تعدادی افراد ظالمی بودند که مردم را از شهر به خاطر فروختن می ربودند. برای یک مزدورکار پنج یا شش لک افغانی قیمت داشت اما یک قوماندان ارشد می توانست صد هزار لک ارزش داشته باشد."

جنایات توسط گروه های گوناگون ۶،۷،۵

چندین شاهد از هدف گیری توسط احزاب مختلف توصیف کرده اند زمانی که مناطق شان دست به دست شده یا زمانی که سعی می کردند که در شهر عبور و مرور کنند. به عنوان مثال، ن. که در قلعه جعفر زندگی می کرد وقتی که مجاهدین کابل را گرفتند. وی شرح داده است که چگونه فقر و بیکاری وی و بچه کاکایش را مجبور می

کند تا برای به دست آوردن پول توسط آوردن آرد و تیل و روغن با بایسیکل از گلپهار و چهار آسیاب خطوط اول جنگ در غرب کابل را عبور کنند. ن. به پروژه عدالت افغانستان گفت که وی همیشه باید به نظامیان جنبشی در پوسته نظامی نزدیک دارالامان که در تاریخ ۱۳۷۲/۱۹۹۳ تحت کنترل جنرال مومن پول می داد. به هر حال، سوءاستفاده های بی قاعده نیز وجود داشت. وی گفت که یک روز زمانی که از چهلستون آمده و از منطقه باغ رئیس عبور می کرد، مردان مسلح از وردک مربوط به حزب اسلامی وی را در بریشناکوت گرفتند. وی مجبور به کار شده، کیبل های آهنی را خم کرده و با بایسیکل انتقال می داد. روز دیگر، مردان پوسته حزب وحدت در سرک ده مراد بودند که به وی و بچه کاکایش امر کرده تا ایستاد شده و گرنه فیر خواهند شد. وی اظهار داشت که آنها توقیف شده و پول هایشان، بایسیکلشان، مواد غذایی شان و حتی دستمال سرشان دزدیده شد. چند روز بعد حزب اسلامی بعد از یک جنگ سخت منطقه را گرفتند و ن. خانه شان را به مدت دو روز ترک کرد. ن. بیان داشت که وقتی برگشت، تمام دارایی هایشان برده شده و مواد غذایی عمداً خراب شده بود. وی پرسید: "چه چیز دیگر و چقدر باید بگویم؟ من نمی توانم که تمام اوضاع بد گذشته را توصیف کنم. شاید این کافی باشد."

شاهد دیگر بنام ش. که شوهرش توسط نظامیان حزب وحدت مورد هدف قرار گرفته و وی را به خاطر سنی و پشتون بودن می آزرده و بعد اوضاع کمی بهتر گردید که کابل در سال ۱۹۹۶ توسط طالبان سنی و پشتون طالبان گرفته شد. شوهرش. در حالیکه با غذای پخته شده ایکه از غذای ظهر در شفاخانه ای که کار می کرد باقیمانده بود به شمالی برمی گشت گفتار شد. ش. اظهار داشت:

آنها از وی سوال کردند که غذا برای چه کسی می برد و برای کی جاسوسی می کند؟ آنها وی را سخت لت و کوب کرده که هم اکنون (از اثر لت و کوب وحدت) بیماری قلبی دارد و دستش معلول است اما بیماری قلبی زمانی پیدا شد که طالبان وی را لت و کوب کردند. وی از آنها زیاد ترسیده بود. برای ۹ روز وی گم بود و من به بسیار مشکلات برای بچه هایم نان پیدا کردم. وقتی که آنها وی را رها کردند، وی به خانه نیامد زیرا زیاد ترسیده بود. وی به شهر رفته و بعد به ما خبر داد که کجا است. ما باید از طریق کوه ها بپای پیاده به کابل می رفتیم برای اینکه طالبان جاده را بسته بودند. من هرگز آن اوقات بد را فراموش نمی کنم. پاهای بچه هایم بسیار آبله زده بود و تا یک ماه خوب نشد. این سرنوشت من است: شوهرم معلول است. وی به کار می رفت، اما نمی تواند خوب کار کند.

۶،۸ قتل عام زندانیان طالب در مزار شریف

در هفته های قبل از حمله طالبان به مزار شریف، نمایندگان طالب معاهده های مخفی را با جنرال پهلوان ملک، که معاون دوستم و رقیب وی بود، انجام دادند. ملک به همراه قاری علم راسخ، جنرال مجید روزی و غفار پهلوان با ملا عبدالرزاق و ملا غوث از طالبان در بادغیس ملاقات کردند. رهبران معاهده ای را به امضاء رساندند که مواد دقیق آن مشخص نیست، اما برای ملک به این معنی بود که کودتایی را علیه دوستم ترتیب دهد.

در شب ۲۲ می ۱۹۹۷ (۵ جوزا) جنگ بین نیروهای جنرال دوستم و طالبان در اندخوی و خواجه دوکوه شروع شد. مسعود نیروی تقویتی فرستاد اما نیروهای جبهه متحد تلفات سنگینی دادند. و دوستم روز بعد به مزار شریف فرار کرد و بعد افغانستان را ترک کرده و از طریق ازبکستان به ترکیه رفت. طبق یک شاهد که همراه پروژه عدالت افغانستان مصاحبه کرده است که در صحنه حاضر بوده است بعد از آنکه دوستم فرار کرد، ملک دستور انتقال قوماندان های طالبان را از قندهار به شیبیرگان و مزار شریف با استفاده از طیاره های نیروی هوایی داد. این شاهد اظهار داشت که وی انتقال صدها طالب را در هواپیما به مزار شریف و شیبیرگان دیده است.

در ۲۵ می، طالبان وارد شهر شدند و شروع به بستن مکاتب و اداره ها نمودند و از مسجد استفاده می کردند تا تکلیف قانون شریعت را اعلام کنند. به هر حال، در شب ۲۸ می آنها با مقاومت به خصوص از قسمتهای شیعه نشین شهر روبرو شدند. جنگهای خیابانی بین نیروهای طالبان و قوماندان های محلی وحدت و همچنان هزاره های مسلح در گرفت. در آن زمان، نیروهای حزب وحدت در مراکز اصلیشان در شمال شرق و شرق شهر بودند. قرارگاه های نظامی و سیاسی در سید آباد در شمال شرق بود به همراه قوای کوچکی به اطراف شهر که بیشتر در غرب در زراعت مستقر بودند اما نیروهای متمرکز اصلی نداشتند. حزب وحدت به همراه جمعیت و حرکت،

بیشتر افراد نظامی و سیاسی بلندرتبه و یا متوسط خود را و نیروهایشان را بعد از کودتای ملک کشیده بودند. جنگ توسط قوماندان های کوچک انجام شد.

در ۳۰ می، قوماندان های طالبان: رزاق، فضل احمد، معین وزارت خارجه و جنرال جیلانی برای مذاکرات بیشتر با جنرال ملک، غفار پهلوان، و بقیه وفاداران به ملک در حضور سفیر پاکستان جلسه کردند. قوماندان های طالبان تقاضا داشتند که ملک ۱۵۰۰۰ سلاح تسلیم دهد که ملک رد کرد. طبق گفته ملک، طالبان اعلام کردند که آنها مسعود را از کاپیسا و پروان بیرون رانده اند - معاهده ختم است.

در شب ۳۰ می، جنگ در مناطق همجوار هزاره نشین سید آباد در گرفت. افراد مسلح هزاره، که برخی از آنها جنگجویان وحدت به طور منظم بودند، سر راه افراد طالب کمین گرفتند که با شگفتی مواجه شده و در یک شهر ناآشنا به دام افتاده بودند. سپس، ملک نیز به طالبان پشت کرد و نیروهای جنگجوی جنبش تحت ملک هزاران نظامی طالب را دستگیر کرده و در میمنه، شبیرگان و مزار شریف آنها را زندانی کردند. برخی از آنها که در مزار در توقیف به سر می بردند، عجلتاً در آنجا کشته شدند. مشخص نیست که چه تعداد توسط حزب وحدت زندانی شده اند. یکی از شاهدان طالب مصاحبه شده توسط پروژه عدالت افغانستان که به همراه ۲۷ هم قطارش در توقیف به سر می برد، جنرال گل محمد پهلوان، برادر ملک به عنوان یکی از قوماندان های ارشدی که زندانیان را گرفتار نموده، شناخته بود.

بیشتر طالبان و جنگجویان خارجی دستگیر شده توسط نیروهای ملک در مزار شریف، شبیرگان و میمنه در می-جون ۱۹۹۷ در بزرگترین قتل عام مشهور زندانیان توسط هر یک از احزاب در جنگ افغان به قتل رسیده اند. شمار دقیق زندانیان به قتل رسیده نامعلوم است. یکی از کارمندان نمایندگی های بشری که با حادثه آشنا بود، به پروژه عدالت افغانستان گفت که حداقل ۳۰۰۰ نفر کشته شده اند. علاوه بر نظامیان طالب، ملک یک تعداد از قوماندانان جنبش و رهبران مهم را نیز توقیف نمود. به عنوان مثال، غلام حیدر جوزجانی که در مزار شریف گرفته شده و جسدش در میمنه پیدا شد، سلام پهلوان از شبیرگان، مهمترین بزرگ قوم در شبیرگان بنام رئیس عمر بای که در شبیرگان کشته شد.

یک در یور طالبان که توسط نیروهای متحد با ملک گرفتار و توقیف شد، گزارش ذیل را داده است:

من از ولایت قندهار هستم (از نام قریه خودداری کرد). وقتی ما به شبیرگان رسیدیم، یک قرارگاه آنجا ایجاد کردیم، سپس به سمت مزار شریف حرکت کریم زمانی که جنگ بین ملک و طالبان شروع شد. زمانی که جنگ شدت گرفت، من با دو ملا رفتیم تا مزار را ترک کنیم. ما به سمت میدان هوایی حرکت می کردیم که مورد حمله قرار گرفتیم. آنها کشته شدند و من دستگیر شدم. تعداد زیادی از طالبان بلند رتبه کشته شدند، مابقی تسلیم شدند. قوماندان ظاهر که همراه ملک بود، ما را به زندانی در مزار برد. تعداد ما بسیار زیاد بود و نمی توانستیم که حرکت کنیم. غذای کمی موجود بود. بعضی اوقات ما پرندگان را گرفته و می خوردیم. بعضی اوقات ما را لت و کوب می کردند. آنها مرا در آلت تناسلی ام به شدت لت و کوب کردند که ناتوان جنسی شدم. بعضی ها از لت و کوب زیاد مردند. گاهی اوقات ICRC می آمد و غذا می داد. یک شب، مردانی ملبس به یونیفرم نظامی آمده و فریاد زدند، "چه کسی از قندهار است؟" آنها ما را جدا کردند. آنها گفتند که تبادل زندانی در پیش رو است. آنها عکس ما را گرفتند، دستانمان را بسته و در یک کانتینر بزرگ انداختند. کانتینری که من در آن بودم، پر بود. ما در تمام طول روز تا شب دیگر در کانتینر نگهداری شدیم. بعضی از افراد داخل کانتینر مردند. آنها به خارج از مزار رانندگی کردند. بعداً لاری متوقف شده و در را باز کردند. ما در صحرا بودیم. آنها ما را به گروپهای ۳۰ نفری هرده دقیق بیرون می کردند. آنها دستان زندانیان را به همدیگر بسته و بالایشان فیر کردند. ما هنوز در لاری بودیم و می توانستیم از سوراخهای کوچک کانتینر ببینیم. وقتی که بالای آنها فیر می کردند، موتر را نیز به شدت گاز می دادند. من درگروپ آخر بودم و دعا می کردم. ما مقاومت کردیم زمانی که برای پایین کردن ما آمدند اما ما را به بیرون نیله کردند. ما در سه خط یکی روبروی دیگری ایستادیم. وقتی که فیر کردن را شروع کردند، من به زمین افتادم و دیگران بالای من افتادند. سپس شنیدم که یکی از آنها می گفت بیایید به سر هر کدامشان فیر کنیم. اما من به زیر دیگران بودم، بنا براین بالای من فیر نکردند. سپس، چراغهای موتر را روشن کرده تا موتر را حرکت دهند. زمانی که آنها مصروف موتر بودند، من پرسیدم کسی زنده است. سه نفر بودند، اما یکی زخمی بود و ما نمی

توانستیم کمکش کنیم. وقتی افراد ملک منطقه را ترک کردند، دو نفر از ما به تاشقرغان و بعد به قندوز رفتیم. ملا دادالله و ملا برادر (دو قوماندان ارشد که مسوول تعدادی از قتل عام‌ها در سالهای ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۱ می‌باشد، به قسمت پایین مراجعه کنید.) در قندوز بودند. سپس، ما به قندهار فرستاده شدیم.

یکی دیگر از نجات یافتگان بیان داشت که وی با ۲۸ نفر دیگر در میدان هوایی دستگیر شدند. آنها ما را لت و کوب کرده و به زندانی در شیبیرغان بردند. در زندان در هر اتاق ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر بود. غذای کمی می‌دادند و فقط بعضی اوقات برنج می‌دادند. برخی اوقات ما به یک محوطه محصور برده می‌شدیم. من مدت دو هفته آنجا بودم. آنها ما را به زندان میمنه بردند. چهار وزیر طالبان آنجا بودند که عبارتند از: ملا منصور، وزیر دفاع هوایی، ملا عبدالرزاق، وزیر داخله، ملا محمد صادق، سکرتر ملا ربانی و ملا حاجی فضل محمد، سرپرست وزارت خارجه. آنها به فیض آباد، جاییکه ملا ربانی اداره اش را ایجاد کرده بود، فرستاده شدند. قوماندانهای آنجا به من گفتند که ۷۰۰ نفر مانند ما در میمنه می‌باشد. یک روز به ما گفته شد که برای تبادل اسیر جمع شویم. قندهاری‌ها یک طرف شدند. یک لاری آمد و ۳۰ تن از آنها را برد. محافظان به ما گفتند که آنها به خانه‌شان فرستاده شدند. دو یا سه مرتبه در هفته این عمل تکرار می‌شد. یک هفته بعد از آن، یکی از عسکرها که با وی نزدیک شده بودیم گفت: "ما همه مردان شما را کشته ایم." من یکی از جنرالهای آنجا را می‌شناختم و او من و یک تعداد قلیل دیگر را نجات داد. ما همدیگر را از زمان مکتب می‌شناختیم. زمانی که دوستم بازگشت، ۱۳۰ تن از ما از ۷۰۰ نفر در میمنه باقی مانده بود. ما به شیبیرغان آورده شدیم. در آنجا تبادل اسیر با طالبان وجود داشت و در سپتامبر یا اکتبر ما را به قندهار فرستادند.

کمیسیون عالی حقوق بشر دو تحقیق قضایی ابتدایی را به محلاتی که باقی مانده‌های زندانیان طالب به قتل رسیده وجود داشتند به شمول یک بیابان که اجساد نظامیان به قتل رسیده قابل مشاهده بود که دستانشان به پشت بسته شده، و یک محل با ۹ چاه که شواهدی مبنی بر صدها زندانی به زور به چاه انداخته شده وجود داشت. گرچه، یک نبش قبر و تحقیق کامل هرگز صورت نگرفته است.

نقض حقوق بشر بین المللی و قوانین انسانی در دوره امارت اسلامی افغانستان

۷

۷،۱ تاریخچه

طالبان بعد از هرج و مرج در دوره بعد از سال ۱۹۹۲ ظهور کردند. در سال ۱۹۹۴ ولایت قندهار بین قوماندانان های رقیب تقسیم شده بود. شورایی که این ولایت را بعد از سقوط دولت نجیب الله اداره می‌کرد، تجزیه شد و شهر و اطرافش به خاطر گروگان گیری، غصب و تجاوز جنسی شهرت پیدا کرد. سازمان های بشری از منطقه کشیده شده بودند. غیر نظامیان محلی در مقابل سوءاستفاده ها و تجاوزات قوماندان های رقیبی که پوسته های تلاشی را در اطراف شهر و جاده اصلی منتهی به پاکستان کنترل می‌کردند، آسیب پذیر بودند.

در اولین عملیات موفقانه نظامی این گروه، یک قوماندان محلی رادر قندهار که گفته می‌شود به یک دختر محل تجاوز جنسی کرده، غیر مسلح کرده و وی را به قتل رسانیدند. طالبان چنانچه خودشان نامیدند، حرکت کرده تا دیگر قوماندان ها را گرفته و بسیار سریع حمایت پاکستان را جذب کرد که یک مشتری لازم داشتند تا از منافعشان حمایت کند. حمایت اقتصادی و نظامی پاکستان در قسمت پایین بحث شده و توسط دیگر منابع مستند شده است. بعضی از اکمالات و حمایتها از جانب سازمان استخباراتی، ISI، انجام می‌شد که در دهه ۱۹۸۰ احزاب مجاهدین دلخواه خود را تقویت می‌کرد. بقیه اکمالات از جانب تجارانی که راه امنی را در افغانستان می‌خواستند، انجام می‌شد. به عنوان مثال، در جریان جنگ برای گرفتن هرات در سال ۱۹۹۵، پاکستان آشکارا مداخله کرده و طالبان را با اکمالات لوجستیکی و سلاح های بیشتر تقویت کرد، و همچنین طالبان حمایت اقتصادی تاجرهای افغان در کویته که اسماعیل خان از آنها مالیات سنگین می‌گرفت، را به دست آورد.

در مدت چند روز، طالبان کنترل شهر قندهار را به دست گرفتند و قوماندانهایی که شهر را بین خود تقسیم کرده بودند، بیرون راندند. طالبان در قندهار یک انبار مهمات جنگی واقعی را حاصل کردند: جت های میگ،

هلیکوپترها و تانکها. در قندهار مکاتب دختران را بسته و کار برای زنان را ممنوع کردند. همچنین حکم کردند که زنان به تنهایی بیرون به شمول بازار رفته نمی توانند. بعد از قندهار، طالبان بقیه ولایات جنوبی را با جنگ کمی گرفتند مانند ولایات زابل و ارزگان را با کمی جنگ به دست گرفتند. کنترل هلمند را در جنوری ۱۹۹۵ گرفتند. غزنی در جنوری به دست آنها سقوط کرد و از آنجا آنها با نیروهای حکمتیار در ولایات میدان شهر و وردک جنگ کردند. در ۱۴ فیروزی، حکمتیار قرارگاهش در چهارآسیاب را طالبان واگذار کرد و انبار وی که عبارت بودند از سیستمهای مختلف راکت انداز اورگان، مهمات نظامی و یک هلیکوپتر را برای آنها به جا گذاشت.

در سال ۱۹۹۵، آنها کابل را تهدید می کردند و در اواخر آن سال کنترل هرات را گرفتند. اعمال طالبان در خصوص زنان به خوبی مستند شده است: ابتدا در قندهار، بعد هرات و کابل، تکلیف شریعت را امر می کردند و تمام مکاتب دختران و زنان را بستند. آنها حکم کردند که زنان نمی توانند بیرون خانه کار کنند (به جز در محافظت صحتی)، یا بیرون خانه برآیند مگر اینکه با یکی از مردهای اقارب نزدیکش همراه باشد. در شهرها طالبان با ایجاد وزارت امر به معروف و نهی از منکر اعمال کنترل می کردند که همه طالبان را به رفتار نیک و اदार ساختند. کنترل آنها بسیار متمرکز بود با والیان ناحیه ای در تمام ولایات استراتژیک به مستقیماً به ملا عمر گزارش می دادند.

هسته رهبری طالبان بیست و دو عضو شورایی داشت که عمر رهبرشان بود. طالبان ساختارهای نظامی و مدنی خود را به خوبی گسترش داده بودند و ساختار آشکار کنترل و فرماندهی داشتند. در طول این دوره، ملا عمر و متحدینش در قندهار در عملیاتها و تصمیم گیری ها فعالانه شرکت داشتند. ارتباطات نظامی و یک مقام سازمانی به قوماندان های عملیاتی اجازه می داد تا مستقیماً با قندهار ارتباط بگیرند. ملا عمر در تعیین و مدیریت تمام قوماندان های نظامی بلند پایه درگیری فعالانه خود را حفظ کرد. ملا عمر از طریق ارتباطات مخابراتی از قندهار هدایت امور نظامی در تمام کشور را سرپرستی می کرد.

طالبان چندین حمله به کابل را در اواخر سال ۱۹۹۵ تدارک دیدند با راکت باران شهر از همان مکانهایی که حکمتیار موقعیت داشت. سپس، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۶ جلال آباد به دست طالبان سقوط کرد. کابل در ۲۶ سپتامبر سقوط کرد. سقوط کابل به دست طالبان، نیروهایی که در جنگ داخلی کابل رقیب کینه توز هم بودند - دوستم، مسعود و خلیلی - را مجبور ساخت تا عملیات هایشان را هماهنگ کنند و در ماه اکتبر، آنها یک اتحاد جدید برای ضدیت با طالبان را به وجود آوردند. در سال ۱۹۹۷ نام اتحاد اسلامی و جبهه ملی نجات افغانستان را برای خود انتخاب نمودند.

در حالیکه جنگ برای به دست گیری دیگر مناطق کشور ادامه داشت، طالبان در کابل اداره بسیار ظالمانه بر پایه دستگاه استخباراتیش ایجاد کردند. سازمان اصلی توسط قاری احمدالله اداره می شد که خارج دفتر سابق خاد در صدارت عمل می کرد. در اکتبر ۱۹۹۷ رهبر طالبان، ملا عمر، نام دولت اسلامی افغانستان را به امارت اسلامی افغانستان مبدل کرد.

در می ۱۹۹۷ طالبان بدترین شکستشان را متحمل شدند زمانی که هزاران نظامی طالب طبق گزارش در جنگ کشته شده و یا عجلتاً در جریان یک تلاش برای به دست گیری کنترل شمال شهر مزار شریف به قتل رسیدند. طالبان در سپتامبر ۱۹۹۷ تلاش دیگری را برای گرفتن مزار نمودند، اما دوباره مجبور به عقب نشینی شدند.

تأثیر غیر افغانها بالای ملا عمر بعد از سال ۱۹۹۸ افزایش یافت. اسامه بن لادن در سال ۱۹۹۶ از سودان به افغانستان برگشت و تحت حمایت شورای جلال آباد تا زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را گرفتند، به سر می برد. در سال ۱۹۹۷ وی به قندهار رفت. طالبان به خاطر ارتباطشان با بن لادن در سال ۱۹۹۹ مورد تحریم ملل متحد قرار گرفت و در سال ۲۰۰۰ مورد تحریم گسترده قرار گرفت. این تحریم ها شامل ممنوعیت اکمالات نظامی می شد. گرچه، به طور مکرر از این تحریمات مصون ماند.

جنايات جنگی عمده دوره طالبان بین سالهای ۱۹۹۷ الی ۲۰۰۱ رخ داده است زمانی که در راه رسیدن به سلطه و کنترل با مقاومت مواجه شدند، با کشتار شهریان محلی یا دیگر غیر نظامیان، سوزاندن قریه ها، باغ ها و در

اینصورت غیر قابل سکونت ساختن مناطق مسکونی اطراف جواب می گفتند. طالبان نیز مانند اسلاف خودشان زندانیان را شکنجه می کردند، اما در این گزارش ما به روی نمونه هایی از کشتارها که به عنوان نشانه های جنایات جنگی طالبان می باشد، تمرکز می کنیم.

به عنوان مثالی از این دست، عقب نشینی نیروهای طالبان از مزار شریف بعد از قتل عام نیروهایشان در می ۱۹۹۷ انتقام گیری هایی را علیه غیرنظامیان به وجود آورد که دست کم ۸۳ نفر را دو قریه بیرون از شهر قتل عام نمودند. مطابق گزارش گزارشگر خاص، ۵۳ نفر شیعه از باشندگان قریه در قزل آباد کشته شدند و حدود بیست خانه آتش گرفت. بزرگان قریه اظهار داشتند: طالبان بعد از ظهر به قریه رسیده بودند و شروع به کوبیدن دروازه خانه ها شدند و از سلاح می پرسیدند. اگر شخصی که در را باز کرده بود، می گفت که آنها کدام سلاحی ندارند، در همان مکان تیرباران می شدند. اگر شخصی برای آنها اسلحه ای تهیه می کرد، بنا به اتهام با همان سلاح در آن مکان توسط طالبان تیرباران می شدند. تعدادی از دهقان ها از قریه در زمین هایشان کشته شدند، برخی ها بنا به گزارش با ابزار زراعتی خودشان بودند. یک گروپ ۱۴ یا ۱۵ مرد جوان از قریه گرفتار شده و به میدان هوایی نزدیک برده شده جایی که شکنجه شده و متعاقباً به قتل رسیدند.

در قریه شیخ آباد فقط پیرها مانده بودند بعد از آنکه مابقی باشندگان پس از پیشروی نیروهای طالبان گریخته بودند. طبق گزارش گزارشگر خاص، طالبان وارد قریه شده و سی مرد پیر را شکنجه و به قتل رساندند و بعضی از قسمتهای بدن را بریدند. همچنین باشندگان قریه ادعا کرده اند که قوماندان های پشتون محلی که به طالبان پیوسته بودند، ممکن در کشتارها نیز شرکت داشته باشند و مشابه این گونه کشتارها در تعدادی از دیگر قریه ها در منطقه رخ داده است.

سال بعد در آگست ۱۹۹۸ طالبان - با حمایت قاطع از جانب پاکستان - کنترل مزار شریف را به دست گرفتند. آنها بعداً حداقل ۲۰۰۰ نفر که عمدتاً غیر نظامیان هزاره بودند، دقیقاً به خاطر گرفتن انتقام از کشتار نیروهای خودشان در سال قبل، قتل عام نمودند. این حادثه در ذیل مستند شده است. بامیان در ۱۳ سپتامبر به دست طالبان سقوط کرد. در سال ۱۹۹۸ طالبان بیشتر مناطق شمال افغانستان را تصرف کرده بودند، اما در تصرف شمال غرب ولسوالی بلخاب در ولسوالی سرپل ناکام بودند که بعداً به عنوان مرکز مقاومت ضد طالبان ظهور کرد. بعداً جنگ نیروهای مقاومت در بیشتر مناطق دوردست هزاره جات گسترش پیدا کرد. ادامه مقاومت در این مناطق طالبان را به سمت یک سلسله عملیات های انتقام جویانه سوق داد و به مجازات های دسته جمعی غیر نظامیان در این مناطق دست زدند.

یک تعداد از این حوادث مفصلاً در ذیل مستند شده است. در جولای ۱۹۹۹، طالبان یک حمله وسیع در امتداد قسمت شمال کابل که به حیث شمالی شناخته می شد به راه انداخته، غیر نظامیان را عجلتاً کشته، قریه ها، مزارع و باغ ها را آتش زدند ظاهراً به انتقام حمایت مردم از نیروهای ضد طالبان و برای جلوگیری از بازگشت مردم صورت گرفت حد و اندازه ویرانی و غارت نامعلوم است.

قتل عام توسط طالبان در مناطق شمالی مقاومت در سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ ادامه داشت. در می ۲۰۰۰، سی ویک غیر نظامی اسماعیلی توقیف شده و نزدیک رباطک پاس در نزدیکی مرز ولایات بغلان و سمنگان به قتل رسانیدند. در جنوری ۲۰۰۱ بعد از شروع جنگ در یکاولنگ بین طالبان و نیروهای ترکیبی حرکت اسلامی و حزب وحدت، طالبان ۱۷۶ مرد غیر نظامی را در شهر یکاولنگ به قتل رساندند. جنگ تا جون ۲۰۰۱ ادامه پیدا کرد تا اینکه طالبان مرکز شهر را سوزانده و غیر نظامیان را زمانی که از منطقه عقب نشینی می کردند، کشته اند.

۷،۲ قتل عام در مزار شریف

در ۸ آگست ۱۹۹۸، نیروهای طالبان وارد شهر مزار شریف شدند. در هفته بعدی، نظامیان طالب دست کم ۲۰۰۰ نفر را کشتند که بیشتر آنها غیر نظامی بودند. گزارش ذیل از راپور دیده بان حقوق بشر اخذ شده است. گزارش بنام قتل عام در مزار شریف بر پایه تحقیقات دیده بان حقوق بشر در اکتبر ۱۹۹۸ می باشد.

قبل از حمله به مزار، طبق گزارش پشتون های بلخ وابسته به حزب اسلامی تغییر موضع داده و به طالبان اجازه ورود به شهر را دادند. با داشتن تجربه سال گذشته همراه ملک (به فصل گذشته مراجعه کنید)، طالبان وارد مزار نشدند تا اینکه نیروهای حزب اسلامی خطوط اول جبهه قرار گاه وحدت را احاطه کردند که اصولاً تشکیل شده بود از جنگجویان بامیان در قلعه زینی تخت پل که یک منطقه وسیع محصور شده در شمال شرق مزار در جاده شهر بلخ بود. نیروهای حزب اسلامی به تعداد ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ جنگجوی وحدت را به دام انداخته که بعداً با پیشروی طالبان به محاصره افتاده و نتوانستند بگریزند. بیشتر مبارزان وحدت در قلعه زینی در همان محل کشته شدند. حدود ۷۰۰ تن نتوانستند از کمین فرار کرده و به سمت حیرتان حرکت کنند اما چون پیاده بودند، بیشترشان توسط نیروهای طالبان که در بیابان با موترهای پیکاب عبور می کردند، کشته شدند. غیر ممکن است که تعداد کشته شده ها در جنگ و تعداد دستگیر شده هایی که بعداً توسط نیروهای طالبان به قتل رسیده، گفته شود.

طبق گفته یک شاهد، نیروهای طالبان به دامنه های غربی مزار شریف در ساعت ۹:۳۰ صبح به تاریخ ۸ آگست وارد شدند. باشندگان گزارش داده اند که از اوایل صبح از سمت غرب صدای فیر را می شنیده اند. تعدادی بیان داشتند که آنها تصور می کردند که جنگ بین احزاب مختلف جبهه متحد در گرفته و نمی دانستند که طالبان به شهر رسیده اند تا اینکه آنها مشخصاتش که عبارت بود از لنگی های سیاه و بیرق های سفید را دیدند. همچنین شاهدان گزارش داده اند که در تاریخ ۵ یا ۶ آگست دفاتر جمعیت توسط لشکریان خودشان غارت شد که مشتاق بودند هر چیز باارزش را قبل از اینکه دیگران بگیرند، خود بردارند. تعدادی از خانواده های هزاره چندین روز قبل از حمله طالبان شروع به ترک شهر نمودند و طبق گزارش مبارزان وحدت ۷۶ مرد پشتون از چهارک را توقیف کردند که این افراد با پیشروی نیروهای طالبان آزاد شدند.

چون طالبان با پشتون های بلخ که نسبت به منطقه آگاهی داشتند همراه بودند، طالبان توانستند که تاسیسات مهم را در محدوده شهر بسیار سریع شناسایی و تسخیر کنند. یک قطعه که طبق گزارش شامل اعضای پاکستانی از یک سازمان سنی رادیکال بنام سپاه صحابه بودند، وارد کنسولگری ایران در مزار شده و هشت دیپلمات و افسر اطلاعاتی و یک ژورنالیست را به قتل رساندند. نظامیان وحدت داخل مزار از یک مسیر شهر را ترک کردند در حالیکه به طور وحشیانه به نیروهای طالبان در حال پیشروی و هر چیز دیگر "برای اینکه از احزاب دیگر می ترسیدند" در مزار فیر کردند. نیروهای طالبان آنان را تعقیب کرده و طبق گفته یک شاهد به هر چیزی که حرکت می کرد، فیر می کردند. قوماندان وحدت، محمد محقق و دیگر رهبران بلند پایه با هلیکوپتر منطقه را تخلیه کرده بودند.

طبق گزارش دیده بان حقوق بشر، در اولین ساعات به دست گرفتن کنترل شهر، نیروهای طالبان شمار نامعلومی از غیر نظامیان را در حملات نا مشخص به قتل رساندند. آنها به غیر نظامیان و افراد مشکوک نظامی در مناطق مسکونی، خیابان های شهر و بازارها فیر نمودند. شاهدان از آن به عنوان کشتار دیوانگی یاد کرده اند. گزارشات ذیل از گزارش دیده بان حقوق بشر اخذ گردیده است. یک شاهد زن که از منطقه بازار در راه خانه اش بوده، دیده است که در میان کشته شدگان یک بچه که در کراچی نان می فروخته، یک زن که در راه رفتن به یک اجتماع بوده و یک مرد که گندم را آسیاب می کرد، بوده است. تعداد زیادی تاجران در بازار طبق گزارش کشته شده اند زمانیکه طالبان به سرک ها حرکت کرده و بدون مقصد فیر می کردند. در برخی موارد، طالبان از ماشین داری که بر روی جیب ها بود، به طور مکرر در سرک ها فیر می کردند. یک شاهد که از بام یک دوکان مشاهده کرده، صحنه هراس انگیز را در شهر چنین توصیف کرده است:

"من از بام می توانستم ببینم که دود از سمت غرب می آید. از دوکانم خارج شدم و به ساحه مشنری ها رفتم که از آنجا توانستم فرار مردم را از سمت غرب ببینم. هرج و مرج و آشفتگی در منطقه بود. مردم می دویدند و توسط موترهایی که سعی در ترک منطقه داشتند، برخورد می کردند. دکان های بازار وازگون شده بود. من یک مرد را شنیدم که می گفت: که مرمی ها مثل ژاله میباریندند. من به خانه رفتم و از پنجره ها می توانستم که فریادها را بشنوم و بیرق های سفید را بالای موترها ببینم."

یک زن از کشته شدن پسر سیزده ساله اش چنین شرح داده است:

"پسرم در يك كارگاه قالين كار مي كرد و در روز اول نزديك روضه مبارك (حرم در مركز مزار) تيرباران شد. تعدادي از مردم آمدند و به من گفتند كه وي به شفاخانه برده شده است. آنها گفتند كه وي قبل از مرگش مي گفت: "ما از كابل به مزار آمديم تا زنده بمانيم و اکنون من مي ميرم. چه كسي سرپرستي خانواده را خواهد كرد؟" من حتي پسرم را نديدم. من نمي خواستم كه به خاطر وي منطقه را ترك كنم، اما ما مجبور به ترك منطقه بوديم."

در روزهاي بعدي، نيروهاي طالبان يك تلاشي منظم و سيستماتيک براي يافتن مردها از قوم هزاره، تاجيك و ازبک در شهر انجام دادند. به ويژه هزاره ها مورد هدف بودند، بخشي به خاطر داشتن مذهب شيعه و بخشي به خاطر انتقام: چون مقاومت در برابر طالبان در مي ۱۹۹۷ در قسمتهاي هزاره نشين شهر شروع شده بود. در جريان تلاشي خانه به خانه، گزارش ها نشان مي دهد كه صدها مرد و كودك هزاره به قتل رسیده اند ظاهراً به خاطر مطمئن شدن از اينكه قادر نباشند تا در مقابل طالبان مقاومتی بکنند. يك شاهد به ديده بان حقوق بشر گفت: "در برخي قضيه ها، افراد مذكر دستگير شده از خانواده ها لت و كوب شده و يا در محل تيرباران مي شدند. گلوي بعضي ها بريده شد." در حاليكه بيشتر كشته شده ها هزاره بودند، شاهدان كشتار مردان تاجيك و ازبک را ديده اند يا مي دانند. يك مرد تاجيك كه در ۱۰ آگست توقيف شده بود، اين گزارش را تهيه نموده است:

"من در كارته بخدي زندگي مي كردم. در روز سوم طالبان سرک ها را محاصره کرده و همه خانه ها را به جستجو هزاره تلاشي مي کردند. آنها مي پرسيدند: خانه هاي هزاره كجاست؟ فقط يك خانه هزاره نزديك ما بود. چهار مرد جوان هزاره در خانه بودند به شمول يك رفيق كه براي ديد و بازديد آمده بود و يك مرد جوان كه در خانه كار مي كرد. تاجيك ها، ازبک ها، هزاره ها (مردان بزرگسال) در مناطق همجوار نيز دستگير شده بودند. ما همگي به موترهاي باربري انداخته شدیم، اما دستان چهار مرد هزاره خيلي محكم بسته شده و به جاي ديگري برده شدند. دو بچه هزاره ديگر در موتر ما بودند. وقتي كه نزديك ساحه بازار رسيديم، موتر متوقف شده و دو بچه هزاره پايين آورده شده و به آنها گفته شد كه به چهار راهي پشت ساحه بازار بروند. يك عسکر طالب آنها را تيله کرده و بعد هردو را به سرهايشان فير كرد. بعداً به من گفته شد كه چهار هزاره ديگر به تكيه خانه مهديه برده شده و در آنجا به قتل رسيدند. همه آنها كارگر بودند و نظامي و جنگجو نبودند. آنها همگي بين ۱۹ تا ۲۰ سال داشتند. يك دانشجوي طب گواهي داد كه طالبان شفاخانه را نيز براي پيدا كردن هزاره ها تلاشي کردند.

"من دو بچه هزاره را ديدم، يكي در حدود سيزده سال و يكي حدود بيست ساله كه يكي از آنها دستش شكسته بود. طالبان خواستند كه آنها را بيرون ببرند، اما رئيس (شفاخانه) دخالت كرد. اما آنها روز بعد برگشته و بچه ها را بردند."

تقريباً بلافاصله بعد از اينكه طالبان كنترل شهر را گرفتند، والي جديد طالبان بنام ملا منان نيازي خطبه هايي را در تمام مساجد شهر ايراد کرده و تهديد به خشونت عليه هزاره ها به انتقام كشتار زندانيان طالب در سال ۱۹۹۷ نموده و به آنها اخطار داده كه بايد به مذهب سني حنفي روي آورده و يا شهر را ترك کرده و يا با پيامدهاي آن مواجه شوند و هر كسي كه از هزاره ها حمايت كند را تهديد به مجازات كرد. طبق گزارش در يك سخنراني ديگر وي بيان داشت: "هزاره ها مسلمان نيستند. آنها كافر هستند. هزاره ها نيروهاي ما را اينجا كشتند و اکنون ما بايد هزاره ها را بکشيم." طوريكه ديده بان حقوق بشر ذکر کرده، "اين خطابه ها توسط بيشتر مقامات بلندرتبه طالبان در مزار در آن زمان بيان شده و به طور واضح اشاره دارد به اينكه كشتار و ديگر حملات بالاي هزاره ها اعمال نيروهاي طالب برگشته نبوده بلكه تصويب و تايد مسولين طالبان را داشته است.

هزاران مرد از اقوام مختلف اولاً در زندان پراز دحام شهر توقيف شده و بعداً به ديگر شهرها به شمول شيبيرگان، هرات و قندهار انتقال يافته است. طبق گزارش بيشتر زندانيان در كانتينرهاي موترهاي باربري بزرگ انتقال يافته اند كه گنجايش ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر در شرايط بد انساني را داشته كه زندگيشان به مخاطره جدي قرار داشت. در دو نمونه مشهور، وقتي كه موتر به شيبيرگان رسيد كه حدود ۱۳۰ كيلومتر در غرب مزار قرار دارد، تقريباً تمام مردان داخل كانتينر فلزي از شدت گرماي زياد و خفگي مرده بودند. به مانند قضيه زندانيان طالب دستگير شده در سال ۱۹۹۷ - و طبق گفته ملا نيازي به انتقام آن كشتار - از دحام كردن عمدي اين افراد در موتر اشاره به غفلت محض ندارد بلكه تمايل آنها به شكجه و كشتن توقيف شدگان را نشان مي دهد.

۷,۳ قتل عام در ولایت سرپل در سالهای ۱۹۹۹ الی ۲۰۰۰

این مجموعه اسناد، جنایات جنگی مرتکب شده توسط طالبان علیه مردم غیر نظامی ولسوالی گوسفندی در جریان "عملیات های ضد شورش" به دنبال مقاومت در برابر اشغال طالبان در دوره ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۱ مستند نموده است. این اعمال علیه غیر نظامیان با عملیاتهای نظامی علیه جبهه مقاومت همراه بوده است. گرچه مقاومت نظامی اغفال کننده بوده و بارها از موقعیت های جنگی عقب نشسته اند و مردم غیر نظامی را در برابر حملات تلافی جویانه طالبان آسیب پذیر گذاشته اند. از ماه جنوری تا مارچ ۲۰۰۰، طالبان پنج کشتار غیر نظامیان را در ولسوالی گوسفندی مرتکب شده اند که ۹۶ نفر را به قتل رسانیده اند.

در تمام پنج مورد، قتل عام ها توسط جوخه آتش انجام شده است. قربانیان اول به اسارت در آمده و دستانشان بسته شده و به بیرون محوطه برای تیرباران برده می شدند. این قتل عام های مشخص علاوه بر دیگر حادثات پراکنده کشتارها و دیگر جنایات آنها توسط طالبان در جریان عملیاتشان در ولسوالی گوسفندی به وقوع پیوسته است.

قتل عام ها توسط قوماندان ارشد طالبان که در ساحه عملیاتی به عنوان بخشی از استراتژی طالبان برای تحت فشار قرار دادن مخالفان احتمالی موجود بود، هدایت و رهبری می شد. طالبان بلند رتبه ای که مستقیماً در پنج قتل عام دست داشتند عبارتند از: ملا عبدالمنان حنفی، قوماندان خط اول، امین الله امین، معاون وی، ملا عبدالستار لنگ، یک قوماندان ارشد، ملا ولی جان، یک والی و قوماندان ساحوی. قوماندان های ارشد طالبان توسط تعدادی از قوماندان های محلی وابسته به طالبان که آگاهی کامل از قتل عام ها و مرتکبین آن داشتند، در عملیات کمک می شدند به عنوان مثال در دستگیریهای دسته جمعی و در کشتار غیر نظامیان همکاری داشتند.

سلسله قتل عام ها که در مدت دو ماه به وقوع پیوسته بیان می دارد که جنایات علیه غیر نظامیان منظم و سیستماتیک بوده و مکرر به وقوع پیوسته و بخشی از لشکرکشی ها به خاطر مجازات دسته جمعی غیر نظامیان در مناطقی که به طالبان تسلیم شده بودند اما یک قرار گاه را برای فعالیت مقاومت ترتیب داده بودند. این نمونه از جنایات با اصول مسلم همدستی در جرم سازگار می باشد: طالبان تمامی غیر نظامیان را به خاطر فعالیت های گروه های مسلح که از مناطقشان عملیات می کردند، مسوول می دانستند.

بر علاوه قتل عام ها، دیگر جنایات در جریان اشغال طالبان و عملیات های ضد شورش عبارت بودند از: دستگیریهای خود سرانه غیر نظامیان، قتل عام های بدون محکمه، کوچ اجباری و گرفتاری به خاطر ساختن کمپهای توقیف، سوزاندن خانه ها و استفاده نیروی افراطی به شمول بمباران هوایی مناطق مسکونی که شامل مناطقی می شده که پناهندگان غیر نظامی جمع شده بودند. این جنایات یک تعداد از تلفات گسترده را در پی داشت.

شرح جنگ

ولسوالی سنگچارک توسط اداره جنبش ملی شمال غرب افغانستان تا اگست ۱۹۹۸ کنترل می شد. در آن زمان، اداره ولسوالی به همراه مزار شریف و مابقی ساحات جنبش تحت کنترل طالبان درآمد. مردم ولسوالی ترکیبی از ازبک، عرب، تاجیک، هزاره و سید شیعیه به همراه اقلیتی از پشتون ها بودند. طالبان یک اداره را با جادان اعضای مرکزی طالبان (از جنوب غرب افغانستان) به مقامهای عالی و آوردن قوماندان های هم فکر محلی به مقامهای متوسط، تا سطح ولسوال، به وجود آوردند. گرچه، ولسوالی سنگچارک قبل از جنگ یک ولسوالی ساده بود، در جریان جنگ اداره های ولسوالی جداگانه در گوسفندی و تغزار ایجاد شده بود.

در جریان اولین اشغال شمال غرب، طالبان در پیشروی به سمت ولسوالی بلخاب در جنوب ولایت سرپل ناکام شدند. این یک ولسوالی دوردست و کوهی بود که یک از مراکز اصلی سیاسی فرهنگی مردم شیعیه در شمال افغانستان در جریان جنگ به حساب می آمد. راه سرک در زمستان بسته بود. این ولسوالی به عنوان یک قرارگاه امن و مرکز مقاومت ضد طالبان در شمال غرب ظهور کرد. تعداد زیادی از قوماندان های مجاهدین و ملیشه ها که مخالف توافق با طالبان بودند، در بلخاب گرد آمده بودند و جبهه متحد یک خط لوجستیکی ضعیفی را از طریق هلیکوپتر از قرارگاه هایش در شمال شرق افغانستان ایجاد کرد. قوماندان های مهم سنگچارک که خودشان را در

جوار بلخاب مستقر کرده بودند، برادران قوماندان جنبش عدل چریک بودند (حاجی امیرالدین و کمال خان) و مولوی ظریف و عبدالرحیم از جمعیت بود. در جریان زمستان ۱۹۹۸/۱۹۹۹ (مطابق سال ۱۳۷۷) مقاومت ضد طالبان در بلخاب یک لشکر کشتی برای اخراج طالبان از سنگچارک به راه انداختند. نمونه ای از جنایاتی که طالبان مرتکب شده اند در شرح عملیات "ضد شورش" آمده است که در آن هم مردم غیرنظامی مناطقی که احتمال فعالیت جنگجویان مقاومت در آنجا می رفت را مورد هدف گیری قرار دادند و هم قوماندان های وابسته طالبان علیه رقبای محلی خودشان مرتکب افراط گرایی شدند.

حمله اجرا شده توسط مقاومت در سر پل در اول دسامبر سال ۱۹۹۸ به وقوع پیوست. اما مقاومت از لحاظ نظامی ضعیف بود. آنها قادر بودند که دفاع طالبان محلی را در هم بشکنند اما در نگهداری موقعیت های ثابت علیه عملیات متقابل طالبان نا موفق بودند و سریعاً خودشان را به مکانهای امن تر در کوه ها عقب می کشیدند زمانی که طالبان کمکی سر می رسیدند. این بدین معنی است که طالبان بیشمار جنایات علیه غیر نظامیان در سالهای ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ انجام داده اند، چون طالبان بزرگان غیر نظامی را به خاطر یورشهای انجام یافته توسط گروهها مقاومت در حال حرکت، مجازات می کردند.

در می سال ۱۹۹۹، طالبان یک نیروی اصلی را دوباره تحت فرماندهی ملا برادر برای تصرف بلخاب گرد آوردند. برادر توسط ملا فضل مظلوم، قوماندان قوای مسلح همراهی می شد. طالبان در تصرف بلخاب ناکام شدند. ملا برادر با قوای اعزام شده اش در جون ۱۹۹۹ از ساحه عقب نشینی کرد که دست جبهه مقاومت را برای عملیات متقابل به سنگچارک باز گذاشت. جبهه مقاومت سریعاً به سمت شمال شرق حرکت کرده و فوراً آب دره و امرخ را دو مرتبه تصرف کرد. همچنین آنها حمله غافلگیرانه را بالای بلوچ، در دیگر طرف آب دولگان ترتیب داده و آنرا گرفتند. این بار آنها از راه آب دره به آب خور حمله کردند. و دو مرتبه تا گوسفندی پیش رفتند. گرچه، به مدت ۱۰ روز آنرا نگه داشتند قبل از آنکه توسط طالبان دوباره بیرون شدند. جنایات بیشمار طالبان علیه مردم غیر نظامی در سنگچارک در عملیات تصفیوی بعد از آنکه برای بار دوم گوسفندی را در زمستان ۱۹۹۹/۲۰۰۰ گرفتند، رخ داده است. نیروهای مقاومت در آب دره و امرخ در جوار آب خور در محدوده جنوب شرقی سنگچارک جا گرفتند. اما طالبان مناطق اصلی پر جمعیت را دومرتبه گرفته و یک لشکرکشی ضد شورش را به پا کردند که تقریباً تا جون سال ۲۰۰۰ طول کشید. بعد از تصرف آب خور توسط طالبان، یک تعداد از مردم غیر نظامی به همراه مولوی ظریف به آب دره و امرخ پناهنده شدند. جبهه مقاومت، دیگر یک تهدید مهم نظامی برای طالبان به وجود نیاورد تا اینکه جنرال دوستم در اپریل ۲۰۰۱ برگشت موقعی که وی به جبهه سرپل نیروی تازه داده و حملاتش را به زاری راه انداخت.

قوماندان های بلندپایه طالبان، مسوول قتل عام ها

ملا عبدالمنان حنفی قوماندان خط اول در گوسفندی/آب خور به مدت شش ماه بود. (این زمان شامل عملیات تصفیوی در جنوری - مارچ سال ۲۰۰۰ می باشد). وی به عنوان قوماندان جبهه اختیار تمام نیروهای مبارز طالبان را که در گوسفندی عملیات می کردند، داشت و مسوول اصلی برای یک سلسله قتل عام های مستند شده در گزارش می باشد. به ویژه، یک شاهد عینی حنفی را به عنوان شخصی که دستور قتل عام بزرگان خاسار صادر کرده است، می شناسد. وی در یک موتر نشسته بود و مشغول خوردن میوه بود زمانیکه بزرگان سعی داشتند که به وی نزدیک شوند. به عوض دیدن آنها، وی به معاونش دستور داد که آنها را کشته و تیرباران کند.

ملا ولی جان، والی ولایتی طالبان (در جوزجان) در جریان عملیات گوسفندی حضور داشته است. چندین شاهد از وی به عنوان یکی از قوماندان هایی که کشتارها را سرپرستی کرده، نام برده اند.

ملا عبدالستار، قوماندان ارشد طالبان از جنوب غرب افغانستان، کشتار نه زندانی آب خور را در آچابر طبق گفته شاهدان نظارت کرده است.

امین الله امین از چمن به عنوان معاون رئیس استخبارات سرپل، بعنوان معاون عبدالمنان حنفی ایفای وظیفه می کرده است. وی در قتل عام بزرگان خاسار دست داشته است چون وی دستوری از حنفی گرفته تا گروپ ها را جدا کرده و دستگیر نموده و برای کشتن ببرند.

قوماندان های محلی وابسته به طالبان با گردآوری زندانیان برای تیرباران و به طور کلی عمل کردن تحت سرپرستی حنفی و طالبان بلند پایه، نقش زبردست را در قتل عام ها داشته اند. این قوماندان ها عبارت بودند از: ملا (جنت) میر و خالق، قوماندان پشتون محلی قریه الغون، وابسته به طالبان، در عملیات دلو و حوت در آب خور شرکت داشتند و طبق گفته شاهدان، تحت دستور ستار و ولی جان عمل می کردند. قوماندان محمد میر ولد باز آقا، قوماندان جنت میر از الغون و قوماندان عبدالله از ملکان با هدایت باشندگان قریه جابجا شده به بازگشت به قریه هایشان، قبل از جمع آوری آنها و سپس با اجرای پروسه جداسازی در قتل عام آب خور- خاسار تسهیل ایجاد کردند.

تحلیل مفصل قتل عام های انجام شده توسط طالبان در گوسفندی در جریان عملیات تصفیوی جنوری - مارچ سال ۲۰۰۰

قتل عام بزرگان خاسار در ۱۲ فیبروری سال ۲۰۰۰

بعد از آنکه قوای مقاومت توسط مولوی ظریف و دیگران رهبری شده و برای بار دوم از گوسفندی عقب نشینی کردند و نیروهای طالبان یک عملیات تصفیوی را به اجرا گذاشتند، یک گروپ از بزرگان قریه خاسار تصمیم گرفتند که طالبان بلندرتبه را ملاقات کرده تا برای مردم غیر نظامی ضمانت امنیتی جستجو کنند. رهبر نمایندگان آغا دخان به عهده داشت. عبدالمنان حنفی (قوماندان خط اول، که به عنوان والی نیز یاد شده) مهمترین طالب ارشد منطقه بود. وی توسط معاونش امین الله امین همراه بود. حنفی ملاقات با بزرگان را نپذیرفت. وی امین را فرستاد که آنها را دستگیر کرده و به قتل برساند. امین گروپ را جدا کرده و به بولدیون برده که گروپی از طالبان در جوخه آتش آنها را تیرباران کردند. یکی از اعضای نمایندگان، که بعداً گزارش داد که چه اتفاق افتاده بود، از این گروه قبل از آنکه دیگران دستگیر شوند فرار کرده بود.

قتل عام آب خور - آچابر، ۲ فیبروری سال ۲۰۰۰ (کشتار نه زندانی آب خور توسط جوخه آتش)

در تاریخ ۲ فیبروری سال ۲۰۰۰، طالبان باشندگان قریه را در آب خور در مسجد آغا شاهنشاه فراخواندند. آنها به مردم اعلام کردند که سلاح هایشان را تحویل دهند که در نتیجه چندین افراد آورده و سلاح ها پشا نرا تسلیم نمودند. (مطابق نقل قول، یک منطقه بدین شکل خلع سلاح شد: سهمیه ای از سلاح ها را خواستار شدند بدون اینکه برای این مطالبه تنها نظامیان یا جنگجویان را مورد هدف قرار دهند.) طبق گفته شاهدان محل، مبارزان فعال جبهه متحد به تازگی منطقه را رها کرده بودند (همراه سلاح هایشان). سپس، طالبان ده ها مرد، همه غیر نظامی، را دستگیر کرده و همه آنها را به مسجد مولوی ظریف بردند و شب را آنجا نگهداری کردند. بعد از نماز صبح، طالبان دستان زندانیان را با لنگی های خودشان بسته و در یک موتر پیکاب بار نمودند. طالبان عمده ای که در محفل قتل عام حضور داشتند، ملا عبدالستار لنگ و ملا ملنگ بودند. آنها زندانیان را در چیه گراند، نزدیک آچابر پایین نمودند. طالبان در آنجا با استفاده از سلاح های اتوماتیکشان به گروپی از زندانیان فیر نمودند. یک بازمانده بنام ح. از این تیرباران نجات پیدا کرده و موجود می باشد. وی بعد از دریافت سه مرمی زخمی شده و توسط مردم محل پناه داده شد. وی گزارش حادثه را تهیه نموده است.

قتل عام ایلرب، ۵ الی ۱۰ فیبروری سال ۲۰۰۰ (کشتار ۲۲ نفر از ایلرب توسط جوخه آتش)

طالبان در بدو ورود به ایلرب به مسجد قریه، جایی که برایشان غذا داده می شد، رفته و سپس تلاشی خانه به خانه را آغاز کردند. آنها ۹۰ نفر از طبقه ذکور را از قریه گرد هم آوردند و در خانه حاتم بای نگه داشتند. بعداً توقیف شدگان را طبقه بندی کرده، ریش سفیدان را آزاد کرده و تقریباً ۲۶ نفر مرد جوان را نگه داشتند. طالبان آنها را برای یک شب در یکی از خانه های قریه زندانی کردند. روز بعد، یک گروپ پنج نفری طالبان زندانیان را به

محلی در قریه تاتار بردند. آنها را در کنار یک گودال صف بندی کرده و تیرباران نمودند. چهار نفر از زندانی ها که در جوخه آتش تیرباران شده بودند، بعد از مجروح شدن از مرگ نجات یافتند.

قتل عام صیاد، ۲۶ مارچ سال ۲۰۰۰

باشندگان صیاد گزارش داده اند که در ۲۶ مارچ سال ۲۰۰۰، در جریان عملیات تصفیوی طالبان در ولسوالی گوسفندی، طالبان بیست و دو نفر از صیاد را در چهار محل مختلف که عبارتند از: جر شوراب، جر باتور، قریه صیاد و باشم ایکاشم به قتل رساندند. نامهای قربانیان داده شده توسط باشندگان صیاد شامل مردان و زنان به سن ۱۴ تا ۶۵ سال می باشد.

قتل عام جر رجب به تاریخ ۲۸ و ۲۹ مارچ سال ۲۰۰۰ (۲۵ زندانی از آب خور توسط جوخه آتش در جر رجب، خاسار کشته شدند).

بعد از اینکه طالبان موفقانه دره آبخور را اشغال کردند، آنها مردم غیر نظامی را تشویق کردند که دوباره به قریه هایشان برگردند. آنها ۲۵ نفر را توقیف کردند. بعداً طالبان دستهای زندانیان را بسته و به قریه خاسار منتقل و توسط جوخه آتش به قتل رساندند. متعاقباً مردم خاسار اجساد را پیدا کرده و دفن نمودند.

قتل عام ها در اسماعیل، شاه مرد و بولدیون در فیروزی - مارچ سال ۲۰۰۰

بعد از عقب نشینی مخالفان از اسماعیل، شش نفر از بزرگان منطقه برای ملاقات طالبان رفتند. آنها یک گز مه مربوط به مبارزان طالب را در قریه مشاهده کردند. ملا خود را معرفی کرد و تیرباران شد. پنج نفر دیگر مورد تحقیق قرار گرفتند. آنهایی که خود را هزاره معرفی کرده بودند، درجا کشته شدند. آنها باز محمد ولد مراد و گل بای ولد قربان بودند. سه نفر دیگر، که خود را سید یا تاجیک معرفی کرده بودند، جدا شدند.

۷,۴ جنگ در شمالی در سالهای ۱۹۹۶ الی ۲۰۰۱ و قتل عام ها

در جریان جنگ در میدان شمالی، طالبان به طور منظم و سیستماتیک در جنایات ها علیه مردم غیر نظامی و نقض قوانین جنگ با توجه با حمایت سربازان hors de combat شرکت داشتند. این جنایات ها در تمام مدت این دوره ادامه داشته و در جریان و بلافاصله بعد از حملات اصلی طالبان تشدید می شد. جدی ترین جنایاتی که طالبان در شمالی به آن متهم هستند، عبارتند از:

- ویرانی خود سرانه زیر بنا های شهری به شمول خانه ها، باغ ها و سیستم آبیاری
- کوچ اجباری مردم غیر نظامی، شرکت داشتن در مهاجرت دسته جمعی ۳۰۰۰۰۰ نفر از میدان شمالی
- توقیف های خود سرانه مردم غیر نظامی از میدان شمالی
- قتل عام غیر نظامیان و مبارزان تسلیم شده
- استفاده افراطی از قوا در بمباردمان های توپخانه ای بیشتر ساحات غیر نظامی، عامل بودن به تلفات اجتناب پذیر، خسارت زدن زیاد به زیربنا های غیر نظامی و کوچ اضطراری
- مجموعه اسناد پروژه عدالت افغانستان شامل اظهاراتی می باشد که هر پنج نمونه جنایات را در بردارد. گرچه، تمرکز اصلی این اسناد به یکی از جنایات، در مورد قتل عام های غیر نظامیان و لشکریان تسلیم شده در جریان حمله بی ثمر ۵-۴ اگست سال ۱۹۹۹ (۱۱ و ۱۲ ماه اسد سال ۱۳۷۸ در جنتری فارسی) می باشد.

متن

شمالی یک منطقه ای می باشد که حدود هفتاد کیلومتر از حومه شهر کابل در جنوب تا دامنه های کوه سالنگ در شمال کشیده شده است. به دنبال تصرف کابل در سال ۱۹۹۶، آنجا مهمترین منطقه تلقی می شد برای اینکه تنها خط اولی بود که جبهه متحد مخالف طالبان می توانستند یک تهدید نظامی برای پایتخت بوجود آورند. گرچه،

گذشته از اهمیت نظامی این منطقه، میدان شمالی یک مسکن اصلی انسانی با جمعیتی حدود ۶۴۳۰۰۰ در سال ۱۹۹۶ را شامل می شد.

رویاری طالبان و جبهه متحد در میدان شمالی به طولانی ترین جنگ دوره طالبان تبدیل شد. این جنگ با تصرف کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ توسط طالبان شروع شده و تا عقب نشینی طالبان از کابل در نوامبر ۲۰۰۱ ادامه یافت. هردو جناح بر سر منطقه شمالی در طول این دوره پنج ساله با هم درگیری داشتند. این جنگ بین دوره های حملات اصلی متناوباً واقع شده که در آن گاهی خطوط اول سریعاً حرکت می کرد و در دوره های بن بست که هردو جناح در آن در خطوط اول استاتیکی به اطراف شمالی ثابت قرار داشتند.

جنگ شمالی یک نمونه برجسته می باشد که در آن هردو سر دسته های اصلی به روی مقدار اساسی منابع نظامیشان تمرکز می کردند. آنها هر دو جناح، شرح و تفسیر حادثات را انعکاس داده و نقل قول جنایات انجام شده توسط جانب مقابل را برجسته می کردند. هردو سمت در گیر در خطوط اول جبهه حضور داشته و سازمان های امداد رسانی کمک های انسانی را انجام داده و زما نیکه آنها پی به درناک ترین جنایات بردند آنها را محکوم می کردند. جامعه بین المللی بشکل گسترده ای طالبان را بخاطر "سرزمین سوخته" که یکی از اعمال جنگی آنها بوده و منجر به ویرانی زیر بناها و اخراج اجباری مردم، گردیده بود محکوم نمودند.

تفصیلی از حادثات عمده

تمام حملات طالبان در شمالی بعد از تازه ترین پیشروی در ۱۹۹۶ توأم با جنایات گسترده علیه مردم غیر نظامی صورت گرفت. دوسیه پروژه عدالت افغانستان بر تعداد حادثات مشخص و نادر در ساحات ولسوالی های خطوط اول مثل بگرامی، کلکان، قره باغ و میر بچه کوت بخاطریکه گواهی های مفصل در از این جاها بدست دارد و بخاطریکه قربانیان این محلات شناسای شده است تأکید میورزد. این واقعات توضیح دهنده یک جزء از نمونه های جنایات قتل میباشد. آنها میزان مشخص حائثه را مشخص نکرده است. طالبان در مجموع ۷۱ نفر مردم غیر نظامی را اسیر گرفتند و افراد نظامی جنگی را محاصره کرده بودند که در حادثه توضیح داده شده است. اگرچه تعداد کشته ها به نظریه نیروهای زیاد و قتل عام ها در نواحی خطوط اول در حمله سال ۱۹۹۹ به تنهای چندین برابر این تعداد میباشد. بطور مختصر اظهارات شاهدان عینی روی موضوع قتل عام تمرکز میباشد ولی این یک جزء از جنایات است که بدوام ویرانی ها و تخریبکاری های عمدی صورت گرفته است.

■ ولسوالی میر بچه کوت

در ۳ ماه اگست ۱۹۹۹ یک گروه طالبان تحت امر مستقیم قوماندان ارشد طالبان یک گروه ۱۱ نفر را که پرسونل میدان هوای بگرامی را در دشت چرچرک گرفته بودند قتل عام کردند. قربانیان اسیر دستهایشان بسته به قتل رسیدند. در همان روز طالبان دو نفر سلمان را در نزدیکی میدان هوای و نه نفر اسیر دیگر را در دشت چرچرک به قتل رساندند.

■ ولسوالی کلکان

بعد از فروکش کردن حملات طالبان در ۹ ماه سپتامبر ۱۹۹۹ طالبان ۷ نفر افراد ملکی را در چچی مربوط ولسوالی کلکان به قتل رساندند. یک دسته از طالبان در تاک های که یک تعداد زنها در آنجا کار میکردند داخل شدند و زنی را بنام بی بی کشور زن غلام به سن ۳۰ سالگی همراه دو زن دیگر و چهار طفل تیر باران کردند.

■ ولسوالی قره باغ

در ۳ ماه اگست ۱۹۹۹ ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر یک گروه از طالبان در قریه الله رام مربوط ولسوالی قره باغ داخل شدند و ۱۶ نفر را بسته کرده به دریای خشکیده نزدیک قریه بردند و همین دسته از طالبان همه این ۱۶ نفر را تیرباران کرده به قتل رساندند. این قریه تا آن زمان آسیب ندیده بودند.

■ ولسوالی میر بچه کوت

در جریان یک روز اشغال مرکز ولسوالی میر بچه کوت در ۲-۳ اگست ۱۹۹۹ گروه طالبان با فیر کلاشینکوف در حدود ۲۶ نفر غیر نظامیان را در خارج دفتر ولسوالی در منطقه کود کیمیاوی به قتل رساندند. مردم در جستجوی اقوام گمشده شان بودند که ناگهان جسد آنها را از مرکز ولسوالی بعد از عقب نشینی طالبان در ساعت عصر روز پیدا کردند. و آنها توانستند که شناسای کنند که اکثر آنها باشندگان منطقه و ملکی بودند. طالبان خود سرانه این قربانیان ملکی مرد را در جریان اشغال میر بچه کوت اسیر گرفتند. شواهد بیان میکنند که آنها همچنین گروه ۱۶ نفری را در کابل برای چندین ماه بعد از عملیات گرفتار کردند و مورد شکنجه، ظلم و بد رفتاری قرار دادند که شامل لت و کوب شدید و دوامدار بود.

سلسله دستورات و شامل بودن افراد کلیدی طالبان

قوماندان ارشد ساحوی طالبان در شمالی در جریان حملات ۱۹۹۹ ملا دادالله قوماندانان که از سرک نو طرف بگرامی پیشروی میکردند قومانده میداد و ملا فاضل قوماندانان که از سرک کهنه طرف میر بچه کوت پیشروی میکردند قومانده میداد. زیرا قوماندانان در ساحه مستقیماً نیروها را در انجام جنایات رهبری میکردند. این دو نفر (یعنی ملا داد الله و ملا فاضل) مسئولیت عمده را بدوش دارند. یک شاهد عینی که با طالبان میجنگید بطور مشخص پای ملا فاضل را به حیث رهبری کردن بی دلیل و ویرانی زیر بنا های ملکی به میان کشیده است. در ۱۰ ماه اگست ۱۹۹۹ این قوماندانها با ملافاضل در نزدیک خط اول در میر بچه کوت تشکیل جلسه کردند و او مستقیماً خرابی های خانه ها و دوکانهها را در محل مشاهده کرد. ملا فاضل ویرانی و خرابی ها را رهبری میکرد. در نوامبر ۲۰۰۱ ملا فاضل توسط نیروهای آمریکای گرفتار شده به زندان ایالات متحد رفت. ملا برادر که معاون لوی در ستیز بود شخصاً در رابطه به دستور و مشاهده کردن قتل ۱۱ نفر از پرسونل میدان هوای در دشت چرچرک در ۳ ماه اگست ۱۹۹۹ متهم گردیده است.

۷,۵ قتل عام رباتک

در ماه می ۲۰۰۰ نیروهای طالبان یک دسته از اسیران غیر نظامی را در نزدیک سرک رباتک که شهر تاشقرغان و پلخمری را به هم وصل میکند به قتل رساندند که اجساد شان در روی سرک افتاده بودند. ۳۱ جسد از محل قتل پیدا شد ۲۶ نفر شان از مردم شیعه اسماعیلی قوم هزاره از ولایت بغلان شناسای شده بودند. و بقیه از مردم شمال شاهراه رباتک از محلی بنام هزاره مزاری بین ولایات سمنگان و بغلان شناسای شده بودند. در زمان قتل آنها منطقه در دست طالبان بود. تمام کسانی که کشته شده بودند چهار ماه قبل اسیر شده بودند و اکثر شان قبل از قتل شکنجه شده بودند. این افراد از خانه هایشان از ۵ الی ۱۴ جنوری ۲۰۰۰ توسط طالبان گرفتار شده بودند. زندانیان آنها در آن زندانی بودند تحت امر قوماندان ملا شهزاده قندهاری بود نامبرده قوماندان جبهه طالبان در خنجان بود.

شرح حادثه

گزارش ذیل از حادثه از مصاحبه با (ج) یک قومی دور و همسایه قربانی که معلومات مفصل از ارباب سنا برادر یکی از قربانیان است بر گرفته شده است که شهادت وی در در گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر تحت نام " قتل عام هزاره ها در افغانستان". بیان کرده است.

در ۵ ماه جنوری ۲۰۰۰ یک تعداد نیروهای طالبان در قریه نیک پای در ولسوالی دوشی ولایت بغلان حمله دسته جمعی کرد. طالبان که با موتر های داتسن همراه بودند در صبحگاه حمله بردند. آنها شروع به جمع آوری مردم از قریه بکس، زیغوله و دیگر دهات در نیکپای و گرفتاری تعداد دیگر از خانه هایشان کردند. تعداد کسانی که گرفتار شده بودند ریش سفیدان قریه بودند. در آنجا مردمان دیگر نیز حضور داشتند و تقریباً اکثر جمعیت آن قریه از این گرفتاری شهادت دادند.

گرفتار شدگان در قرارگاه مرکزی عملیاتی ملا شهزاده در خنجان تقریباً بین ۵ الی ۱۰ جنوری انتقال داده شدند.

اقارب اسیران اجازه داده شدند تا از زندانیان دیدن نمایند تا ببینند که چطور آنها مورد شکنجه لت و کوب، کیبل برقی و ایستادن در هوای سرد بالای برف مجبور میشوند. یکی از کسانی که بعداً در گذرگاه روباتک کشته شد بنام سید تاج الدین جوان ۱۸ ساله بود که از شدت سرمای شدید و لت و کوب بقتل رسیده بود. زمانیکه زندانیان در پلخمیری انتقال داده شدند هر دو پایش در شفا خانه فابریک نساجی قطع گردید و برایش دو عدد چوب زیر بغلی داد شد.

در تاریخ ۱۴ جنوری زندانیان در عقب قرارگاه ملا شهزاده در پلخمیری انتقال داده شدند و در ۸ ماه می زندانیان از حال رفتند یک نفر خدمتی معلومات داد که اقارب زندانیان در موتر های جدا گانه در ظهر همان عصر بار زده شدند. و موترها توسط موترهای دانش طالبان محافظت میشدند. بعداً اجساد این زندانیان در محل هزاره مزاری تقریباً یکم ساعت راه از زندان پیدا شدند.

در ۱۸ ماه می چوپان ها از راه عبوری رباتک راجع به اجساد به مرجع ولایتی ولایت سمنگان خبر دادند و مقام ارشد ولایت سمنگان کارگران را برای دفن اجساد فرستادند و آنها توسط نظامیان طالبان حفاظت شدند. طبق اظهارات یکی از کارگران کشته شدگان دستهای شان در عقب بسته شده بودند و همه شان در یک ریسمان گروپ سه نفری بودند. این گزارش از سازمان دیده بان حقوق بشر اخذ گردیده است.

۲۸ نفر از این قربانیان پیدا شدند که با روهایشان روی زمین خوابانیده شده بالای شان فیر صورت گرفته بودند. جسد یک زندانی دیگر که شناسای شده بود بنام صاحب‌داد بود و به قسمی که دستهای و بازوهای و پاهایش با ریسمان های جدا گانه به یک درخت بسته شده بودند به قسمی که گرفتار کننده وی از مهارت خاص کار گرفته بود تا وی را از حرکت باز دارد. این کارگران در حدود ۲۹ جسد را در ساحه هزاره مزاری دفن کردند. اجساد ۳۰ سانتی متر بخاطر حفاظت از حیوانات وحشی زیر خاک بودند. کارگران که کمک برای دفن خاک اجساد رفتند چیزی را که دیدند بیان کرده اند.

اجساد در روی زمین با روی شان خوابیده بودند و دستهایشان تماماً در عقب شان بسته بودند. زخمهای مرمی از پشت دیده و تشخیص داده نمیشد لکن خون در روی زمین زیر سینه هایشان دیده میشد. من اجساد را دیدم که ۴ روز قبل کشته شده بودند. اجساد شان نه پندیده بودند ولی خون واضحاً از سینه های شان سرازیر شده بودند ولی من فهمیدم که از پشت سر فیر صورت گرفته است زیرا در دیگر قسمت های بدنشان علامت زخم دیده نمیشدند و در دریای خون که از سینه هایشان خارج شده بود شناور بودند. با لنگی ها دستمال های که تاب داده ریسمان درست کرده بودند سه سه گروپ بسته شده بودند. آنها یکی به دیگری توسط لنگی های خودشان بسته شده بودند. در واقعیت ما بسیار ترسیده و ناراحت بودیم که ما به سختی و زور جرأت کردیم که به زمین بی بینیم. بسیار به مشکلات میتوانستی در آنجا ایستاده شوی.

بزود ترین وقت بعد از اینکه کارگران برگشتند اطلاع و یا خبر به نیک پای رسید که بعض مردم این محل در بین کشته شده گان بودند. و یک گروپ از مردم آمدند و فیرها را مورد بازرسی قرار دادند و از قبرهای کم عمق پاره های لباس شان را پیدا کرده و از طریق همین لباس ها اقارب مفقود شده شان را شناسای کرده بودند. و آنها بیشتر از دو جسد را از منطقه نه چندان دور تر از محل پیدا کرده بودند که اجساد در همان محل ایکه بالای شان فیر شده بود افتیده بودند.

منطقه رباتک تحت کنترل طالبان باقی ماند. مستنطقین محلی حقوق بشر در ماه نوامبر ۲۰۰۰ از محل دیدن کرده و متباقی مخروبه های قابل دید را عکس برداری کردند.

۱. قوماندان عمومی طالبان در خط اول خنجان در ولایت بغلان در مدت نیم سال اول ۲۰۰۰ ملا شهزاده بود که صلاحیت بر تأسیسات زندان های خنجان و پلخمیری جای که زندانیان رباتک داشت و قوماندان نیروهای مسلح مستقر در محل بود. قوماندان اعلی طالبان در زون شمال (قوماندان قول اردوی ۵ مستقر در مزار) بنام ملا عبدالرزاق قوماندان بلند رتبه تر از ملا شهزاده و مسئول سوق و اداره عملیات بود، برایش از استراتژی و پالیسی طالبان آگاهی میداد. وی اولین مقام رسمی نظامی بود که باید از شکنجه که توسط ملا شهزاده علیه زندانیان غیر نظامی صورت میگرفت آگاه میبود. و همچنین از واقعیت قتل و کشتار باید آگاه

میبود و در صورت ابتدای احضار قوماندان به محکمه و ممانعت از تکرار واقعات مسئولیت داشت. وی قوماندان نظامی طالبان بود.

عاملین و کسانیکه مسئول انجام جنایات اند

۱. ملا شهزاده قندهاری قوماندان ارشد طالبان در قتل عام ها مستقیم مسئولیت داشت.
۲. ملا شهزاده در اخیر سال ۲۰۰۱ در نظارت خانه نیروهای آمریکای برده شد لکن در ماه می ۲۰۰۴ آزاد گردید. متعاقباً بعد از رهای با یک واحد نظامی طالبان پیوست و در یک جنگ رویا روی با نیروهای آمریکای به قتل رسیدند. در زمانیکه این جنایات صورت گرفت او قوماندان عمومی طالبان در خط اول خنجان در ولایت بغلان قوماندان قسمت از صفحات شمال مقرر گردید. دیگر افسران که بخشی از تشکیلات نظامی در محدوده فرماندهی شهزاده قرار داشتند احتمالاً از انجام جنایات آگاه بودند شامل ذیل هستند:
۳. مسئول تنظیمات طالبان در زون شمال ملا نور الله نوری (طالبان افغانستان به سیستم زون تقسیمات کرده بود که چهار زون داشت. ولایت بغلان جای که اسیران را گرفتار کرده بودند و ولایت سمنگان جایکه اسیران را قتل عام کردند هر دو مربوط زون شمال بود.)
۴. قوماندان اعلی طالبان در زون شمال (قوماندان قول اردوی ۵ مستقر در مزار) بنام ملا عبدالرزاق قوماندان بلا واسطه بلند رتبه تر از ملا شهزاده و مسئول سوق و اداره عملیات بود، برایش از استراتژی و پالیسی طالبان آگاهی میداد. وی اولین مقام رسمی نظامی بود که باید از شکنجه که توسط ملا شهزاده علیه زندانیان غیر نظامی صورت میگرفت آگاه میبود. و همچنین از واقعیت قتل و کشتار باید آگاه میبود و در صورت ابتدای احضار قوماندان به محکمه و ممانعت از تکرار واقعات مسئولیت داشت. وی قوماندان نظامی طالبان بود.
۵. ملا فاضل محمد مظلوم از قندهار قوماندان دوم مافوق ملا شهزاده بود و وی از اینکه افرادش بخاطر انجام جنایات توسط قوماندان زون شمال متوقف میگردد از مراقبت شان عاجز مانده بود.
۶. وزیر دفاع طالبان ملا عبیدالله از قندهار مشهور ترین مرجع نظامی طالبان.
۷. والی بغلان که در آن زمان زندانیان را در زندان غیر رسمی در پلخمری میفرستاد. این زندانیان مردمان غیر نظامی بودند و بدون جرم و یا اقدام قانونی توسط یک قوماندان نظامی گرفتار شدند. آنها زخمی شدند و متعاقباً به قتل رسانید. حضور آنها در منطقه بخاطر رفت و آمد اقارب شان کاملاً مشهود بود. والی باید از حضورشان آگاهی می داشت از جنایات صورت گرفته علیه شان و از سر نوشت شان. او یک مقام ارشد غیر نظامی بود که مسئول اداره و اجرای قانون در شمال بود جایکه تخطی ها از آنجا شروع گردید. مشخصات و هویت سربازان طالبان کسانیکه عمل قتل و کشتار را انجام داده اند و کسانیکه در حادثه حضور داشتند هنوز امکان تثبیت شدن را دارد.

۶،۷ قتل عام در یکاولنگ از ۷ الی ۲۲ جنوری سال ۲۰۰۱

در ماه سپتامبر ۱۹۹۸ در ولسوالی یکا و لنگ بعد از اشغال آن توسط طالبان مبارزه ادامه یافت. حزب وحدت خلیلی و حرکت محسینی مشترکاً سریعاً منطقه یکولنگ را در آخر سال ۱۹۹۸ تصرف کردند و بامیان را در آپریل سال ۱۹۹۹ تصرف کردند. اگر چه آنها هر دو ولسوالی را در ماه می همان سال بعد از جنگ شدید در بامیان از دست داد. در ۲۸ دسامبر ۲۰۰۰ نیروهای حزب وحدت و حرکت اسلامی دو باره یکولنگ را تصرف کردند. در ۷ جنوری ۲۰۰۱ نیروهای طالبان پیشروی شان را از بامیان با یک تلاش و اقدام بخاطر تصرف دو باره ولسوالی آغاز کرد. بعد از جنگ در طالبان نیروهای تقویتی آورده بودند تا مرکز ولسوالی نیک که بدون سکنه زیاد بود پیشروی کردند و در اخیر روز ۸ جنوری به آنجا رسیدند.

قتل عام غیر نظامیان در یکولنگ در روز یکشنبه ۷ جنوری ۲۰۰۱ آغاز شد. اکثر قتل ها در ۸ جنوری صورت گرفت. نیروهای طالبان تا ۲۲ جنوری در محل باقی ماندند و قتل عام های زیادی را در محل انجام دادند. مجموع کشتار که در این دوران صورت گرفته بود حد اقل ۱۷۸ نفر که ۱۷۵ نفر شان غیر نظامی، سه نفر شان نظامی

شناسای شده بودند. آمار دقیق افراد ایکه در دستگیری های دسته جمعی دستگیر و بعداً به قتل رسیده بودند بخاطر نبود منبع قابل اعتبار غیر ممکن بود.

سلسله ساختار فرماندهی طالبان در یکولنگ

در آن زمان ملا شهزاده قوماندان نیروهای ضربتی طالبان در یکولنگ و مسئول عملیات نظامی طالبان در یکولنگ از ۶ جنوری الی ۱۱ جنوری بود. نیروهایش نیز دیک فرماندهی اش قرار داشتند. بعد از تصرف یکولنگ نیروهایش در شفا خانه، تعمیر ولسوالی کهنه، دفتر UNOCHA، مکتب دخترانه که تمام این ساحات ۲۵۰ متر از مرکزیت فرماندهی شان در کتابخانه آقای عرفانی یکولنگی فاصله داشتند. قرارگاه های موقت در جوار هم قرار داشتند زیرا بخاطر عملیات تلاشی در حقیقت گروپ های تلاشی اسیران را گرفته قبل از تیر باران در مقر فرماندهی شان می آوردند که اکثر این اسیران مردم غیر نظامی بودند. دو قوماندان ارشد طالبان گزارش داده است که یکولنگ را دو مرتبه در جریان عملیات نظامی دیده است. به دلیل نقش ایشان به حیث قوماندان نظامی فاضل حتمی در پلان و رهبری عملیات شامل قضیه میباشد.

بر علاوه این مطالب قوماندانان ذیل طالبان عضو سلسله مراتب طالبان بودند در آن زمان ملا عبدالستار قوماندان عمومی طالبان در ساحه هزاره جات بود و یکولنگ یک قسمت بروز واقع جنگ در دسامبر ۲۰۰۰ بود. او در مرکز نیک در جریان قتل عام حضور داشت. نقش عبدالستار در جریان قتل عام ها به نظر میرسد که معاون اول و ملا شهزاده تطبیق کننده این قتل عام ها بوده. ملا عبدالغفار از قندهار - پشتون طالب و در منطقه شناخته نشده بود ولی به حیث قوماندان پیاده در جریان جنگ حضور داشت. وی در دره علی در ۸ ماه جنوری عملیات تلاشی را سر پرستی کرد. در جریان عملیات، طالبان در کابل مستنطقین را آگاه نمودند که ملا احمد الله نقش هماهنگی همزمان با عملیات سیغان، کهمرد و یکولنگ را داشته است.

قبل از ۷ جنوری واحد های نظامی طالبان توقع رسیدن به یکولنگ را داشتند. اگر چه عملاً تا سه شنبه و چهار شنبه به یکولنگ نرفته بودند و زمانیکه قتل عام ها به پایان رسید او بطور واضح قوماندان ارشد و مسئول فرمان از آغاز عملیات بود.

قوماندان محلی بنام منگل نیز در قتل عام ها شرکت داشت. او گرفتاری ها را بطور دسته جمعی و انفرادی سر پرستی میکرد که باعث از دیاد قربانیان در نیک بخاطر گروپ های کشتار گر بیشتر گردیده بود تلاشی خانه بخانه را که منگل سر پرستی میکرد تلاشی بود که قتل عام ها در محل کشتار صورت میگرفت. در جریان تلاشی طالبان در دره علی حد اقل ۱۱ نفر به قتل رسانیدند و سه واقعه منفردانه نیز صورت گرفته بود. تمام این کشتار در محدوده ای یک کیلومتری دفتر ساحوی CCA صورت گرفته است.

شواهد نشان میدهد که نیروهای خارجی با طالبان در حملات ضربتی و قتل عام ها نقش برجسته را ایفا کرده اند. نیروهای خارجی بطور مخلوط با نیروهای طالبان عملیات را اجرا کردند که شاهدان پشتون های قندهاری را شناسای کرده اند. اگر چه نیروهای خارجی عامل اصلی کشتار نبودند. نجات یافته گان گروپ قاتلین را بطور عموم شناسای کردند که آنها پشتون های افغان بودند که بیشتر به قتل عام مبادرت میورزیدند. طالبان از ملیشه های خارجی در قتل ها، اسیر گرفتن مردم از قریه جات، و محل باز رسی اسیران استفاده میکردند. ولی آنها افغان های پشتون را برای کشتن می گماشتند.

تحلیل مبنی بر دو منابع شهادت: (۱) استشهاد توسط سه گروپ از کمیسیون تحقیق در یکولنگ و (۲) در جریان ملاقات در محل شهادت جمع آوری شد. شهادتهای انفرادی نیز از روی لیست قربانیان که از NGO ها که ۱۷۸ نفر قربانی را به طور انفرادی مشخص نموده است. این گزارش به تفصیل توضیح میدهد که حادثات مشخص انجام قتل عام را در یکولنگ به هم شباهت داشته که بطور مشخص چهار نقطه کلیدی مشخص میسازد که گروپ قاتلین طالبان تعداد زیاد مردم را در مرکز ولسوالی جمع آوری کرده و بطور دسته جمعی تیر باران کردند.

نیروهای طالبان مردم را به چهار طریق به قتل رساندند:

- ا. گرفتاریهای دسته جمعی توسط گروه قاتلین طالبان که از محل گرفتاری شان برده و در محل دیگر کشتند.
- ب. قتل کنار راه ها، که یک تعداد قلیل مردم گرفتار شدند و یا توقف داده شدند و بعد در همان محل که گرفتار و توقف داده شده بودند به قتل رساندند.
- ت. کشتار در جریان تلاشی ها، که عموماً بطور انفرادی در خانه هایشان گرفتار شده و عجلتاً بقتل رسیدند.
- ث. کشتار های قصدی جایکه بطور انفرادی شناسای شده بود که افراد نظامی و یا افراد نظامی زخمی بودند به قتل رساندند.

کشتار و گرفتاری های دسته جمعی

اکثریت قربانیان انتخاب شدند و بطور دسته جمعی کشته شدند. بطور عموم تعداد گرفتاری های دسته جمعی نمایانگر ۱۲۷ نفر قربانی اند که ۹۸ نفر آن از لیست کشته شده گان شناسای گردیده اند.

۱. گرفتاریها دسته جمعی در دره علی طالبان به تعداد ۵۰ نفر را از دره علی توسط گروه جلااد شان گرفتار کرده و در قلاهی محمد حسن خان در حدود ۱۷۰۰ نفر را در ۸ جنوری جمع آوری کردند. نیروهای طالبان آنها را در خانه هایشان در دره علی بین ۱۰۰۰ الی ۱۵۰۰ نفر در یک روز گرفتار کردند. نیروهای طالبان این افراد را در مرکز عملیاتی شان در مقر موسسه آکسفام برده و قبل از کشتن آنها را در محل نزدیک محل کشتار ببرند نگهداری کردند. اظهارات شاهد عینی شامل مردهای بودند که در دره علی گرفتار شده بودند لکن در محل نگهداری مورد عفو قرار گرفتند. یک مرد آشکارا از دست دسته قاتلین نجات یافت. این عملیات توسط قوماندان عملیاتی طالبان سرپرستی میشود.

۲. گرفتاری مردان در مندیگ در ۸ جنوری ساعت هشت نیم دسته قاتلان طالبان ۱۱ نفر را از مندیگ گرفتار کرده و در قلعه حسن خان به قتل رساندند. طالبان این افراد در همین روز از نزدیک قریه مندیگ گرفتار کرده بودند. یک نفر از این افراد از دست دسته قاتلان نجات یافت. این عملیات توسط قوماندان عملیاتی طالبان سرپرستی میشود.

۳. گرفتاری مردان از قریه کته خانه از سالون نماز طالبان ۲۲ نفر را در کته توسط همین دسته قاتلین به قتل رساند. زمانیکه آنها در قریه رسیدند در ساعت هشت نیم ۸ ماه جنوری بود. آنها مردم را از داخل سالون نماز قریه کته خانه جاییکه مردم در آنجا در ساعت هشت نیم روز هشتم جنوری پناه برده بودند و طالبان آنها را در شب گرفتار کردند. این عملیات توسط قوماندان عملیاتی طالبان سرپرستی میشود. دسته قاتلین توسط ۸ نفر پشتون ها اداره میشود و یک نفر از قریه کته خانه از این دسته نجات یافته بود.

۴. گرفتاری مردان که در خانه احمد ارباب در کته خانه تجمع کرده میخواستند که تسلیم شوند طالبان تقریباً ۱۰ نفر از تعداد ریش سفیدان که کوشش داشتند به مراجع طالبان تسلیم شوند به قتل رساندند. آنها از خانه احمد ارباب شخص با نفوذ منطقه بیرون شدند، زمانیکه طالبان آنها را در ساعت هشت نیم ۸ جنوری گرفتار کردند آنها را در عقب موسسه آکسفام در همان روز در ساعت ۱۱ بجه بقتل رساندند. طالبان این افراد را در قرارگاهشان در موسسه آکسفام نگهداری کردند. شاهدان عینی به شمول کسانیکه در آن محل مورد بخشش قرار گرفته بودند یکجا بودند. این عملیات توسط قوماندان عملیاتی طالبان سرپرستی میشود. شاهدان عینی خاطر نشان ساختند که طالبان خارجی در نگهداری اسیران شرکت داشتند.

۵. گرفتاری ریش سفیدان قریه بید مشکین که طرف مرکز نیک بخاطر تسلیمی می آمدند طالبان تقریباً در حدود ۱۳ نفر از ریش سفیدان که مانند قریه کته خانه به مرکز ولسوالی بخاطر بیعت و همبستگی شان با مقامات طالبان آمده بودند بقتل رساندند. طالبان آنها را در مقر موسسه آکسفام نگهداری کردند و

بعد در ساعت یازده و نیم روز ۸ جنوری توسط دسته قاتلان مربوط به طالبان به قتل رسیدند. این عملیات توسط قوماندان عملیاتی طالبان سرپرستی میشد.

۶. گرفتار مردم بید مشکین در جریان تلاشی خانه بخانه طالبان افرادی را که در جریان تلاشی خانه بخانه در قریه بید مشکین در ساعت نه و نیم روز ۸ جنوری گرفتار کرده بودند بقتل رساندند. چنین به نظر میرسد که قربانیان این گرفتاری ها توسط دسته قاتلین در موسسه آکسفام به قتل رساندند. لکن هیچ معلومات مشخص از اداره این عملیات موجود نیست.

۷. قتل عام دو سرکه قرغان طالبان سه نفر را از بید مشکین بودند در نزدیک سرکه قرغان به قتل رساندند. بخش جستجوی طالبان این سه نفر را در بید مشکین در ظهر روز هشتم جنوری محاصره کرده در ساعت پنج و سی دقیقه به قتل رساندند. تیر باران این سه نفر بفرمان قوماندان ستار الدین و توسط افراد مسلح پشتون افغان اجرا گردیده است ولی کدام معلومات بیشتر در این زمینه موجود نیست. اظهارات از سه نفر که از قتل نجات یافته اند گرفته شده است.

۸. تلاشی های قریه های آخذان، کته خانه و کشکک طالبان تعداد نا معلوم از مردان که در قریه آخذان، کته خانه و کشکک در جریان تلاشی های متداوم در ۸ جنوری جمع کرده بودند کشتند. هیچ گزارش جامعی از این عملیات وجود ندارد اما به نظر میرسد که قربانیان توسط دسته تیر باران در آکسفام به قتل رسیدند.

کشتارهای کنار جاده

گزارشات عمومی درباره کشتارهای کنار جاده اشاره به ۱۸ قربانی دارد که ۱۷ تن از آنها به طور واضح از لیستهای فراهم شده متضررین قابل شناسایی بودند.

ب. (۱) قوای طالبان سه دکاندار بهسودی را ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۸ جنوری فوراً در نزدیکی مرکز قالین بافی که توسط یک سازمان غیر دولتی افغانی اداره می شد و مرکز همکاری افغانستان (CCA) در دره علی به قتل رساندند. این کشتار در بخشی که توسط قوماندان منگل کنترل می شد، اتفاق افتاد.

ب. (۲) در ساعت ۱۰ بجه ۸ جنوری طالبان نه نفر را در مندیگ به قتل رساند که پنج تن آنان را همراه این نه نفر گرفتار کرده بودند از آنها جدا کردند و مجبور کردند که حادثه قتل را از نزدیک مشاهده کنند. یک قوماندان قندهاری قتل را که توسط پنج نفر افغان پشتون اجرا میشد دستور داد و سرپرستی کرد.

ب. (۳) در ۱۱ بجه ۸ جنوری یک گزومه مختلط از طالبهای داخلی و خارجی دو چوپان را در کوتل سرخک ایستاد کرده و به قتل رساند. یک نفر از تیر باران نجات یافت و دیگری بخاطر بزرگی سن مورد عفو قرار گرفت.

(۴) طالبان کوهی عملیات تلاشی را از ۸ جنوری از ۱۱ بجه الی سه بجه بعد از ظهر در دره علی تحت سرپرستی قوماندان منگل سه نفر ره گذر و یک مرد محلی را در منطقه پای تپه سر بلاق ایستاد کرده و به قتل رساندند.

کشتار در جریان تلاشی ها

ت. (۱) هفت حادثه مشخص شده است. نیروهای تلاشی مردم را بدون رجوع به مقام سلسله مراتب و نظامی شان و بعض اوقات بدون واضح کردن دلیل بر جدا کردن قربانیان را به قتل می رساندند. طالبان شکنجه و لت و کوب را با قتل مدغم کرده بود. یکی را تا دم مرگ لت و کوب میکرد و دیگر را زنده در میداد. طالبان خارجی در یک عملیات تلاشی حد اقل یک نفر کفش دوز را که سید رسول نام داشت به قتل رساند.

قتل عمدی و یا قصدی

ث. (۱) طالبان استاد فکور قوماندان نیروهای جبهه متحد را با بادیگارد هایش در ۶ یا ۷ جنوری اسیر گرفتند. آنها وی را قیل از به قتل رساندند بسته کرده مورد شکنجه قرار دادند.

ث. (۲) طالبان تحت امر ملا عبدالستار دگروال حیات الله را گرفتار کرد و در ۲۲ جنوری وی را در دفتر UNOCHA به قتل رساند.

تفصیلات راجع به تعداد کشته و گرفتاریهای دسته جمعی

الف. (۱) - گرفتاریهای دسته جمعی در دره علی و قتل عام شان در نیک در ۸ جنوری

هیچ جنگی در دره علی در دسامبر و جنوری ۲۰۰۱ صورت نگرفته است. از اینکه این دره یک مرکز سادات با نفوذ ولسوالی بودند و احتمالاً کلانهای دره علی علاقه مند بودند که با طالبان همکاری نمایند. منطقه در ۸ جنوری منطقه دره علی آرام بود. به تعقیب عقب نشینی و شکست نیروهای جبهه متحد از یکولنگ بزرگان راجع به انتقال قدرت صلح آمیز در بین شان جرو بحث میکردند که چگونه ارتباط جدید را برقرار نمایند. مردمان دره ها برخلاف کسانیکه در مرکز ولسوالی بودند بطور احتیاط پنهان نشده بودند. مردم یکولنگ دره علی را به عنوان مکان مصئون انتخاب کردند زیرا در جریان آشوب سیاسی و نظامی مردم غیر نظامی در مرکز ولسوالی پنهان شده میتوانستند. این منطقه میزبان مردم بیجا شده از مرکز ولسوالی بود. اگر کدام دلیل نظامی برای تلاشی دره علی این یک قریه بود که نزدیک کوتل سرخک و فیروز بهار جاییکه نیروهای جبهه متحد در آنجا بخاطر دفاع از یکولنگ مستقر بودند. اگرچه استخبارات ساحوی در یک بررسی سطحی از محل اینرا دریافتند که در زمان ایکه طالبان به آن مناطق رسیدند هیچ نیروی نظامی از مخالفین در آنجا حضور نداشت.

تیرباران مردان اسیر در دره علی یکی از چهار نقطه کلیدی قتل عام ها محسوب میگردد. در قدم اول نیروهای تلاشی طالبان به دره علی تقریباً در ساعت ۱۰ بجه ۸ جنوری رسیدند. آنها مجهز با شش عراده موتر تویوتا داتسن که (توسط شاهدان در منطقه جمک ساعت ۱۰ بجه دیده شده است) و متعاقباً در دزدی اسپهای محل و بخاطر تلاشی خانه های جوار سرک اقدام نمودند. قوماندانان کلیدی در تلاشی دره علی قوماندان منگل که از پشتون های بامیان بود که بعداً با طالبان پیوست و در بین مردم شناخته شده است و دیگرش ملا غفار بودند. نیروهای که آمده بودند شامل پشتون های بغلان مربوط ملا عبدالباقی طالقانی که در ۲۰۰۱ در تخار کشته شد بر علاوه بعض تاجک ها. طالبان در مرکز قالین بافی CCA در دره علی قرارگاه گرفت و در جریان روز در اطراف آن محل بخاطر جای نوشیدن و چور و چپاول میرفتند. یک کارمند قالین بافی میگوید که آنها تقریباً از تاریخ ۱۱ الی ۱۵ در منطقه دره علی کنترل داشت و زمانیکه اسیران به مرکز برده شدند آنها به طرف نیک رفتند.

طالبان دیگر که در عملیات تلاشی خانه ها در دره علی شرکت داشتند به شمول ملا رحمت الله، سید صلاح الدین کا کازی و مولوی محمد ولی بودند که نام هایشان در دیوار حولی قالین بافی CCA قیل از ترک محل نوشته شده بود. در جریان هشت ساعت که آنها در دره علی بودند گروه تلاشی طالبان تا توانستند مردان را جمع کردند. آنها اسیران را از خانه ها، از سر مزارع، و از سر زمین ها گرفتار کردند و دستهایشان را با لنگی های شان بسته کرده به مرکز قالین بافی انتقال دادند. گروه تلاشی یک تعداد را بخاطر از دیداد نفر و تصفیه یک تعداد را مورد عفو قرار دادند. مرکز قالین بافی مرکز گرفتاری درست شده بود جای بود که مردم را قیل از برگشت به نیک در آنجا جمع آوری میکردند. این گرفتاری ها با ظلم زیاد صورت میگرفت و شاهدان عینی توضیح داده است که نیروهای طالبان چگونه اسیران و یا اقوام اسیران را حین گرفتاری با میل تفنگ و برچه میزدند. همچنان طالبان مدرسه دره علی را به حیث مرکز گرفتاری استفاده میکردند آنها ۳۰ طالب علم بر علاوه مردان از قریه جات دره علی علیا گرفتار کرده بسته کردند ولی عجالتاً ملا غفار این طالبها را مورد عفو قرار دادند و اجازه دادند که بخانه هایشان بروند. (اظهارات شاهد را در ذیل بی بینید)

اجرای این عملیات تلاشی نشان میدهد که این تلاشی هدف نظامی نداشته و صرف جمع کردن مردم و جزا دادن شان بوده است. کسانیکه بطور نا مشخص جمع آوری شده بودند و کسانیکه زندانی شدند بطور مشخص شامل غیر نظامیان بودند. و این گرفتار توسط منگل که از منطقه معلومات کافی داشت رهنمایی میشد و طالبان بطور کامل از

واقعیت گرفتاری غیر نظامیان آگاه بودند. منگل سرپرستی عملیات از جوی که در مرکز قالین بافی بود به پایین منطقه دره علی یعنی دره علی سفلا و ملا غفار از جوی به بالا یعنی منطقه دره علی علیا را به عهده داشتند. در ساعت ۳ بجه بعد از ظهر طالبان ۸۰ نفر را در مرکز قالین بافی جمع کردند. در مسیر راه طرف مرکز قالین بافی بعضی اسیران گفته اند که آنها از اجساد دوکانداران بهسودی که فوراً بقتل رسانده شده بودند تقریباً ۴۰۰ متر در جنوب این مرکز موقعیت داشت قرار داشتند.

بر علاوه گرفتار مردم از خانه هایشان، طالبان با دسته ای از ریش سفیدان که از دره علی به طرف نیک بخاطر مذاکره، تسلیمی و امنیت قریه جات میرفتند رو برو شدند. در بین این ریش سفیدان یکنفر بنام چمن مسئول دیبوی سابق طالبان در یکولنگ بود. دسته عملیات تلاشی طالبان این این گروه میانجیگر را که از قریه جمک عبور میکردند ملاقات کردند. طالبان اسرا را با برچه میل تفنگ میزدند و در یک اتاق در جمک ایشانرا زندانی کردند. و تا برگشت خود طرف نیک آنها را در همان اتاق نگهداری کردند. بعداً آنها با بقیه زندانیان یجا کرده و با گروه اصلی از زندانیان طرف نیک مرکز قتل عام انتقال دادند. شاهده عینی نمبر ۱۴۰ گفته است که چگونه شوهرش با یک تعداد موی سفیدان قریه به مرکز دره علی در شا نهنگ، نشان میدهند که چطور مردم مصروف مشوره برای اینکه چطور تغییرات سیاسی اخیر را وفق بدهد بودند. اگر چه او از قریه شا نهنگ گرفتار شده بود و در محل قتل عام به قتل رسید.

یک شاهد گفته است که چطور (پسر خواهر یا برادرش) طرف نیک میرفت تا آقای اخلاقی کلان قریه و مدیر سابق اداره طالبان در ولسوالی را همراهی کند. آنها در مسیر راه توسط طالبان اسیر شدند و توسط دسته قاتلین تیر باران گردیدند. او و یک گروه از زنها توانستند که جنازه را روز دیگرش پیدا کنند.

بعد از ختم عملیات تلاشی طالبان مردم جمع کرده طرف نیک بردند. طالبان سوار بر اسپها اموال مردم را دزدی کردند و مردم را با قمچین (کیبل مورد علاقه طالبان)، چوب و میل تفنگ بخاطر حرکت دادن مردم طرف نیک میزدند. آنها در مدت یکساعت راه را پیمودند و در ساعت ۴ بعد از ظهر زندانیان را به طالبان مسئول عملیات در مقر موسسه آکسفام در نیک تحویل دادند. قوماندان عملیاتی طالبان ملا شهزاده در تعمیر کتابخانه مشرف بر صحن حولی نشسته بود.

یک موتر در موسسه آکسفام منتظر بود و زمانیکه اسیران در موسسه آکسفام می رسیدند محافظین آنها را به دو و یا سه دسته تقسیم میکردند: اطفال، جوانان و پیر مردان. وقت اسیران میرسیدند و موتر کارماز را تخلیه میکردند تعداد طالبان در رابطه با این دسته بندی مداخله و یا میانجی میشدند. دست کم در یک قضیه محافظین طالبان به ملا شهزاده مراجع کردند بخاطر پلان راجع به عفو قرار دادن اسیران. در یک قضیه محافظین دو نفر فنی یا متخصص را با خود طرف کلینیک جدام بردند تا اسناد را ببینند که کی کارمندان NGO است. ولی شهزاده حرف آنها را رد کرد و گفت تمام شان را بقتل برسانید لکن محافظ از امر وی سر پیچی کرد و اسیران را در وقت تخلیه از موتر بارکشی دسته بندی کرد. اسیران به دو دسته جوان و پیر تقسیم و بسته کرده به موتر بارکشی بار کردند. این تقسیمات تقریباً در ساعت ۵ بجه بعد از ظهر تکمیل گردید و موتر طرف یک فاصله کم از نیک طرف محل قتل عام در قلعه ارباب حسن خان حرکت کرد. موتر بارکشی تخلیه گردید و به دو دسته تقسیم کردند. بعد طالبان آنها را توسط دسته قاتلین به قتل رساند. مردان دره علی تقریباً در ساعت ۵ و یا ۶ بجه بعد از ظهر تیرباران شدند.

در ۸ ماه جنوری طالبان یک پیر مرد را مورد عفو قرار داد و وی را از محل قتل در شب پس آورده و روز دیگر وی را آزاد کردند. جوانانیکه نجات یافتند برای چهار روز در محل نگهداری شدند. در آخر روز اسارت شان این مردان جوان به کار بار کردن اجساد در ۱۲ ماه جنوری گماشته شدند. در این وقت این ها توسط افراد طالبان از غور بند محافظت میشدند.

بعد از چهار روز یک نماینده گان مرکب از ۳۰ زن و ۱۰ مرد پیر از دره علی بخاطر جستجو و شناسای اجساد به نیک آمدند و در بین انبار اجساد که در قلعه ارباب حسن خان موقعیت داشت اقارب شان را شناسای کنند. قربانیان توسط مرمی های مختلف زخمی و کشته شدند مخصوصاً در قسمت سر و سینه فیر شده بودند. و تا هنوز دستهای شان در عقب بسته بودند. یک شاهد گفته است که زمانیکه نمایندگان مردم دره علی در ۱۲ ماه جنوری بخاطر

اجساد شان آمدند شش ردیف پانزده نفره از اجساد را دیده است. مردم دره علی حاجی فکوری قوماندان ارشد که با طالبان پیوسته بود ملاقات در نیک ملاقات کردند. و فکوری برایشان یک موتر بارکشی داد. و آنها ۶۰ الی ۷۰ جسد را در این موتر بار کردند. آنها ۱۱ جسد را در بازار کهنه نیک به اقارب شان در شرق یکولنگ و در سالون نماز قریه مندیک تسلیم کردند. از این محل اقارب قربانیان اجساد را توسط مرکب بخاطر دفن شاه بخانه هایشان بردند.

شهادت شاهد بیان میکند که بر علاوه ظلم و کشتار طالبان بعض اسیران را شکنجه نیز میدادند. یک شاهد گفته است که بگونه بی که آنها جسد پدرشان را از محل کشتار گاه پیدا کردند بر علاوه زخمهای مرمی انگشتانش نیز بریده شده بود. شاهد دیگر گفته است که چگونه برادرش از خانه اش اسیر گردید با لنگی دستانش بسته با لت و کوب همراه اسیران دره علی یکجا بردند. لکن زمانیکه او برای پیدا کردن جسد برادرش از قلعه ارباب حسن خان رفت او فهمید که برادرش بر علاوه تیر باران توسط برچه به قتل رسیده است و گلویش بریده شده بود.

گرفتاری دسته جمعی از دره علی و قتل عام آنها توسط دسته قاتلین توسط کسی که عضو فامیلش یکنفر از فامیلنش از جمله این گرفتار شده گان است که شهادت داده است که وی اقاریش را از خانه، از سر مزارع در ۸ جنوری بردند. اسیران که همراه قربانیان دره علی به طرف نیک می بردند لیکن بعداً او بخاطر کدام دلیل مورد عفو قرار گرفت اقارب کسی بود که در ۱۱ جنوری طرف نیک بخاطر شناسای جسد رفته بود. و کسانیکه بعداً در ۱۵ جنوری دفن شدند و مردمی را که تیر باران شهادت داده اند.

نجات یافته گان

شاهدان عینی از مردان کسانیکه با دسته اصلی اسیران در دره علی اسیر شدند و تا یکولنگ همراهی شان بودند و بخاطر سن شان جدا شدند شهادت شان به دسترس میباید. آنها در رابطه به حادثه تا آخر که طالبان جوانان را طرف کشتار گاه بردند معلومات مفصل ارائه کرده است. ابوالفاضل که در دره علی همراه پسرش گرفتار شده بود قربانی ۱۴۳ میباشد. طالبان آنها با اعمال شکنجه و لت و کوب با میل تفنگ و چوب و اخیراً آنها را با دسته اصلی اسیران با پای به مرکز نیک بردند. ابوالفاضل بعداً همراه چند پیر مرد زمانیکه پسرش با اسیران جوان دیگر به محل کشتار گاه بردند مورد عفو قرار گرفتند. او تخمین کرده است در اسیران که به مرکز کشتار گاه برده شدند بیشتر از ۸۰ هشت نفر بودند و ۳۰ نفر شان آزاد گردیدند و بقیه در حدود ۵۰ نفر تیر باران شدند. همچنان عوض علی توسط سه نفر عسکر پشتون که درخانه اش در دره علی وارد شده بود اسیر گردید و آنها وی را بسته کرده مورد لت و کوب قرار داد. وی تا نیک برده شده به دسته اسیران اصلی ملحق گردید ولی بخاطر سن زیاد وی مورد عفو قرار گرفته و آزاد گردید.

خلیفه یکی از آخرین کسانی بود که از قربانیان دره علی قبل از پایین کرده آنها در کشتار گاه جدا گردید. او از قریه منشره مربوط دره علی گرفتار شد و با اسیران اصلی طرف نیک رفتند. اگر سن وی تقریباً ۴۰ ساله بود و احتمالاً کشته میشد ولی در آخرین دقایق یک طالب مداخله کرد و ویرا با مرد پیر دیگر آزاد کرد. او برای چهار روز در نیک مقابل هوتل اسد الله خان بخاطر بار کردن اجساد نگهداری شد و بعداً رها گردید. وی تأیید کرد که اسرای که طرف نیک برده شدند ۷۰ الی ۸۰ نفر بودند ولی فقط ۱۵ نفر شان مورد عفو قرار گرفتند.

در ظهر روز هشتم جنوری محمد علی قریه کنده دره علی از کشتار در قلعه ارباب حسن خان نجات یافت. او با دسته گرفتار شده گان اسیر نگردیده بود. بخاطر بی خبری از واقعه او طرف دوکان رفت و اسیر گردید. طالبان او را بخاطر چیدن اسیران در موتر بارکشی در جریان روز گماشتند و او اسیران را که بطرف قلعه ارباب حسن خان برده میشدند در موتر می چیدند. و بعد از ختم کار طالبان او را تیر باران کرد. اگر چه یک نفر دیگر زمانیکه همسایه اش در بین خون دست و پا می زد با پایین انداختن خودش آسیب ندیده است. این واقعه زمانی بود که اسیران دره علی را تیر باران میکردند. اگرچه این مورد از شاهد بطور کامل واضح نیست.

یک شاهد در زمانیکه شوهرش و دو پسر را طالبان تیر باران کرده به قتل رساند شاهد صحنه بود. یک زن گفته است که چگونه طالبان پسرش را قبل از بردن به کشتارگاه میزدند. شاهد دیگر گزارش داده است که شوهرش در حین آماده کردن علف در کاهدان بود که دو طالب پشتون دفعاً بر وی وارد شدند و او را با لنگی اش محکم بسته در محل کشتار گاه پایین کردند. یک شاهد دیگر میگوید که چگونه دامادش را طالبان بسته کرده با چوب میزد و در محل کشتار گاه پایین کرد. زن یک قربانی و یا متضرر بیان میکند که چطور طالبان شوهر و دامادش را از خانه اش گرفتار کرد و آنها را قبل از بردن شان به کشتار گاه در قلعه ارباب حسن خان با قمچین، میل تفنگ و برچه میزدند. یک نجات یافته گفته است که دو پسرش گرفتار شده در کشتار گاه برده شدند. یک شاهد میگوید که سه نفر پشتون ها دستهای شوهرش را بسته کرده لت و کوب کرده بردند و ریش سفیدان جسد وی را بعد از چهار روز از کشتار گاه قلعه ارباب حسن خان آوردند. نجات یافتن دیگر خودش به خاطر یافتن جسد پسرش به قلعه ارباب حسن خان رفته بود و دید که دستهای پسرش به عقب بسته و چهار مرمی خورده بود. زن یک قربانی قصه کرد شوهرش گرفتار شد و به ضرب لت و کوب به کشتار گاه برده شد. برادر قربانی دیگر قصه کرده است که که برادرش در ۸ ماه جنوری در دره علی گرفتار شد با برچه زده شده بود و به کشتار گاه کشته شد. یک مادر سه قربانی گفت کرد که طالبان دو پسر و یک نواسه اش را گرفتار کرده به محل کشتار بردند. زن یک قربانی گفت که چگونه اجساد از محل کشتار آورده شد و دفن گردید. یک شاهد دیگر بیان کرده است که طالبان پسرش را از خانه اش گرفتند و در همان عصر روز وی را به محل کشتار بردند. سه نفر مسلح طالب وارد خانه شاهد ۱۲۲ گردیده و دستهای پسرش را بسته کرده به محل کشتار گاه بردند. یک شاهد عینی گفت که طالبان در ساعت ۲ بجه بعد از ظهر وارد محل شدند و توانستند که سه نفر را گرفتار کنند. اجساد این سه نفر بعداً از انبار اجساد از قلعه ارباب حسن خان پیدا شد.

قومی یک نجات یافته گرفتاری و قتل کاکا یا مامایش را بیان کرده است. شوهر یک مزدور کار قریه زمانیکه علف را برای صاحب کار ساطور میگرد گرفتار شد. او بسته شده و به محل کشتار گاه رسید. زن دیگر بیان داشته است که شوهرش از دره علی گرفتار شد و به قلعه ارباب محمد حسن خان برده شد. یک مادر گفت که پسرش را گرفتار کرده زده برد که جسد سوراخ سوراخ شده از مرمی وی بعداً از میدان تیرباران پیدا شد. زن یک قربانی گزارش داده است که شوهرش توسط طالبان از خانه اش گرفتار گردید و بعداً مورد لت و کوب قرار گرفته و در کشتار گاه به قتل رسید. شاهد دیگر بیان کرده است که چگونه شوهرش در حین درو کردن چمن گرفتار شد و بسته کرده با میل تفنگ و چوب لت و کوب کرده به میدان کشتار پایین گردید. او بخاطر پیدا کردن اجساد در قلعه ارباب حسن خان رفته بود. زن یک قربانی بیان کرد که شوهرش از کنار سرک گرفتار گردید و بعداً همراه اسیران دره علی تیر باران گردید. یک نجات یافته دیگر سید طالب، سید سرور و سید حسین را از قریه کشکک دید که در مقر طبقه بندی در محل کشتار پایین گردیدند و بعداً بخاطر جمع آوری اجساد به قلعه ارباب حسن خان برده شدند. اجساد اصلاً در قسمتهای سر، سینه، و کمر هدف قرار داده شده بودند به شمول یک عده کسانی که دستهای شان بسته و بعضی باز بودند. یک شاهد کشتار واقعی را از جنوب بطرف قلعه محمد حسن از کته خانه دیده است. وی تأیید کرد که قربانیان دره علی با یک موتر در ساعت ۵ بجه ۸ جنوری در محل کشتار آورده شده بودند.

قربانیان

لیست ذیل یک لیست مختصر از قربانیان و کشته شدگان دسته جمعی دره علی است. این لیست شامل کسانی است که در لیست عمومی متضررین که در اظهارات بعنوان کشته شدگان آمده است، قابل شناسای میباشند:

نمبر مسلسل	نام متضرر	ولد	محل گرفتاری	محل زندگی	عمر	شغل
۱۲۲	سید علی ظفر	سید حاجی علی اکبر	دره علی	بوم	۲۷	دهقان
۱۲۴	سید حسن	سید اسحاق	دره علی	بوم	۳۰	مزدورکار
۱۲۳	سید محمد	سید حاجی علی اکبر	دره علی	بوم	۲۵	دهقان
۱۴۷	شیخ محمد علی عرفانی	خادم کربلای	دره علی	ده نو	۵۰	شاگرد
۹۹	سید علی	سید کلبی حسین	نیک	گنبدی	۴۷	مزدورکار
۱۳۳	سید احمد	سید اسحاق	دره علی	جمک	۴۰	دهقان

۱۳۱	ابراهیم زوار	مراد علی	دره علی	جمک	۳۸	دهقان
۱۳۵	سید محمد	محمد حسین	دره علی	جمک	۳۶	دهقان
۷۷	شیر	علی داد	دره علی	جمک	۴۵	دهقان
۱۳۲	سید اقبال	سید محمد	دره علی	جمک	۵۵	دهقان
۸۹	سید سرور	سید حاجی اسحاق	نیک	کشک	۳۲	دوکاندار
۸۸	سید طالب	سید حاجی اسحاق	نیک	کشک	۳۵	دوکاندار
۱۱۸	ابراهیم	سخی داد	نیک	مندیک	۱۸	مزدورکار
۱۰۹	نادر نانبای	ابراهیم زوار نانبای	نیک	نیک	۴۰	نانوا
۱۴۶	سید اسدالله اخلاقی	شاه یعقوب زوار	دره علی	قلعه پاره	۳۰	شاگرد
۱۴۵	بابق نوروز	ملا سرخ	دره علی	قلعه پاره	۵۲	مزدورکار/ستاد/NGO
۱۴۴	سید سلطان عزیز	سید محمد حسین	دره علی	قلعه پاره	۳۵	کاریگر
۱۴۲	عباس	حاجی غلام محمد	دره علی	قلعه شانینگ	۳۰	دهقان
۱۳۰	حسین علی	خداداد	دره علی	قلعه شانینگ	۴۰	دوکاندار
۱۴۰	سید جواد	سید رضا کربلای	دره علی	قلعه شانینگ	۲۷	دهقان
۱۴۱	حاجی محمد	حاجی غلام محمد	دره علی	قلعه شانینگ	۳۰	نانوا
۱۳۷	محمد علی	جعفر	دره علی	قلعه شانینگ	۳۰	دهقان
۱۴۳	سید محمد علی	سید عبدالفاضل شاه	دره علی	قلعه شانینگ	۲۶	دهقان
۱۳۸	سید محمد پیمان	علی اکبر شاه	دره علی	قلعه شانینگ	۴۰	نچار
۱۳۹	رجب زوار	علی حسین	دره علی	قلعه شانینگ	۴۵	دهقان
۱۵۰	عبدالله	احمد زوار	دره علی	قاشغوله	۳۷	دهقان
۱۵۹	اسد الله	غلام علی	دره علی	قاشغوله	۲۷	دهقان
۱۵۱	محمد حسین	داراب	دره علی	قاشغوله	۲۲	دهقان
۱۰۸	قربان	علی اکبر	نیک	سر آسیاب	۲۰	دوکاندار
۱۲۹	باقر	محمد نبی	دره علی	شاه میرک	۱۹	مزدور کار
۱۲۶	محمد	محمد علی	دره علی	شاه میرک	۳۵	دهقان
۱۲۸	محمد	محمد نبی	دره علی	شاه میرک	۳۰	دهقان
۱۲۷	نبی	حسین بخش	دره علی	شاه میرک	۴۷	دهقان
۱۶۰	حسین بخش	عوض	دره علی	تی نو	۳۰	دهقان
۱۶۲	عباس	گردی حسین	دره علی	زهر آب	۴۰	دهقان
۱۶۹	عظیم	کاظم	نیک	کته خانه	۲۸	مزدورکار
۱۴۹	چمن	اسحاق	دره علی	دیوالک	۳۵	دوکاندار

الف. (۲) گرفتاری در مندیک و کشتار توسط دسته قاتلین در نیک در ۸ ماه جنوری

طالبان مسئولیت گرفتاری ها را در اطراف مندیک و بردن اسیران به نیک جای که در یک کشتار دسته جمعی بزرگ صورت گرفته بود به عهده گرفته اند. بعضی این اسیران از سرک نزدیک مندیک و تعدادی دیگر از گنبدی قریه همسایه مندیک گرفتار شده بودند. این اسیران اول در هتل خراسان جا بجا گردیدند. در آنجا آنها با اسیران که عصر روز گذشته از کته خانه گرفته بودند یکجا کردند. در همان مقطع به تعداد ۱۲ نفر از گنبدی و مندیک برای قتل عام منتظر بودند. بعد طالبان آنها را در یک موتر بار کرده به قلعه ارباب حسن خان نقل دادند و توسط دسته قاتلین به هلاکت رساندند.

نجات یافته گان:

دو نفر از این گرفتار شدگان بنام سید طاهر شاهد نمبر ۳۱۹ و احمد حسین فرزند استاد حسین نجات یافتند. آنها به طرف دریا فرار کرده و از رفتن به دره علی خودداری کردند ولی بعد از اینکه طالبان بالای فراریان فیر کردند. یک نفر از فیر نجات یافت از کته خانه شاهد نمبر ۲۰۴ است بیان کرده است که کشتار مردم گنبدی و مندیک در کنارش صورت گرفته بود.

یکشاهد بیان کرده است که (پسر برادر یا خواهرش) از نیک طرف دره علی بر میگشت و در مسیر راه در مندیک توسط یک گروپ از طالبان گرفتار و بسته شد. و زمانیکه فامیلش بخاطر پیدا کردن جسد وی رفت جسد وی در قلعه ارباب حسن خان پیدا شد که مرمی های زیاد در سر وی خورده به قتل رسیده بود. یک شاهد دیگر همراه با دو پسر یک مقتول از مندیک بخاطر جمع آوری و دفن اجساد رفتند سه جسد از مقتولین قریه مندیک را از غسل خانه مسجد مندیک جمع آوری کرده دفن کردند.

نمبر مسلسل	نام متضرر	ولد	محل قتل	محل زندگی	عمر	شغل
۱۰۰	سید محمد علی	سید حیدر	نیک	گنبدی	۳۵	دهقان
۱۱۵	احمد میرزای	محمد	نیک	مندیک	۴۵	دهقان
۱۱۹	اکبر	موسی	نیک	مندیک		کارگر
۱۱۶	داود	حاجی باقر	نیک	مندیک	۲۶	دوکاندار
۱۱۴	حکیم	قاسیم	نیک	مندیک	۳۰	کارگر
۱۱۱	ارباب محمدعلی نوری	نورعی زوار	نیک	مندیک	۵۰	کارگر
۱۲۰	رضا	دولت زوار	نیک	مندیک	۱۷	کارگر
۱۰۲	سید اکبر	سید رضا	نیک	مندیک	۳۴	دهقان
۱۱۲	یاسین	ارباب محمدعلی نوری	نیک	مندیک		

الف. (۳) اسیران کته خانه در سالون نمازگزارای پایین در ۷ جنوری اسیر و توسط گروه قاتلین در نیک در ۸ جنوری بقتل رسیدند.

قتل عام افرادی که در سالون نماز گزارای عمومی قریه شان پناه برده بودند یکی از قتل عام مهم و کلیدی را در یکولنگ تشکیل میدهد. این مسئله مهم است زیرا این اسیران در ۷ جنوری گرفتار و یکشب آنها را نگهداری کرده و روز بعد در ۸ جنوری بقتل رساندند.

جزئیات بیشتر توسط سید A از کته خانه که نجات یافته بود تهیه گردیده است. در جنوری عصر روز نیروهای متحد از مرکز یکولنگ عقب نشینی کردند و ۲۵ نفر شان بخاطر محافظت از عقب جبهه در قریه کته خانه ماندند. آنها منطقه کته خانه را تا تاریکی ساعت پنج و نیم با فیر شان از کته خانه فیر میکردند. و آن زمانی بود که نیروهایشان کاملاً عقب نشینی کردند. در عین زمان فیر آنها نیروهای پیاده طالبان را که مرکز نیک را در کنترل داشتند و قلمرو شان را وسعت میدادند جلب کرد.

در جریان این جنگ بعد از ظهری تمام مردم ملکی هر طرف بخاطر پنهان شدن در تلاش بودند و تعداد زیاد مردم در حدود ۲۳ نفر اعم از زن، مرد و اطفال در سالون نمازگزارای کته خانه پایین پناه بردند. بعد از ساعت ۳ بجه عصر یک گروپ از نیروهای طالبان بخاطر تعقیب کردن افراد جبهه متحد داخل این سالون شدند که هفت نفر شان خیل قهر و خطرناک بودند. آنها دستور داد که تمام مردان از سالون اخراج گردند. آنها زنهای و اطفال را لت و کوب و تهدید کردند. طالبان مردان را دستور دادند تا صف ببندند بخاطر یک تیرباران کنند ولی زود از خشم شان کاهش یافت. طالبان تمام دارای های شخصی و ارزشی اسیران را بغارت بردند و آنها را تا مرکز ولسوالی (کتابخانه عرفانی مشرف بر محوطه موسسه آکسفام که مرکز فرماندهی شان بود) رساندند. این اسیران در ساعت ۵ بجه بعد از ظهر روز یکشنبه ۷ جنوری به آنجا رسیدند و بعد از یک توقف کوتاه به هتل خراسان جا بجا گردیدند.

طالبان مردم کته خانه را ۱۵ ساعت در هتل خراسان نگهداری کردند. و گروپ هفت نفری که از اسیران پیره داری میکردند ۷ نفر افغان پشتوزبان بودند. اگرچه یک گروپ طالبهای خارجی که به زبان دیگر با اسیران حرف

میزدند فهمیده نمی شد ولی واضحا آنها را به زبان عربی دشنام می دادند که ساعت بساعت در هتل می آمدند و اسیران را شدیداً لت و کوب میکردند.

در هشت جنوری ساعت هشت و نیم پیره داران به ۲۳ نفر مرد از کته خانه و ۱۲ نفر دیگر تازه رسیده از قریه مندیک و گنبدی دستور دادند تا بر موتر تریپال دار سوار شوند. و آن موتر در بیرون هتل ایستاده بود. این موتر در ظرف کمتر از ۵ دقیقه به قلعه ارباب حسن خان رسید. افراد مسلح طالبان که اسیران را از موتر پایین کرده و آنها را به دو دسته تقسیم کردند. این افراد هر دو دسته تقسیم شده را به دو جر بردند ولی دستهایشانرا بسته نکرده بودند. تا آخرین لحظه اسیران نفهمیده بودند که تیرباران میشوند. چهار پیره دار ۱۸ نفر اسیر را به جر پایین بردند و احتمالاً به همین تعداد نفر اسیر را گروپ دیگر نیز برده بودند. و دسته قاتلین مردم پشتون محل مسلح به یک پیکا و سه کلاشینکوف بودند. آنها بروی اسیران آتش کشیده همه را با گلوله بستند تا اینکه تمام شان به زمین افتادند و ظاهراً کشته شدند. یک نفر از این دسته قاتلین کشته شده ها را تفتیش کرد و در زبان پشتو گفت که تمام این هزاره های کافر مرده است و بعد از آن آنها بر موتر سوار شده رفتند.

یک شاهد اضافه نمود که فقط ۱۳ نفر قربانی دستهایشان باز بودند و بقیه همه قبل از بردن به محل کشتار دستهایشان بسته شده بودند. او گفت که دستور تیرباران توسط یکشخص بلند قد با لنگی سفید داده میشد. ابراهیم خود را روی زمین بین اجساد انداخته بود لکن بعداً صدای آنور را شنید که صدا میزد ببین اگر کسی زنده باشد. و بعداً هردویشان از محل فرار کردند.

یکشاهد که از تپه بالای قریه بید مشکین پنهان شده بود بخوبی میتوانست کشتار گاه را در قلعه ارباب حسن خان از آن تپه ببیند. او دیده بود که یک موتر کلان بارکش آمد و بعد طالبان اسیران را از موتر تخلیه کرده به صف ایستاده کرده تیر باران کردند. همین موتر طرف نیک برگشت و بعد از یک ساعت اجساد که در نیک بودند آوردند. (اجساد کسانی که صبح آنها را از کته خانه و بید مشکین گرفتار کرده بودند)

زمانیکه یک شاهد از تیرباران مردم کته خانه مورد عفو قرار گرفته بود به قلعه ارباب حسن خان بخاطر جمع آوری اجساد رفته بود اظهار کرد که بر علاوه انبار اجساد در خارج حویلی (محل که موتر در آنجا دور میخورد و جای تایر بطور قابل دیده مانده بود زمانی بود که مستنطقین از محل دیده بعمل آورده بود) در آنجا تقریباً ۳۰ جسد دیگر در دهن جر بودند. همانطوریکه در فوق ذکر شد این اجساد مردان بودند که از قریه کته خانه و مندیک گرفتار شده بودند و در اول تیرباران شده بودند. طالبان اجساد آنها را در محل که تیرباران کرده بودند مانده بودند.

نجات یافته گان:

دو نفر از محل واقعی تیرباران نجات یافته بودند. شاهد ۲۰۴ از کته خانه چهار مرمی خورده زخمی شده بود ولی توانست که راه برود. یک نفر از قریه مندیک هیچ زخمی نشده بود و هردو نفر فوق در بین مرده ها خواب شده بودند و بعداً فرار کرده از جریالا شده و در تپه ای در جنوب محل حادثه مخفی شدند. شاهد ۲۰۵ سید فرزند سید E از قریه کته خانه همراه مردان کته خانه اسیر شد لکن بخاطر کثرت سن مورد عفو قرار گرفته و او دیده است که فرمان توسط ملا شهزاده قوماندان عمومی صادر گردیده بود.

قومانده و کنترول

اسیران پس به مرکز قومانده آورده شدند. شاهد نمبر ۲۰۴ که نجات یافته بود دید که طالب به قرار گاه مرکزی داخل شد و بعد با یک تماس مخابراتی گفت که همه آنها اسیر خواهد ماندند. و بعد آنها را در یک هتل جا بجا کردند. کسانی که اسیر شده بودند در مدت ۱۵ ساعت در محل نزدیک قرارگاه مرکزی شان نگهداری میشدند. تمام این حادثات پی هم شامل آوردن دسته اسیران دیگر بودند که اسیران را بار زده به محل کشتار انتقال میدادند. و همه این اسیران از قریه های همجوار قرار گاه مرکزی طالبان بودند. در همین مدت مرکز نیک کاملاً آرام و تحت کنترول طالبان قرار داشت و طالبان ارتباط قوی مخابراتی داشتند.

نجات یافته گان از قتل عام مردم کته خانه که با طالبان در جریان اقامت کوتاه شان در مرکز نیک بودند گفتند که اسیران در زمان اسارت شان در ولسوالی کهنه در ساعت های هشت و هشت و نیم صبح میدیدند که هلیکوپتر می آمدند و قوماندان طالبان با لنگی و موی سفید و لنگیده بیرون می آمدند. یک اسیر بنام سید عبدالرحمان وی را ملا عبدالستار معرفی کرده است. اسیران با وی در رابطه با قتل اسیران توسط طالبان صحبت کرد و متعاقباً توسط قوماندان عمومی بنام ملا شهزاده دستور داده شد که اقارب کشته شده گان اجساد مربوط شان را گرفته بروند. بعداً ملا شهزاده مکتوب داد تا اجساد را ببرند و پیره داران اسیران بعداً تأیید کردند که کسیکه در کتابخانه نشسته است ملا شهزاده قوماندان عمومی شان میباشد. عکس از قتل عام در دو دهن جر در قلعه ارباب حسن خان جای که هردو قتل عام صورت گرفته است موجود و در دسترس میباشد.

سوراخ سوراخ شدن کلاه، دستکش و بوت در هردو محل در دهن جرها عکاسی شده است. طبق اظهارات پوچک و شاجور بخاطر سردی و برف در هردو نقطه از بین رفته است و این ارقام که محل بدست آمده است موجود و در دسترس میباشد.

شماره مسلسل	اسم	ولد	محل قتل	محل زندگی	عمر	شغل
۷۰	سید موسی	شاه غلام حسین	نیک	آخندان	۴۵	دهقان
۵۲	سید داوود	سید اسحاق	نیک	بید مشکین	۵۰	جوالی
۵۰	سید حسن	سید حسین شهید	نیک	بید مشکین	۴۰	جوالی
۱۵۳	احمد زوار	حسن زوار	نیک	کته خانه		مزدورکار
۳۴	سید علی خرم	سید احمد حسین	نیک	کته خانه	۱۷	شاگرد
۶۶	سید امیر زوار	سید میرزا حسین پهلوان	نیک	کته خانه	۲۳	مزدورکار
۳۷	سید ایوب	شاه محمد حسین	نیک	کته خانه	۷۸	جوالی
۱۵۷	بینوا	غلام علی	نیک	کته خانه		مزدورکار
۶۳	سید عوض	سید محمد	نیک	کته خانه	۴۷	استاد
۱۵۲	عوض علی	غلام محمد	نیک	کته خانه	۴۵	دهقان
۱۵۴	اسحاق	غلام علی	نیک	کته خانه		مزدورکار
۱۵۶	محمد علی	محمد اسحاق	نیک	کته خانه		مزدورکار
۳۸	سیر ناصر	شاه محمد حسین	نیک	کته خانه	۴۵	مزدورکار
۱۵۵	تقی زوار	محمد علی	نیک	کته خانه		مزدورکار

الف. (۴): یک گروپ گرفتار شده گان که در خانه احمد ارباب در قریه کته خانه بخاطر تسلیم شدن به طالبان تجمع کرده بودند توسط دسته قاتلین در ۸ جنوری در نیک به قتل رسیدند.

اسیر شدگان که در خانه ارباب حسن خان در قریه کته خانه تجمع کرده بودند کشتن شان توسط دسته قاتلین مربوط طالبان عقب موسسه آکسفام یکی از بزرگترین حادثه قتل عام در یکولنگ محسوب میگردد. این واقعه برای مردم منطقه بخاطریکه احمد ارباب یکی از بزرگترین شخص با نفوذ محل بود که مرتباً میانجیگر بخاطر وساطت بین مراجع بخاطر تحکیم صلح در منطقه بسیار مهم بود. او یکی از نمایندگان بود که صوفی گردیزی و پیرا فرستاد تا قوماندان حزب وحدت خلیلی را تشویق کند که به یکولنگ حمله نکنند. زمانیکه طالبان طرفداران احمد ارباب را اسیر کردند دو پسرش را به قتل رساند این یک اخطاری بود که طالبان دیگر به کسی در محل رحم نخواهد کرد حتی همکاران سابقه شان.

در ساعت هشت و نیم ۸ جنوری شاهد ۲۰۵ همراه با دسته موسفیدان که در جلسه در خانه احمد ارباب در کته خانه بودند مجموعاً ۱۹ نفر بودند. و زمانیکه آنها شنیدند که طالبان آمده است آنها بیرق سفید را بسته کرده رفتند تا به طالبان تسلیم شوند. و آنها با یک دسته ۷ نفری طالبان مواجه شدند. این افرادی که به طالبان تسلیم شدند طالبان فوراً دستهایشان را بسته کرده مورد لت و کوب قرار دادند. گروپ تلاشی طالبان قبلاً یک قربانی را همراه پدرش گرفتار کرده بود.

شاهدان تأکید کردند که لت وکوب با کیبل، لگد و هرچه در دست شان بود با ضرب و جرح شدید بود که بر مردم پیر تحمیل میشد. در اولین مرحله لت وکوب یک طالب با لنگی سفید سید انور را پیش روی پدرش و شش نفر دیگر بخاطر که از وی اسلحه میخواست و او نداشت به قتل رساند. بعد طالبان به لگد زدن و لت وکوب جسد بعد از قتل وی ادامه داد.

طالبان پنج نفر اسیر را که همه سالخورده بودند آزاد کردند و بقیه را به مرکز نیک فرستادند. بعداً این پنج نفر ریش سفید آزاد شدند. بعد ده نفر جوان را در گودال عقب موسسه آکسفام ایستاد کرده و تیرباران کردند. زمان برای جمع آوری و نمایش دادن تیرباران میبایست در ساعت ۱۱ در هشت جنوری صورت میگرفت. کسانیکه در این پروسه گرفتار شده بودند به سنین بالاتر از ۶۰ مورد عفو قرار گرفتند و کسانیکه کشته شدند به سنین پایین تر از ۴۰ و ۵۰ بودند.

قومانده و کنترول

تمام عملیات گرفتاری مردم و سر انجام آنها را به قتل رساندند شامل سلسله قوماندهی بودند - اول گروپ تلاشی، بعد مرکز تحویل گیری، بعد قرار گاه مرکزی بودند. اساساً قتل عام در نزدیک اتاقي قوماندان در آن بود که بعد یک افسر به گروپ خود گفت بطور کامل پیران را جدا کنند. روز بعدی زمانیکه پیران آزاد گردیدند آنها را دستور دادند که اجساد دوستان و اقارب شان در هر جای که افتاده است جمع آوری کنند. مردم خواهش مکتوب کردند و برای شان از قوماندان عمومی مکتوب داده شد تا اجساد را در خانه هایشان ببرند. پیره دار این مکتوب را برایشان آوردند که به امضای ملا شهزاده قوماندان عمومی مزین بود. این کشتار بطور واضح بیان گر آن بود که چطور کشتار پلان شده بود و اجرا گردیده بود که تحت حمایه و سر پرستی قوماندان عمومی و با سند که ملا شهزاده خودش آنرا امضا کرده بود حمایه میگردد.

مستتق میتوانست که از محل که شاهد به حیث محل قتل بیان کرده است دیدن کند. در آنجا علامت خون در روی برف همراه کلاههای سوراخ شده و شاجور استقاده شده موجود بود. از محل عکسهای مرمی و لباس گرفته شده است که در دسترس میباشد.

شهرت قربانیان

سریال نمبر	اسم	ولد	محل قتل	محل سکونت	عمر	شغل
۸۴	سید حاجی محمد	سید محمد	نیک	بید مشکین	۵۰	استاد
۵۶	سید عبدالرحیم	سید میرزا حسن	نیک	کته خانه	۴۶	دهقان
۴۹	سید اکبر	سید حسین شهید	نیک	بید مشکین	۳۵	جوالی
۵۱	سید انور	سید حسین شهید	نیک	بید مشکین	۲۰	جوالی
۶۲	سید اسماعیل	سید احمد	نیک	کته خانه	۴۵	دهقان
۶۱	سید سرور	سید محمد امیر	نیک	کته خانه	۲۷	مزدورکار
۶۵	سید اسد الله	سید عطا	نیک	کته خانه	۴۳	کارمند موسسه
۴۳	سید حبیب	سید احمد ارباب	نیک	کته خانه	۳۳	استاد
۵۷	سید هاشم	سید محمد بخش	نیک	کته خانه	۵۵	دهقان
۴۲	سید ابراهیم	سید حسین ارباب	نیک	کته خانه	۳۷	مزدور کار
۳۹	سید موسی	شاه حیدر	نیک	کته خانه	۵۰	دهقان
۶۸	سید نبی	سید محمد حسن	نیک	کته خانه	۴۵	دهقان
۹۴	سید داود	سید کاظم	نیک	کشک	۳۰	مزدورکار
۴۵	سید قاسم طیبی	سید حسن	نیک	کته خانه	۴۵	داکتر

الف. (۵): گرفتاری و قتل افراد ریش سفیدان قریه بید مشکین در ۸ جنوری

قتل عام ریش سفیدان قریه بید مشکین در عقب موسسه آکسفام در صبح روز ۸ جنوری یکی از حادثات مهم یکولنگ را تشکیل میدهد. این مردم در مرتبه سوم تیرباران قتل عام گردیدند. مثل قتل مردان در خانه حسن ارباب این واقعه بیاد مردم در منطقه به حیث اینکه طالبان مشخصاً مردان را که طبق عنعنات محلی تغییرات سیاسی را چنین تحلیل میکردند که هر رژیم بیاید با ایشان بیعت و وفادار را اعلان کنند فکر میکردند. که یک شاهد گفته است که نه نفر ریش سفید از قریه بید مشکین در ۸ ماه جنوری در ساعت هشت و نیم جمع شدند و تصمیم گرفتند که به طالبان تسلیم شوند. آنها طرف مرکز نیک رفتند. در بین راه آنها صدای فیر و وحشت را در کته خانه دیدند ولی پس بر نگشتند. در منطقه پل کانگریتی (نزدیک مرکز نیک تقریباً ۵۰۰ متر به تعمیر اداره اصلی یک دسته از طالبان ایشان را تهدید به کشتن کردند. زمانیکه آنها به نیک داخل شدند، دیدند که پنج نفر از مردم همراهی احمد ارباب از کته بخاطر تسلیم شدن رفته بودند. این افراد با دستهای بسته طالبان آنها را با پاهای برهنه بالای برف ایستاده کرده بودند. احمد ارباب کسی بود که مردم از وی توقع داشت تا در رابطه بین طالبان و مردم زمینه تسلیم شدن را فراهم کند ولی این نوع بسته کردن آنها خیلی وحشناک و یا هولناک بود. در تعمیر ولسوالی کهنه یک گروه از طالبان که به نظر میرسید پاکستانی باشند مردم دسته بید مشکین را گرفتار کردند. همین گروه آنها را به موسسه آکسفام بردند. یک شاهد دیگر که افراد کشته شده در نیک را بر میشمرد از مشاهداتش تأیید کرده است یک گروه شش نفره پاکستانی ها بودند که اسیران را در مرکز نیک دسته بندی میکردند و آنها از مرجع محلی به حیث قوماندان عمل میکردند. آنها مردان پیر را جدا کرده در هتل خراسان میبردند و جوانان در موسسه آکسفام باقی می ماندند. در راه طرف هتل پیر مردان صدای فیر را شنیدند. بعد از نیم ساعت طالبان مردان سالخورده را در موسسه آکسفام خواستند و آنها اجساد دوستانش را در خارج موسسه آکسفام در یافتند. طالبان بر آنها دستور دادند که اجساد در موتر که می آید بار کند. و آنها قبل از رفتن به هتل با موتر رفتند و اجساد در قلعه ارباب حسن خان پایین کردند. در هتل به تعداد ۸۰ نفر از قریه های مندیک، گنبدی و غیره بودند. یک طالب پشتو زبان که فارسی حرف میزد این مردان را در ۲۰ ماه جنوری ساعت یکنیم بجه آزاد کردند. قوماندانی که برایشان خبر خوش را آورد با مهربانی برایشان گفت که قوماندان عمومی شمارا نا دیده گرفت و خدا بشما عمر دو باره داده است.

یک شاهد که عضو دسته بود که بخاطر سن شان مورد عفو قرار گرفته تأکید کرده است که طالبان این مردان را در حین چیدن اجساد لت و کوب میکردند. و زمانیکه قوماندان طالبان آزادی شان را برایشان اعلان کرد این مرد گفته است این تصمیم توسط مشر و یا کلان شان ملا شهزاده گرفته شده است. عکسهای از خون، شاجور استعمال شده و کلاه در روی برف در زمان تیر باران گرفته شده و در دسترس میباشد. شاجور و کلاه ها جمع آوری شده است.

شهرت قربانیان

سریال نمبر	اسم	ولد	محل قتل	محل سکونت	عمر	شغل
۱۸	سید اکبر	سید محمد علی	نیک	بید مشکین	۴۵	دهقان
۹	سید اکبر اکبری	سید اکبری	نیک	بید مشکین	۵۵	استاد
۱۶۸	سید علی	سید قاسم	نیک	بید مشکین	۳۰	موتر وان
۲۳	سید علی حسین	سید محمد بخش	نیک	بید مشکین	۳۳	غریبکار
۱۵	سید امین	سید حسن	نیک	بید مشکین	۳۰	دهقان
۲۱	سید امین	سید شاه خانی	نیک	بید مشکین	۴۰	دهقان
۲۸	سید عوض	سید نور	نیک	بید مشکین	۳۷	غریبکار
۵۳	سید عوض	سید شاه انور	نیک	بید مشکین	۴۵	استاد
۱۷	سید محمد	سید سکندر	نیک	بید مشکین	۴۵	دهقان
۳	سید محسن	سید شمعون	نیک	بید مشکین	۴۰	حلی ساز
۴	سید قاسم	سید علی جان	نیک	بید مشکین	۵۵	کارمند رسمی
۱۰	سید صفر	سید عسکر	نیک	بید مشکین	۴۸	دهقان
۱۴	سید شاه ظفر	سید شاه عوض	نیک	بید مشکین	۴۷	دهقان
۱۰۵	سید محمد تشلی	سید اسماعیل	نیک	سر آسیاب	۴۵	کارمند NGO

الف. (۶): گرفتاری ها از قریه بید مشکین در جریان تلاشی خانه بخانه و قتل عام آنها توسط دسته قاتلین در نیک در ۸ ماه جنوری.

قریه بید مشکین هدف در معرض گرفتاریها در ۸ جنوری قرار گرفت. چنین به نظر میرسد که اسیران در جریان این تلاشی بطور منفرد به مرکز آورده نشده بود همچنانکه در قضیه دره صورت گرفت. اگرچه قربانیان در مرکز ولسوالی به قتل رسیدند. جمع آوری و مرتبط ساختن اظهارات مردم و شهود در بین حادثه کسانیکه در جریان روز اسیر شده بودند به استثنای آخرین گروپ در چهار سرکه قرغان تیر باران شدند یک حادثه جدا گانه محسوب میگردد.

تا ۸ جنوری بید مشکین بحیث محل پناه گاه مهاجرین بود زیرا این قریه بطور پراکنده اطراف نیک موقعیت دارد. در عصر همان روز افراد باقی مانده در بید مشکین همه در مخفی گاه ها بودند. بطور مثال شاهد ۲۱۶ گزارش داده است که پسرانش در زیر علف پنهان بودند، لکن طالبان آنها را پیدا کرده به مرکز نیک انتقال دادند. طبق اظهارات شاهد ۲۱۳ در ساعت ۲ بجه دو موتر داتسن از طالبان در منطقه بید مشکین داخل شدند و تمام مردان را که پیدا کردند جمع آوری کردند. آنها مردان را از خانه هایشان گرفتار کرده و به مرکز نیک انتقال دادند. یک شاهد گفت که بعد از اینکه طالبان مردان قریه را بردند دیگر ندید که بر آن چی واقع شد. اگرچه مردان سالخورده و زنهای قریه متعاقباً بخاطر پیدا کردن اجساد در نیک رفتند. کسانیکه که کشته شده بودند مرمی های متعددی در قسمت سر و خصوصاً در قسمت پیشانی شان اصابت کرده بود. دو نفر از اسیران که دوکاندار و استاد بود رها شده بودند.

دوکاندار تخمین زده است که تقریباً ۲۵ نفر همراه وی بودند. آنها توسط یک تعداد طالبان به شمول طالبان خارجی به مرکز نیک انتقال داده شدند و این طالبان سه موتر داتسن داشتند. و زمانیکه او به طالبان گفت که او دوکاندار است رها شد (آنها تعهد کرده بودند و که ویرا سی مرمی بزند اگر راست خود را که دوکاندار است نگوید). بعداً آنها بقیه مردان را در محل کشتار در موسسه آسفام انتقال دادند. شاهد دیگر در جریان رسیدن گروپ تلاشی طالبان در منطقه بید مشکین رفت و گروپی از سربازان طالب به قریه ریختند تا مردم را پیدا کنند. بعد طالبان وی را اسیر کرد و از وی خواست که سلاح خود را بوی تسلیم کند. زمانیکه با او در گفتگو بود یک طالب بالایش فیر کرد و وی را زخمی ساخت. همچنان طالبان پیش چشمش بالای سه نفر دیگر که آنها اسیر گرفته بودند فیر کرده بقتل رساندند که دو کشته و یک زخمی در محل بجا گذاشت. طالبان وی را تا ساعت ۴ بجه نگهداشت و بعد از آن وی را به مرکز نیک انتقال دادند. بعد او با میانجیگری راز محمد ولد اکبرخواجه مرد مشهور از قوم تاجک که همکاری با طالبان داشت آزاد گردید.

شهرت قربانیان و اسرا از قریه بید مشکین

سریال نمبر	نام	ولد	محل قتل	محل سکونت	عمر	شغل
۲۷	سید عبدالله	سید جهانگیر	نیک	بید مشکین	۲۵	مزدورکار
۲۶	سید احمد شاه	سید جهانگیر	نیک	بید مشکین	۳۰	مزدورکار
۲۹	سید امیر زوار	سید عبدالحسن	نیک	بید مشکین	۴۵	مزدورکار
۲۲	سید جواد	سید خدابخش	نیک	بید مشکین	۲۵	مزدورکار
۳۱	سید خادم	سید شاه میرزا	نیک	بید مشکین	۳۰	مزدورکار
۱۱	سید مهر علی	سید صفر	نیک	بید مشکین	۱۹	دهقان
۳۰	سید رضا	سید عبدالحسن	نیک	بید مشکین	۲۵	مزدورکار

الف. (۷): گرفتاری مردم در بید مشکین و قتل عام شان توسط دسته قاتلین در ۸ ماه جنوری در روی سرک

بعد از تلاشی و گرفتاری های شدید از قریه بید مشکین در جریان روز هشتم جنوری طالبان یک تعداد افراد غیر نظامی را در مسیر یکولنگ هدف قرار داده به قتل رساندند. چنین به نظر میرسد که گروپ طالبان در حال

برگشت به قرارگاهشان بعد از تکمیل کار هدایت داده شده بودند و اینها آخرین قربانی بودند. این حادثه یکی از حادثات نادری است که از چنین تیربارانی نجات یافته گانی بجا مانده باشد.

در ساعت ۱۲ دوازده ۸ جنوری یک گروه طالبان در قریه بید مشکین داخل شدند به گرفتاری اقدام کردند. یک شاهد که در خانه اش بود زمانیکه طالبان مسلح داخل خانه شدند پسرش را بسته کرده با خود بردند. آنها همچنان شاهد ۲۱۱ را از خانه اش بر علاوه پنج نفر دیگر گرفتار کردند. در قدم نخست طالبان اسیران را در طویله از ساعت ۱۲ الی ۲ بعد از ظهر کوفته قلفی کردند و بعد برای چهار ساعت از ساعت ۲ الی ساعت ۴ آنها را با پاهای برهنه روی برف ایستاد کردند. طالبان مردم را از راه قرغان نیز گرفته بودند (راه از زارین که بطرف چمن در قسمت پایین یکولنگ عبور میکند) آنها را ردیف ایستاد کرده و تیرباران کردند و بعد خودشان به موترهایشان سوار شده طرف نیک رفتند. یک نفر چندین مرمی در قسمت سینه و پاهایش خورده بود. اگرچه او میتوانست که برای کمک فریاد کند و اخیراً در خانه آورده شد. روز بعدی او پس به همان چار سرکه رفت و جسد پسرش را که تیرباران گردیده بود پیدا کرد. سید باقر نجات یافته دیگر از حادثه تیرباران چار سرکه قرغان تا اینکه طالبان منطقه را ترک نکرده بودند خود را مرده انداخته بود.

نمبر مسلسل	اسم	ولد	محل قتل	محل سکونت	عمر	شغل
۷۲	سید یعقوب	سید اسماعیل	نزدیک نیک	آخذان	۳۰	دهقان
۱۳	سید عبدل	شاه ظفر	نزدیک نیک	بید مشکین	۲۵	مزدورکار
۱	سید محمد	سید علی تیر	نزدیک نیک	بید مشکین	۳۵	دهقان

۷،۷ ویرانی های بی دلیل و جنایات مختلف در یکولنگ از ماه فبروری الی سپتامبر ۲۰۰۱

تجاوزات علیه مردم غیر نظامی قرار ذیل در جریان نه ماه جنگ بطور پراکنده بین نیروهای مسلح امارت اسلامی و نیروهای جبهه متحد از ماه فبروری الی سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفته است. نبرد مستقیم بین نیروهای دو طرف بتدریج و بطور عموم کوتاه بود. این جنگ در بر دارنده سه عملیات مهم توسط طالبان علیه جبهه متحد بود و یک سلسله عملیات تلافی جویانه و حملات سواره توسط نیروهای جبهه متحد صورت گرفت. در جریان حملات بزرگ طالبان قادر شد که بر مخالفینش در سه موقعیت غالب آید و مناطق را که جبهه متحد گرفته بودند تصرف شوند و نیروهای جبهه متحد را عقب برانند و قلمرو متروکه و مراکز پر جمعیت را از مخالفینش اشغال کردند. همچنان جنایات بعد حملات طالبان که طالبان نتوانستند افراد مسلح مخالفینش را ببینند بر عکس به گرفتاری افراد غیر نظامی را در محل تازه در دست افتاده شان اقدام کردند. نیروهای متحد استراتژیک نظامی دیگر را اتخاذ کرد که موجب آسیب غیر نظامیان در محلات و مراکز اشغال شده توسط طالبان گردید بدون اینکه از آنها دفاع کنند. اگرچه در سراسر لشکر کشی طالبان جنایات را علیه مردم غیر نظامی منحصیث یک هسته از قسمت استراتژی شان به ثبت رساند. در اولین قتل عام یکولنگ در سال ۲۰۰۱ که در گزارش جدا گانه توضیح داده شده است نشانگر یک رویداد و واقعه بزرگ و احد بود که قتل عام مردم ملکی در همان زمان بحیث جزا و اضحاً صورت گرفت. در جریان این جنگها که مشرح بیان گردید طالبان قتل عام های متعدد را از افراد غیر نظامی که میزانش در یکولنگ نبود در جنوری انجام دادند. آتش زدن خانه های مسکونی و زیر بنا ها در جریان عملیات قتل عام ماه جنوری توسط قوماندان ارشد طالبان ملا داد الله صورت گرفت. تکرار جنایات و سلسله مراتب فرماندهی نشان گر آنست که حمله بالای افراد ملکی جز از استراتژی طالبان بوده است.

جنگ

بعد از اولین قتل عام در یکولنگ طالبان کوشش زیاد را در مرکز ولسوال بخرج داد از نفوذ مخالفینش جلوگیری به عمل آورد. بعد از عقب نشینی نیروهای اصلی که در که یکولنگ را در ۷ جنوری تصرف کردند و قتل عام را انجام دادند طالبان محلی از مردم شیعه و نظامیان مربوط به سنگر دوستا از بهسود با پشتون های قابل اعتماد به قوماندان ملا عبدالستار در منطقه مستقر کردند. آنها افراد شیعه که با طالبان روابط داشتند به شمول استاد اکبری، حاجی فکوری و حاجی سید عارف علاقه دار را در محل تعیین کردند و کوشش کردند که مشوره امنیتی با مردم

محل (در محل اشغال شده و طالبان یک کمیته امنیتی محلی از ریش سفیدان که روابط بین نیروها و مردم را برقرار کند) تشکیل دادند. اگرچه این کوشش ها آنقدر موفق نبود. زمانیکه نیروهای جبهه متحد مکرراً حمله را بالای مرکز ولسوالی آغاز کردند نیروهای طالبان منطقه را مکمل ترک کرده به طرف ولسوالی بامیان عقب نشینی کردند.

در آغاز بعد از گرفتن مرکز یکولنگ مجدداً نیروهای جبهه متحد یک خط دفاعی را در مرز بین ولسوالی یکولنگ و ولسوالی بامیان ایجاد کرد. و بعد در اول فیبروری نیروهای جبهه متحد به طرف ولسوالی بامیان پیشروی کردند. آنه بدون جنگ شدید منطقه شیبرتو و قرغه تو را در غرب یکولنگ به تصرف خود در آوردند اگرچه شیدان میدان نبرد قرار گرفت زیرا طالبان خطوط اول خود را در آنجا مستقر ساخته بودند. در ۱۲ ماه فیبروری نیروهای جبهه متحد عملیات موفقانه را در شیدان انجام داد. آنها توانست که در داخل خط اول طالبان رخنه و خسارات زیاد را بر طالبان وارد کرد و طالبان را مجبور به فرار کردند. عامل فریب دهنده در جنگ حضور نیروهای ازبک و عربهای محلی زرهی که وفا دار به دوستم بودند و توسط لعل قوماندان برادر قوماندان عبدالچریک بودند.

با آگاهی از جنگ شیدان نیروهای جبهه متحد تا مرکز ولایت پیشروی کردند. نیروهای تاجک با طالبان با میل از بامیان به سمت قریه جات خود شان سیغان و کهمرد عقب نشینی کردند. اصلاً طالبان طرف شش پل عقب نشینی کردند. این عقب نشینی برای جبهه متحد فرصت داد که بطور سریع مرکز بامیان را بدون کدام جنگ شدید بعد از شیدان اشغال کند اگرچه چنین به نظر میرسید که بطور غیر قابل باور آنها نیروی کافی داشتند که شیدان را در صورتیکه مقاومت هم صورت بگیرد باز تصرف نمایند. اگرچه طالبان نیروهایش را مجدداً مسلح کرده بخاطر تصرف بامیان فرستاده بودند. نیروهای جبهه متحد از مرکز ولایت عقب نشینی کرده بودند و در نقطه های مشرف بر ولایت در قسمت غربی حومه شهر سرخ دره و در قسمت شمال غرب شهر در دره فولادی و با یک قرارگاه عقبی در شیدان مستقر ساختند.

نیروهای جبهه متحد توانان داشتند که از این موقعیت ها مرکز بامیان را تحت فشار قرار دهند و مخصوصاً آنها بیکه در دره فولادی بودند جاییکه آنها با فرصت راکت و حملات خود را به میدان هوای و مرکز شهر انجام میدادند. در حالیکه بامیان بعد از دوان روسها عاری از ماین بود ولی هر دو جناح اطراف خطوط اول خود را ماین ضد پرسونل و ضد تانک ماین گذاری کرده بودند. این ماین گذاری در دوران صورت گرفت که طالبان بامیان را اشغال کرد و نیروهای جبهه متحد در حومه شهر بودند و طالبان در ماه مارچ همین سال ۲۰۰۱ مجسمه های بودا را در بامیان تخریب کردند.

در ماه می طالبان حملات تازه ای را انجام داد. عامل تسریع به این عملیات این بود که نیروهای جبهه متحد امکانات جدید را احتمالاً از طریق میدان هوای شیبرتو بدست آورده بودند و طالبان کوشیدند که دو باره این میدان هوای را با شخم زدن و آبیاری تخریب نمایند. کمی اندک بعد از پنج روز امکانات اولیه جنگی طالبان از بامیان بر آنها حمله کرد و توانست که بسرعت شیدان، شیبرتو و مرکز یکولنگ را تصرف نمایند. آنها عجلتاً بر علاوه یکولنگ ولسوالی دیگری را بنام دگه را نیز تصرف کردند. جبهه متحد تمام موقعیت هایش در بامیان از دست دادند و آنجا را ترک کردند.

در مدت یکماه قوماندان طالبان در یکولنگ جهاد یار بود. آنها قرارگاه مرکزی شان را در یکولنگ تأسیس کردند و از آنجا حملات خود را علیه مخالفین در خارج از محل آغاز کردند. مردم غیر نظامی کلاً از منطقه فرار کردند و طالبان منطقه را اشغال کرده و در نظر داشتند که آنها را گرفتار کنند. قبلاً اکثریت نفوذ مرکز یکولنگ به ولسوالی پنجاب و تعداد قلیل شان به قسمتهای دور دست ولسوالی فرار شدند. بیجا شده گاه داخلی با مردم اطراف از ترس اینکه طالبان بالای شان حمله نکنند پیوستند.

طالبان کوشش کردند که امنیت یکولنگ را دوباره احیا کند و دوباره اکثریت های سیاسی شیعه را نیاوردند بلکه نیروهای هزاره مربوط سنگر دوست را بحیث قسمت از نیروهای امنیتی منصوب کردند. اگرچه آنها توانای داشتند که خسارات مالی زیادی را بر نیروهای جبهه متحد که تازه حملات چریکی را بر طالبان آغاز کردند وارد سازد و آنها طرف مرکز پیش روی کردند ولی عملیات نظامی قوی نبود. هر دو جناح حملات شدید را در قسمت شمال

شرق ولسوالی هدایت میداد زیرا از آنجا نیروهای طالبان حمله را آغاز کرده بود. اخیراً اگرچه نیروهای جبهه متحد به مرکز نیک نزدیک شده بود قوماندان جهادوال بخاطر ترس از اینکه مبادا محاصره گردد نیروهایش را امر به عقب نشینی از یکاولنگ کرد.

این عقب نشینی باعث تغییرات فریبنده در استراتژی طالبان گردید. نخست جواب برای بمبارمان و حمله بالای مرکز یکاولنگ بود. در این حمله نیروهای هوای طالبان قادر بود که شفاخانه ولسوالی و دفتر موسسه آکسفام را بزند که هر دویش در مرکز ولسوالی موقعیت داشت.

بعد طالبان نیروی بزرگ ضربتی و عملیاتی را که مرکب از نیروهای خارجی و داخلی برای حمله بر یکاولنگ بودند تدارک دیدند. این نیروها دستور از مقام بلند رتبه بخاطر ضربه زدن تنبیهی بر مناطق مسکونی آسیب پذیر داشت. این مأمورین به اندازه کافی شناخته شده بود که هر دو قوماندان طالبان و کارمندان ملل متحد یک اخطار احتمالی پیش گیرانه از جنایات علیه غیر نظامیان داده بودند.

یک قوماندان طالبان بنام ملا داد الله بحیث قوماندان این نیروهای ضربتی تعیین گردید. این نیروها در هشت جون از بامیان حرکت کردند و با مقاومت بسیار کمی مواجه شدند و آنها تا مرکز یکاولنگ پیشروی کردند. آنها قرار گاه مرکزی خود را در نیک مستقر کردند و چهار روز را در جنگ و ویرانی در ولسوالی و بطور وحشیانه در نواحی و اطراف در قریه جات یورش بردند خانه ها، تعمیرها، حاصلات و انبار های گندم را تخریب و آتش زدند. بعد از چهار روز ملا داد الله نیروهایش را از یکاولنگ بیرون کشید. هیچ کوششی در رابطه به حفظ امنیت ولسوالی نگردید خسارات وارده بطور عموم عمل مجازات دسته جمعی بود.

بعد از عقب نشینی از یکاولنگ نیروهای ملا داد الله بطرف غرب بامیان حرکت کردند. و آنها در تخریب قریه جات شیدان، قرغنتو و شیرتو مبادرت ورزیدند. این تخریبات با وجود این واقعیت که آنجا برای یک ماه خالی از سکنه بود صورت گرفت. بعد از چند روز در محل نیروهای اصلی به بامیان برگشتند. طالبان نیروهای حمله و پیشروی را در شیدان جای که آنها گزیده بیشتر و تدارکات نظامی را انجام میداد مستقر کردند. ویرانی طالبان که در قلمرو شان بین شیدان و نیک نشان گر آنست که آنها در ماه جون تصمیم گرفتند که استراتژی عمدی از سوخته گی زمین باعث گردید که هشت کیلومتر قلمرو طالبان خالی از سکنه گردد.

نیروهای جبهه متحد مکرراً مرکز یکاولنگ را تصرف کردند و نیروهای پیشروی شان را در مرز بامیان مستقر کردند. و این موقعیت تا جولای و آگست و ستمبر برجا ماند.

شرح حال مفصل از جنایات جنگی در یکاولنگ در سال ۲۰۰۱

در ماه نوامبر ۲۰۰۰ برابر با عقرب ۱۳۷۹ خلیلی به دره صوف برگشت
در سی دسامبر برابر با جدی ۱۳۷۹ نیروهای جبهه متحد تحت امر خلیلی یکاولنگ را گرفت
در هفت جون ۲۰۰۱ برابر با جدی ۱۳۷۹ نیروهای طالبان به فرماندهی ملا داد الله دو باره یکاولنگ را گرفت
در ۸ الی ۱۰ جون ۲۰۰۱ / جدی ۱۳۷۹ طالبان اولین قتل عام را در یکاولنگ انجام داد
در ۲۰ جون ۲۰۰۱ / جدی ۱۳۷۹ نیروهای جبهه متحد طالبان را از یکاولنگ اخراج کرد
در ۱۲ فیبروری ۲۰۰۱ / دلو ۱۳۷۹ نیروهای جبهه متحد طالبان را در شیدان شکست داد
در ۱۳ فیبروری ۲۰۰۱ / دلو ۱۳۷۹ نیروهای جبهه متحد بامیان را گرفت و خطوط اول شان در دره فولادی مستقر ساخت

۱۷ فیبروری ۲۰۰۱ / دلو ۱۳۷۹ طالبان دو باره بامیان را گرفت

۱۸ فیبروری ۲۰۰۱ / دلو ۱۳۷۹ طالبان حملات بر شیدان را سازمان دهی کرد

۹ مارچ ۲۰۰۱ / ۱۸ حوت طالبان دست به تخریب مجسمه بودا در بامیان زد

۱۴ مارچ ۲۰۰۱ / ۲۳ حوت دفتر بی بی سی در کابل بسته شد و خبرنگار بی بی سی بنام کیت کلارک اخراج گردید

۲۳ مارچ ۲۰۰۱ / ۳ حمل ۱۳۸۰ نیروهای جبهه متحد از دره فولادی به مرکز بامیان حمله ور شد

۲۳ تقریباً الی ۳۰ مارچ طالبان دره فولادی را قتل عام کرد
 ۳۰ مارچ ۲۰۰۱/۱۰ حمل طالبان دستور اخراج غیر نظامیان از دره فولادی را داد
 در هفته اول ماه آپریل نظارت گر IDP گزارش مبنی بیجا شده گی دسته جمعی دره فولادی را داد
 از ۱۹ آپریل ۲۰۰۱ الی ۳ می ۲۰۰۱ جنگ بین خطوط اول در دره فولادی و نیروهای جبهه متحد بر بامیان حمله
 کردند و طالبان بر شیدان از طریق بامیان حمله کردند. نیروهای شمال از سرخ دره و شیدان دفاع کردند.
 در ۲۹ آپریل ۲۰۰۱/۹ ثور ۱۳۸۰ نیروهای متحد شمال اکملات هوای از میدان موقتی شبرتو بدست آورد
 در ۴ ماه می ۲۰۰۱/۱۴ ثور طالبان میدان هوای شبرتو و شیدان را تصرف نمودند و خانه ها را آتش زدند و قتل
 عام را در منطقه مرتکب شدند
 در ۵ می ۲۰۰۱/۱۵ ثور ۱۳۸۰ طالبان طرف نیک پیشروی کرد و نیروهای متحد شمال از فولادی شکست
 خوردند. و طالبان بر داگا حمله کردند و متحد شمال بطرف کیلگان عقب نشینی کردند.
 در ۵ می ۲۰۰۱/۱۵ ثور ۱۳۸۰ نیروهای دوستم زاری را تصرف کرد
 در ۹ می ۲۰۰۱/۱۹ ثور ۱۳۸۰ عبدالرزاق وزیر داخله در طالبان در یکولنگ دیده شد.
 در ۱۲ می ۲۰۰۱/۲۲ ثور ۱۳۸۰ دوستم از زاری عقب نشینی کرد.
 در ۳۰ می ۲۰۰۱/طالبان اعلان کرد که ۱۰۰۰ نفر را در یکولنگ مستقر کرده است.
 در ۴ جون ۲۰۰۱/۱۴ جوزا نیروهای شمال قوماندان طالبان بنام جهاد یار را در محاصره کردند و نیک را
 تصرف کردند.
 در ۶ جون ۲۰۰۱/۱۶ جوزا نیروهای هوای طالبان یکولنگ را بمباران کرد و بمب ها به مرکز ولسوالی در
 شفاخانه و دفتر موسسه آکسفام و بازار اصابت کردند.
 در ۸ جون ۲۰۰۱/۱۸ جوزا نیروهای طالبان تحت امر ملا داد الله از بامیان حرکت کردند.
 در ۹ جون ۲۰۰۱/۱۹ جوزا نیروهای طالبان تحت قوماندان داد الله نیروهای اتحاد شمال را در فیروز بهار شکست
 داد و بر کوه کینک حمله کردند.
 در ۱۰ جون ۲۰۰۱/۲۰ جوزا طالبان تحت امر ملا داد الله برای بار سوم یکولنگ را تصرف کردند. و در ۲۰
 جوزا طالبان بازار کهنه یکولنگ را در دادند و ملا در از طریق رادیو شریعت اعلان کرد که امنیت در یکولنگ
 تأمین گردیده است.
 در ۱۵ جون ۲۰۰۱/۲۵ جوزا نیروهای متحد شمال دو باره یکولنگ را تا مرز بین یکولنگ و بامیان تصرف کرد
 و در ۲۵ جوزا طالبان شیدان و شبرتو را به آتش کشید. و بعد از عقب رانده شدند قتل عام را مرتکب شدند و ملا
 داد الله یکولنگ را میدان زون جنگ اعلان کرد و دیگر ولسوالی نیست و این گزارش از صدای رادیو شریعت به
 نشر رسیده بود.
 در ۲۲ جولای ۲۰۰۱/۳۰ سرطان ۱۳۸۰ طالبان تحت امر ملا زوی بر منطقه کوه کنک حمله کرده و منطقه را
 به آتش کشیدند.
 در ۱۱ نوامبر ۲۰۰۱/عقرب ۱۳۸۰ نیروهای متحد شمال مکرراً بامیان تصرف کردند و طالبان کنار زدند.

دوران شرکت قوماندانان ارشد طالبان در یکولنگ

ملا شهزاده (قوماندان نیروهای خطوط اول)

او قوماندان عمومی عملیاتی طالبان برای تصرف مجدد یکولنگ و متعاقباً در قتل عام از ۷ الی ۱۰ جون ۲۰۰۱
 شرکت داشت.

عبدالستار (قوماندان خط اول)

در تسخیر مجدد یکولنگ و قتل عام از ۷ الی ۱۰ جون ۲۰۰۱ شرکت داشت.
 بتاريخ ۱۱ الی ۱۲ جون ۲۰۰۱ به عوض ملا شهزاده در یکولنگ تعیین گردید.

ملا عبدالرزاق (وزیر داخله)

در ۴ ماه می و ۴ ماه جون در عملیات یکولنگ شرکت داشت.

جهاد یار (قوماندان خط اول)

در ماه مارچ و آپریل در بامیان بود.
 در ۴ می و ۴ جون عملیات یکولنگ را رهبری کرد.

ملا داد الله (قوماندان خط اول)

در ۸ و ۱۹ ماه جون ۲۰۰۱ عملیات یکولنگ و بامیان را رهبری کرد.

ملا فاضل (لوی درستیز قوای مسلح)

مسئولیت استراتژی از اول الی آخر بعهدہ داشت و گاه گاهی از عملیات ها دیده میشد.

قاری احمد الله (رئیس استخبارات)

مسئولیت وظایف استخباراتی را در تمام مدت به عهده داشت. مکرراً در جریان عملیات های عمده دیده شده است.

اظهارات شاهدان عینی از عملیات آتش سوزی

شاهدان بیان کردند که چگونه طالبان خانه ها و زیر بنا ها را در محل به آتش کشیدند.

A یک باشنده قول دولق چنین بیان کرد:

من یک دوکاندار در بازار کهنه هستم. در اول که طالبان یکولنگ را گرفتند آنها مردم بی گناه و بی دفاع را به قتل رساندند. و زمانیکه حزب وحدت شهر را گرفتند مردم به دوکانهای شان بر گشتند. و زمانیکه طالبان کنترل یکولنگ را در دست داشتند مردم بخاطر ظلم و بی رحمی شان از آنها نفر داشتند. در ۱۹ جوزای ۱۳۸۰ برابر با ۹ جون ۲۰۰۱ من یک مقدار سودا که شامل تکه و بوت بود از ولسوالی پنجاب آورده بودم و ساعت ده و نیم بجه صبح بدوکانم واقع در بازار کهنه رسیدم و مصروف چیدن اجناسم بودم و این زمانی بود که جنگ شدید در فیروز بهار جریان داشت. در ساعت ۱۱ بجه صبح طالبان خط اول حزب وحدت را در هم شکست و در آن موقع هیچ مجالی برایم میسر نبود تا الاغهایم را به خانه ام ببرم و مجبور شدم ۴ الاغم را در بازار رها کردم. و خودم به عقب کوه کته خانه فرار کردم. و حادثه را از مخفی گاه با چشمانم میتوانستم مشاهده کنم. دیدم که طالبان با ۷۵ عراده موتر دانسن، ۴ عراده موتر زیو و ۸ هشت کارماز رسیدند و داخل بازار شدند. بعد از چند دقیقه مکث بخاطر اطمینان امنیت شان تمام اموال دوکانها را به موتر هایشان بار کردند و بعد پترول به دوکانها ریختاندند و آتش زدند. تمام شهر نو را در ساعت ۴ ظهر به آتش کشیدند و تمام اجناس دوکانهای بازار کهنه را به موتر هایشان بار کردند. و تا ساعت ۹ شب هنگامی که به خانه ام میرفتم تمام قضایا را مشاهده می کردم.

شاهد دیگر بنام T گفت:

در آخرین حمله در ماه جوزای همین سال زمانیکه طالبان شهر را گرفتند کل مردم از شهر فرار کرده به کوهها مخفی شدند. ما از کوهها میدیدیم که طالبان دره علی را در روز اول به آتش کشیدند و روز دوم فیروز بهار را به آتش کشیدند و روز سوم سرقل و روز چهارم بید مشکین و در روز پنجم سرکینک را به آتش کشیدند. و من تمام واقعات با چشمانم دیدم.

S یک باشنده کته خانه چنین بیان کرد:

دو روز قبل از آخرین جنگ زمانیکه خلیلی کنترل نیک را در دست داشت من بازار رفتم و دیدم که چند تا دوکان محدود توسط بمب تخریب شده بودند. اکثر دوکانها دروازه نداشتند و اجناس دوکانها بروی سرک هرطرف افتاده بودند. و خانه های اطراف دوکانها دست نخورده بودند و بعد من به شیدق رفتم. روز بعد شنیدم که طالبان آماده حمله بر نیک هستند و صدای فیر تا چاشت شنیدم میشد. و تمام این مدت را من در شیدق بودم. روز بعدی میخواستیم به مرکز نیک بروم تا ببینیم که چه صورت گرفته است و من مرکز شهر را از بالای تپه مشاهده کردم که دود از مرکز نیک و بازار اطراف آن بلند بود. از وقتیکه من وضعیت را چنین دیدم با یک پسر که با من بود فرار کردیم. ما دیدیم که طالبان با موتر هایشان در مرکز نیک و بازار بالا و پایین میرفتند. از این وضعیت من فهمیدم که نیروهای خلیلی فرار کرده اند و طالبان مرکز نیک گرفته است و آنقدر مطمئن نبودم که در منطقه بمانم.

از جایی که ایستاده بودیم من خانه ام را در کته خانه دیده نتوانستیم. و همچنان دود بطور قابل ملاحظه از دره علی و سرقل بلند بود.

A یک باشنده دره سرخ چنین گفت:

در جریان جنگ همین سال من شاهد هستم که مرکز نیک را گرفته بود و کنترل داشت. طالبان یک تعداد مردم را اسیر گرفته بودند و بعضی شان را بقتل رساندند. شهر و خانه های مردم سوختانده شده بودند. نیروهای جبهه متحد قریه جات را در کنترل داشت. قتل خانه های مردم شکستانده شده بودند. زمانیکه طالبان خانه ها را آتش میزدند من در کوه عقب قریه دره سرخ بودم. آنها از دو نقطه به آتش زدن خانه ها شروع کردند. اول از لاره، دهن کنک و تاجکان شروع کردند و روز بعد از قرغان، زارین و سر کنک شروع کردند. آنها از این منطقه برگشتند زیرا نیروهای مخالف در چهارده و بعض کوهها موجود بودند. ۲۵ موتر طالبها به زارین و ۱۵ موترشان به غندی سنگ رفتند. مردم یکولنگ در طول همین مدت در کوهها بودند. روزیکه جنگ در فیروز بهار جریان داشت من در کوه عقب سر پرچوبک بودم و تمام حادثات را تا شکست نیروهای جبهه متحد و داخل شدن طالبان به شهر به چشم میدیدم. در قدم اول آنها شهر نو را در دادند.

محمد Z از کتر شاه و دره علی زمانیکه ایستاده بوده و طالبان در گرماگرم تخریب شهر نو بودند چنین بیان کرده است:

من در کوتل سبا نو مرز بین پنجاب و یکولنگ بودم. و ساعتی ۱۱ بجه صبح بود که دود از مرکز یکولنگ بلند شد. و منطقه ای که من بودم چهار ساعت دور از مرکز نیک فاصله داشت. ما در محل مرتفع بودیم و دود خوب مشاهده میشد. ولی فرق نمی توانستیم که آیا دود از بازار است و یا خانه های مسکونی. روز بعدی یک نفر از بازار آمد و گفت که طالبان بازار را در داده است. به آتش کشیدند دره علی از قریه مندیگ شروع شد و تا سبز جوی ادامه یافت و در بین همین دو نقطه به تعداد ۶۰۰ خانه همراه فاملین شان به شمول مکاتب، دفاتر و مساجد و هر چیزی به آتش کشیده شدند. در جریان آتش زدن آنها مردم تهدید و بالای شان فیر میکردند. حتی آنها ساکنین قریه را در کوهها با سلاح ثقیله و تانک میزدند. و تا فعلا شما میتوانید که علامات سلاح ثقیله طالبان را در منازل مسکونی و مزارع مردم مشاهده کنید اگرچه همه مردم غیر نظامی بودند. ما به هیچ گروه نظامی همکاری نداشتیم و با کار و غریبی خود مصروف بودیم.

در صفحه بعدی نقشه بامیان است.

۸ درسی که تا حال آموخته نشد

۸,۱ ارتباط افغانستان گذشته با حال

کار اصلی پروژ عدالت افغانستان فقط در آخر سال ۲۰۰۱ گسترش یافت. در این گزارش نمونه های از جنایات در مراحل مختلف جنگ بیان شده است که شامل بعض جنایات علیه بشریت توسط جناح های شامل در جنگ صورت گرفته است.

در جولای ۲۰۰۵ جنگ ختم نگردید و نیروهای متحد با سازماندهی مجدد طالبان بر علاوه دیگر گروپ های مخالف اداره جدید و یا حضور آمریکای ها در جنگ شرکت ورزیدند که نه تنها نظامیان را بلکه افراد ملکی را نیز بقتل رساندند. و نیروهای ایالات متحده در جواب مسلحانه خود نیز افراد متعدد ملکی را بقتل رساندند. در آخرین مراحل جنگ نقض جدی بشریت صورت گرفته است که شامل قتل، باز داشت، شکنجه و لادرکی مردم گردیدند و همانا تا هنوز ادامه دارد.

مسئولیت چنین اعمال بدوش گروپ ملیشه ها، و بعض مجاهدین که بخاطر حاکمیت در قلمرو شان و آن هم کنترل بر قاچاق مواد مخدر است میباشد. بعض این قوماندانان مسئول جنایات با آمریکای ها متحد شده اند.

با در نظر داشت این گزارش رهبران افغان از دوران کمونیست ها تا حال به قوماندانان محلی و ملیشه ها بخاطر حمایت از نیروهای خود شان اعتماد داشتند و یا میکردند. اتحاد به چنین آسانی محدود است زیرا گروپ های مشخص چه ملیشه های قومی یا دیگر جناح نظامی وفا دار به قوماندان مشخص امکان دارد از قلمرو شان دفاع کند. ساحات گازدار شمال و چند سرک در کابل و چند قریه پراکنده نیرو اضافی تهیه میکردند. بخاطر مصلحتهای سیاسی ملیشه و قوماندان محلی بهره زیاد بردند و بر خود مختاری خود را تحکیم بخشیدند. مراجع مرکزی بر علاوه رهبران احزاب کنترل زیاد و یا کمتر بر قوماندانان محلی داشتند و کوشش داشتند که رفتار خود را با ایشان عادی بسازند. از این فرصت قوماندان ها از مصئونیت مجازات بهره بردند. اکثر شان به رفتار کاملاً وحشیانه خود علیه مردم محل زیر دست شان در محل ادامه دادند.

زمانیکه در آخر سال ۲۰۰۱ آمریکا در افغانستان کرد نیروهایش در محل در جستجوی متحد کردند قوماندان های محل مخالف طالبان گردید. مهمترین اهداف ایالات متحده در افغانستان بخاطر شکست القاعده ادامه بود و ادامه یافت. و میخواست که این پیروزی به اندک خسارات جانی بدست آورد. بنا در حقیقت اکثریت این متحدین گذشته دارد که شمال نه تنها نقض حقوق بشر است بلکه در بعض جنایات بستگی به قاچاق مواد مخدر و دیگر فعالیت های قابل توجهی است که مطرح کردن آن مانع ایجاد میکند. ایالات متحده کمک های نقدی، تسلیحاتی و غیره کمک ها به قوماندان که باور داشتند که طالبان و القاعده را متوقف میسازند دادند ولی در این مورد امریکای ها ناکام ماندند. و طالبان به حیث نیروی کشته و مهلک که احتمالاً از پاکستان حمایه میشود باقی ماند. بعضی قوماندانان که توسط نیروهای ایالات متحده پشتیبانی میگردید خود را علیه مخالفین شان مستحکم کردند و خود شان را از نظر سیاسی مهم جلوه داده به فعالیت های جنایت کارانه شان ادامه دادند. زمانیکه توجه جامعه جهانی بر این مسئله تمرکز کرد همیشه توأم با احترام رهبران جناح بوده. ولی اکثر و اغلب جنایات توسط قوماندانان متوسط رتبه کسانیکه بخاطر حفاظت خود پشتیبان داشتند و نام هایشان در مطبوعات نیز ذکر نگردیده است صورت گرفته است.

همچنان کار کردن به چنین قوماندان ها ایالات متحده به پیگیری و تعقیب یک استراتژی که بر توانان دموکراسی و ساختار اداری بطور جدی سرمایه گذاری کرد. ضرورت برای یک حکومت باثبات عبوری که در شهر بن جرمنی به پیش برده میشد به توسط یک جناح این حکومت عبوری تأسیس گردید. و با چنین بهانه دسترسی به تشکیل یک لویه جرگه اضطراری با حضور نمایندگان بر گزیده شده و کابینه از سابق تعیین شده نایل گردیدند. مقام ملل متحد بعداً تأیید کرد که طرحها در دو مورد اشتباههای جدی بوده.

اکثر حامیان بین المللی شامل در قضیه افغانستان تصدیق کردند که پالیسی شان بدون در نظر داشته اینکه رهبران افغان جنایات کاران جنگی و بی امنیتی را بر ثبات حکومت عبوری ترجیح میدادند کلیت داشت. تمام افغان ها در جنگهای مسلحانه و جنایات جنگی شامل نبودند. تعداد بیشتر شان باید از حق مشارکت در سیاست دارد و سهم بگیرند. اگرچه اکثر آنها یک گذشته جنایات کارانه دارند محلات امن در دفاتر سیاسی و نمایندگی های امنیتی را بدست گرفتند. در ماه جنوری ۲۰۰۴ وزیر مالیه اشرف غنی احمد زی در اجتماعی بنام جامعه آسیا در نیویارک اظهار داشت که رهبران افغانستان صلح را در سایه عدالت میخواهند.

در ماه فیبروری ۲۰۰۲ وزیر خارجه انگلستان جکسترا از کابل دیدن کرد و اظهار نمود که بعض مردم احتمالاً دو باره اصلاح گردد، ولی با تشکیل تأسیس یک حکومت ما باید جهانیان را بفهمانیم که افغانستان مردم نیرومندی هستند و میتوانند توانای شان را توسط نیروهایشان نشان بدهند. علاوه ما باید با مردمانیکه که محلات بیشتر را اشغال کرده اند و موقعیت های نظامی دارند و در گذشته قوی بودند وارد گفتگو شویم. لکن کسانیکه فعلاً میگویند به پروسه سیاسی متعهد هستند و اغلباً ما باید بر کسانیکه به تجاوزات متهم هستند راه حل را بسته کنیم. و این برای افغانستان آینده خیلی ها مهم است. نماینده خاص ملل متحد آقای لخر ابراهیمی اظهار داشته است که بیش از چندین موقع جنگساران چوکی را اشغال کردند. ولی بررسی گذشته کسانیکه خواهان مقام و چوکی هستند منجر به دسیسه کسانیکه به ادامه وحشت بین غیر نظامیان میگردد به نا کامی می انجامد و در غیر آن صورت پروسه سیاسی بتدریج تضعیف خواهد گردید.

در این زمان ایالات متحده بر مخالفینش فشار آورد تا واقعیت های راجع به تجاوزات و جنایات جنگی را در گذشته و حال در افغانستان را بر ملا سازند.

در اوایل ۲۰۰۵ راه از سرگیری کارهای مستقل ملل متحد را در افغانستان مسدود ساخت زیرا کوشش مکرر داشت تا به باز داشتگاه ها در افغانستان دست یابد.

بر علاوه اینکه نیروهای ایالات متحده جنایات را انجام داده است تعداد شان با همقطاران کمونیستی، مجاهدین و رژیم طالبان که در پیشاپیش آنها روش های خام و ظالمانه شکنجه را که بعض اوقات منجر به مرگ میگردیدند از زندانهای مخفی برای شکنجه بدون آگاهی مردم که منجر به لادری مردم منتج می گردید مبادرت می ورزیدند.

اداره بوش ادعا کرده است که اسیر گرفتن مخفی بخاطر حفظ امنیت بوده و در واقع این پنهان کارشان امنیت را به تدریج تضعیف کرده است. بطور مثال ملا شهزاده قوماندان ارشد طالبان مسئول قتل عام های دسته جمعی وی در این گزارش ثبت گردیده است از زندان گوانتانامو در سال ۲۰۰۳ آزاد گردید و سپس با طالبان پیوست و سلاح گرفته علیه نیروهای آمریکای جنگید و متعاقبا در ماه می سال ۲۰۰۴ در جنگ علیه نیروهای آمریکای در افغانستان کشته شد. آیا ایالات متحده از گذشته جنایات جنگی او آگاه بود و او را آزاد کرد؟ آیا آنها از کسانی که در بازداشتگاه شان اند آگاه نیستند؟ ایالات متحده بتازگی قوماندانان ارشد طالبان را به شمول ملا فاضل کسیکه جنایات جنگی اش در این گزارش ثبت و سند و مدرک ارائه گردیده است گرفتار کرده است.

۸,۲ مرگها در توقیف گاه ها و شکنجه

جدی ترین موارد مرگ باز داشت شده گان افغان که توسط نیروهای آمریکای گرفتار شده اند میباشد. طبق گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر حد اقل شش نفر در زندان ایالات متحده در افغانستان از سال ۲۰۰۲ به قتل رسیده است که شامل یک نفری است که توسط سازمان سیا (CIA) گرفتار شده بود. بعد از دو سال و یا بیشتر هیچ پرسونل نظامی ایالات متحده متهم به جنایات قتل نگردیده است. اگرچه اسناد وزارت دفاع آمریکا نشان میدهد که پنج نفر از شش نفر و اصحا به قتل رسیده اند.

روش های شکنجه که توسط نیروهای آمریکای در افغانستان به کار برده شده است شامل یک تعداد روش های است که توسط پرسونل امنیتی، استخبارات و فرماندهان چندین جناح در دوران مختلف جنگ در زیر اثر چندین رژیم بکار برده شده است. شکنجه در زمان حزب خلق خصوصا در دو نیم سال اول بعد از انقلاب ۷ ثور به مرگ منجر میگردید. گزارش گر حقوق بشر در افغانستان از چنین روشهای شکنجه در این مدت گزارش داده است.

افراد متعدد به طور انفرادی به گزارش گر دیده بان حقوق بشر از بد رفتاری، آزار و اذیت که در جریان باز داشت شان متأثر گردیده است شامل بیخوابی، ناخن کشیدن، سوختاندن به انواع مختلف، شوک برقی و در بعض موارد استفاده از جنراتور برقی را خبر داده است. یک مقام رسمی سابق در پل چرخ به دیده بان حقوق بشر از بلاکهای سلول انفرادی حکایت کرده است جاییکه زندانی های خطرناک در آن نگهداری میشدند و قفسچه های داشت که انسان ایستاده شده نمیتوانست.

من در آنجا قوماندان بودم و بعد در همان زندان در زمان ترکی زندانی شدم. و من در آنجا هشت ماه زندانی بودم. علت زندانی شدنم این بود که من زندانیان را اجازه میدادم تا به آفتاب بر آمده قدم زند. در آن وقت کار این تعمیر تکمیل نشده بود. لکن فعلا تکمیل شده است. در آنجا هیچ مرکز گرمی وجود ندارد. در واقع مرکز گرمی داشت ولی روشن نمیشد زیرا آنها میخواستند تا زندانیان سرما بخورند.

چنین روش در دوران حزب خلق و روسها که قرار ذیل تشریح خواهد شد عملی گردیده است لکن استفاده از این نوع همیشه استفاده شده است. طبق گزارش توسط گزارش گر موسسه عفو بین المللی و هلسینکی و اج (یک قسمت از دیده بان حقوق بشر) زندانیان از ارتباط با فامیلشان محروم بودند حتی از وکیل مدافع، یا داکتر و یا در حبس مجرد و ممنوع الملاقات قرار داده شده بودند. آنها تهدید میشدند و از خواب و غذا محروم بودند. نوع دیگر شکنجه شوک برقی، لت و کوب، سوختاندن با فلتر سگرت، در آب تر کردن بودند. زندانیان با زنجیر نیز بسته بودند و برای مدت میدیدی دستهایشان با زنجیر بسته بودند.

بعد از سقوط دولت داکتر نجیب الله در سال ۱۹۹۲ قوماندانان هم زندانی نظامی گرفتار شده از مخالفین و هم غیر نظامی را شکنجه میدادند. روش شکنجه مختلف بودند لکن لت و کوب شدید، بردن در اطاق تنگ و تاریک و وحشتناک و کثیف صورت میگرفت. و بطور مثال بعداً در همین گزارش پروژه عدالت افغانستان رفتار غیر انسانی با زندانیان توسط قوماندانان حزب وحدت در یک قضیه در سال ۱۹۹۳ گنجانیده شده است. یک زندانی سابق گفته است که افراد قوماندان وی را با چوب زد و با تفنگچه در پهلویش گوشش فیر کردند. او میگوید که چشمانش را بسته کرده بودند و چهار زانو با پنجه وی را روی زمین کشال میکردند تا از حرکت باز ماند و بعد سگ را سرش با لا کرد و "این سگ مرا میترسانید و لباس مرا پاره میکرد و مرا می خراشید." زندانی دیگر میگوید که او را برای هفت روز در تشناب بد و رفت که قصداً پر آب کرده بودند زندانی کردند. و طالبان نیز به همین قسم شکنجه میدادند. زندانیان توسط طالبان به ندرت دسترسی به ملاقات با فامیل شان داشتند و وضعیت زندان بسیار وحشت ناک بود و لت و کوب معمول بود.

گزارشی که توسط FBI کسانیکه از زندان گوانتانامو گزارش داده است شامل زولانه و زنجیر زندانیان و بزور نشانیدن شان بالای مواد غایبه که تازه از وی خارج گردیده است میباشد. اضافه ای بر این اظهارات زندانیهای سابق بیانگر فشار زیاد، استفاده از سگ های نظامی بخاطر ترساندن زندانیان، تهدید و شکنجه و مرگ و نگهداشتن طولانی در سرما و گرمای شدید و سرو صداهای زیاد میباشد. موسسه بین المللی صلیب سرخ ICRC از یک گزارش محرمانه حکومت ایالات متحده آمریکا گفته که بر خورد با زندانیان شامل شکنجه های روحی و فیزیکی که شکنجه مداوم بحساب می آید عنوان شده است.

توضیحات ذیل نشان میدهد که چگونه ایالات متحده از شکنجه های که توسط حزب خلق و روسها و علاوه بر قوماندان های خصومت جو از سال های ۱۹۸۰ الی سالهای ۱۹۹۰ بکار گرفته میشد تقلید کرده عملی میکرد. ایالات متحده زندانی ها را با زنجیر و زولانه بسته به زندانهای مخفی می انداختند و دور از دسترسی به فامیل و وکیل مدافع و ادویه نگه میداشتند و آنها را مورد لت و کوب قرار میدادند. طبق گزارش دیده بان حقوق بشر سازمان سیا CIA در شکنجه و قتل زندانیان در افغانستان دست داشتند. یک کارمند بخش قضای سازمان سیا CIA از (سالت پتی) به پیره داران در زندان موقتی در شمال افغانستان دستور داد که جوان زندانی را برهنه کند و با زنجیر بر روی کانکریت بسته کرده و شب را بدون لحاف و یا کمپل او را در همان هوای سر بگذارد. اخبار واشنگتن پست در سوم ماه مارچ طی یک مصاحبه با چهار نفر مقام رسمی قضای دولت آمریکا انجام داده است. و در این مقاله نوشته میکند که پیره داران افغان توسط سازمان سیا CIA پول داده میشود تا طبق هدایت آنها کار کنند و قبل از اینکه زندانیان را به سلول های زندان بدون پوشاک بیدانند زندانیان را روی کانکریت اطراف زندان کشال کنند، سیلی کاری کنند، بدنشان خراشیده گی و ضرب و جرح وارد نمایند. یک کالبد شکاف یک لیست طبی را تهیه کرده بود که سرما باعث مرگ بعضی زندانیان گردیده است و آن مرد در یک قبرستان نا معلوم دفن گردید. یک مقام رسمی طی یک مصاحبه با نشریه واشنگتن پست گفته است که او فقط از روی زمین مفقود گردیده است.

۸,۳ زندانهای مخفی

همچنان در جریان مراحل مختلف جنگ ها در افغانستان نیروهای امنیتی و استخباراتی یک شبکه مخفی را ایجاد کرده بودند که مردم را بطور مخفی اسیر گرفته در یک زندان مخفی برای مدت مدیدی زندانی میکردند. در آخرین دوران حزب خلق افراد زیاد اسیر شدند و تحمیلاً به زندان های مخفی برده شدند که اقارب شان هرگز آنها ندیدند. بناً این افراد وارثین همان قربانیان ویا مفقود شدگان هستند. و تعداد مفقود الاثر ها از هزاران به ده هزاران نفر میرسد. اکثر آنها قبل از کشته شدن به زندانهای مخفی برده میشدند. تعداد دیگر شان بعد از رفتن به زندان بزود ترین فرصت به قتل میرسیدند. زمانیکه روسها چهره ظاهری استخبارات را تبدیل به خاد کرد در آن زمان نیز اقدام به گرفتاری مخفی و زندان مخفی کردند. طبق اظهارات خاص ملل متحد در بخش حقوق بشر در افغانستان شکنجه در وزارت داخله در کابل و در تمام زندانهای مربوط خاد صورت میگرفت و بعداً مشخصاً تذکر داده شده است که مرکز خاد در کابل هشت زندان در کابل داشت که توسط خاد کنترل میشدند. و به تعداد ۲۰۰ حوالی در نواحی کابل بحیث زندان خاد از آنها

استفاده می‌شدند که توسط خاد کنترول می‌شدند. مجاهدین و طالبان نیز اقدام به داشتن زندان های مخفی کردند که در آنها شکنجه و قتل صورت می‌گرفت.

ایالات متحده در افغانستان و دیگر کشور ها اقدام به داشتن زندانهای مخفی کرد. در دوران تصدی بسیونی نماینده مستقل و با تجربه ملل متحد در بخش حقوق بشر در افغانستان ایالات متحده کوشش های وی را مسدود ساخت تا از زندان های مخفی آمریکا در افغانستان باز رسی نکند و بسیونی مشخصاً آمریکا را به داشتن پایگاه نظامی بخاطر گرفتاری اسیر که موسسه صلیب سرخ بین المللی را نگذاشت به آن دست رسی پیدا کند ضد معاهده ژینو دانسته محکوم کرد.

ایالات متحده با تقلید از بعض نمونه های شکنجه که در مراحل مختلف جنگ در افغانستان صورت گرفته بود خود را به بخاطر مصلحت سیاسی با قوماندانان محل که چنین اعمال را انجام میدادند متفق کردند. نیروهای آمریکای بخاطر امید واری به تأسیس یک ارگان با ثبات و جوابگو در افغانستان به خطر انداخت و امنیت مردم افغانستان را بیشتر از خود تضعیف کرد و دشمنی را در بین مردم تحمیل کرده مشروعیت پروسه سیاسی را تضعیف نمود.

-
۱. در سال ۱۹۷۳ زمانیکه شاهر شاه در خارج از کشور بود داود خان با یک کودتا قدرت را بدست گرفت. در ابتدا داود خان شاخه پرچم حزب خلق که کودتای وی را تقویت بخشیده بود به محاکمه کشید و متعاقباً از آنها فاصله گرفته و تعداد از رهبران جناح پرچم را زندانی کرد. مرگ شخصیت های مشهور پرچم در زندان باعث کودتای هفت ثور گردید.
 - روبین در کتاب فروپاشی و تجزیه افغانستان: تشکیلات حکومت مرکزی و سقوط از سیستم بین الملل نشر دانشگاه یالی در سال ۱۹۹۶ صفحات ۹۳-۱۰۴-۱۰۵.
 ۲. نام استخبارات حزب خلق (اکسا) متشکل از کلمه پشتو بود که بخاطر تشکیلات دفاعی مورد علاقه افغان ها قرار گرفت. بعد از اینکه امین نور محمد ترکی را در ۱۹۷۹ به قتل رساند و قدرت را بدست گرفت او این نام این ارگان را کام گذاشت. که به معنی کار گران استخبارات میباشد. طبق کتاب روبین بنام فروپاشی و تجزیه افغانستان صفحه ۱۱۴.
 ۳. طبق اظهارات جیوستوزی خارج از واقعیت ۱۸۰۰۰ عضو حزب و ۲۸۰۰۰ که قبل از ۱۹۷۹ پیوسته بودند نصف شان کشته شدند و یا اینکه با تهاجم روسها تصفیه شدند. کتاب انتونیو جیوستوزی تحت عنوان (جنگ، سیاست و جامعه افغانستان از ۱۹۷۸ الی ۱۹۹۲ و اشنگتن دی سی: دانشگاه جیور گیتاون نشر سال ۲۰۰۰ صفحه ۴.
 ۴. در سپتامبر ۱۹۷۹ امین نور محمد ترکی را کشت و خودش رئیس جمهور گردید.

۵. قوانین محکمه بین الملل ۷ (۱) (i) (۲) (i)
 ۶. اثر روبین فروپاشی و تجزیه صفحات ۱۱۴ و ۱۲۲.
 ۷. هر نوع عمل یا تهدید از حاکی از تجاوزات به هدف ابتدای که باعث وحشت در بین مردم غیر نظامی و ملکی گردد منع شده است. حملات کور کورانه منع شده است. حملات کور کورانه حملاتی است که:
 - * حملاتی است که اهداف مشخص نظامی را هدف قرار ندهد.
 - * حملاتی است که یک روش را بکار گرفته باشد بمعنی اینکه جنگ در محلات مشخص نظامی صورت نگرفته باشد و در بین دیگر مردم که ذیلاً گفته خواهد شد شامل حملات کور کورانه بوده و حملات کور کورانه محسوب میگردد.
 - * حملات بمباردمان به هر روش و شیوه که معنی تهدید در محل واحد نظامی و یا محلات مشخص جدا از هم و متفرق که در شهر قریه و دیگر مناطق باشد که در بر گیرنده محلات غیر نظامی و ملکی و یا املاک غیر نظامی باشد.
 - * حملات که احتمالاً باعث حادثات قتل و زخمی شدن افراد غیر نظامی و خسارات مالی به غیر نظامیان و یا مربوط به افراد ملکی که بیشتر مربوط به استحکامات نظامی و مستقیماً به منافع نظامی باشد پیش بینی شده است. ماده آخر به حیث قانون نسبی بیان شده است.
 ۸. در پرتو کول ۱ فصل ۱۱ ماده ۵۱ سال ۱۹۷۷ معاهده ژینو تصویب گردیده است. افغانستان این پرتوکول اول را تأیید نکرده است. لیکن معیار های داده شده از جنگهای نظامی داخلی بطور عموم پذیرفته شده و جزء رایج قوانین بر رهبری جنگ مسلحانه است.
 ۹. مراجعه به دیده بان حقوق بشر کنید. جنگ های فراموش شده: نقض حقوق بشر، قوانین جنگی از عقب نشینی روسها از افغانستان (چاپ نیویارک: دیده بان حقوق بشر ۱۹۹۱).
 ۱۰. دو منطقه بزرگ از اصلاحات حمله در محور مناطق روستای مرتبط به نورم های اجتماعی: تقسیمات مجدد زمین در حین تجاوز و مجبور ساختن مردم قریه بخاطر فرستادن دختران شان به مکاتب و زنان را به مکاتب سواد آموزی زنانه.
 ۱۱. در سپتامبر ۱۹۷۹ حفیظ الله امین ترکی را به قتل رساند و خودش رئیس جمهور انتخاب گردید.
 ۱۲. آگسا یک کلمه مرکب از زبان پشتو برای دفاع مورد علاقه افغانها بود و کام برای کارمندان استخبارات. روبین در کتابش در صفحه ۱۱۴ گفته است.
 ۱۳. از مارچ الی جولای ۱۹۷۹ اسلم وطنجار با جای گزینی وزارت داخله جنرال شیر جان مزدور یار پست وزارت دفاع را گرفت.
 ۱۴. کتاب روبین بنام فروپاشی صفحه ۱۱۴.
 ۱۵. کتاب نبی عظیمی بنام اردو و سیاست صفحه ۱۶۷.
 ۱۶. موسسه عفو بین الملل نشریه بنام (AI ASA) ۹۷/۰۴/۱۱ صفحه ۸-۹.
-
۱۶. انتوی هیمن بنام کتاب افغانستان تحت سلطه روسها از سال ۱۹۶۴ الی ۱۹۸۳، نیویارک چاپ مارتین در سال ۱۸۴ صفحه ۱۰۹.
 ۱۷. ایضاً
 ۱۸. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان.
 ۱۹. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۳.
 ۲۰. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در سال ۲۰۰۵.
 ۲۱. شاهد اظهار داشته است که حادثه ۱۵ روز قبل از به قدرت رسیدن ببرک کارمل صورت گرفت. حفیظ الله امین در ۲۷ دسامبر گذشته شد و سخنرانی ثبت شده رئیس جمهور در روز بعدی نشر گردید. کتاب هیمن صفحه ۱۶۵.
 ۲۲. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در سال ۲۰۰۵.
 ۲۳. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۳.
 ۲۴. علاقه یک کلمه عربی است که برای منطقه و محل بکار می رود و علاقه داری یک اداره خورد تر از ولسوالی است. و علاقه دار رئیس علاقه داری است. و همیشه علاقه داری ولسوالی اطراف ترجمه شده است و ممکن است که علاقه دار توسط حکومت در همان زمان تعیین میگردید و امین این بخش را به اهداف فعالیت های پولیس و استخبارات استفاده میگرد.

۲۵. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در سال ۲۰۰۵.
۲۶. مصاحبه پروژه عدالت بتاريخ ۱۳۸۲/۰۷/۱۲ (۲۰۰۳).
۲۷. ۱۸. گزارش ارتباط می گرفت به عفو که توسط حکومت ببرک کارمل اعلان گردیده و بعد از سال ۱۹۷۹ روسها وی در مقام ریاست نصب کرد و به افغانستان تجاوز کردند.
۲۸. شاهدان که دائما مصاحبه کرده اند اظهار کردند که گرفتاری ها در زمان قدرت ترکی و امین صورت گرفته بود. ک شاهد بنام حاجی م حتی بیان کرده است که مفقودی ها بعد از به قدرت رسیدن امین صورت گرفته بود. گرچه بعضی شاهدان اظهار داشته اند که حادثات در سالهای ۱۳۵۹ یا ۱۹۸۰ صورت گرفته بود. در این صورت ممکن است که تاریخ دقیق توسط شاهدان درست نباشد. بنا بر مجموع اظهارات یک تعداد اقارب قربانیان این مسئله موجه است که اتفاق افتادن حادثات گرفتاری در بعض اوقات در ۱۹۷۹ بخاطر قتل زمین داران و دیگر انسانها مهم و مشهور در ساحات روستای جامعه بطور دوام دار توسط حزب خلق به اندازه زمین و محل شان از سال ۱۹۷۸ الی ۷۹ صورت گرفته است.
۲۹. مصاحبه پروژه عدالت در دسامبر ۲۰۰۳.
۳۰. ایضا
۳۱. ایضا
۳۲. ایضا
۳۳. ایضا
۳۴. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه جنوری ۲۰۰۴.
۳۵. گزارش گرا خاص ملل متحد در گزارش مربوط اوضاع حقوق بشر در افغانستان. E/CN.4/1985/21. صفحه ۱۸.
۳۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با افغان های مقیم در پاکستان.
۳۷. گرداد (Giradet) اظهار داشته است که جیتهای بمب افکن روسها قبل از اینکه میدان هوای افغانستان از کار افتاد از میدان هوای دوشنبه استفاده میکردند و این یک وظیفه مشکل برای پیلوت های روسی بود.
۳۸. یکی از بسیار گزارش های مفصل این بود که گیلیس دارونوسرو (Gilles Dorrnosoro) در (La revolution afghan طبع پاریس CERI کارتاله ۲۰۰۰ به نشر رسیده است.
۳۹. گیلیس دارونوسرو تأکید کرده است که همبستگی اندکی بین زمین داران و دهقانان و شهر نشینان وجود داشت. ایضا گیلیس دارونوسرو صفحه ۱۱۴ - ۱۱۵.
۴۰. ایضا صفحه ۱۱۵.
۴۱. همچنان بعضی نیز طبق گزارش حملات بالای افراد مشکوک که آنها ماویست و یا غیر مذهبی بودند صورت گرفته است. ایضا صفحه ۱۱۹.
-
۴۲. ایضا در صفحه ۱۱۶ تذکر داده شده است که اسماعیل خان و علاوالدین خان طبق گفتار گیلیس دارونوسرو نقش ضعیفی را در شورش بازی کرده است.
۴۳. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در سال ۲۰۰۳.
۴۴. گزارش گر خاص ملل متحد، راجع به وضعیت حقوق بشر در افغانستان گزارش داده است. E/CN.4/1985/21 para. 72.
۴۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان، ۲۰۰۴.
۴۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان، ۲۰۰۴.
۴۷. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان، ۲۰۰۴.
۴۸. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان، ۲۰۰۴.
۴۹. ایضا دارونوسرو
۵۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در بامیان در سپتامبر ۲۰۰۴.
۵۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در بامیان در سپتامبر ۲۰۰۴.
۵۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در بامیان در سپتامبر ۲۰۰۴.
۵۳. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در بامیان در سپتامبر ۲۰۰۴.
۵۴. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ۲۰۰۵.

۵۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ۲۰۰۵.
۵۶. گیرادیت صفحه ۱۱۷.
۵۷. نبی عظیمی اردو و سیاست.
۵۸. ایضا
۵۹. مکتوب های الکترونیکی از AIHRC در ۴ اگست ۲۰۰۴.
۶۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ۲۰۰۴.
۶۱. نمایندگان چنین جامعه بخاطر ارتباط بین مراجع روستای مقرر گردیده بودند و اگر حکومت با مشکلی مواجه میشدند اول به این نمایندگان مراجعه میکردند و در آن زمان بطور احتمال هر کسی را که آنها ضد انقلاب و یا عنصر جنایت کار معرفی میکردند باور میکردند.
۶۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل در ۲۰۰۴.
۶۳. گیرادیت صفحه ۱۱۸.
۶۴. گزارش گر خاص ملل متحد، راجع به وضعیت حقوق بشر در افغانستان گزارش داده است.
E/CN.4/1985/21 para. 76.
۶۵. گزارش گر خاص ملل متحد، راجع به وضعیت حقوق بشر در افغانستان گزارش داده است.
E/CN.4/1985/21 para. 75.
۶۶. عفو بین الملل، نقض حقوق بشر و آزادی های اساسی.
۶۷. روبین صفحه ۱۱۸.
۶۸. روبین فروپاشی صفحه ۱۲۵.
۶۹. بخاطر مطالعه عمیق از ساختار قدرت، تغییرات رهبری و و جناح بندی به کتاب بارنت آر روبین تحت عنوان فروپاشی یا تجزیه افغانستان مراجعه کنید: از فرو پاشی و یا تجزیه و سقوط یک سیستم بین المللی او گفته سخن است. (نیو هاون: طبع دانشگاه یالی در سال ۲۰۰۲، اولین طبع ۱۹۹۵) و انتونو گیوستوزی، جنگهای سیاسی و اجتماعی در افغانستان ۱۹۷۸-۱۹۹۲. (طبع واشنگتن دی سی دانشگاه جورج تاون ۲۰۰۰).
۷۰. ساختار رسمی تشکیلاتی حکومت در جریان این مدت تغییر کرد. از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۷ رئیس شورای انقلابی حزب خلق رئیس جمهور بود. و بعد از تصویب قانون اساسی در سال ۱۹۸۷ این مقام ریاست جمهوری نام نهاده شد. در جریان سال ۱۹۹۰ قانون اساسی، کشور بنام جمهوری در دوران داود خان بنام جمهوری افغانستان مسما گردید. در مجلس و یا گرد همای حزب در همین وقت نام حزب خلق به حزب وطن تغییر کرد.
۷۱. انتونی هایمن در کتاب افغانستان تحت سلطه روسها از سال ۱۹۶۳-۱۹۸۳ (چاپ مطبعه مارتین نیویارک ۱۹۸۴) صفحه ۱۷۷.
۷۲. روبین در صفحه ۱۱۴-۱۲۲ فروپاشی افغانستان.
-
۷۳. هیلسینکی واچ کتاب تحت عنوان اشک، خون و فریاد در سال ۹۷. گواهی انور در شینکاگو، ایلینیس ۱۵ آپریل ۱۹۸۴.
۷۴. گزارش گرا خاص ملل متحد در گزارش مربوط اوضاع حقوق بشر در افغانستان
E/CN.4/1986/24para. ۸۶, ۸۷
۷۵. گزارش گرا خاص ملل متحد در گزارش مربوط اوضاع حقوق بشر در افغانستان ۸۷.
E/CN.4/1986/24para.
۷۶. معنی صدارت نخست وزیری است. قبل از اینکه خاد به وزارت ارتقا یافت تحت نظر دفتر صدارت عظمی بود. و دفتر اصلی خاد در تعمیر بزرگ مربوط فامیل سلطنتی در مرکز کابل بین صدارت عظمی و سفارت ایران موقعیت داشت.
۷۷. به کتاب روبین بنام فروپاشی و پاش افغانستان صفحه ۱۲۷ مراجعه کنید.
۷۸. پیر سید احمد گیلانی از سلاله یا نسل عبدالقادر جیلانی از بغداد است و بنیانگذار دستور صوفی قادریه است. پیر گیلانی رئیس حزب محاذ ملی یک فرد ملی گرا نزدیک به خاندان سلطنتی بود. برای معلومات بیشتر به کتاب روبین بنام فرو پاشی صفحه ۲۰۳ مراجعه کنید.
۷۹. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵ در کابل.
۸۰. ایضاً

۸۱. مصاحبه سال ۲۰۰۵.
۸۲. هدف اصلی خنثی سازی تهدیدات نواحی و اطراف کشور که متوجه قدرت مرکزی بود نه تسخیر و مشخصاً ایجاد تغییرات در آنجا بودند. مراجعه به کتاب روبین صفحه ۱۴۲.
۸۳. ایضاً صفحه ۱۴۳ این کتاب.
۸۴. هر نوع عمل یا تهدید از حاکی از تجاوزات به هدف ابتدای که باعث وحشت در بین مردم غیر نظامی و ملکی گردد منع شده است. حملات کور کورانه منع شده است. حملات کور کورانه حملاتی است که:
- * حملاتی است که اهداف مشخص نظامی را هدف قرار ندهد.
 - * حملاتی است که یک روش را بکار گرفته باشد بمعنی اینکه جنگ در محلات مشخص نظامی صورت نگرفته باشد و در بین دیگر مردم که ذیلاً گفته خواهد شد شامل حملات کور کورانه بوده و حملات کور کورانه محسوب میگردد.
 - * حملات بمباردمان به هر روش و شیوه که معنی تهدید در محل واحد نظامی و یا محلات مشخص جدا از هم و متفرق که در شهر قریه و دیگر مناطق باشد که در بر گیرنده محلات غیر نظامی و ملکی و یا املاک غیر نظامی باشد.
 - * حملات که احتمالاً باعث حادثات قتل و زخمی شدن افراد غیر نظامی و خسارات مالی به غیر نظامیان و یا مربوط به افراد ملکی که بیشتر مربوط به استحکامات نظامی و مستقیماً به منافع نظامی باشد پیش بینی شده است. ماده آخر به حیث قانون نسبی بیان شده است.
- در پرتو کول ۱ فصل ۱۱ ماده ۵۱ سال ۱۹۷۷ معاهده ژینو تصویب گردیده است.
- افغانستان این پرتوکول اول را تأیید نکرده است. لیکن معیار های داده شده از جنگهای نظامی داخلی بطور عموم پذیرفته شده و جزء رایج قوانین بر رهبری جنگ مسلحانه است.
۸۵. گزارش از اجلاس عمومی ملل متحد، و گزارش از بخش جلسه اقتصادی و اجتماعی و بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان. (A/40/843,1985) para.77.
۸۶. گزارش از عمومی ملل متحد، و گزارش از بخش جلسه اقتصادی و اجتماعی و بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان. (A/40/843,1985) para.92.
۸۷. گزارش گر خاص ملل متحد، گزار از وضعیت حقوق بشر در افغانستان "E/CN.4/1986/24 para.86.
۸۸. آسیا و اچ، افغانستان: جنگ فراموش شده و سوء استفاده از حقوق بشر و نقض حقوق جنگی از دوران عقب نشینی روسها (چاپ نیو یارک: ۱۹۹۱) صفحه ۲۹.
۸۹. گزارش از اجلاس عمومی ملل متحد، و گزارش از بخش جلسه اقتصادی و اجتماعی و بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان. (A/40/843,1985) para.81.
۹۰. گزارش از اجلاس عمومی ملل متحد، و گزارش از بخش جلسه اقتصادی و اجتماعی و بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان (A/41/778,1986) para.29.
-
۹۱. گزارش از گزارش گر خاص ملل متحد، گزارش از وضعیت حقوق بشر در افغانستان " A/41/778(1986)para.63.
۹۲. هیلسینکی و اچ، کتاب اشک، خون و فریاد یا گریه صفحه ۳۲.
۹۳. گزارش از اجلاس ملل متحد در بخش اقتصادی و اجتماعی و کمیسیون حقوق بشر و گزارش از وضعیت حقوق بشر در افغانستان " E/CN.4/1986/24 para.87.
۹۴. آسیا و اچ و هیلسینکی و اچ، مرگ در افغانستان صفحه ۲۹. " E/CN.4/1986/24 para. 87.
۹۵. گزارش خاص ملل متحد در رابطه با وضعیت حقوق بشر در افغانستان " -E/CN.4/1986/24 para.117- 118.
۹۶. گزارش از اجلاس ملل متحد در بخش اقتصادی و اجتماعی و کمیسیون حقوق بشر و گزارش از وضعیت حقوق بشر در افغانستان " (A/41/778,1986) para. 59.
۹۷. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ننگرهار ۲۰۰۳.
۹۸. بعد از سقوط داکتر نجیب الله در سال ۱۹۹۲، مجاهدین محلی کوشش کردند که عبدالملک را در خانه اش در جلال آباد گرفتار نمایند، لکن نتوانست که او را پیدا کند ولی برادرش بریالی را در جایش کشت.
۹۹. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در سال ۲۰۰۴.
۱۰۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ۸ نوامبر ۲۰۰۳.

۱۰۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ۷ اکتوبر ۲۰۰۳.
۱۰۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۳.
۱۰۳. صرف یک شاهد که با پروژه عدالت افغانستان مصاحبه کرده است تاریخ حادثه را بیان کرده است که امکان دارد این جزء یک سلسله قتل عام های باشد که توسط پروفیسر ارماکورا گزارش داده شده است.
۱۰۴. A/40/843/(1985) para.79. در ضمیمه اول.
۱۰۵. روبین، فروپاشی صفحه ۱۴۶.
۱۰۶. برای معلومات مفصل به کتاب روبین در بخش تحقیق در افغانستان مراجعه کنید.
۱۰۷. کتاب روبین بنام فروپاشی صفحه ۱۴۸.
۱۰۸. کتاب روبین، فروپاشی صفحه ۱۴۴.
۱۰۹. گیو تیزی صفحه ۲۲۶.
۱۱۰. آسیا واچ، جنگ فراموش شده (نیویارک: دیده بان حقوق بشر، ۱۹۹۱) صفحه ۳۹.
۱۱۱. یاد داشتهای روبین " این ملیشه ها در جنگ های قوی قومی اشتراک کردند. کتاب فروپاشی صفحه ۱۴۸.
۱۱۲. گیو تیزی ص ۲۲۶.
۱۱۳. آسیا واچ، جنگ فراموش شده ص ۴۰.
۱۱۴. روبین: (نقل قوب از منابع مطبوعاتی معاصر) فروپاشی ص ۱۴۸.
۱۱۵. گیو تیزی ص ۲۲۲. روبین، فرو پاشی ص ۱۶۱.
۱۱۶. تاریخهای تشکیل واحد های طرفدار دولت در هر مورد شامل قوماندانان ارشد است که قوماندانان خورد و یا قوماندان قوی را از زندان رها میکردند و یا اینکه آنها را از مخالفین شان حفظ میکردند بعد از اینکه آنها همیشه در حفاظت و یا تحت حمایه شان قرار داشتند. بطور مثال دوستم اکه یاسین را نجات داد و او را از زندان کابل در اواخر دوران نجیب الله رها کرد و همچنان قوماندان تولی ۶۳۰ مربوط فرقه ۵۳ که وی را از دست پهلوان غفار نجات داد. به همین گونه در دوران داکتر نجیب الله رسول پهلوان از زندان میمنه توسط همراه پهلوان آزاد گردیدند. و او کسی بود که بعداً یکی از حامیان رسول پهلوان در جنگ اند خوی قرار گرفت. مصاحبه با تحلیل گرسیاسی.
۱۱۷. بطور شبیه انگیز گلم جم نقش مهم جنگی و اشغال را ابتدا علیه پشتون های مجاهد در جنوب و شرق داشت و با اقلیت قوماندانان ملیشه بهترین ارتباط را با پشتون های سیاسی بر قرار کرده بود. او و کاکایش خوشبین بود که در نیروی نظامی دولت افغانستان است و توسط دولت رهبری میگردد. باز هم بطور شبیه انگیز دیگر قوماندانان مثل رسول پهلوان کسیکه در جنگ های مختلف با پشتونهای محلی طرفدار دولت دفاع خودی داشت و زمانی هم در فاریاب مجاهد بود و مفکوره ضد پشتون داشت متعاقباً با پشتون های خلقی در دولت به شمول گلاب زوی ارتباط گرفت. مصاحبه با تحلیل گر امور سیاسی.
۱۱۸. ایضا روبین در کتاب فروپاشی.
-
۱۱۹. ایضا در همین کنار ص ۱۴۸-۱۴۹.
۱۲۰. شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد، کمیسیون حقوق بشر، گزارش به ارتباط وضعیت حقوق بشر در افغانستان " (E/CN.4/1990/25) para. 68.
۱۲۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در دسامبر ۲۰۰۳.
۱۲۲. ایضا
۱۲۳. ایضا
۱۲۴. ایضا
۱۲۵. ایضا
۱۲۶. آسیا واچ، افغانستان: جنگ فراموش شده. نقض حقوق بشر و نقض قوانین جنگی بعد از عقب نشین نیروهای روس. (نیویارک: دیده بان حقوق بشر ۱۰۰۱) ص ۱۰۱-۱۰۸.
۱۲۷. ایضا ص ۱۰۱.
۱۲۸. ایضا ص ۱۰۱-۲.
۱۲۹. روابط سازمان CIA و ISI و برتریت ISI بخاطر تحت نفوذ داشتن احزاب مجاهدین که توسط بعض منابع در مورد مدارک تهیه گردیده است. بطور مثال به ستیف کول، غاست و ار مراجعه کنید. (نیویارک: طبع

- پینچوین (۲۰۰۴) دیده بان حقوق بشر. جنگ فراموش شده صفحات ۱۲۵-۱۳۰ و کتاب فروپاشی رویین صفحات ۱۹۶-۲۱۵.
۱۳۰. تمام شان ادعا شده که مورد ازیت و آزار توسط حزب خلق قرار گرفتند و به همین دلیل به پاکستان فرار کردند. آسیا واچ، جنگ فراموش شده صفحات ۱۱۲-۱۲۳.
۱۳۱. ایضا
۱۳۲. کول، غاست وار صفحه ۱۸۱.
۱۳۳. رویین فروپاشی ص ۲۴۹.
۱۳۴. دولت اسلامی افغانستان میخواست که در آینده بر قانونیت خود ادامه بدهد، حتی بعد از اینکه طالبان کابل را در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ تصرف کردند. ولی بر خلاف طالبان نام حکومت خود را امارت اسلامی افغانستان در سال ۱۹۹۷ مسمی کرد. گروپ های مختلف علیه طالبان می جنگیدند و همچنان جزء دولت یا متحد دولت محسوب می گردیدند. و مکرراً اتحاد شمال یا میشدند. و نام جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان برای خطوط اول نام گذاری کرده بودند. این بخشی از جریان تا اگست ۱۹۹۸ زمانیکه طالبان کنترل اکثریت مناطق شمال افغانستان را تصرف کردند و مناطق شمال را بطور چشم گیری از کنترل اتحاد شمال خارج ساختند.
۱۳۵. تقریباً و یا عملاً تمام همسایه های افغانستان جناح های مختلف مورد نظر شان را کمک تسلیحاتی و غیره می کردند و اگرچه خواهان ختم جنگ نیز بودند.
۱۳۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با قوماندانان سابق.
۱۳۷. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با قوماندانان حاضر در صحنه.
۱۳۸. پروتوکول اول جینیوا فصل ۱۱ ماده ۵۱ سال ۱۹۷۷. افغانستان این ماده را تأیید نکرده است. اگرچه معیار های که این ماده در عملی شدن جنگ های داخلی مسلحانه بطور عموم به عنوان جزء قوانین بین المللی در رابطه به رهبری جنگ پذیرفته شده است.
۱۳۹. افغانستان جزء پیمان جینیوا است. ماده مشترک سه این پیمان بصورت اتوماتیک و سریع شامل جنگ های داخلی مسلحانه در محدوده هر حزب که درگیر هستند میشود. این ماده ضرورت های مربوط به قانون را بر احزاب داخل در جنگ تحمیل میکند و از مردم و زخمی های افراد نظامی مخالف حفاظت کند که شامل افراد ملکی و زندانیان و غیر نظامیان میگردد. این ماده موارد ذیل را ممنوع اعلان کرده است: ۱- تجاوز به زندگی شخص، قتل همه جانبه، رفتار زشت و شکنجه. ۲- گروگانگیری ۳- تعدی، ظلم، تخطی و بی حرمتی به حیثیت مردم و پرسونل و تحقیر و توهین. ۴- قتل و کشتار با دستور بدون محاکمه رسمی توسط قاضی موظف و تحمیل هر گونه ضمانت و تعهد قانونی و قضای که توسط مردم ملکی اجتناب نا پذیر باشد.
۱۴۰. تجاوز جنسی طبق پیمان جینیوا در سال ۱۹۴۹، نسل کشی و قوم کشی طبق پیمان سال ۱۹۴۸، شکنجه طبق پیمان سال ۱۹۸۴ و جنایت علیه بشریت تحت منشور خاوری آلمان ممنوع دانسته شده است. در ماه جون سال ۱۹۹۶ محکمه جنایی ملل متحد برای هشت نفر نظامی و پولیس یوگسلاویا بخاطر تجاوز شان بر زنهای

مسلمان در جنگ بوسنی اعلان جرم و کیفر خواست نمود. اولین جرم شان تجاوز جنسی بوده و بطور واضح جنایات جنگی حساب گردیده بود.

۱۴۱. رهبران برای وحدت و اتحاد کردن قسم کرده بودند، نشریه نیویارک تایمز ۳ جنوری ۱۹۹۳.
۱۴۲. مصاحبه با قوماندانان سابق.
۱۴۳. دسته دسته افراد در وسیع شدن جنگ در پایتخت افغانستان کشته شدند. نشریه نیویارک تایمز ۳ جون ۱۹۹۴.
۱۴۴. نیروهای افغان دشمن را از پایتخت عقب زدند. (نیویارک تایمز ۲۷ جون ۱۹۹۴).
۱۴۵. این حادثات در مفصل در کتاب انتونی داویس (Anthony Davis) تحت عنوان چگونه طالبان نظامی شدند و در کتاب ویلیام میلی (William Maley) تحت عنوان بنیاد گرای تولد شد؟ افغانستان و طالبان چاپ لاهور وانگارد ۱۹۸۸ صفحه ۵۰-۵۳.
۱۴۶. ریاست ایالات متحد " افغانستان تجربه از حقوق بشر ۱۹۹۵.
۱۴۷. مصاحبه ها با رهبران و نظامیان.

۱۴۸. پروتوکول اول جینیوا فصل ۱۱ ماده ۵۱ سال ۱۹۷۷. افغانستان این ماده را تأیید نکرده است. اگرچه معیار های که این ماده در عملی شدن جنگهای داخلی مسلحانه بطور عموم به عنوان جزء قوانین بین المللی در رابطه به رهبری جنگ پذیرفته شده است.
۱۴۹. E/CN.4/1994/53 para. 16.
۱۵۰. قوماندان گفت که در جبهه شمال آنها توپهای تی ۶۲، تی ۵۲، و ۷۶ صحرا توپ دی سی، بی ایم ۱۶، بی ایم ۱۳، و هاوان مختلف از قبیل هاوان وسط و غرنی را کشف کردند. بعضی شان در ارتفاعات و بعضی دیگر شان در طول راه جلال آباد، تپه بیمارو، تپه های اطراف میدان هوای خواجه رواش و دانشگاه نظامی مستقر بودند. همچنان قوای زره دار قرقه ۶۰ توسط مولوی صدیق الله کسیکه اول در حزب مولوی محمد نبی بود رهبری میشد.
۱۵۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با قوماندانان سابق در سال ۲۰۰۵.
۱۵۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با افسران و کارمندان سابق استخبارات در سال ۲۰۰۵.
۱۵۳. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۵۴. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با تحلیل گران ۲۰۰۵.
۱۵۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۵۶. ارزیابی نیروهای نظامی توسط پروژه عدالت افغانستان.
۱۵۷. ریاست ایالات متحد " افغانستان تجربه از حقوق بشر ۱۹۹۳. (واشنگتن دی سی: ۱۹۹۴).
۱۵۸. بگفته صلیب سرخ الی ۲۰۰۰ هزار نفر تا ماه آخر کشته شد" نشریه نیوریارک تایمز در ۶ ماه سپتامبر ۱۹۹۲.
۱۵۹. مصاحبه پروژه عدالت افغانستانی با کار افسران سابق استخبارات.
۱۶۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستانی با قوماندان سابق کندک در ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ۲۰۰۴.
۱۶۳. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل در سال ۲۰۰۵.
۱۶۴. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۷. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۸. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل ماه می ۲۰۰۵.
۱۶۹. نیروهای افغان دشمنان را از پایتخت بیرون کرد، نشریه نیوریارک تایمز ۲۷ جون ۱۹۹۴.
۱۷۰. از مصاحبه های با قوماندانان سابق و شاهدان عینی به شمول باشندگان سابق افشار.
۱۷۱. شاه در ماه آپریل ۲۰۰۲ در کابل گرفتار شد و به یک تعداد جنایات به شمول بعضی جنایات جنگی در همان زمان متهم گردیده بود. او در ۱۹ ماه آپریل ۲۰۰۴ بقتل رسید. او به بازرسان حقوق بشر گفت که سیاف با قوماندانان ارشد در جریان تمام عملیات ها مسقیم در تماس بود، و او میخواست که به بازرسان محلات قبرهای دسته جمعی از اسیران افشار و غیره را که مطابقت با معیار های حقوقی بین الملل ندارد را نشان دهد.
۱۷۲. مصاحبه با قوماندانان و بخش عملیاتی استخبارات در ۴/۲۰۰۳.
۱۷۳. مصاحبه با قوماندانان سابق در سال ۲۰۰۴.
۱۷۴. مصاحبه با قوماندانان و بخش عملیاتی استخبارات از ۲۰۰۳ الی ۲۰۰۴.
۱۷۵. ایضا
۱۷۶. اظهارات مشرح که پروژه عدالت افغانستان دریافت کرده است.
۱۷۷. مصاحبه با قوماندانان و دیگر شاهدان در ۴/۲۰۰۳. باور بر این است که طالبان بهرامی را در سال ۱۹۹۵ گرفتار کرده و بعد از اینکه او برایشان گفت که آشپز است رها کردند. اگرچه طبق گزارش وی مکرراً توسط طالبان اسیر شد و تا سقوط بامیان مفقود الاثر بود.
۱۷۸. بازرسی و تحقیقا ساحوی توسط پروژه عدالت افغانستان.
۱۷۹. تمام اسم ها بخاطر حفظ شهرت شاهدان تغییر داده شده است.
۱۸۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.

۱۸۱. برادر استاد شفق که عضو شورای مرکزی بود احتمالاً فعلاً در استرالیا است.
۱۸۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۸۳. بعد یک قوماندان حرکت اسلامی و معاون وزارت در کابینه آقای ربانی و به تازه گی معاون ریاست امور اداری.
۱۸۴. ولی گفت که گرفتارگران وی کوشش داشتند که او را در زندان اصلی در زون ۳ ببرند، ولی زمانیکه ما به آنجا رسیدیم مسئول زندان به من و افراد که مرا گرفتار کرده بودند گفت که او هیچکس را زندانی کرده نمیتواند مگر انیکه مزاری دستور داده باشد.
۱۸۵. ولی دو باره احضار گردید و این افراد شامل خداداد عرفانی، شخصیت بلند پایه شیعه، قوماندان واحد که قبلاً با حزب وحدت بود که و ادعا میشد که با شورای نظار و اتحاد همکاری داشت تا برای شان اجازه بدهند که در منطقه افشار داخل شوند، جنرال غرجی که قبل پیوستن به حزب علیه دولت نجیب جنگ میکرد و تابیش که منشی ربانی بود. سمیع مصلح وزیر، (اخیر کشته شد) خداداد عرفانی، صابر عضو حرکت اسلامی و قوماندان ظاهر طوفان.
۱۸۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۸۷. وی تا هنوز در مزار شریف زندگی میکند.
۱۸۸. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۸۹. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۰. یک تعداد دیگر که شامل نصیر دیوانه، که قوماندان غند بود، داود دیوانه معاون حاجی امینی قوماندان فرقه ۰۹۶. بعض القاب دیگر که توسط قوماندانان قانون شکن حزب وحدت انتخاب شده بودند بنام های آدم خور، شیشه خورف گاو و گنگس بودند.
۱۹۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۳. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۴. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۷. اندرو روچ (Andrew Roche) " شروع جنگ دو باره بر خلاف آتش بس" نشر رویتر ۴ جون ۱۹۹۲. شارون هیربوغ (Sharon Herbaugh) افراد ملکی سخن از زندان توسط یاغیان میزنند. اسوسیتید پریس ۶ جون ۱۹۹۲.
۱۹۸. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۱۹۹. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۲۰۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در ماه می ۲۰۰۵.
۲۰۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
-
۲۰۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در کابل در ۲۰۰۵.
۲۰۳. روبین " فروپاشی صفحه ۱۶۰.
۲۰۴. ایضا
۲۰۵. کلمه گم جم اول راجع به قوماندان بلخی بنام ما مور امان الله که فامیلش در جنگ بین گروهی مجاهدین یکی محو گردیده بود استفاده شده است. " برایش گفته شده بود که گلم تو جمع شده است. " بدین معنی که از تو خلاص شده است. " متعاقباً او به وزارت امنیت ملی استخدام گردید و پوسته اش را در همسایگی همسایگانش که بیجا شده بودند مستقر کرد. پوسته وی بزودی رشد کرد ولی بدنام شد و کلمه گلم جم تکیه کلام و ضرب المثل به معنی تجاوز و نقض حقوق بشر در اکثر نقاط افغانستان مشهور گردید.
۲۰۶. بطور مثال عصمت مسلم اچیکزی از قندهار.
۲۰۷. رجوع به کتاب روبین تحت نام فروپاشی صفحه ۲۷۰.
۲۰۸. مصاحبه با پروژه عدالت افغانستان.
۲۰۹. مشابهاً قوماندانان منشعب شده مجاهدین را طرف خود میکشید. یک تعداد محدود از کادر تعلیم یافته از قوم ازبک بر علاوه تاجکها افسران مسلکی در اردو مثل جنرال مجید روزی، ارباب ازبک افسر سلاح ثقیله

از ولایت بلخ، جنرال جوړه بیگ یک افسر پیاده نظام از قوم ازبک از جوزجان به فرقه ۵۳ پیوستند. این پیوستن باعث رشد تخصص و تخنیکی این فرقه گردید و مخصوصاً در زمینه زرهی و توپخانه. افسرانی که طرف دوستم کشیده شدند روابط نزدیک و پایدار در بین پرسونل افزایش و محکم گردید. اکثریت این افسران از بقایای جناح پرچم بودند و همچنان دوستم، فکر میکردند که دوستم عقیده تا متمایل این حزب هستند. شهر شیرگان اکثریت پرچمی بودند و دوستم حمایت اقوام مختلف پرچمی را از این منطقه کسب کرده بود. یک تعداد قلیل که مربوط به جناح خلق مثل سخی فیضی از فاریاب فکر می کرد که این یک موضوع برجسته سیاسی نیست. پروژه عدالت برای افغانستان مصاحبه و روابط از طریق E-mail با تحلیلگران انجام داده است.

۲۱۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۳. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۴. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۷. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۱۸. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان.
۲۱۹. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با شاهدان عینی در نوامبر ۲۰۰۳ و با تحلیل گران مسایل سیاسی در جون ۲۰۰۴.
۲۲۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان همراهی تحلیل گران سیاسی ۲۰۰۴.
۲۲۱. بعض قوماندانان جنبش با ملک پیوستند و دیگرانش نپیوستند. طبق یاد داشت رهبران ارشد جناح ها و قوماندانان همیشه کنترول کامل بر قوماندانان زیر دست شان نداشتند و وفاداری قوماندانان و افرادش بخاطر توقع بودند. بدین ترتیب و یا بنا بر این کمی انگیزه مشوق کننده موجود بود تا نظم نظام به هر طریقی بود پاداش و جایزه بخاطر وفا داری شان میخواستند که به اندازه خود مختاری (شامل چور و چپاول، ارباب و تهدید و سوء استفاده ها) بود که آنها از آن لذت میبرد.
۲۲۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۲۳. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۳.
۲۲۴. یک تعداد اسیران طبق گزارش در قندوز توسط جبهه متحد کشته شدند. اخبار جهانی بی بی سی جنوب آسیا. قتل عام انتقام جویانه در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ در قندوز. " <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south-asia/1678723.stm>.
۲۲۵. واقعه که در اسناد دیده بان حقوق بشر ثبت شده است > قتل عام در مزار شریف در ۱ نوامبر ۱۹۹۸، ضمیمه C1007.
-
۲۲۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با شاهدان عینی در فیبروری ۲۰۰۲.
۲۲۷. مصاحبه های پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۲: اخبار جهانی بی بی سی جنوب آسیا، ملل متحد در تحقیق مرده های طالبان در اول سپتامبر ۲۰۰۲، " <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south-asia/2228754.stm>.
موسسه صلیب سرخ بدقت و ارسی کردن مرده های طالبان در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱. <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south-asia/1705708.stm> " تهدید بقتل شاهدان افغانی ۱۴ نوامبر ۲۰۰۲. <http://news.bbc.co.uk/2/hi/south-asia/2476383.stm>."

۲۲۸. روابط محرمانه با پروژه عدالت افغانستان.
۲۲۹. مصاحبه ها در ماه می ۲۰۰۵ در کابل.
۲۳۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۳۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۳۲. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۵.
۲۳۳. ایضاً.

۲۳۴. ایضاً.
۲۳۵. ایضاً.
۲۳۶. در همین زمان افغانها تجارت به نرخ تقریباً بین ۱۷۰۰۰ الی ۲۵۰۰۰ دالر آمریکای میکردند.
۲۳۷. مصاحبه ها در کابل در ماه می ۲۰۰۵.
۲۳۸. ایضاً.
۲۳۹. ملک ادعای مفصل علیه دوستم کرده است که که برادرش رسول پهلوان را در ماه جون ۱۹۹۶ بقتل رسانده است.
۲۴۰. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۴.
۲۴۱. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با شاهدان عینی ۲۰۰۴.
۲۴۲. جنرال روف بیگی " پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط مزار بدست طالبان" فارسی.
۲۴۳. مصاحبه با جنرال عبدالملک پهلوان در ۲۱ آپریل ۲۰۰۴.
۲۴۴. مصاحبه با قوماندانان محلی و نجات یافته گان طالبان.
۲۴۵. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با مقامات رسمی قبلی طالبان.
۲۴۶. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۱.
۲۴۷. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان ۲۰۰۴.
۲۴۸. مصاحبه پروژه عدالت افغانستان با یک نجات یافته در دسامبر ۲۰۰۳.
۲۴۹. مصاحبه در دسامبر ۲۰۰۱.
۲۵۰. بعد از اینکه طالبان کابل را در سال ۱۹۹۶ تصرف کردند نام حکومت خود را امارت اسلامی افغانستان اعلان کردند. بخش از این تاریخچه معلومات بیشتر را در رابطه به تغییر طالبان به یک نیروی نظامی تبدیل کرد. و بدین ترتیب به خواستگاه خود در ۱۹۹۴ آغاز کردند.
۲۵۱. کلمه طالبان بمعنی شاگردان است و در این متن به شاگردان خاص از مدرسه های پاکستان و روستا های افغانستان منسوب گردیده است در دهه ۱۹۸۰ طالبان با یک تعداد افراد احزاب مجاهدین به نبرد پرداختند. اگرچه این فشر تحریک طالبان اعم از ملیشه های را که در ۱۹۹۴ به وجود آمدند و بعد از کنترل کابل در سال ۱۹۹۶ و تأسیس امارت اسلامی احتوا میکند.
۲۵۲. مراجعه کنید به برنیت آر رو بین کتاب تحت عنوان جستجوی صلح در افغانستان: از ایالت حائل تا ایالت ناکام (نیویارک هاون: طبع دانشگاه یالی ۱۹۹۵) ۱۳۹ - ۱۴۰ برای موارد مشخص امنیتی در قندهار.
۲۵۳. رو بین یاد داشت کرده است که " تمام عاملین خرافه و داستان بخاطر توضیح دادن" ترقی طالبان در قندهار شنیده میشد. مراجعه شود به رشید صفحه ۲۵.
۲۵۴. بینظیر بوتو که نخست وزیر پاکستان همراه با وزیر داخله جنرال نصر الله خان بابرطبق گزارش در جستجوی امنیت کردن راه تجارتي در آسیای میانه بود. در اکتوبر و نوامبر سال ۱۹۹۴، دگروال امام از ISI آی اس آی پاکستان همراه یک کاروان تجارتي که از کویته طرف ترکمنستان از مسیر قندهار و هرات بخاطر مشخص نمودن ساحات و کشیدن خط قطار آهن آمده بود. دگروال امام یک انسان شیطان و افسر عالی رتبه در آی اس آی بود که عملیات ها را سازمان دهی میکرد. در ۱ یا ۲ نوامبر ۱۹۹۴ افراد قبیلوی در امتداد مرزی قندهار این کاروان را توقف داد. در ۳ ماه نوامبر این کاروان توسط طالبان آزاد گردید. ببینید کتاب انتونی داویس تحت عنوان " چگونه طالبان نظامی شدند و بنیاد گرای ظهور کرد یا تولد یافت؟ کتاب میلی صفحات ۴۵-۴۶. کتاب رو بین جستجوی برای صلح ص ۱۳۹. همچنان در ماه اکتوبر طالبان سپین بولدک را از پیش حزب اسلامی حکمتیار گرفتند و امکار دارد که انبار اسلحه را از آنجا گرفته باشند. این واقعه توسط داویس توضیح داده شده است صفحه ۴۵-۴۶. در این جا شک وجود دارد که آیا این انبار اسلحه در تا هنوز در آنجا بود و یا اینکه قبل از آن غارت شده بود. داویس تأکید دارد حتی طالبان این انبار را گرفتند ممکن به حمایه آی اس آی باشد و از آنها تا آن محل امکانات گرفته باشد به هر وسیله.
۲۵۵. دیده بان حقوق بشر نمونه های از دشمنی. (NY دیده بان حقوق بشر جولای ۲۰۰۱)
۲۵۶. داویس ۶۱ و رشید ۳۹.
۲۵۷. رشید ۱۹۱، مخصوصاً ن. ۱۲. رشید نقش پاکستان را به حمایه طالبان مفصل در کتاب طالبان مورد بحث قرار داده است.

۲۵۸. داویس ۴۷-۴۸.
۲۵۹. پالیسی و سیاست طالبان توأم با احترام به زنان در نشریات متعدد به شمول گزارش گزارشگر خاص از سال ۱۹۹۴ به بعد توضیح داده است. بطور مثال جلسه اقتصادی و اجتماعی ملل متحد، کمیسیون حقوق بشر، گزارشی از وضعیت حقوق بشر در افغانستان را ببینید. (E/CN.4/1996/64).
۲۶۰. داویس ۵۳.
۲۶۱. در آگست ۱۹۹۸ بعد از اینکه ایالات متحد اسامه بن لادن را متهم به دو بمب گذاری هم زمان در سفارت خانه ایالات متحد در کنیا و تانزانیا کرد، نیروهای ایالات متحده کمپی را در خوست مورد حملات راکتی قرار داد که یک تعداد افراد مسلح پاکستانی عضو گروه حرکت الانصار به قتل رسیدند. ایالات متحده تحریم های اقتصادی را علیه طالبان از جنوری ۱۹۹۹ تحمیل کرد. بعد در ۱۵ اکتوبر سال ۱۹۹۹ به حمایه ادعا هایش مبنی بر اینکه طالبان افغانستان قرار گاه تروریست های بین المللی درست کرده است و بن لادن با ید تسلیم داده شود، شورای امنیت ملل متحد تحریمات محدود را بر طالبان طبق ماده ۱۲۶۷ وضع نمودند. یک تعداد ملکیت های طالبان به شمول پرواز های بین المللی طیاره آریانا و غیره را ممنوع کردند. شورای امنیت این اقدامات موثر تحریم را بر گرفته از ماده ۱۳۳۳ در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۰ اعلان کرد. این اقدام موثر دوم شامل مجازات طالبان و تحریم تسلیحاتی بر طالبان بود و به طور عموم پرواز ها مسافرت ها بر مقامات ارشد طالبان متوقف شده بود نمایندگی های طالبان در خارج نیز تعطیل شده بودند. اگرچه کوششهای کمی برای تحریم تسلیحاتی وجود داشت. در بین سالهای ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱ کاماز بارشد از امتداد سرحد پاکستان برای شان میرسید. در آپریل و می ۲۰۰۱ منابع دیده بان حقوق بشر گزارش دادند حل اقل روزانه ۳۰ موتر کاماز از مرز پاکستان وارد افغانستان میشوند. و طبق گزارش بعض این موتر ها مرمی های راکت انداز، تانک و راکت های حمل بمبهای خوشه بار شده از مرز داخل میشوند. چنین انتقالات مستقیماً نقض تحریمات ملل متحد بود. دیده بان حقوق بشر این معلومات را از منابع ها در پاکستان و افغانستان دریافت کرده است. توسط مصاحبه ها و ارتباطات E-mail در ماهها آپریل و می ۲۰۰۱. این گزارش ها اگرچه تازه گی ندارد. یک گزارش از سال ۱۹۹۷ توسط دبیر کل ملل متحد و شاهدان موثق و قابل اعتماد کسانی که این انتقالات را به طور متعدد دیده است و شورای امنیت ملل متحد همه و همه تأیید میکنند. " وضعیت افغانستان و اثرات و عوارض خطر ناک آن در صلح و امنیت بین الملل" گزارش توسط گزارش از دبیر کل ملل متحد (S/1997/894, November 14, 1997) para. 18.
۲۶۲. E/CN.4/1998/71, para. 1.
۲۶۳. E/CN.4/1998/71, para. 2.
۲۶۴. در عین زمان خانم پتریشا گاسمن رئیس پروژة عدالت افغانستان یک تحقیق گر ارشد در جنوب آسیا در دیده بان حقوق بشر است. گزارش دیده بان حقوق بشر در رابطه به قتل عام و کشتار مزار شریف در ماه نوامبر سال ۱۹۹۸ طبع گردید. (دیده بان حقوق بشر جلد ۱۰، شماره ۷ (C) .)
۲۶۵. مصاحبه با کارمندان ملل متحد که در مزار بودند در آگست ۲۰۰۴ انجام دادند. نیز به دیده بان حقوق بشر قتل عام و کشتار در مزار مراجعه کنید.
-
۲۶۶. مصاحبه محرمانه با کارمندان UNHCR ۱۹۹۸.
۲۶۷. دیده بان حقوق بشر قتل عام مزار شریف.
۲۶۸. مصاحبه محرمانه با کارمندان UNHCR ایضاً
۲۶۹. مصاحبه محرمانه با کارمندان UNHCR ایضاً
۲۷۰. مصاحبه محرمانه با کارمندان UNHCR ایضاً
۲۷۱. شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد کمیسیون در رابطه به حقوق بشر، گزارش از وضعیت حقوق بشر در افغانستان. (E/CN.4/1999/40), para. 10.
۲۷۲. مصاحبه محرمانه با کارمندان UNHCR
۲۷۳. دیده بان حقوق بشر. قتل عام هزاره ها در افغانستان. نشر دیده بان حقوق بشر در (ماه فیبروری ۲۰۰۱) جلد ۱۳، شماره ۱ C.
۲۷۴. ایضاً
۲۷۵. ایضاً
۲۷۶. ایضاً

۲۷۷. ایضاً
۲۷۸. ایضاً
۲۷۹. ایضاً
۲۸۰. ایضاً
۲۸۱. ایضاً
۲۸۲. اسماعلیه ها پیرو آغا خان هستند. از نظر بعضی سنی ها مثل شیعه مرتد هستند. آنها در شمال سالنگ در اطراف دوشی زندگی میکنند و یک غند تحت نظر حکومت داکتر نجیب الله بخاطر حفظ قسمت شاه راه سالنگ در منطقه مستقر کردند. آنها توسط شخص ثروت مند سید نادر کیان رهبری میشوند. در جنوری ۱۹۹۲ سید نادر با دوستم پیوست و یکی موسسین جنبش ملی است. و زمانیکه طالبان منطقه وی را گرفت سید نادر با فامیش فرار کردند. روابط E-mail با روبین دارد.
۲۸۳. دیده بان حقوق بشر، قتل هزاره ها در افغانستان.
۲۸۴. ایضاً
۲۸۵. ایضاً
۲۸۶. ایضاً
۲۸۷. ایضاً. طبق اظهارات روبین، این یکنوع شکنجه مرسوم در روستای افغانستان است. ارتباط E-mail با روبین در جولای ۲۰۰۴.
۲۸۸. عکسهای از قتل هزاره ها در افغانستان توسط دیده بان حقوق بشر تهیه گردیده و در دسترس میباشند.
۲۸۹. دیده بان حقوق بشر، قتل هزاره ها در افغانستان.
۲۹۰. سیمپل "تکمیل شهود در مورد نقض حقوق بشر.
۲۹۱. کسبیکه بازرس و تحقیق گر حادثه بود دست یافت تا ارتباط مخابراتی طالبان را در نیک زمانیکه مردم را میگرقتند کشف کند.
۲۹۲. گزارش های ذیل از مایکل سمل Michael Semple گرفته شده است قتل عام و کشتار مستبدانه، شکنجه، اسیر گرفتن، راکت بارانی کور کورانه و چور و چپاول منازل و مواشی مردم ملکی یکولنگ از ماه فیبروری الی سپتامبر ۲۰۰۱. (تا هنوز نشر نشده است).
۲۹۳. یک مقام ارشد ملل متحد به پروژه عدالت افغانستان گفته است که راکت ها و بمبها صدایش در مناطق غیر نظامی می پیچید.
۲۹۴. مصاحبه با بی بی سی در ۱۵ فیبروری ۲۰۰۲.
۲۹۵. دیده بان حقوق بشر "قتل عام و شکنجه در افغانستان توسط نیروهای ایالات متحده و زندان ابو غریب" کنفرانس مطبوعاتی در ۲۰ می ۲۰۰۵.
۲۹۶. E/CN/4/1985/21 para. 76.
۲۹۷. دیده بان آسیا و هیلسینکی واج، مرگ در افغانستان صفحات ۶۷-۶۸ اظهارات مقام رسمی در زندان پلچرخ مصاحبه در پشاور در ۲۵ اگست ۱۹۸۵.
-
۲۹۸. کنفرانس مطبوعاتی دیده بان حقوق بشر " اعمال نیروهای ایالات متحده در نخستین ماجرای زندان ابو غریب در ۲۷ آپریل ۲۰۰۵.
۲۹۹. دیده بان حقوق بشر "قتل عام و شکنجه در افغانستان توسط نیروهای ایالات متحده و زندان ابو غریب" کنفرانس مطبوعاتی در ۲۰ می ۲۰۰۵.

